

کتبخانه میں بعد از ترمیم

پاکوئی کی

عبدالکرم ۲۱ صوری

بیتا زفر من ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷

مجموعہ کتب

۱۹۳۱

۱۹ جنوری ۱۹۳۱

۱۹ جنوری ۱۹۳۱

۱۹ جنوری ۱۹۳۱

۱۹ جنوری ۱۹۳۱

۱۹ جنوری ۱۹۳۱

۱۹ جنوری ۱۹۳۱

فتاویٰ سیر

جلد اول

از امام اعظم، قدوة الفضلاء، اوجہ محدثین عرب، عجم، قطب
سما الشرف، الکرم، مادی الخلق، الی سوار السبیل، مصداق علماء
امتی، کانسیا بنی اسرائیل زبده ارباب تمیز، غزیر الفقهاء، الاتقیاء
حضرت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب دہلوی رحمۃ اللہ علیہ
بہ تصحیح تام و تنقیح تام، باہتمام احقر، انام محمد عبید الاحد، وفقہ اللہ التزود

در مطبع محبتی واقع دہلی بحسن زبانی طبع گردید

۱۳۲۲ ہجری



بعد حمد خدای جل و علا و نعمت حضرت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بر خمار طالبان هدایت و بصائر مشترکین
 درایت مخفی مباد که از دیر یاز چنین آرزوی بود که فتاویٰ امام متقین رئیس الکاملین قدوده ارباب تمیز خفا
 مولانا شاه عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی رحمہ اللہ تعالیٰ کہ حضرت ایشان وقتاً فوقتاً بہ جواب سائلین
 نوشتہ اند و در آن مسائل و نکات عجیبہ و غریبہ بیان فرمودہ اند اگر میسر شوند آن را یکجا جمع کردہ شائع کردہ
 شود تا خلق کہ از فیضان ظاہری و باطنی ایشان ستفیض است ازین نیز بہرہ دانی بردارند و شایقین از
 اجوبہ مسائل مالاخیل کہ علماء و عسود دیگر طالبین تحقیق اندازند اطلاع یابند و مخطوط شوند فالحمد علی کوب
 کہ بتوجہات کامل اکمل فاضل اجل مجموعہ خوبہای بیکران مولانا خلیل الرحمن صاحب برہان پوری حال واد
 بلکہ حیدر آباد کن حفظہ المدینہ شہر الزین و لغتن حسب تمنای دلی حاصل گردید پس بموجب آنکہ اسمی
 و الاتمام من اللہ تعالیٰ آن مجموعہ را با سرعت از منہ تصحیح حضرت مولانا مولوی محمد احسن صاحب مدظلہ العالی
 و بہ حسن سعی کار پردازان مطبع از جلیہ مطبع محلی ساختہ پیشکش ناظرین و شایقین کردہ آمد و در اگل این
 مجموعہ بلکہ نثر بہ ناظرین مختصر حالات و انساب و کمالات کہ حضرت مرزا محمد بیگ صاحب دہلوی نوشتہ اند

ملحق کردہ شدہ است باید دید

وَمَا تَنْفَعُ الْإِنْسَانَ إِلَّا بِالنَّاسِ
 محمد عبید الاحد اعف اللہ عنہ لک مطبع مجتہبی دہلی

۲۶ - رمضان المبارک ۱۳۱۲ھ

دریافت شد از دفتر مطبع مجتہبی دہلی

بسم الله الرحمن الرحيم

برخی از احوال فضل و فضلا کمال خاتم المرشدين زبدة المفسرين
قدوة ال صفا و تميز خرمولانا شاه عبدالعزیز محدث دہلوی قدس سرہ العزیز

بدانکه مولانا شاه عبدالعزیز ابن شیخ اہل ولی المدحدث دہلوی قدس سرہ بقیۃ السلف حجتہ الخلف خاتم المفسرین امام
المحدثین جامع علوم ظاہری و باطنی بود در علم و حلم و زہد و ورع و تقوی و تدبیر و توفیقین رتبہ بلند و مقامی ارجمند داشت
خلق بی تعداد و بی شمار از عرب و عجم بشاگردی آن زبده الابرار بہرہ یاب شدہ بمقام فضیلت و تکمیل رسید و شاگردان و
در اقالیم دور و دراز رسیدہ باب علوم دین برود خلق کث و در فیضیاب ساختند و لاوت شریف ایشان
۵۹۰ ہجریہ مقدسہ است و اسم شریف تاتخی غلام علیم ست تمامی علوم و نسبت باطنی از والد ماجد خویش حاصل
نمود و او کاتب بود کہ نظیر ایشان علاوہ ہند و دیگر بلاد ہم بود چنانچہ صاحب سیر الاخبار می گوید کہ حضرت شاہ
ولی اللہ دہلوی والد مولانا سی مرحوم از فحول علماء عصر جامع معقول و منقول و از حقائق و معارف آگاہ بود و بیشتر
مریدان می پرداخت و تدبیر علوم عقلی و نقلی استعمال داشت محدث بود ہفت سال سند احادیث در
کلمہ معظمہ و بیہینہ منورہ را وہما اللہ شرفا و تعظیما نمودہ بود بعد از ان ہند آفردہ در دلی کہنہ مسکن داشت شش ہزار
آفاق بود و جمع فضلاک رفدگار از دانشہر ما آمدہ سند حدیث میکرد و تفسیر و مفسرہ و تفسیر
بعد شیخ عبدالحق کہ کم بود و آمدہ صحاح ستہ از برداشت و با سند صحیح حدیث را نقل میفرمود و در سند یازدہ
و ہفتاد و پنج ہجری بعالم آخرت شتافت انتہی پاید و التبت کہ طریقہ سلوک ایشان موسوم بہ ولی الہی است
و آن اقرب طرق وصول الی اللہ است چنانچہ والد ماجد ایشان در تہذیبات الہیہ میفرماید قدس اللہ سبحانہ علی
و علی اہل زمانہ بآن منجیہ طریقہا من السلوک ہی اقرب الطرق و ہی مکبۃ من خمس اقترابات اعنی
الایمان المحققۃ و قرب النوافل و قرب الوجوب و قرب الفرائض و قرب المملکوت و جعل هذه الطريقۃ غایۃ
من ارادها انا واللہ تعالیٰ فی جہل جلالہ انا جعلناک امام هذه الطريقۃ و اوصلناک ذرۃ
سنا مہما و سدرہ ناطق الوصول الی حقیقۃ القرب کلہا الیوم غیر طریقۃ واحدۃ و هو محبتک والاقتیاد

لک فالسما لیس علی من عداک بسما و لیست الارض علیہ بارض فاهل المغرب و اهل المشرق
کلہم رعیتک و انت سلطانہم علما و اولی علم و اذان علم و افاز و اوان جہل و اخابوا ۲۱ نھی
ترجمہ البتہ احسان کرد البتہ سنانہ برین و بر مردمان عہدین کہ عطا نمودم طریقہ سلوک کہ قریب تر است از طرق دیگر
و آن مرکب از پنج است اول ایمان حقیقی دوم قرب نوافل سوم قرب وجوب چہارم قرب فرائض پنجیم قرب ملکوت
و گردانیدہ است این طریقہ را غایت طرق ہر کہ برین حصول طریقہ ارادہ کند حق تعالیٰ اورا خواہد داد و رب من جل جلالہ
علم داد کہ بیشک مقرر گردانیدیم ترا امام این طریقہ و رسانیدیم ترا بر بلندی کویان و بندہ ساختیم از امور و جہل طرق حصول قرب
حقیقت بجز این طریقہ و آن محبت و اتباع تست پس بران کہ یکہ خدا و دار و دار تو آسمان آسمان نیست و زمین زمین نیست پس
اہل مغرب اہل مشرق ہمہ ایشان عریت اند و سلطان ایشان اند و از اندیش گردانیدہ اند و اگر ندانند و خسران
مانند انتہی نسب ایشان از واسطہ سی و چہارم حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ بدین سند
میرسد کہ عبدالعزیز بن ولی اللہ بن عبدالرحیم بن وحیہ الدین شہید بن عظیم بن منصور بن احمد بن محمود بن قاسم بن
عوف قاضی قوادن بن قاضی قاسم بن قاضی کبیر عرف قاضی بدایین بن عبد الملک بن قطب الدین بن کمال الدین
بن شمس الدین المفتی عوف قاضی بران بن شیر ملک بن عطاء ملک بن ابوالفتح ملک بن محمد الحاکم ملک بن غزل
ملک بن فاروق بن جبرئیل بن احمد بن محمد شہر یار بن عثمان بن یامان بن ہمایون بن قریش بن سلیمان
بن عفان بن عبدالعزیز بن محمد بن عبدالعزیز بن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہم اجمعین بکذا فی قرۃ العیون مولانا
مرحوم مرجع علماء و مشائخ بود تمامی علوم متداولہ و غیر متداولہ و فنون عقلیہ و نقلیہ و دست گاہ فوق البیان می داشت و
بکثرت حفظ و علم تعبیر و بیا و سلیقہ و عطا و انشاء و نجوم و تحقیقات نفائس علوم و مذکرہ و مباحثہ خصوص ممتاز بن الاقران
و معتقد فیہ موافق و مخالف بود چنانچہ تمامی علماء و فضلاء و فقہاء و سلاطین و امامت شیعہ و سنی و در مدح شے
زبان تر دارند صاحب لائل و بر این بود ہر جتہ کہ می کرد قاطع بود و ہر دلیل کہ پیش می آمد محکم تفسیر عزیزی کہ تفسیر سیرہ
بقرہ و در جزو آخرین قرآن است بنایت محبوب و مقبول خلایق است واحدی از علماء و سلف بہ این چنین بیان و تفسیر
نہرا فتمہ و کتاب تحفہ اثنا عشریہ در عقائد اہل تشیع باین خوبی و تحقیق تصنیف فرمودہ کہ علماء شیعہ از جواب آن عاجز ہستند
و بنایت معتقد در بیان تمامی عمر خود را در تدبیر و افتاء و فصل خصوصات و عطا و تربیت و تکمیل تلمیذان بہرہ و عطا و عطا
ظاہری بکمال باطنی حاصل نمود و ملک ہندوستان ریاست علم عمل برایشان و بر بردار ان ختم است و در ہند و ولایت
دیگر ہم کسی بہ نظری آید کہ سہ تلمذی یا استفادہ ظاہری و باطنی نسبت این فائدان نہ داشتہ باشد و یا نسبت شاگردی

علاوہ
۵۰۰

این خاندان باعث افتخار نه فمیه باشد صاحب اتقان میگوید خاندان ایشان خاندان علوم و حدیث و فقهی است
این علم شریف چنانکه ازین اهل بیت بوجود آمده بدین کشور از خاندان دیگر معلوم و مجهود نیست تخم عمل بالحقیت و تحقیق
پدر ایشان رح درین سمرین کاشته اند و ایشان آنرا برگ و بار خشیده اند الخ مشهور از علمای سمری ایشان
حضرت مولانا شاه رفیع الدین برادر آنحضرت و شاه محرابی محدث دهلوی بنیسه آنحضرت و مفتی صدر الدین خان صاحب
دهلوی و مولانا رشید الدین خان دهلوی و حضرت شاه غلام علی شاه صاحب - و مولوی
مخصوص صاحب لیس مولانا شاه رفیع الدین صاحب و مولوی عبدالحی صاحب و اما آنحضرت و مولوی کریم صاحب
و مولوی محمد امین صاحب شهید برادر آنحضرت و مولانا میر محبوب علی صاحب و مولوی محمد یعقوب صاحب دهلوی
عبدالحق صاحب اکابران دلی و مفتی الهی بخش صاحب کاندلوی و مولوی فضل حق صاحب خیر آبادی و مولانا حسن
لکهنوی و مولانا حسین احمد صاحب طبع آبادی و نیزه گان دیگر که اسامی ایشان یاد نمی آید رحیم الله تعالی بچنین
چنان گزیده اند که هر یک از اقطاب و اهل بیت بود که جهان از انوار علم ایشان منور بود و جهانیان از برکات ایشان
مستفیض درین زمان که علماء و فضلاء و محدث و فقیه که بنظر می آیند همگی ذله بر اسامی ایشان است
بدانکه حضرت مولانا باریار صاحب حالات و کرامات بوده اند و کثر کرامات ایشان هم بسبب تخریر آمده اند
و کتاب کمالات عزیزی بزبان اردو در کمالات ایشان نیز شهرت تمام دارد و برخی از ان از دیگر کتابها
و تینا بنامه می آید واضح باشد که حضرت هجده ساله بود که والد ایشان ازین دار فانی بملک جاودانی رحلت فرمود
چند علماء از قصبه پلنت شاگردان این خاندان قصد دلی نمودند و راه مشایخه علی پیش آمدگار بیان
که از قوم هند بود و هم سوال کرد و خواست که جواب شافی داده شود تمامی علماء از جواب آن سکت ماندند
چرا که نزد ایشان جواب او موافق فهم او نبود گفتند که مادر دلی میر ویم از مولوی صاحب پرسیده جواب
خواهیم داد و وقتیکه در دلی رسیدند مولانا صاحب او را طلبیده گفت که چه سوال داری گفت میپرسم که خدا
هند و است یا مسلمان گفت اگر خدا هند بودی سلسله گاوشی نبود و او این جواب شافی مسلمان گشت
از آنکه آنکه یک پادری براسه مشایخه در دلی آمد مشرک گفت بسیار بخت از پادری گفت که شرط نیست
هر که مغلوب شود و برادر و پیوند نماید اگر مولوی صاحب مغلوب شود من از طرف ایشان دعا خواهم خواست چرا که او فقیر
اند پادری صاحب بعد از اجاب شرط نزد مولانا صاحب آمد و گفت که من سوالی دارم و جواب آن از معقول میخواهم نام
منقول آن نیست که پیغمبر شما حبیب خداست بهنگام شهادت امام حسین چرا بجناب الهی فرمود که لا اله الاکبر

محبوب محبوب تیشو و ضرورتا دعا با حاجت رسید و حق تعالی توبه فرمود و جواب داد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و وقتیکه
برای فریاد بحضور سبحان تعالی رسیدند از پرده غیب ندای رسید که البته از جانب قوم بر بنیسه شما ظلم و ستم شد و اورا آید
ساخت اما چه کنم که درین زمان صدمه مصلوبیت فرزند صبیح یاد آمده است ازین جهت پیغمبر خاموش ماند پادری ازین
جواب الزامی الاجاب شد و دو هزار و پیم بابت شرط و بخت نهاد از آنجمله آنکه مولانا مدح با وجود تو غل علم
حدیث و قرآن در علم معقول هم بیکتا می رود و کار بود چنانچه یک روز مولوی مدح معقولی از وطن مالوفه خود بقصد مشایخه
اندر دین مدینه آمدند آنحضرت اشارت بفرش نمودند گفت که من برگزینش نخواهم شست خدام حسب الارشاد مولانا
مدح براسه مولوی مدح پلنگ نواری آوردند و از سوزنی و تکیه آراستند و بران نشاندند مولوی مدح بود طلبا
استیفاء ملاقات تصدیق گفتگو علم معقول نمودند مولانا مدح فرمود که این را پیش مولوی رفیع الدین برید و مرا بگو
و اید که فقیر سوائه قال الله و قال الرسول و امر دیگر گفتگو کردن اولی نمی پندارد مولوی مدح قبول نکرد و سوائه
مالاخیل پیش کرد آنحضرت باین خوبی و خوش اسلوبی چنین جواب معقول داد که مولوی مدح از پلنگ برگزیده
بفرش ایستاد و گفت که عاقبت مدح خراب گشت هر چند مولانا مدح براسه نشستن پلنگ صبر نمود اما نه
نشستند و باری حضرت کردند و گفتند که لیاقت مدح در جای پانداز شما هم نیست در تصور صاف فرمایید که درخت
بے اوبی گرفتار شد بعد عفو تقصیر بفرش نشستند از آنجمله آنکه در مجلس عشره محرم که مولانا مدح درس میفرمودند
هزار ها کس جمع میشدند و اهل تشیع نیز می آمدند شخصی سوال کرد که بهنگام مبارزین با حضرت امام حسین علیه السلام
حق تعالی بجای حضرت فرمودند که میزبان عدل که صبر امام بظلم آن نافرجام غالب آمد از آنجمله آنکه مدح صاحب
ریزیت دلی براسه ملاقات آنحضرت آمد عند التذکره سوائه پیش نهاد و گفت که کسی جواب این ندید و آن نیست
که شخصی مسافر راه گم کرده دید که یک خسیه است و دیگر نشسته و این میخاید که راه از که پرسد مولانا جواب داد
که راه براسه هر دو آن است نه براسه نشستن و این نشسته هم باین انتظار است که که از خواب بیدار شود تا راه معلوم کرد
بمنزل مقصود و هم پس آن شخصی سوئی را ایق است که او هم نشیند و همراه شخص نشسته رود از آنجمله آنکه شخصی از اهل
تشیع ملازم انگیزی پیش آنحضرت آمد و گفت قبله بندگی مولانا پرسید که جناب علی مرتضی کرم الله وجهه روش میبند
یا نه او گفت بل میبندند باز پرسید که نام تو چیست گفت شیعه علی مولانا گفت که روش شما نیست و فقیر میبندد او
که ما دنیا داریم باز گفت که آنحضرت گروه و بیری هم بر سر میبندند و بدندان بسی و بدست و پنجهای مالیند و بدندان
سبارک چهل و انگشتی هم میبندند و عزیز کرد که خلا دارم و میخوام که کسی شوم اما در چهار شک است فرمود که فرشتگان

مترین حضرت رب العالمین چهار اندوا صاحب جلیل القدر آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم چهار دوست و پانچم چهار
خیال ان هم از چهار که خاک و آب و آتش و باد و اندوا عناصر را به گویند غرض که بهین طور هفتاد و شال فرمود و پنج
ایشان توبه و استغفار کرد و انابل سنت گشت روزی بخشی محمود خان رئیس شاه جهان آباد رفته شادی بخند
حضرت فرستاد مولانا بحواب آن بر پشت رفته این شعر نویسانیده و پس کرد جمله حضار مجلس از خواندن آن مخطوط گشتند
و آن اینست و در محفل خود راه ده بهجوت راه افسرده دل افسرده کند اشخه را به روزی شخصی عرض نمود که انسا
در محفل رقص و سرود در تمام شب بخلاف عبادت بیداری ماند و اصلا خواب و غم و غمی بر او غلبه کند مولانا مدوح چنان
نایاب گفت که قصص و سرود مثل بستر خاوار است که از گفت آن خواب گردانی گردد و عبادت مانند بستر گلهاست
که از لطافتش روح اواز گزی می پذیرد و دماغش معطر می گردد و طبیعت او سکون می پذیرد و استراحت می درزد -
از آن جمله آنکه شخصی ملازم بادشاه بود و بر سر حضرت مولانا آمد عرض کرد که تنخواه و الموم حرم یکصد روپی بود
و من فقط سی می یابم و آن خرج اخراجات خانگی را کم نمی شود و حکم سخت چیرغم فرمودند که جانب جنوب برو و بعد از
چهارده منزل شهر مسلمانان خواهد آمد در آن قیام کنی و اگر دوسه فاقه شود هم بران صبر کنی انشاء الله تعالی
برطن خود بام لو آئی آن شخص بموجب ارشاد هم برای دو کس بر اسب سوار شده رخ بجانب جنوب کرد و بعد چهارده
منزل بشهر لونک دارالریاست نواب امیر خان صاحب رسید و در آن اقامت فرزید و در مسجد از نواب صاحب
هم ملقی شد لیکن از کیفیت احوال او هیچ پرسید این را نوبت و وفا که رسید روزی نواب بارکان دولت مشوره
میکرد که آیا با فوگلیان چگونه معامله کنیم بهمارا کین صلح جنگ دادند اما رای نواب چنین شد که شخصی سوار مقیم مسجد اطلبیبه
و از هم مشوره کینه غرض که او اطلبیبه و اسه صاحب اورا از همه پسندید و او قافا و اورا با غراز و اگر ام شاهره یا قصد رفتن
نقین نموده و فیل و شتر و غیره سامان جلوس داده حضور جنبل انضرونی بمقام دلی براسه معاملت صلح فرستاد و آن
شخص اولاً بحضور مولانا آمد و بغایت متعقد گشت و چند اشرفی بطور ندانه گزرا نید و گفت چنانکه آن جناب ارکشف
فرموده بودند همان طور بوقع آمد فرمودند ارکشف نگفته بودم بلکه از سیاق کلام مجید از آن جمله آنکه شخصی آمد
خواب خود بیان نمود که خرم و غم می نوشد چونکه مولانا در تعبیر رویا مهارت کمال داشت فرمود که بی نی شاد و حقیقت
والده شماست تحقیق نماید او سخت تعجب نمود از روه بر خاست بعد فخص بسیار معلوم شد که نه تحقیق مولانا مدوح
راست فرموده اند و جهش این بود که آنها در حالت شیر خواری از مادر خود مفارقت افقلا و جوان شد بعد مرتبه
عقد مساکت با او بست از آن جمله آنکه شخصی آمد عرض کرد که امشب چنین خواب دیدم که دو سنگ از زمین

مباشرت میکنند سخت چیرغم و بغایت متفکرم فرمودند جاس اندیش و فکر نیست شاید که زوجه تو موی دراز از مقرر
بیکدی و امتناع باید کرد آن شخص بخانه آمد و حسب ارشاد یافت از آن جمله آنکه شخصی بر طلال و آزرده حال که از ایشان
آثار غم موی بود نزد مولانا آمد و خواب عرض نمود که امشب می بینم که از والده خود بمبستری میکنم از آن وقت
زنده و مگرم و هر چند غم و فکر میکنم ماجرای این خواب بفهم من نمی آید فرمودند که از بی غمی خود پرسیده شود شاید
از حرکتی بوقع آمده باشد که کلام مجید را نزد ما بین کرد و کرده است اورا انکاک کرده توبه و استغفار باید کرد
از چنین حرکات احتراز از آن جمله آنکه شخصی آمد و ماجرای خواب بیان کرد که متهاب مثل لعل از مشرق نمود
گشته تا وسط آسمان بدر کمال میشود و از در میان دوباره شده مثل دو لعل باز سمت مشرق بسعت تمام شد
و غروب میشود امید که از تعبیر این خواب آگاه سازند آنجناب فرمودند که زوجه ترا حمل سه ماهه بود و از آخر شب ساقط
گردید چونکه زن او با اتفاق راسه اطبا غرق بود و سخت تعجب پریشان بخانه آمد و دستفراش و کیفیت ماجرای خواب
چنانکه فرموده بودند عیان افتاد از آن جمله آنکه مولانا در عالم رویا خاص از حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه مشرف
به بیت شده اند و از نکات و اسرار غریبه بهره وانی برداشته اند چنانچه خود مولانا مدوح شرح روایات خویش بکتاب
نوشته اند و آن نیست که نهفت سال میگرد که بست و بهفتم ماه جب شب معراج علی اکثر روایات فقیر و خواب
دید که میدانست در آن فرش سفید براق گسترده اند و بران فرش مردم بسیار باشکال نورانی و لباسها فاخره
منتظر قدم برکت از من جناب حضرت امیر شسته اند فقیر هم بدریافت این معنی در آن مقام بر فرش مکرر جا گرفته تا که جانا
امیر علیه السلام از جانب قبله نمایان شدند و دست آن فرش توجه فرمودند و دم هم براسه تعظیم برخاستند و بر لب
فرش منتظر ایستاد فقیر در وسط فرش منتظر ایستاد و بسبب هجوم اشخاص با خلعت تالاب فرش نتوانست رسید ایشان
تشرف آورده تفرق صفوف نموده نزد فقیر آمده چار و نوزده نشسته اند فقیر با دلب تمام و ذرا مقابل نشسته الطاف بسیار فرمود
و با همیکس کلام فرموده محض با فقیر هم کلام شد ند فقیر آن وقت را غنیمت دانست چند چیز در آن وقت که در دهن حاضر
شده عرض نمود جواب با صواب یافت اول آنچه فرمودند این بود که شنیده ام شخصی زبان پشتو کتاب تصنیف کرده است
و در آن کتاب چیزیکه مخیر من بود درج نموده شمار اطلاع آیمینی هست یا نه فقیر عرض نمود که بنده زبان پشتو نمیدانم و از حال
کتابها بی این افت آگاه باشم موافق فرموده حضور تحقیق خواهم کرد باز عرض نمودم که از مذاسب فقها که ام یک مختار و
دلبند جناب است فرمودند که هیچ مزب پسند نیست یا بطور یا نیست افراط و تفریط بعمل آورده اند باز عرض نمودم که
از طرق اولیاء الله که ام یک طور پسند جناب عالی است فرمودند و ریخا هم همان جواب است و در هر طریق چیزهاست نامرعی

با اختلاف طواریا احداث نموده اند و با اینهمه انظار را تصور دارند زیرا که در عهد ماضی طریق شغل و تقرب الی احد مفید
 باشد معمول و مرجع بود و تلاوت قرآن و نماز آنها فقط ذکر را شغل مقرر کرده اند و تلاوت قرآن و نماز شغل نمیدانند
 بعد از آن عرض نمودم که تلاوت قرآن و نماز را چگونه شغل باید گردانید از جناب ایشان طریق شغل و تلاوت قرآن
 و نماز را القاشه و چیزه بزرگان هم فرموده اند لیکن بیشتر از تاثیر باطنی معلوم کرده ام و حالت باطن من
 تغییر پیدا کرده که در وصف نمی آید از آن وقت آنرا در باطن خود مستقر می یابم عرض کردم که هر چند مرا توسل
 بجناب عالی از راه طرق و سلاسل بسیار حاصل است لیکن میخواهم که بلا واسطه بیعت نمایم آنجناب دست
 خود را دراز کرده دست فقیر را گرفته بیعت فرمودند در آن وقت القار العظیم در باطن فقیر نمودند بعد از آن عرض
 نمودم که اکثر صحابه خصوصاً قریشیان با جناب عالی مشاجرات نموده اند و حتی آنها حکم حیت و چگونه بوده است
 این حقیقت فرمودند که ما از ایشان شکایت بر آورده داشتیم یا فرمودند شکایت برادر می داشتیم و شکایت
 در میان بود و مردم نا فهم این را دور دور برده اند و بسیار فروده باز عرض نمودم که فلان جامعه خود را سید از اولاد
 جناب عالی می انگارند فرمودند آن جامعه از اولاد من نیستند دروغ میگویند بعد از آن یکایک برخاسته و
 بهمان سمت سرعت گمان تشریف بردند و مردم دیگر که منتظر بودند صیغرت میستادند که کاش این صحبت قدر
 استادی پذیرفت از آنجمله آنکه روزی وعظ حدیث بود که شخصی آمد و از انگشت شهادت اشاره به پشت
 گردان شخص بعد وعظ خدمت حضرت عرض نمود که خواب دیده ام که جناب سرور کائنات علیه الصلوٰه و التسلیما
 رونق افروزند و جناب رو بر روی حضور وعظ حدیث تشریف میفرمایند ناگاه این کتبی من هم حاضر شد آنجناب
 همون طور اشاره کرد چنانکه هنوز در وقت وعظ کرده بودند ازین سبب حیرانم برای خدا آگاه سازید و من سبب
 آنست که از من شما بوسه حقه می آید و آن در حضور باعث ناپسندیدگی است از بیعت اشاره به پس پشت کرد
 شد از آنجمله آنکه سال اول بود که مولانا ختم قرآن شریف در تراویح کرده بودند ناگاه شخصی از زره بکتر ارسته و
 علم بدست گرفته بعد تراویح آمد و گفت که حضرت محمد رسول الله علیه و سلم کدام جاے تشریف میدارند جمله
 مردمان موجوده بخیریت او آمدند و سخت متعجب شدند که معاملت چیست نا مشای پس رسیدند گفت ابوهریره گفت که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرمودند که از فرم قرآن عبد العزیز است ما خواهم رفت و مراد جاے دیگر بکار فرستاده بودند
 از بیعت تاخیر واقع شد این گفته غائب شدند از آنجمله آنکه چون مولانا برای نماز جمعه مسجد جامع رفتی خانه
 تا چشم بسته شخصی فصیح الدین نامی که اکثر خدمت حاضر بود روزی ازین سبب استفسار نمود مولانا اظهار خود را

بر سر او نهاد او دفعه بهیوش شد و بدید افتاد یافت پرسیدند چه شد گفت اندرون مسجد جامع زیاده از سه کس نمی یابم
 که بصورت انسان باشند باقی کسے را بصورت خرس کسے را بصورت خنزیر و کسے را بهیبت بوزنه دیدم ازین واقعه
 لرزه بر اندام افتاد و بهیوش گشتم فرمودند از همین سبب است که پرسیده بودی از آنجمله آنکه مولانا در یک هفته دو بار وعظ
 فرموده و مردمان از صلوات علماء بسیار آمدی و از برکات و فیوض حضرت ایشان عوام هم کیفیت ولذت مثل علماء
 یافتی و صوت ایشان در گوش هر قریب و بعید یکسان رسید روزی حضرت بیمار بودند از چند روز طعام هم
 نخورده بودند و شدت مرض بسیار بود که یوم وعظ آمد فرمودند که مراد کس گرفته باشند و از نشانه بیان عده شوند
 آنحضرت بدست و وعظ فرمودند بعد از آن وعظ آیه شریفه ذوی القربىٰ و الیتامىٰ و المسکین و ابن السبیل
 فرمودند و حصص جمله اسباب و نقدی خود را بموجب آیه شریفه کردند از آن بعد چند اشعار عربی و فارسی خوانند و بجا
 این شعر مشهور "من نیز حاضر میشوم تصویر جانان و فعل" "من نیز حاضر میشوم تفسیر قرآن و فعل" و چند
 چنین که یکی از مصنف و دیگر که خود را خوانند باز گفتند که کفن من مثل پوشش حیات من باشد چنانچه همیشه
 پیر این ایشان از او حور بود و با تمام ایشان از کارها باز فرمودند که نماز جنازه بیرون شهر ادا کنند
 بادشاه را از قصودی جنازه منع سازند چنانچه مردمان بعد انتقال ایشان همان کردند چنانکه فرموده بودند و فوت
 نماز جنازه ایشان بر پنجاه و پنج بار رسید مردمان جوق جوق می آمدند نماز میخواندند صد مرتبه وفات ایشان بر لب
 عالم طاری بود که در آن وفات آنحضرت علیکم نه بود و هزار پروردگار ایشان در و بی بیرون ترکمان دروازه
 متصل فرار والد ماجد ایشان است نور الله مرقد و تربته وفات آن جامع الکمالات با قول صحیح در سینه بزرگوار و در عهدی و بیعت

تا بیخ سن وفات ایشان اقف اسرار سبحانی فخر اولاد حضرت محمد الف ثانی
 حضرت لانا شاه و احمد صنا نقشبند مجدی احمدی بفارسی چنان نبشته اند

شاه عبد العزیز فخر جهان	عالم علم آیت مہر آن
صبح یکشنبہ ہفتین شوال	از بدن گشته روح او پران
سن ہجری چوبستم از ناف	گفت ای مکتہ سنخ قاعدہ ان

سال فوتش زہر عدو پیدا ہوا
خواہی از ہر عدو کہ تا بخشش
یک ہفتاد و ضرب گن دروہ
در صد و بست و چار باقی را
پس بنقصان یک عدد در باب

از احد تا اوت زین عنوان
اولا چار چہند کن پس ازان
پس بکن طرح بست بست ایجان
ضرب فرما تو اسے فہم زمان
فوت آن مغیرہ زمین وزمان

و نیز از حکیم مومن خان ہلوی بزبان اردو تاریخی عجیب است ملاحظہ فرمائیے

اتحاسب فتنہ دین مولوی عبد الغفر
جانب ملک عدم تشریف فرما کیوں ہوئے
ہے ستم اسے چرخ تو کہ کو بہان سے لگیا
جب اٹھائی نقش اک عالم تہ و بالا ہوا
کیا کس ناکس پہ تھا صدمہ کیا جس وقت دفن
جلس در آفتابین تربیت مین۔ مین بھی تھا

بے عدیل و بے نظیر و بی مثال و بے مثل
آگیا تھا کیا کہین مرد و نئے ایمان میں خل
کیا کیس یہ ظلم تو نے یکسوں پر ای جا
لوٹتا تھا خاک پر ہر قد سنی گردن محل
ڈالتا تھا خاک سر پر ہر عزیز و بے بدل
جب پڑھی تاریخی مومن نے یہ اگر بے بدل

دست پیدا و اجل سے بے سرو پا ہو گئے
فقرو دین فضل و ہر طرف و کرم علم و عمل



برخی احوال دختران و برادران و نبیرگان شاہ صاحب

از اول حضرت سواسے سے دختران پسر سے پیدا شد و آن ہمہ بحیات ایشان انتقال فرمودند سلسلہ
ایشان بہین طور است کہ صاحبزادی کلان بعقد نکاح مولوی عیسے صاحب (فرزند کلان حضرت مولانا
شاہ رفیع الدین صاحب) ہو و صاحبزادی دومی بعقد نکاح شیخ محمد افضل صاحب ابن شیخ احمد ابن
شاہ اسماعیل ابن شیخ منصور ابن احمد ابن محمود بود (کہ نسب نامہ ایشان بہ نسب نامہ حضرت شاہ ولی اللہ میرید)
از ایشان مولانا محمد اسحق و مولوی محمد یعقوب پیدا شدند و صاحبزادی سوئی بہ مولوی عبدالحی صاحب
منسوب بود۔ بعد حضرت مولانا ہر سہ برادران ایشان قائم مقام ایشان شدند و بہ درس و تدریس
مشغول گشتند اسامی مبارکش این است مولانا شاہ رفیع الدین صاحب و مولانا شاہ عبد القادر صاحب
و مولانا شاہ عبد الغنی صاحب جائے فرار ایشان نزد مراد حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ
علیہ است نور اللہ مقدم ہم و ترہتم اوصاف و کمالات این حضرات خارج از حد بیان است ہر یک
فرید و ہر وجہ عصر صاحب علم و علم و عمل و تقوی و فہم و ذکا و فراست و دیانت و امانت و مراتب ولایت
بود و پنجین اولاد اولاد آن حضرت ۵

این سلسلہ از طلبائے ناب است

این خانہ تمام آفتاب است

بعد اینان سلسلہ درس و تدریس بنام حضرت مولانا محمد اسحق صاحب مہاجر رحمۃ اللہ علیہ است ایشان
۵ سال ولادت ۶ ذی الحجہ ۱۱۹۵ھ ۷ محرم ۲۸ ذی الحجہ ۱۲۰۵ھ ۸ اولاد ایشان مولوی محمد موسیٰ صاحب مولوی محمد موسیٰ صاحب
صاحب و مولوی عیسیٰ صاحب و مولوی حسن جان صاحب و یک صاحبزادی وفات آنحضرت ۵ شوال المکرم ۱۲۳۳ھ ۹ اولاد
ایشان صرف یک دختر بود کہ مولوی مصطفیٰ برازادہ خویش منسوب کردہ بودند از ایشان یک دختر پیدا شد و او بزوحیت مولوی
محمد اسماعیل صاحب شہید دادہ شد از ایشان مولوی محمد عمر پیدا شد و بہ بست و دوم جاری الشانی ۱۲ھ انتقال فرمودند چنانچہ تاریخ
وفات آن ازبگ شیخ زمان پیدا است سلسلہ ظاہری حضرت مولانا شاہ عبد القادر صاحب مقطع گریہ اللہ بآقی و اکل نان عمر شریف
حضرت شہت و بہت سال بود کہ بتاریخ شانزدہ حبیب المرجب ۱۳ھ سفر آفرخت پیش آمد ۱۴ھ حال آنجا کہ بکامی معلوم نشد بہر حال
بر یافت رسید کہ از اولاد صاحبزادی ایشان دختران ۱۱

محمد بیگ عفی عنہ

بعد چندے مع قبائل بہرہای برادر خورد مولوی محمد یعقوب صاحب بہ نیت ہجرت قصد مکہ معظمہ فرمود
چنانچہ تمامی علماء و رؤساء نیز حضرت ابو ظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ تادراگاہ حضرت خواجہ قطب الدین
بختیار کاکی رحمہ اللہ معیت آنحضرت ہرقتند و مخصر گردانیدند از صدرہ مفارقت آن مجمع البرکات تمامی
اہل این ہایر معلوم بودند و ہر صغیر و کبیر از دور و فراق آن یگانہ آفاق و لکیر و ملول۔

آنحضرت بکہ معظمہ مکرمہ تاشش سال کامل بہ درس و تدریس پرداختند و بہ بہت و پنجم ماہ رجب المرجب
شب شنبہ قریب طلوع صبح صادق ۱۲۶۲ھ ازین دار فانی ہلک جادوانی رحلت فرمودند انشاء اللہ
انوار الیہ و راجعون۔ صاحب اتحاد بحوالہ قول علی حضرت شاہ ولی السدر رحمہ اللہ میگوید کہ ایشان
فرمودند آگاہی آمد این فرزندان کہ لطف الہی ایشانرا با عطا کردہ است و ہمہ سعد اندر نوع از ملکیت در
ایشان ظہور خواہد کرد لیکن تدریج غیب تقاضا میکند کہ دو شخص دیگر پیدا میشوند کہ در مکہ و مدینہ سالہا
احیاء علوم دین نمایند و ہما نجا وطن اختیار کنند از طرف مادر نسب ایشان بہا تمکن باشد زیرا کہ
آومی زادہ بوطن مادر سیلان طبع دار و انتقال جماعہ کہ والدہ ایشان تمکن باشند بسبب زمین مستحیل است
مگر بقس قسرا سہ انتہی بلفظہ محرسطور گوید کہ مصداق این آگاہی سوائے ہر دو نواسہ حضرت صاحب شاہ
عبد العزیز صاحب دہلوی کہ مولانا محمد اسحق و محمد یعقوب اند بظاہر معلوم نمی شوند کہ ایشان از دہلی وطن
خود ہجرت نمودہ در مکہ اقامت فرمودند و سالہا سال با حیا می روایت حدیث بابل عرب و عجم پر و ختنند
و ائمہ اعلم بالصواب۔

بعد از ہجرت حضرت مولانا محمد اسحق صاحب مولوی موسی صاحب و مولوی مخصوص اللہ صاحب فرزندان
حضرت شاہ رفیع الدین صاحب بدر شاہ صاحب بدر و تدریس مشغول شدند الحال بجز مولوی
معز الدین صاحب از ہمہ یگان حضرت شاہ رفیع الدین رحمہ اللہ دیگر یافتہ نمیشود حق تعالی در عمر و
برکت دہاد۔

محمد بیگ عفی عنہ

ماہ رمضان المبارک ۱۱۳۱ھ

۱۱۳۱ھ سال وفات ۲۸ ذی الحجہ ۱۲۵۹ھ تاریخ وفات ۱۲ رجب ۱۲۵۹ھ تاریخ وفات ۱۳ ذی الحجہ ۱۲۵۹ھ۔

الحمد لله الذي جعلنا من تبارك
الله اليه مرجعنا و مرجعنا

الحمد لله الذي جعلنا من تبارك
الله اليه مرجعنا و مرجعنا

عبد العزیز صاحب دہلی

باہر تمام احترامات محمد عبد اللہ عفا اللہ عنہ باریع الاول

مطبعہ مدینہ منورہ
در محلہ مجتہدین و مطبوعہ

رساله

در بیان استحباب رفع سبّ و تشبه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والمنة والصلوة والسلام على صاحب الشرع والسنة وعلى آله واصحابه ائمة الحق والائمة
 يدانکه امام ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است حلال نبود کس را که بگوید یا مسک کند تا آنکه نداند ماخذ آنرا
 از کتاب و سنت و اجماع و قیاس علمی و مسئله در اصول امام عظم آورده که فقهر از چهار اصل گیرند اول کتاب
 الله تعالی و دوم سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم سوم اجماع است مجتهدان عصر و اخذ چهارم قیاس نظری که
 در ان نص نباشد بر نظر که در ان نص باشد و هر حکم که به کتاب و سنت ثابت گردد جز کتاب و سنت نسخ نشود
 و اجماع و قیاس مخالف کتاب و سنت باطل بود و نسخ بعد از زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم روا نبود مجتهد گاه
 خطا کند و گاه حق رسد و چون خطای او ظاهر گردد و تقلید او در خطا حرام بود اینست اصول امام اعظم رحمه الله
 علیه اکنون بشنود که ثابت شد با حدیث صحیح نزد امام اعظم و صاحبیه امام مالک امام شافعی و امام احمد
 و غیر هم رحمهم الله که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در تشبه نماز برای توحید خدا تعالی اشارت بکشت
 کرستی و تصریح کرده اند محققان و تبعان آثار او اخبار ثبوتیه علیه افضل الصلوة و التیمه که وارد نشده در منع
 اشارت هیچ آیت و حدیثی و چون نرسید بعضی را سنت در اقوال ائمه منع کردند از قیاس نه کتاب و سنت
 و قیاس و اجماع مخالف نص باطل باشد پس خطا کرد و تقلید او در خطا حرام بود و ترتیب دوم این رساله را
 بر یک مقدمه و سه فصل مقدمه در بیان تمسک بسنت وقت اختلاف است **فصل اول** در
 احادیث صحیح دوم در روایات فقهیه قویه **فصل سوم** در ادله مانعان و اجوبه آن

شماره

مقدمه در بیان تمسک بسنت وقت اختلاف است قال الله تعالی و اما انکم الرسول فخذوه و ما نهکم
 عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب فرمود حق تعالی چیزی که بد بشمار پیغمبر یعنی از او امر و نهی
 پس بگیرید آنرا یعنی عمل کنید بر آن و چیزی که منع کند شمار از ان پس باز مانید و بتبر سید الله تعالی بفرستید
 خدا و تعالی سخت عقاب کننده است یعنی عذاب سخت میکند کس را که خلاف فرمان رسول الله کند و قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من بعث منکم بعدی فیسیر فی اختلاف اکثر فاعلم بسنتی تمسکوا بها و عضوا علیها
 بالنواجذ رواه احمد و الترمذی یعنی فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم کسیکه زنده خواهد ماند از شما بعد من پس
 خواهد دید اختلاف بسیار پس لازم است بر شما که چنگ زیند بسنت من و بگریزید بر ان بدن را نهی محکم گیرید
 و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب سنتی فقد احبنی و من احبنی کان معی فی الجنة رواه الترمذی
 یعنی فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسیکه دوست دارد سنت مرا پس تحقیق دوست داشت مرا و کسیکه دوست
 داشت مرا باشد من در جنت **فصل اول** در احادیث صحیح روایت کرد امام ربانی محمد بن الحسن الشیبانی
 در موطا خود از امام مالک و او از معلم بن ابی مریم و او از علی بن عبد الرحمن المعادی که گفت دیدم را عبد الله بن
 عمر را که با من میگردم بنگرید و در نماز چون از نماز فارغ شدم بنی که مرا و گفت بکن آنچه رسول الله صلی
 علیه و سلم میکرد و گفتم چه میکرد پیغمبر خدا صلعم گفت بود رسول الله صلی الله علیه و سلم و قتی که در نماز نشستی بنهادی
 دست راست را بر بران راست و قبض کردی همه انگشتان را و اشارت کردی با انگشتی که متصل انگشت درست
 و بنهادی کف دست چپ بر بران چپ گفت محمد که ما کار پیغمبر خدا صلعم را اختیار کردیم و همین است قول ابی حنیفه
 تا اینجا ترجمه عبارت موطا و او است و در بدائع و نهایه آورده که نص کرد امام محمد در کتاب شیخه بشارت و حدیث آورده
 است که پیغمبر خدا صلعم اشاره کردی و بعد از ان گفته که آنچه پیغمبر خدا صلعم کرد ما نیز او را اختیار کردیم و همین
 قول ابی حنیفه و قول ما در فیه و شرح زاهدی مذکور است که امام محمد بعد از ان گفته که آنچه پیغمبر خدا صلعم کرد ما نیز
 او را اختیار کردیم و همین است قول ابی حنیفه و قول من و در کفایه و تمار خانی حدیث بر روایت امام محمد آورده
 که پیغمبر خدا صلعم اشارت کرده است بعد از ان گفت محمد که همین است قول من و قول ابی حنیفه و در غنایه مذکور
 که نص کرد محمد بن حسن در کتاب شیخه و حدیث آورده که پیغمبر خدا صلعم اشاره کردی و نماز و نیز روایت کرد
 امام احمد و ابن السکیت در صحاح خود از عبد الله بن عمر قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الاشارة بالاصبع الی
 علی الشیطان من الحیدر یا انچه روایت کرده اند ائمه شافعیه در کتب حدیث قریب تر است چنانچه در

صحیح مسلم از عبدالرزاق بن نیر روایت کرده که چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از نماز شستن دست بران
راست نهاده و دست چپ بران چپ نهاده و اشاره با انگشت سبابه کردی و انگشت بر انگشت بیاض
نهاده و بعد از آن از ابی هریره روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که تحقیق یک جز از هفتاد و خیز پیغمبری تکیه
سخت و جز دیگر تعجیل افطار است و جز دیگر اشارت با انگشت است از نماز روایت کرده که حاکم از عقبه بن
عامر که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که نوشته میشود در هر اشارت که اشارت میکند در نماز خود و نیکی
بمقابله بر انگشت یک نیکی و فضائل اشارت بسیار است درین مختصر نگذردیم بر کسی که از فضائل محرم
باشد فصل دوم در روایات فقهیه از کتب معتبره خفیه ابن الهمام در شرح هدایه گفته منع اشارت خلاف عقل نقل است
و در ملقط مذکور است که نیست و اشارت اختلاف علماء و در خانه گفته که اشارت در وقت لا اله الا الله
بلا اختلاف است و در کفایه مذکور است که علامه نجم الدین زایدی گفته که هرگاه متفق شد روایات از همه اصحاب
که اشارت سنت است و همچنین از علماء کوفه و علماء مدینه و بسیاری اخبار و آثار پس عمل بآن اولی باشد
آما ابن الهمام در شرح هدایه و صاحب کفایه و محقق حلبی و حنفیه المهدی و شیخ شافعی در شرح نقایه گفت که وقت تعجیل
عقد و اشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع گردد و اما ابو یوسف در امالی خود گفته که انگشت خرو و دومی
بند و انگشت میان انگشت و حلقه کند و با انگشت سبابه اشاره کند و در شرح و قایه گفته همچنین است نزد
علماء و صاحب هدایه و مختارات النوازل گفته که اشارت وقت لا اله الا الله نیک است و در زمینه اعلیٰ میگوید
که وقتیکه بشهادتین رسد اشاره سبابه کند فصل سوم در دلایل منع کنندگان و جوابهای آن بعضی
گفته اند بهتر است که اشاره نکند و فتویٰ برین است زیرا که بنا بر نماز بر سکینه و وقار است یعنی بر آراش
آهستگی است و در اشارت سکینه و وقار نیست جواب این دلیل آیت و حدیث نیست و نه اجماع پس قیاس است
و قیاس اجماع با وجود حدیث صحیح باطل باشد ظاهر است که منع کننده را احادیث صحیح و روایات فقهیه ضعیفه بر سر
بود و اگر نه هر که گویند پیغمبر صلی الله علیه و سلم که این خلاف سکینه و وقار است خصوصاً در نماز با اتفاق جمیع مؤمنین کاو گردد
و در صلوٰه مسعودی میگوید که این سنت علماء و متقدمین است متاخران بآن خنثی کردند و منسوخ شد بنا بر آن که
این قول افضیان گفته اند جواب آن آنکه دلیل بر خلاف اصول اعظم است زیرا که این دلیل قیاس است و قیاس
و اجماع با وجود حدیث صحیح بر خلاف آن باطل باشد دوم آنکه مقرر است که نسخ بعد از زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و
نبودن نسخ مخالف رافضیان از بدعتهای ایشان می باید نه در سنتها بلکه ایشان بران عمل کنند که این مخالفت

عین مخالفت پیغمبر باشد صلی الله علیه و سلم نمی بینی که رافضیان در دومی فرستند و ابتدا به اسم الله میکنند و دست
راست بخورند و دست چپ تنها میکنند و در دومی تسبیح تحمید و ثناء و موالات در وضو و ناخن گرفتن و طلق و یحیی
و سوز زیناف اگر ترک سنتها بر این مخالفت رافضیان ضروری باشد باید که سنن اکثر سنتها را عبادت و عباد
را ترک کنند و مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در نماز و خوراسنی گویند و سه غرور شیطانی و عصب
و در محیط آورده که اشارت بر قول امام ابو حنیفه و مجتهد است و همچنین در کتایبها و دیگر مذکور است اگر
ذکر کنیم سخن در از گرد و باجمله دلیل یا ظن کسی که مخالفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کردن و خلاف امام مذموب رفتن
و با وجود این خوراسنی پنداشتن خریج و نادانی و یا تعصب نفسانی چنین دیگر نباشد سنی آنکه کار سنت
کند و رافضی آنکه ترک کند و بر خلاف امام مذموب رود - فقط کتب عبد الغنی عفا الله عما سواه و کما شکر الله له

بسم الله الرحمن الرحيم

سوال مراد از دوازده خلیفه که در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر صحاح موجود است کدام اند و علماء اهل سنت
چرا به یک معنی مراد این حدیث اتفاق نکرده اند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چرا معنی مفصل این حدیث بیان
نفرموده که است تعیین معنی مراد آن در اختلاف افتاد و هر یک از آن بزرگواران دیگر گفته اند و در فضائل اختیار کرد
جواب عبارت این سوال خالی از اضطراب اختلاف نیست بیان آنکه جمله اولی از آن مشتمل بر آنکه
سأل بر علماء اهل سنت از مصابیح دوازده خلیفه که در احادیث صحیح ایشان بر وی کار آمدن آنها منصوص
است اطلاعی ندارد و لهذا از آن استفسار میکنند پس برین تقدیر بنا و سوال بر استکشاف مراد ایشان از آن
خلفاء خواهد بود و جمله ثانیه از آن معنی قول او و علماء اهل سنت چرا بر یک معنی این حدیث اتفاق نکرده اند و لا
دارد بر نیکی تضرع بر مراد ایشان تفصیل اطلاع دارد و سوال از ملیت اختلاف ایشان در تعیین مصابیح آن
خلفاء میکنند پس برین تقدیر بنا و سوال بر استفسار ملیت افتراق و عدم اتفاق ایشان بر یک قول خواهد بود
و لهذا التهاوت و تفاوت باجمله اگر مقصودش از سوال استکشاف مراد علماء اهل سنت از این خلفاء است
چنانکه صدر سؤالش بران دلالت دارد گویم مثلاً از امثال هذا الاختیار با مرادها الرسول المختار لکن آنچه
از احتمالات آن در ظاهر نظر شبیهی نماید و مختار بعضی از آنکه فن شریف حدیث مثل توشی و قضای عیاض و غیره
کا شیع المحقق عبد الحی الدهلوی و غیره من الاجله قدس الله سرهم است و دلیل امام نووی در شرح صحیح مسلم
نیز بطرف آن معلوم میشود و آنست که مراد از آن خلفاء اثنا عشر مطهرین که مروج و مقیم دین متین و منفذ احکام

شخصیت غر او صاحب تسلط تام در اطراف غیر او والی خلافت نبوت بالاستحقاق والاتفاق لای علی سبیل الثقل
والشقاق باشند مستند و بر کار آمدن این خلفا بر سبیل لا والاتصال یکدیگر لازم نیست بلکه از وقت ظهور
خلافت راشده تا قریب قیام ساعت این عدو تمام خواهد شد پس از جمله این خلفا بعضی مثل خلفا و اربعه حضرت
امام حسن و عمر بن عبد العزیز بر سر کار آمده اند و تمام این عدو تا قریب قیامت صورت خواهد بست و اکثر طرق
این حدیث و بعضی احادیث دیگر مؤید اینست از جمله آنچه در صحیح مسلم وارد است لایزال الدین قائما حتی تقوم الساعة
و یکون علیهم الساعة خلیفة و الايضاً در آن کتاب وارد است لایزال الاسلام عزیزاً متبعاً و از آن جمله است آنچه
در حدیث صحیفه نزدیک بزار و طبرانی آمده لایزال امر متی صالحی چنانچه ابن حجر در فتح الباری نقل نموده
و از آن جمله است آنچه در سنن ابی داود و واقع شده کلمه جمع علیه الناس و از آن جمله است آنچه در طبرانی وارد شده
لایضرم عدو من عادهم و از آن جمله است آنچه اخراج کرده است از احمد و بزار از حدیث ابن مسعود انه سئل کم
یسلمک هذه الامة من الخلیفة فقال سألنا عن رسول الله علیه وسلم فقال ثمان عشرة بعده نقباء بنی سمر
و از آن جمله است آنچه شیخ ابن حجر در فتح الباری از ابن جوزی نقل کرده که گفته است خرج من ذی منته البکیر
من طریق ابی بکر ان ابا بکر حدثه انه لا تهلك هذه الامة حتی یکون فیها ثمان عشرة خلیفة کلمه جمع علیه و دین
الحق و از آن جمله است آنچه ابو داود و از طریق اسود بن سعید از جابر بن سمرة اخراج کرده و زیاده نموده بر آن
فلما رجع الی منزله اتمه قریش فقالوا ثم یکون ما ذاقا قال ثم یکون الهرج و اخرج البزازیة زیاده من و جهه
فقال فیها ثم رجع الی منزله اتمه فقلت ثم یکون ما ذاقا قال الهرج کذا فی فتح الباری و ایام هرج قریب قیام است
خواهد بود چنانچه امام بخاری در صحیح خود از شقیق ابن سلمه اخراج نموده که گفت كنت مع عبد الله و ابی موسی
فقال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان بین یدی الساعة ایاماً ینزل فیها الجمل و یرفع فیها العلم و یشتر فیها
الهرج و الهرج القتل و ابن جوزی هر ج را که در حدیث ثمان عشرة خلیفة واقع است بر همین هر ج که قریب قیام
ساعت خواهد بود نقل کرده چنانچه شیخ ابن حجر در فتح الباری بآن تصریح کرده و حجت قال فاما اول بقائه ثم یکون
الهرج اسی القتل المودیه لقیام الساعة انتهى هذا جواب السؤال علی طبق ما یفهم من صدر المقال فان
اخرج فی موضع السائل علی هذه الارادات الموضیة شیء من الاوامم الفاسدة و التهویشات الرویة فعلیه بالبیان
و علینا زده بالبرهان و اگر مقصودش از سوال تنفسا لمیت اختلاف علماء در بیان مراد آن احادیث است گوئیم
بر کسی که نمی تواند بهر از عقل و علم و از حدیثی نیست لیکن چونکه ظاهر از تحریر سائل معلوم میشود که یا علی مدد

الیه بلای

لهذا بیان آن بر سبیل اجمال برداشته میشود باید دانست که این حدیث تحتلمات کثیره دارد و هر حدیثی
که آنچنین باشد اتفاق علماء در آن صورت نمی بندد بلکه راس هر عالمی بسوی احتمال ازان احتمالات که
در ظن او نظر بر قرآن و امارات قوت می یابد می رود و هیچ مذمت نیست که در آن این قسم احادیث موجود است
و علماء آن مذمت در آن اختلاف نکرده باشند هر چند این دعوی بجهت کمال ظهور مستغنی از بیان است
لیکن بر دفع او ممتنعین بذکر کتابی که پرداخته میشود که شریف مرقی در نهج البلاغة از کلام حضرت
امیر المومنین نقل کرده هذا بلاد فلان فلقه قوم الاود النح و ابن ابی الحدید در شرح آن گفته ملک بن عمر
بن الخطاب قد وجدت نسخة المتی بخط الرضی و تحت فلان عمر حدیثی بذکر فخر بن محمد الموسوی
الاودی الشاعر و قال الراوندی فی شرحه انه عامی بعض اصحابه بحسن السیرة و ان القنطرة هی التي وقعت بعد
رسول الله صلعم من الاختیار و الاثره و قال الجارودیه انه کلام قاله فی امر عثمان کما یصح الآن الامیر الملت
فی ایام الامیر المحمیدی بعده فیکون ذلک تعرضاً لیه انتهى مختصر السبل بدستور معترض گوئیم که علماء مشیبه چرا
بر یک معنی مراد این حدیث اتفاق نکرده اند بالجمله سوال معترض بهر تقریریکه باشد ناشی از قصور اطلاع او
در علم دینی و عدم اطلاع بر مذمت اهل سنت و امامیه است و آنچه گفته است که نمیخواهم جدا کنم چرایی
این حدیث بیان نفرموده اند که است در تعیین مراد آن در اختلاف افتادند گوئیم این کلام مالا مال از اختلاف است
و تعرض بجمیع آن موجب اطناب اطال است لیکن حکم مالا یدرک کلام در اینجا بذکر سه خلل الکفایه و در
اول آنکه این کلام لازم می آید که در کلام شایع اصلاً از اقسام مخفی و مشکل و مجمل و تشابه که از مقابل ظاهر نص
و مفسر محکم انداخته واقع نباشد حال آنکه وقوع آن در کلام شایع بر هیچ یک از اهل علم مخفی نیست دوم آنکه
بر تقریر و وقوع این اقسام در کلام الله بر جناب رسالت پناه که ترجمان الحق و مبین معانی کلام الله بود و لازم
بود که ایضاً آن میفرمودند و خطا و اشکال و اجمال و تشابه آن را نقل میفرمودند حال آنکه بعضی از افراد قسم
ثالثه اول و جمیع افراد اقسام الرابع غیر همین واقع اند سوم آنکه این اشکال مشترک الوجود است چرا که مخفی القیون
هم میسر که تقریر باری نام بولش را در اکثر احادیث امامیه جاری نمایند مثلاً و حدیث نهج البلاغة که نقل کرده
شده که بنید که حضرت امیر مکتبی عنه لفظ فلان را که در حدیث لهذا بلاد فلان واقع است چرایی بیان نفرمودند که
است در تعیین آن در خلاف افتاده اند فاما هو اکبر من ههنا فمهمه جواباً درین حدیث احتمال لقیه نیست
چرا که حضرت امیر آنرا در زمان خلافت راشده خود فرموده اند و آن زمان زمان لقیه نیست چرا که نزد محققین مشیبه

ثابت است و آنچه گفته است که هر یک فرقه بر عزم دیگرے گمراهی و ضلالت اختیار کردند و سخیف تر از تمامی کلمات رویه دوست بچند وجه اول آنکه در کلام التذکرات احکامی که باتفاق سنی و شیعه وحی منزل من السماء و غیر منسوخ و غیر ماول اندامت در تعیین مراد آن در اختلاف افتادند و هر یک بر عزم دیگرے گمراهی و ضلالت اختیار کرده مثل آیه فانکما اطاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع که اسماعیلیه ازان جواز ازدواج بپزده زن می فهمند و دیگران جواز چهار زن و هر یک بر عزم دیگرے گمراه است پس اگر در احادیث نبویه نیز بعض مردم بخط فہمی اختلاف نموده باشند ازان که دام قباحث لازم می آید دوم آنکه اگر مرادش آنست که یک فرقه از علماء اہل سنت کہ بجای خود تعیین مراد آن احادیث نموده بر عزم فرقه دیگر ازان کہ تعیین خلاف آن کرده گمراه است پس غیر مسلم است چر کہ ہر کسے از علماء اہل سنت کہ یکے از محتملات این احادیث را ترجیح داده اختیار نموده اصلاً بر عزم دیگرے گمراه نیست و اگر مرادش آنست کہ یک فرقه از علماء امت بسبب تعیین مراد آن بر عزم دیگرے اختیار ضلالت و گمراهی کرده مثل شیعه و سنی کہ ہر واحد بر عزم دیگرے اختیار ضلالت و گمراهی کرده کہ ہم مردم شیعه را بسبب تعیین مراد درین احادیث خاطی نمیکوئیم بل بنا بر آن میگوئیم کہ برخلاف آنکہ شیعه محل این احادیث نمی نمایند بر عزم ایشان صفاتی کہ درین احادیث مذکور اند بر این احادیث نمی بیند مثل قوت و عزت اسلام قوت ایشان و اجتماع ہاں بر ایشان و غیر ہما من الصفات المذكورة فی طرق ہند الا حادیث و اگر شیعه این صفات را بر ائمہ اطہار منطبق کرده و ہند اصلاً ایشان ہم نظر برین تعیین نرودا گمراه نخواہند بود۔ فقط تمام شد تقریر مولانا شاہ عبدالعزیز صاحب محبت و بلو سی ۔

سوال اجرت بر خواندن قرآن گرفتن جایز است یا نه جواب حکم اجرتی که حافظان قرآن بر خواندنش بگیرند چند صورت دارد جداگانه در ذیل خود منقسم باید فرمود و خلط نباید کرد تا اشتباه واقع نشود صورت اول آنکه ثواب قرآن خوانده خود را بعبوض مبلغی که ابد است گسیب فروشند و این صورت محض باطل است باجماع اهل سنت آری نزد امامیه رائج و متعارف است بلکه ثواب روز و ماه حج و دیگر عبادات را نیز میفروشند و لیس بطلانش آنکه حقیقت بیع مبادله المال بالمال است و ثواب طاعات مال نیست بلکه حقیقت که برای این شخص حکم وعده الهی ثابت میشود و در آخرت استیفا می آید خواهد نمود و بیع حقوق خواه دنیوی باشد خواه اخروی مثل حق الولاء، حق الارث، حق مرد و روح تعلی و امثال ذلک جائز نیست صورت دوم آنکه شخصی را برای ختم نمودن قرآن بجزدوری بگیرند و ثواب آن ختم بمبتا جرید و این صورت نیز مخفی

جائز نیست و نزو و شافیه طوے و تفصیل دارد و دلیل عدم جواز این صورت آنست که قاعده کلیه خفیه است
کما فی شرح الوقایه غیره الاصل عندنا نه لایجوز الاجاره علی الطاعات و علی المعاصی لکن لما وقع القیودی الاو
الدینیة یفتی بصحتها لتعلم القرآن و الفقه تحریر عن الاندلس و نکته مدانکه اجاره برادر و طاعات خواه فرض باشد
خواه نفل جائز نیست آنست که شخصی که مباشر طاعت شده است بحکم وعده الهی مستحق اجر اخروی گشته پس اگر
اجر دنیوی را از مخلوق بران عمل طلب نماید اجتماع حوضین و اجرین در حق یک کس بیک فعل لازم خواهد آمد مثل
آنکه شخصی اجیر خاص یک کس قرار یافته و در انمیه سدر که اجیر خاص شخص دیگر شود در همان مدت که فی شلج الهی
و قوله علیه السلام افرو القرآن و لاتا کلو ابه مثل ان یستاجر رجلا یقرأ علیه راس قبل هذه القراءة لا یتحی البصوة
لا لکیت و لا للفقاری انتهى صورت سوم آنکه شخصی بجهت ثواب قرآن خوانده خود بکس بخشه یا بقصد
ثواب او خواندن آغاز کند و هرگز خیال معاوضه در خاطر او خطور نکند و آنکس بطریق مکافات بعد از آن
یا در شایع خواندن آن بوسیله چیزی بدهد یا احسان نماید یا شخصی باشد که از سالها بر شخصی انعام و احسان
میکند و آنکس در مکافات آن قرآن و کلمه تهلیل و امثال ذلک بر او می خواند و ثوابش باومی بخشد
این صورت جائز است بلا شبهه بلکه مستحب تر است که مکافات احسان با احسان مستحب است و فی الحدیث من
صنع الیکم معروفا فله و لیکن در اینجا هم غرض می باید و آن آنست که اگر نیت آن در خواندن مکافات
احسان است پس جائز و مستحب است و اگر باین نیت میخواند که ازین خواندن بذمه و مکافات ثابت
خواهم کرد پس در حقیقت اجاره شدار است و نیت مکافات مضر نیست لیکن فرق را تا بل باید کرد صورت
چهارم آنکه شخصی طلب علم دینی یا حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت دیگر میخواهد لیکن از راه تنگ دستی فقدان
وجه معاش فراغت اشتغال باین امور ندارد و مردی دیگر صاحب مایه ذمه دارد و وجه قوت او شود تا بفرارغ
بال مشغول بطل گردد و درین صورت هر دو را اجر کامل بر سر طاعت او حاصل میشود و مورد این آیه همین است
قال الله تعالی للفقراء الذین احصوا الی آخره و اعانت بر طاعت که در حدیث جایجا مبروح واقع شده
همین است لیکن این را جرئت گفتن مجاز نیست صورت پنجم آنکه شخصی قرآن را نه بر وجه طاعت بلکه بنا بر قصد
سباحی میخواند و بران اجر میگردد و مثل رقیه و تعوید و ختم بعضی سوره قرآن برای حصول بعضی مطالب دنیوی
و یا برای استخلاص از عذاب گویا برات النس زنده یا مرده بصوت خوش و این قسم نیز جائز است
بل اگر است همین است مورد این حدیث که ان حق ما اتخذتم علیه اجر کتاب الله و قصه رقیه لدرج بسوره

ك

و اگر متن اجرت بر آن نیز از همین قبیل است همه صور را جدا جدا با احکام آنها در خاطر محفوظ باید داشت
والسلام علیکم وعلیٰ آله و سلم بدینکیم بهمین تفصیل معلوم شد که در احادیث مختلفه تعارض نیست مثلاً در حدیث
عباده بن الصامت قال قلت یا رسول الله رجل اهدى الى قوم ساکنین اهل الکتاب والقرآن لیست
بمال فادی علیهم فی سبیل الدیال ان کنت تحب ان تطوق طوقا من نار فاقبلها رواه ابو داود و این
و این در صورتی است که در وقت تعلیم طلب مکافات منظور داشته بود بهمین نیت تعلیم کرده بود و علی بن ابی طالب
احادیث دیگر و اندک علم بالصواب سوال از منشی بیت حافظ شیرازی که جنگ بنکما در دولت عهد را
عذر بنده چون ندیدند حقیقت را افسانه زوید و جواب این شعر مستتر و شترش میسر است
بفتاد و دو فرقه در مرتبه می پویند - ای می پویند
سر رشته حق بدست یک طائفه است - درویشانند
باقی به تکلف سخنی می گویند - ایشانند

بسم الله الرحمن الرحيم رساله نماز زنان

وضع نماز زنان بطور مردان است فرق چند است اول آنکه زنان را تمام بدن خود باید پوشید از پارچه کسب
که رنگ بدن یا معلوم نشود اگر رنگ معلوم گردد و دخل پوشیدن نیست نماز درست است و هر قدر که
پوشش کامل تر بود بهتر است حتی که دستها و پاها همه پوشیده ماندن بهتر است و احتیاط است تا بمقدور
هر دو قدم و هر دو دست را پوشیده دارد و اما در بابینطور پوشیده نگاه از جای سجده بند نشود و سجده گاه
بنظر نیاید دوم آنکه اذان و اقامت که آنرا تکبیر گویند زنان را نباید گفت سنت بهمین است و حتی ایشان که
بدون اذان اقامت نماز گزارند سوم آنکه وقت شروع نماز است که گویند دست تا گوش نبردند بلکه تا
شانه بابر دارند و زیاده بلند نکنند چهارم آنکه هر دو دست را از زیر ناف نه بپند بلکه زیر پستان نه بپند بپند
آواز بلند بیج وقت قرات بخوانند و نه تکبیرات با آواز گویند و هرگاه آهسته گویند بیج جا آواز بلند نکنند تا سلام
همین طور آهسته هر وقت هر چیز را گفته باشند ششم آنکه هرگاه بنشینند خواه برای سجده خواه برای التحیات بر پا
چپ نه نشینند بطور مردان بلکه وضع نشستن زنان در نماز اینست که هر دو پا را بطرف راست بپرازند و بر
سینه چپ نشینند و هرگاه در سجده سینه را در میان زانو بلند نکنند بلکه شکم آنها را برانمای ایشان در وقت سجده کرد
پیوسته اند و بالضرورت متصل زانو خواهند ماند فاصله از زانو بطور مردان نخواهد شد فقط

اینکه در حدیث آمده است
انما یزنی علی وجهها
و اینست که در حدیث آمده است
انما یزنی علی وجهها
و اینست که در حدیث آمده است
انما یزنی علی وجهها

سوال هر مسلمان را پارچه کفن نزد خود نگاه داشتن مسنون است یا نه و بعضی میگویند که زیاده از مدت یک
سال پارچه کفن نباید داشت می باید که یکسال کفن نزد خود نگاه داشته بعد از انقضای سال پارچه دیگر بپوشد
و هر دو پارچه دیگر نگاه دارد و جواب اگر مسلمان پارچه کفن خود خرد یا از کسی گرفته نزد خود همیا دارد برای کفن خود
مضائقه نیست چنانچه از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود و داشتن بسا لها هم مضائقه ندارد و اگر بسیار آهسته شود
و طاق این ندارد که مرده را در آن بپوشد پس آنوقت فقیر را بدین خود استعمال نماید مضائقه ندارد و
در بخاری از اهل بیت روایت است که آورده اند پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک چادر بافیده که در آن
حاشیه بود و گفت که بافیده ام این چادر را از دست خود پس آورده ام تا که شمار این پارچه پوشانم گفت
آنرا بخیر خدا صلعم محتاج شده بسوی او پس بیرون آمدند بسوی یاران و چادر رنگ حضرت بود پس
بسیار تحسین نمود شخصی از حاضران مجلس پس گفت مرا و همی این را بسیار خوب است پس مردمان گفتند که
خوب نکردی پوشیده بودند آنرا بخیر خدا در آن حالیکه احتیاجمند بودند آن و باز سوال کردی میدانی که
ایشان سوال را رد نمیکنند گفت و الله که من سوال نکردم که بر شما و از این نیست که سوال کردم آنرا
تا که باشد کفن من گفت پس بود آن چادر کفن آن شخص سوال اگر کسی از شوق و غیره که ممنوع
و غیر جائز است یک جوی احداث ساخته یا در دیات خریده که بر آن لباس ستا کنون آن جوی و دیوار میفرود
و قیمت آن جوی و دیوات شتر عا حلال است یا نه جواب آنچه مال شروت گرفته است بلا شبهه حرام و غیر
است لیکن هرگاه آن مال را تعمیر و بنا جوی عمارت کرد - مالک آن شد و خوشن آن جائز است اما آن
مال خبیثه دارد که اگر حرام حاصل شده حاصل آنکه در بیع و شراعتیک موقوف بر ملکیت است و آن ثابت
و کرامت و نزاهت تابع حلت کسب حرمت آنست هرگاه کسب حرام شد مال نیز حرام شد هر چند تعمیر ملک آن
شخص داخل شد مثل مردوری زنا و طحوان کا بن یعنی نذر یک پیش منجم یا زنا و دار براسی شکاف امور
غیبیه تسبیله می برند آنرا که قرضه داران را یا معامله داران را از مال بدید در حق آنها حلال میشود و در
حق این شخص خبیث آن می ماند اگر موافق روایت احیاء العلوم هرگاه این شخص از آن فعل توبه کرد
حلال شد و بطریق آن مال ضمانتی گرفته باشد و حق کس تلف نکرده باشد و الارضا صاحب حقوق مخصوصا
شتر است و الله اعلم سوال اگر کسی از قرض که شروع است گرفته مسجی احداث نماید بعد از شروت
و غیره که غیر جائز است از قرض او نماید شتر عا احداث این قسم مجرب درست است یا نه جواب این قسم

احداث کردن مسجد درست است حکم مسجد دارد و امید ثواب بران متوقع است زیرا که از مال که قرض گرفته بنا ساخته و در وقت ادا نمودن این قرض اگر چه از مال خبیث ادا نماید خبیث این در مالیکه اول قرض گرفته است تا تاثیر نیکند و الله اعلم سبوال اگر ناکح مذنب سنت و جماعت و منکوحه مذنب یا میوه داشته باشد در میان هر دو مردن بر مذنب اهل سنت و جماعت نکاح جائز است یا نه جواب نکاح کردن در میان مردوسی و زن شیعه بنی تکفیر و عدم تکفیر این فرقه است و در مذنب خفی موافق روایات مفتی به حکم فرقه شیعه حکم مردان است چنانچه در فتاویٰ عالمگیری مرقوم است پس نکاح کردن از زن که درین فرقه باشد درست نیست و در مذنب شافعی دو قول است بریک قول کافران و در قول دیگر فاسق چنانچه در صواعق محرقه مسطور است لیکن قطع نظر از ان لغتاً مناکحت باین فرقه موجب فساد ناموس یا رسیدن اهل خانه و اولاد و عدم موافقت صحبت و غیر ذلک پس احتراز از ان واجب است و الله اعلم سبوال اگر مردان بر نماز استاده اول از آیات قرآنی اتخاذ من مقام ابراهیم صلی و غیره و استغفار خوانند جائز است یا نه جواب غندن آیات انی وجهت وجهی الی الرحمن و عباد و دیگر که در ان استغفار هم است ثابت شده و بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از تحریمه بخوانند و در بعضی این هم آمده که وقتیکه استاده میشوند سوز نماز این بخوانند و خواندن و اتخاذه من مقام ابراهیم صلی پیش از رکعت که بعد طواف کعبه بخوانند ثابت شده چنانچه در مشکوٰۃ این هر دو رواط موجود اند و عا نیست انی وجهت وجهی الی الله فی فطر السموات و الارض جنتاً و ما انا من المشرکین ان صلواتی و نسکی و میحای و دعائی بشرب العالمین لا شریک له و بذا لک امرت و انا اول المسلمین اللهم انت المملک لا اله الا انت و انا عبدک طلت نفسی و اخترت بنی فاختری فلو بی جمیعاً انه لا یغفر الذنوب الا انت و اهدنی لاسن الاطلاق لا یمیدی لاسنهما الا انت لیک سجدیک و الخیر کله فی یدیک و الشریس لیک انا بک الیک تبارکت و تعالیت استغفرک الوب الیک سوال برای حصول مطالب بنویس چه باید خواند جواب حسبنا الله نعم الوکیل یا نصیب اول و آخر و در ده بار تا حصول مقصود و بر لست الت قلوب حکام یا مقلب القلوب بالخیر و و صد بار بعد از عشا یا بخواند یا قاتی الحاجات صد بار نیز برای این کار مجرب است و اگر ختم خواجگان برای حصول مهم اتفاق افتد بهتر است یا قاتی الحاجات نیز باید خواند سوال اگر زن بظان مرضی زوج خود از خانه زوجهش بیرون رود و ممانعت زوج خود را بخاطر نیاموده او را ایذا بسبب این نافرمانی رساند یا مهر آن زن و نفقه و کسوت و سکنی آن باطل میشود یا بر ذمه زوج او باقی میباشد علماء بنارس نوشته اند که جهورت خارج شدن زن از بیت زوج خود مهر و نفقه

سوره

نعمان

نعمان

نعمان

نعمان

نعمان

نعمان

نعمان

نعمان

و کسوت و سکنی آن باطل میگردد و کما فی تحفة الفقهاء المرأة اذا خرجت عن البيت بغیر اذن زوجها بطل مهر و نفقتها و کسوتها و فی الذخیره اذا خرجت المرأة مع المحرم بغیر اذن الزوج و دخلت فی بیت الوالدین و غیرهم بطل مهر و نفقتها و کسوتها و سکنها و نقل من الحسامة اذا خرجت المرأة من البيت مع غیر محرم بغیر اذن زوجها بطل مهر و نفقتها و کسوتها و سکنها و عن الطحاوی فی قول محمد بن الحسن الشیبانی الفتوی علیه کذا فی فتاویٰ الصدر الشہید و فی النهاية شرح الهدایة اذا خرجت المرأة من بیت زوجها باغیة یا اذن زوجها و صاحبها و ذمه من قرینة الی قرینة اخرى سقطت نفقتها و مهرها من ذمه زوجها و نقل من الشیخین فی شرح الهدایة من الذخیره المرأة اذا خرجت من بیت زوجها مع غیر المحرم بغیر اذن الزوج و دخلت بیت الوالدین او غیرهما بطل مهر و نفقتها و کسوتها و سکنها و فی المیط و علیه الفتوی کذا فی المضمرة جواب روایات فقہیه در مذنبه سوطه مهر زن بسبب برآمدن از خانه شوهر زن اذن او بطل و الله اعلم و الله اعلم سبوال روایات مفتی بهای نیست و مختلف قواعد و متون است زیرا که مهر زن را درین صحیح نوشته اند و این نوشته اند کسائر الدیون لا یسقط الا بالاداء او بالابراء و نیز در مقام تعلیل فقها نوشته اند مهر تمام بر مقابل و طے اول است هر گاه یکبار طے کرد و یا استیفاء تمتع نمود و مهر که بنظر نشن است لازم الادا گشت من بعد اگر طے دیگر یا خوات دیگر یا اقامت در خانه واقع نشود در وجوب مهر قصور نمیکند بلکه بسبب زنا و لعان ساقط نمیشود آتس نال و نفقه مقابل احتباس در خانه است اگر از خانه بر آید پس دادن نفقه و کسوت واجب نمیکند قاعده نفقه است که نفقه شخص جزاء احتباس است اگر شخص در کار مشغول سازند نفقه او از ان کار یا از صاحب کار باید گرفت چنانچه عال نکره را از زکوة می نمایند و مفتی و محاسب را از بیت المال مسلمین و علی هذا القیاس سوال ترکیب دفع آسیب سحر عنایت شود جواب عمل برای آسیب ده روغن شرف و آوند سی انداخته چهارده بار آیت تطلب یعنی ثم انزلنا علیکم من بعد الغم تا بذات الصدور که در سیپاره لن تنالوا البر و سوره ال عمران است خوانده بران روغن بدید هر بار که خوانده دم کرده باشد پس روغن مذکور بر تمام بدن آسیب ده بمالد بوجهیکه موضع یک موی هم خالی نماند و احتیاط نماید که آن روغن را بر زمین نهند و دست و ران نه اندازد و هر که اول روز بمالد همان کس هر روز مالیده باشد و از وقتیکه اول روز مقرر کند تجاوز نماید انشاء الله آسیب دفع گردد و برای دفع سحر مخوفتین و آیات سحر که مرقوم گردد و آب جاری که آب گنگ باشد یا غیر آن در سهوچه طلبیده و ران این تعویذ را انداخته از ان آب سحر را قدری باید نوشانید و دست و پای هم باید شویانید و اگر اتفاق غسل شود بهتر است این عمل

روز یکشنبه باشد چند بار همین روز کرده باشد انشاء الله تعالی دفع سحر هم خواهد شد آیات دفع سحر است
 فو قع الحق و بطل ما كانوا یعملون فقلوبهم انکال و القبلوا اصاغرن و القی السحرة ساجدين قالوا آسن
 رب العالمین رب مونی و وارون ۵ فلما القوا قال مونی ما جئتم به السحر ان الله یصلح عمل
 المفسین و یحق السحر بکلماته و لکره المجرمون ۵ انما صنوا کید سحر و لا یفلح السحر حیث اتی ۵ سوال
 بیت در اصل چیست و تحصیل آن از روی نص است یا حدیث شریف جواب معنی بیت از روی لغت
 معادیت و معادیت است و باصطلاح متکلمین دست بعد دادن است و باصطلاح متصوفین دست
 عقیدت را بدست ارشاد و مرشدین منعقد ساختن پس اگر غرض سائل استفسار از بیعت کلامی است
 پس آن بیت که صحیحاً کبار بعد از نبی صلی الله علیه و سلم خلافت خلفای راشدین واقع شد و است
 بعد و توشیح ابرار خلافت جناب شان بود رضی الله عنهم و مفهوم آیه کریمه یا یعونک تحت الشجرة
 ماخذ نص است و اگر استفسار از بیعت تصوفی است پس آن بیت که از مسترشدین واقع میشود و بیعت عقیدت
 خود را بدست ارشاد و مرشدین منعقد ساختن است این انعقاد بواسطه احدی از دیگران یعنی علی مرتضی
 رضی الله عنه و انان جانب بجانب پیغمبر صلی الله علیه و سلم میگردد و در نصورت ماخذ آن فعل نبی است سوال
 برود عقد نکاح اعلان کلامه و صفت ایمان مجمل و مفصل از چه راه آیا بنظر ملقین است یا که استحکام عقد جواب
 از روی شریعت عزا و بیان مؤمن و کافر نکاح منعقد نمیکرد و ظاهر است که از ایشان در حالت لاعلمی یا از
 سهواً اکثر کلمه کفر صادر میگردد و که ایشان بران متنبه نمیشوند در نصورت اکثر نکاح متناکین منعقد میگردد و اینها
 متاخرین از علماء متطالین احتیاطاً صفت ایمان مجمل و مفصل را بحضور متناکین میگویند و میگویند یا ننذا
 النقا و نکاح بحالت اسلام واقع شود فی الحقیقت که علماء متاخرین این احتیاط را و عقد نکاح افزوده اند
 خالی از برکت اسلامی نیست که سائیکه از اسلام بهره ندارند بلطف آن که میسر سند معلوم نیست که تلقین است
 و اکثر فرقه خلافتی جابر است سبب بوجه آن چه بهم رسانیده اند زیرا که کل فرق اسلامی متفق اند برین که
 ایمان بعد البعث درست نیست و بیست عبارت لذل انتقال روحانی است سوال شفاعت است حصر
 بر ذات جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم است یا اصحاب کبار هم شفیع میتوانند باشند و اطاعت ایشان فایده
 و عداوت ایشان چه ضرر دارد جواب الشفاعة فیما یعلق بعلوم الدنیا و الآخرة هو السؤال فی التجاوز
 عن الذنوب و المحرم و از روی لغت لفظ شفاعت عام است شفاعت جرمی و شفاعت ذنوبی

سوره بقره
 سوره آل عمران
 سوره نساء
 سوره مائده
 سوره انعام
 سوره اعراف
 سوره انفطار
 سوره تبارک
 سوره نحل
 سوره زمر
 سوره احزاب
 سوره سجاد
 سوره بقره

و شفاعت جرمی از احدی با دیگران و تابع بامتبع تواند شد و شفاعت ذنوبی بواسطه و بلاد وسطه بحال
 بین صلی الله علیه و سلم تحقق و ثابت است در نصورت مرشد برای مسترشد و معلم برای متعلم و سلف شفا میتوان
 افتاد و اطاعت اصحاب کبار حکم آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و بمصدق حدیث
 صحیح صحابی کالجوم بایم اقتدیتم اهتدیتم نصی است پس اطاعت ایشان اطاعت و عده انهم یدخلون
 الجنة و عداوت ایشان موجب عید انهم یخلدون فی النار سوال سبب اختلاف اقوال مفتیان که عبارت
 از امام عظم و غیر هم است چیست جواب سبب اختلاف بین العلماء این است که بعضی ظاهر است و حدیث
 معمول بر میسازند و بعضی بتأویل آن پس این اختلاف منجر باصول نمیکرد بلکه مفهوم کلام سلف اختلاف اختلاف
 رحمة بافود یا معیوب اند اختلاف فرق خلافتی که در میان علماء آنها بین الاصول اختلاف است زیرا که احدی
 بنبوت پیغمبر باصلح و دیگر بنبوت علی مرتضی رضی الله عنه و بعضی به الوهیت آن قابل اندک به بین تفاوت
 ره از کجاست تا بجا که و السلام علی من اتبع الهدی سوال شخصی که از حدیث شریف منکر شود چه حکم دارد
 جواب انکار حدیث شریف چند احتمال دارد اول آنکه تمامی احادیث را انکار کند این خود کفر است دوم آنکه حدیث
 متواتر تاویل را انکار نماید این انکار هم کفر است سوم آنکه حدیث صحیح را که از احادیث محض است انکار
 نظر بر اینکه این احادیث منافی طبع یا خلاف اصل است و نبوی است انکار نماید این انکار گناه کبیره است و
 و این منکر کردن به بیعت سید چهارم آنکه حدیث را بسبب قوت حدیث دیگر یا بیعت آنکه اعتماد بر قول اول نزار
 حدیث تصور کرد و با انکار آن پرداخته و منشأ انکار هر دو نفسانی و عرض دهمی نباشد و همچنین به سبب
 کلام خود منظور نداشته باشد و غرض دیگر از اعراض فاسده مقصود او نباشد بلکه بنا بر قواعد اصول حدیث
 یا مخالفت حدیث مذکور با کلام آیت قرآنی بکمان منکر یا مثال آن انکار حدیث نموده باشد پس سحر
 در ان نیست سوال کسی که از کتاب فقه منکر شود از روی شرح شریف حکم چیست جواب اینهم چند
 احتمال دارد اول آنکه اگر آن شخص مثلاً شافعی است و انکار کتاب حنفی مینماید قیاساً ندارد و دوم آنکه
 کتاب غیر معتبر و نامعلوم را انکار کند اینهم مستلزم قیاساً نیست سوم آنکه منکر شود بجهت آنکه این کتاب
 از علوم دینی است پس این خود کفر است چهارم آنکه منکر شود بجهت آنکه این کتاب از فقه اهل سنت است
 پس آن شخص متبع است چه انکار آن شخص بجهت عدم اعتقاد بحقیقت آن کتاب است که مطابق با حاکم
 صحیح اهل سنت باشد بخلاف انکار شافعی کتاب حنفی را انکارش بجهت ترجیح مذرب خود بر مذرب حنفی

سوره

میباشد بجهت بطلان اصول و فروع حنفیه سوال کسیکه کفر بنزدیکان میراند و نمیداند که این کفر کفر
 است یا نه کافر میشود یا نه جواب کفر این شخص در میان فقهاء مختلف فیه است و روایات آن در خزانه الروایات
 و غیره مذکور است بهر حال آن شخص را ازین قول توبه و استغفار باید کرد سوال کسیکه امانت علم و علمای حکام
 چیست جواب کسیکه امانت دین و علمای هدایت آنکه این علم دین علماء موجب اختیار باطل و امانت خویش
 و این علم محض برای قضایا و حق تلفی موضوع است پس آن شخص کافر است و اگر امانت مثل علم نجوم و غیر آن
 نماید هیچ قباحته ندارد و اگر امانت خیر علم دین نماید کفر در آن نیست آنرا ممنوع است لیکن امتناع امانت
 آن بقدر مرتبه علم است یعنی اگر علم شریف تر است مثل صرف و نحو امانت آن ممنوع است و اگر علم باطنیه
 نیست امانت آن در امتناع باین مرتبه نیست سوال کسیکه در وادار و عاقل کرده باشد شخصی شود
 یا نه جواب عاقل که در عوام مشهور است یعنی اخراج پسر از نسبت خود هیچ اصله ندارد و باین علق بی اصل
 پسر از ثبوت احکام آن مثل اخذ میراث و غیر آن خارج نمیشود و در شرع حقوق والدین بمعنی ایذا رسانی
 والدین است و آن گناه کبیره است و در مذنب اهل سنت هیچ صاحب کبیره مملد در نار نخواهد پس لعنوا
 و ماوراءت لیا بعد صدور امر عفو از جناب الهی یا شفاعت رسالت پناهی یا کشیدن عذاب نار بپاداش حقوق
 بخشیده خواهد شد و الله اعلم بالصواب سوال دارالاسلام دارالحرب میشود یا نه جواب در کتب معتبره اکثر
 همین روایت اختیار کرده که دارالاسلام دارالحرب میتواند شد بشرط ثلثه در در مختار مینویسد لا تقصیر
 دارالاسلام دارالحرب الا با موثر ثلثه با جرایم احکام اهل الشرک و با تصالها با دارالحرب و بان لا یبقی فیها مسلم
 او ذمی آمانا بالا مان الاول علی نفسه و دارالحرب تصیر دارالاسلام با جرایم احکام اهل الاسلام فیها آشی
 و در کافی مینویسد ان المراد بدارالاسلام بلاد یجری فیها حکم امام المسلمین و یکون تحت قهر و بدارالحرب
 بلاد یجری فیها امر عظیمها و تكون تحت قهر انتهى درین شهر حکم امام المسلمین اصلا جاری نیست و حکم
 رؤسا و نصاری بے دفعه جاری است و مراد از اجراء احکام کفر این است که در وقت مد ملک داری و بندگی
 رعایا و اخذ خراج و باج و عسور اموال تجارت و سیاست قطاع الطريق و سراق و فصل خصوصاً و تنزیل جنایات
 کفار بطور خود حکم باشند آنرا اگر بعضی احکام اسلام را مثل جمعه و عیدین و اذان و فوج بقر تعرض
 نکنند نکرده باشند لیکن اصل الاصول این چیزها نزد ایشان سبأ و بدرست زیرا که مساجد را و تکلیف
 بهم مینمایند و هیچ مسلمان یا ذمی بغیر استیذان ایشان درین شهر و در نواح آن نمیتواند آمد برانهم خود

و اردین و مسافرتین و تجارت مخالفت نمی نمایند اعیان و دیگر مثل شجاع الملک و ولایتی بیگم بنیر حکم ایشان
 درین بلاد داخل نمیتواند شد و ازین شهر تا کلکته عمل نصاری مستداست آنرا در چپ و راست باطل
 حیدر آباد و لکنه و رامپور احکام خود جاری نکرده اند بسبب صلح و اطاعت مالکان آن ملک و از روی اتحاد
 و تمتع سیرت محابه کرام و خلفا و عظام همین مفهوم میشود زیرا که در عهد حضرت صدیق کبر ملک بنی یزید را
 حکم دارالحرب دادند حال آنکه جمعه و عیدین و اذان در آنجا جاری بود مگر آنکار حکم زکوة کرده بودند و همچنین تمامه
 اگر در نواح آنرا حکم دارالحرب دادند با وجودیکه مسلمانان در آن بلاد موجود بودند و علی هذا القیاس در عهد
 خلفا و کرام همین طریق مسلوک بود بلکه در عهد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فک خیبر را حکم دارالحرب دادند
 حال آنکه تجارت اهل اسلام بلکه بعضی سکنه آنجا نیز در آن مکانات در وادی القری مشرف باسلام بودند و فک
 و خیبر الکمال اتصال بود با مدینه منوره باقی ماند حکم حریت و قنیه کفار حرنی پس درین مسئله هم اختلاف روایات
 بسیار است اکثر فقهاء مینویسند که صورت موقوف شدن ایشان همین است که استیلا واقع شود و باز اجازت اهل
 بیاند آن زمان ملوک میشوند و بعضی فقهاء نوشته اند که اگر جریان بخوشی خود یا بر و قهر اولاد خود را در اقدار
 خود رایج نمایند و اینجی در آنها رایج نیز ملوک میشوند و موافق حدیث همین مذنب قوی معلوم میشود
 زیرا که هیچ بسیاری از عبید و اما در عهد جناب همین قسم واقع شده مثل بیع زید بن حارثه و سلمان فارسی
 و دیگر کسان همین قسم واقع شده بود و آنحضرت مملوکیت آنها را مسلم داشتند و در جامع الرموز مینویسند
 و تیمک بهما اسی بالاستیلاء و الا حراز حرم لاستیلاء علی سباح فلو ابدی ملک من اهل الحرب
 مسلم هدیه من احرارهم بلکه الا اذا کان ذمی قرابت له و کذا و غل و درهم مسلم بامان ثم اشتری من احد هم
 ابنه ثم اخرجه الی و ارناء قهر الملک و اکثر المشائخ علی انه لا یملک فی دارهم و هو الصحیح و عن محمدانه یملک حتی
 یجبر علی اخراجه و عن ابی یوسف یجبر و قال الکرخی ان کانوا یردن جواز البیع فالبیع جائز و الا فلا
 لکافی الحیة و فیه اشعار بان الکفار فی دارهم احرار و لیس كذلك فانهم ارقاء و فیها و ان لم یکن ملک احد
 علیهم علی مافی عنان المتصنفه و غیره سوال در حق سید مبتدع یا مجاهر بالفسق یا منکم بکفر حکم چیست
 جواب این مسئله حاجت بجواب ندارد زیرا که نص قرآنی درین باب کافی و شافی است قال الله تعالی
 قال یا نوح انه لیس من الیک ان عمل غیر صالح و در حدیث صحیح آمده که در مشکوٰۃ شریف موجود است
 که ان ال ابی فلان لیسوالی باولیای انما ولی النعم و در روایت دیگر است ان اولیای ال المتقون

مسئله جناب

مسئله جناب

که خلافت باجماع ثابت میشود و مراد آنست که اجماع اکثر اهل حل و عقد بر آن مستحق باشد اگر یک دو کس خارج از اجماع شوند پروا نباید کرد که لاکثر حکم الکلی چنانچه سعد ابن عباد و در وقت انعقاد خلافت حضرت ابوبکر و داخل در اجماع نشد و ابان ابن عثمان از مجتهدین صحابه نبود تا خلافت او مضرب باشد و کسانی از صحابه که از حضرت امیر آزرده خاطر شده پیش مخالفت رفتند بیش از دوسه کس نبوده اند مثل مغیره بن شعبه و غیره که در مجتهدین صحابه محدود نیستند و معهود از روای ایشان از جهت شرکایت اخلاق بوده از جهت سلب لیاقت خلافت چه همان اشخاص و نقل مناقب حضرت امیر روایات بسیار کرده اند از آن حضرت سعد ابن ابی وقاص و محمد بن مسلم و اسامة بن زید و عبد الله بن عمر و دیگر جمعی از متورعین صحابه و جنگ اهل اسلام با حضرت امیر بنا بر کمال احتیاط شریک نشدند و حضرت امیر نیز آنها را معذور داشتند و در حق ایشان فرمودند که هؤلاء قدوة عن الباطل و لم یقوموا مع الحق لیکن بر همه آنها مباحث مناقب و نشر فضایل حضرت امیر تصور نکرده اند و بحجت هر فرد و انعقاد خلافت ضرورتیست اگر جمعی بیعت کنند و دیگران تسلیم نمایند خلافت منعقد میشود و باجماع حالا که نصوص همه مجتمع شده اند ثبوت خلافت بر چهار بلا شبهه از روی نصوص ثابت است که در وقت انعقاد بنصوص ثابت نشده باشد که بسبب ضیق وقت و دشمنی حادثه و تردد و خاطر تنج نصوص اتفاق یافت و از این جنس مسائل بسیار است که حالا بنصوص ثابت شده اند و در صدر اول باقیست اجتهاد ثابت میکردن این مسئله هم از همین جنس است **سوال** شخصی از قوم نوح میگوید که جناب حضرت امیر در وقت حکومت خراسان و فارس باین قدر حکومت دنیا و ناپسندیده مغرور شده دعوی الوهیت کرده اند و فرعون لعین و غیره دیگر حکام هم وقت حکومت خویش دعوی الوهیت کردند پس فرق میان هر دو چه باشد **جواب** آنچه این ناصبی میگوید که جناب حضرت امیر دعوی الوهیت کرده اند سر امر و دفع و پنهان است اول از نص صریح ایشان این دعوی برآورد و از آن جواب طلبید و اگر او شایسته آنست که از ایشان کلماتیکه از اولیاء و در وقت سرکمر میزد صادر شده مثل انما نشتی الارواح انما باعث من فی القبور انما ید الله انما وجه الله انما الفرقان الناطق پس هیچ مسیحا با دعا ندارد و چه دعوی الوهیت از این کلمات فهمیدن کار احمقان است مفهوم این کلمات غیر از ظهیریت اتم جناب الهی چیزی دیگر نیست و هو عین مفاو احوال الصوفیه و ماذا یقول القائل فی قول ما یروی فی انما الله رب العالمین و قوله تعالی ان الذین ینالیعونک انما ینالیعون الله ید الله فوق الیمیم و قوله تعالی و ما ریت اوزمیت و لکن الله یرمی الی غیر ذلک من النصوص باجماع مقلد فرعون آن بود

نصوص

سوره انفال

که ما علمت لکم من آل غیری و انما ربکم الاعلی و اصلا فی خود را در مرتبه الوهیت ثابت نمیکرد و مفهوم این کلمات آنست که حضرت جناب رب العزت را با صاحب این کلمات نسبتی حاصل است که مدار احکام اتحاد است و بعضی وجه اشتان بین المقلوبین **سوال** با وصف صحت حدیث خلافت اختلافه بعدی ثلثون ستمه ترک خلافت حضرت امام حسن رضی الله عنه بحجت استماع همین حدیث پس حضرت امام حسین رضی الله عنه بکدام دعوی از مکه منظمه برآمده و در کربلا شهید شدند و علاوه حدیث متواتر در مشکوٰۃ و غیره موجود است که اکثر با دشمنان ظالم خواهند بود و بیا ظلم خواهند کرد و صحابه عرض نموده که در الوقت مسلمانان تعرض از با دشمنان نخواهند کرد حضرت علیه السلام فرمودند که مسلمانان را نمی رسد که از پادشاه وقت که تسلط سلطنت گرفته باشد تعرض نمایند و آن مسلمانان خود ظالم و باغی خواهند گردید پس حضرت امام حسین رضی الله عنه چرا مقابله کردند و سلطنت یزید از دست ظاهر و ثابت است **جواب** خروج حضرت امام حسین علیه السلام بنابر دعوی خلافت راشده پیغمبر که هر دوی سال متقاضی گشت نبود بلکه بنا بر تخلص رعایا از دست ظالم بود و اعانة المظلوم علی الظالم من الواجبات و آنچه در مشکوٰۃ ثابت است که حضرت صلی الله علیه و سلم از بنی و خروج هر پادشاه وقت اگر چه ظالم باشد منع فرموده اند پس در آن وقت است که آن پادشاه ظالم بلا مانع و مزارع تسلط تمام پیر کرده باشد و بنوعی از مدینه اهل کوفه به تسلط یزید رضی الله عنه بودند و مثل حضرت امام حسین بن عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر رضی الله عنهم بیعت نکرده باجماع خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه برآی دفع تسلط او بودند برآی رفع تسلط و آنچه در حدیث ممنوع است آن خروج است که برآی رفع تسلط سلطان جائز باشد و الفرق بین دفع و ارفع ظاهر مشهور فی المسائل الفقهیه **سوال** در صورتیکه کسی نیت کند که اگر این کار من حسب حاجت برآید گوساید که پیشتر گو سپند شیخ سعد و غیره سالی بر وجه انجلاج حاجت گاو را فرج بنام خدا کرد و حال آنکه در نیت نسبت گاو به سید احمد شیخ سعد میکند و حدیث انما الاعمال بالنیات ناطق است و آن الله لا یظفر الی صورکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم بر نیتی شایسته و نیت المؤمن خیر من عمله نیز دلیل بر نیت است را داخل ضرورت پس در صورت مذکوره اکل گاو و غیره درست یا نه **جواب** مدار حل محرمیت ذبیحه بر قصد نیت ذبح است اگر نیت تقرب الی الله یا برآی اکل خود یا برآی تجارت و دیگر امور مباحه فرج میکند حلال است و الاحرام قال فی التفسیر الشیخ الطوسی تحت قوله و ما اهل بیه الله قال العلماء و لان مسلمان فرج ذبیحه و قصد فرجها تقرب الی غیر الله صراحتا و ذبیحه ذبیحه مرتد انتهی فی الدر المختار فرج لغو امیر و نحوه که احد من العظام و محرم لانه اهل به غیر الله و لو ذکر اسم الله صراحتا

سوره انفال

سوره انفال

و نودج للضيف لا يحرم لانه ستة تحليل عليه السلام و اكرام الضيف اكرام الله تعالى و الفارق انه ان قربها
 ليكل منها كان الذبح لله والمنفعة للضيف او للبيتية او للرجح وان لم يقربها لياكل بل يدفنها لغيره و كان
 لتعظيم غير الله فحرم و بل يكفر قولان به لانه في صيد الميتة انه لا يكره ولا يكفر لانا لانسى
 الظن بانه يتقرب الى الاذى بهذا الخوض و شرح الوهبانية عن الذبيحة و نظمة فقال و فاعلم جمهورهم
 قال كافر و فضل سمعيل ليس بكفر و هكذا في مطالب المؤمنين و الاشياء و النظائر و في الحديث لعن الله من
 فجع لغير الله و اده احمد و ايضا طعون من فجع لغير الله و اده ابو داود و في غرائب ابى عبيد و بستان الفقيه و كثر اجابا
 انه لا يجوز ذبح البقر و الغنم عند القبور لقوله عليه السلام لا يحقر في الاسلام يعني عند القبور و كذا في سنن ابى داود و
 كذا لا يجوز على البناء الجديد و عند شرا الدار لان النبي صلى الله عليه وسلم نبى عن ذبايح الجن بناء على انهم يكرهون
 فابطل النبي صلى الله عليه وسلم و نبى عنه و كذا في الكتب الشافعية كما قال النووي في شرح صحيح مسلم في
 تفسير ما خرج عن قوله صلى الله عليه وسلم لعن الله من ذبح لله و لعن الله من فجع لغير الله و اما الذبح لغير الله
 فالمراد به ان يذبح باسم غير الله كمن ذبح للصنم او للصليب او لموسى و عيسى عليهما السلام او للكعبة و نحو ذلك
 فكل هذا حرام و لا تحل هذه الذبيحة سواء كان الذابح مسلما او نصرانيا او يهوديا كما نص عليه الشافعي و اتفق عليه
 اصحابنا فان قصد ذبح ذبيحة المذبح لغير الله الصباغة لكان ذلك كفرا فان كان الذابح مسلما بل
 ذلك صار بالذبح فربما ذكر الشيخ ابراهيم المروزي عن اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا اليه
 انه افترى اهل بخارا بتحرمة لانه مما اهل به لغير الله و قال الرازي هذا انما يذبحونه استقبالا للقدرة منه فهو كذبح الحقيقة
 لولادة المولود و مثل هذا لا يجزى فيه التحريم و الله اعلم فان قيل قوله تعالى و ما لكم الا ان تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه
 و قد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه و كذا قوله تعالى و كلوا مما ذكر اسم الله عليه ان كنتم بآياته ينذرون
 يتناول ما قصد به التقرب الى الله غير فيكون الكل حلالا قلنا هذه الآيات عامة مخصوصة بالنص الاخر
 و هو قوله تعالى في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة و الدم و لحم الخنزير و ما اهل به لغير الله و المنخقة و الموقوفة
 و المتروية و النيطحة و ما اكل السبع الا ما ذكيت و ما ذبح على النصب فلو ان رجلا مسلما خنق شاة و ذكر اسم الله
 عليها لا تحل مع انه ذكر اسم الله عليها و كذا الفرج شاة على النصب من الانصاب او على قبر من القبور قصد به التقرب
 الى صاحب القبر او صاحب النصب و ذكر اسم الله عليها لا تحل بهذا النص الصريح و ما ذكرنا ذلك على قصد التقرب
 الى غير الله و تغيير الطريق المشهور في الذبح عن استعمال الآلة المحذورة و نحو ذلك فقلنا انها الى قوله و قد

سورة المائدة

فصل لكم حلاله على ما ذكر في الآيات الاخر كاية المائدة و غير ما و كان سبب نزول هذه الآية شبهة المشركين
 حيث كانوا يقولون للمسلمين بطريق الاكراه انتم لا تاكلون الميتة و قد قتلها الله و تاكلون ما يقتلون بايديكم
 فقد حرم مقتولكم على مقتول الله فاجاب الله تعالى عن ذلك بان الميتة لم يذكر معها اسم الله فذلك
 حرمت و كذا الموقوفة و المنخقة و المتروية لم تقتل على الوجه المأذون فيه من الله فحرمت و ما قتلناه بايدينا
 انما حرام لان قتلها وقع باذن الله تعالى و بالوجه المشروع بحيث خرج منه الدم المسفوح و مع ذكر
 اسم الله تحليل هذا و تحريم ذلك عين التعظيم لاسم الله و اما حديث يقتل فما حاطة و ميتة لان اكل مقتول الله
 سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او ماتت حقت فيها اذ لاموت عندنا الا باذن الله كما قال الله تعالى
 يتوفى النفس حين موتها و لذلك اجمع اهل السنة و الجماعة على ان المقتول ميت لاجله و الله اعلم
 و اما ما وقع في البيضاوى و غيره من التفاسير انهم قالوا ما اهل به لغير الله اى ما رفع الصوت به عند ذبحه
 للصنم فمعنى على ما جرى عادة المشركين في ذلك الزمان و لانه لم يقرقوا في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم
 غير الله عليه و بين ما قصد به التقرب الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر و كانوا
 اذا قصدوا التقرب بغير ميتة الى غير الله ذكروا عليها عند الذبح اسم ذلك الغير بخلاف مشركي المسلمين
 فانهم يخطئون بين الكفر و الاسلام فيقصرون التقرب بالذبح الى غير الله و يذكرون اسم الله عليها وقت الذبح
 فالاول كفر صريح و الثاني كفر صوري صورة الاسلام و كانوا يعتقدون ان لاطريق للذبح الا هذا سواء
 كان لله او لغيره و قد جرى هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشتهرون ان فلان يذبح بقرة لاجل
 امره كغيره سواء ذكروا اسم الله عليها عند امره او لم يذكروا و اما ما وقع في المهادية و غيره و يدكره ان يذكر
 مع اسم الله تعالى شيئا آخر و هو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان و هذه ثلاث مسائل احصاها
 ان يذكر موصولا لا مطلقا فيذكره و لا يحرم الذي يذبحه و هو المأذون بما قال و نظيره ان يقال بسم الله محمد رسول الله
 لان الشكر لم يوجب ذبحه بل الذبح واقعا لانه لا يكره لوجود القرآن صورة فيتصور بصورة المحرم و الثانية
 ان يذكر موصولا لا مطلقا و اعطف و الشكر بان يقول بسم الله و اسم فلان او يقول بسم الله و فلان
 بسم الله و محمد رسول الله كسب الدال فيجوز الذبيحة لانه اهل به لغير الله و الثالثة ان يقول مفصلا بصورة
 و معنى بان يقول قبل التسمية و قبل ان يضح الذبيحة او بعد الذبح و هذا لا باس به لما روى ان النبي
 صلى الله عليه وسلم قال بعد الذبح اللهم تقبل هذه من امه محمد من شهيد لك بالواحدانية ولى بالبلغ

شعري

والشرط هو الذكر الخاص للمجرد على ما قال ابن مسعود وجرد التسمية انتهى ما في الهداية صريح فيما ذكرنا
 من ان قصد التقرب الى غير الله محرم للذبيحة سواء كان بطريق الاستقلال او بطريق الشراكة نعم لو
 ذكر فكر المجرد عن غير قصد التقرب الى غير الله ففصيل فان ذكر مجرولا لا معطوفا كره مثلا ان يقول
 بسم الله محمد رسول الله اللهم تقبل من فلان لا يحرم الذبيحة لعدم قصد التقرب اليه وانما كره لاجل المشابهة
 في ذلك بذكر اسم غير الله لقصد التقرب ولو ذكره معطوفا يحرم ايضا وان لم يكن فيه معنى التقرب لكنه
 صريح في الشراكة والصريح لا يحتاج الى النية واذا ذكر مفصلا لا بطريق الحطف ولا بطريق الوصل لا كره
 ولا يحرم لانتفاء المشابهة صورة ومعنى مثلا ان يقول بسم الله وتوقف ثم قال محمد رسول الله من غير
 قصد التقرب الى غير الله واذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما
 اذا لم يكن المذكور مقرونا بقصد التقرب الى غير الله كما هو محل من مسئلتنا الموضوعة فيما قصد التقرب
 الى غير الله فانها جازم مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير لاحمدى من تفرغ قوله على ما وقع في الهداية
 ونقل في ذلك التفسير كما ذكرنا هو قوله من يهنا علم ان البقرة المنذورة للاولياء كما هو الرسم في زماننا
 حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله وقت الذبح وان كانوا يذبحونها لغير الله انتهى مبنى عن الغفلة عن قول
 صاحب الهداية وهو قوله والثالثة ان يقول مفصلا عنه صورة ومعنى فان الانفصال المعنوي كانه يتصور
 اذا كان المنذر للاولياء فانه عين التقرب اليهم فينتهزم الى وقت الذبح فلا انفصال معنى اصلا
 لقرن في قواعد الفقه من استدامة النية الى آخر العمل وايضا مبنى على عدم الفرق بين الذكر المجرد والذي
 وضع صاحب الهداية المسئلة فيه وبين ما قصد به التقرب الى غير الله الذي وضعنا المسئلة فيه واین هذا
 من ذاك سوال قال النبي صلى الله عليه وسلم ستفترق امتي ثلثة وسبعين فرقة كلهم في النار الا واحدة
 مراد ان يكون جميع فرقة ما دنا را اگر خلوت و نار است فلهذا خالف للنص الاحاديث القطعية زيرا که هیچ فرقه
 نیست از فرق اسلامیه که در نار همیشه ماند و اگر مراد خلوت و نیست بلکه چند مدت فاسد لیکن برین تقدیر لازم
 می آید که از فرق ناجیه کس در نار نباشد حال آنکه احادیث قطعیه وارد است که فساق مومنین را چند مدت
 دخول ناخواهد شد جواب این شبهه شبهه قدیمه است و علماء اینج شش جواب این شبهه نوشته اند
 که در شرح عقائد ملاحال و حاشی آن مذکور و مسطور اند و منتخب اجوبه مذکوره سه جواب است جواب اول
 که هیچ واقوی است جواب محقق و دانی است باختیار شش ثانی جواب دوده اند حاشش آنکه مراد دخول است

لیکن دخول من حیث الاعتقاد و فرقه ناجیه را اصلا از جهت اعتقاد دخول نار نخواهد شد اگر چه از جهت
 تقصیرات عمل در نار داخل شوند و آنچه برین جواب ایراد کرده اند که اضممار من حیث الاعتقاد و در اخطا حدیث
 که کلها فی النار یا کلهم فی النار بدون قرینه است و اضممار بدون قرینه جازم نیست پس مرفوع است بآنکه
 در اینجا قرینه برین تخصیص موجود است اول آنکه مستفترق امتی ثلثة و سبعون فرقه مرفوعه اند و اتفاق عمل
 درین عدد مختصر نیست خواه آنها گفته شود خواه مع الاعتقاد چنانچه بدیهی است چه ریش تراشان در حریر و شال
 و تارکان نماز و تارکان روزه و مانعان رگوه و تارکان حج و مرکب هر کس به مثل زنار و لواطت و مشرب خمر و
 قمار و سراق و قطاع الطرق و غیر هم من اصناف العصاة فرقه جدا گانه است پس مراد نیست مگر افتراق
 من حیث الاعتقاد و پس موجب دخول از تیره همان اعتقاد فاسد خواهد بود و دوم آنکه استثناء الا واحد و لا
 سیکند بآنکه منشاء نجات این فرقه امر نیست مشترک در سائر آحاد و این فرقه مشترک در سائر آحاد و این فرقه
 نمیتواند شد مگر اعتقاد و اختلاف آحاد کل فرقه فی الاعمال سوم آنکه تعریف فرقه ناجیه باین عبارت که الذین
 هم علی ما انا علیه و صحابی دلالت میکند بر آنکه چنینست واحد بعینه مشترک است در میان این فرقه و رسول
 جمیع اصحاب اولی الله علیه و سلم و بچو مشترک غیر اعتقاد نیست بالبداهه چنانکه در صدر این حدیث در روایا
 صحیح این عبارت وارد شده که افتقرت الیهود علی احدی و سبعین فرقه و افتقرت النصارى علی ثلثین و سبعین
 فرقه و ستفترق امتی علی ثلثة و سبعین فرقه و ظاهر است که در اینجا افتراق بحسب عقاید است پس درین
 است نیز مراد همان افتراق خواهد بود و منشاء دخول نار افتراق مذکور نیست پس منشاء دخول نار همان عقاید که
 در آنها افتراق واقع باشد در جواب دوم که مختار حجة الاسلام امام غزالی است و تحقیق محشین آنرا پسندیده اند
 آنست که مراد از فرقه ناجیه کسانی هستند که آنها را دخول نار مطلق نیست لاس من حیث الاعتقاد و لاس من حیث العمل
 یعنی در سبق عذاب و بهشت خواهند رفت خواه از عصیت آنها عفو آبی و عفو یا بر اموال قیامت و شداید
 در حق آنها کفاره کرده آید یا شفاعت غیره بدو بخواتم و ذوب ایشان تائید قوی نماید و این فرقه نخواهد بود و مگر خواص آل
 که عقیده و عملا راه بدعت نه پیوند اگر چه مصدر بعضی تقصیرات فرعی گشته باشند و تفسیر این فرقه که الذین هم علی
 ما انا علیه و صحابی برین تقدیر بسیار چسبان است زیرا که در عهد رسول و صحابه کرام هم در عقیده و هم در عمل پیوسته
 نبوده است اگر چه از بعضی افراد و طاعت قصور و ارتکاب مجرور وقوع آمده و امام حجة الاسلام غزالی درین جواب
 تقصید نموده اند و گفته اند که مراد از فرقه ناجیه کسانی هستند که حساب نه شفاعت و بهشت خواهند رفت

لیکن در صورتی که نجات بسیار تنگ میشود و الذین هم علی ما نا علیه صحابی نیز گفته اند و در
 زیر که جمیع صحابه بر انبیه حساب و نیز شفاعت داخل هستند فیهین خلاف دلائل قطعی است لهذا متاخرین
 جواب را که در اصل مختار امام غزالی است صلاح نموده بمقرری که سابق مذکور شد قرار داده اند غایب علیه
 انشاء الله جواب سوم آنکه معنی کلهانی النار کل واحد من افراد کل فرقه فی النار پس مفهوم این عبارت ایجاب
 کلی شده است که در الواحدة واقع است مفید رفع این ایجاب کلی آمد دفع ایجاب کلی بصدر جزئی نیز صافی
 میتواند شد چنانچه ظاهر است پس معنی الواحدة آن شده که هر فرد از این فرقه داخل نار خواهد شد و بعضی سبب
 تقصیر اعمال داخل شوند در صورتی که اگر داخل نشد وجه امتیاز در میان فرقه ناجیه و فرقه غیر ناجیه همین بود
 که فرقه غیر ناجیه هم داخل نار اند و این فرقه کلیه در دوزخ نخواهد رفت لیکن باعث امتیاز این فرقه از فرقه
 دیگر اعمال نمیتواند شد لا شکره کانی ایجاب پس نیست آن باعث مگر صحت محتاج پس در انتهای این جواب
 رجوع بجواب اول ضرر خواهد افتاد و بهترین اجوبه جواب دیگر است که در کتب خوشی مسطور نیست و موافق است
 قدیم عرب است و در احادیث شاید استعمال این نیز موجود است خلاصه اش آنکه کلهانی النار عبارت از بطلان
 سیکویند فلان چیز فی النار است یعنی بطل است چنانچه در حدیث صحیح وارد شده که الهذله فی النار یعنی
 زبانه رازی باطل است قال الله تعالی ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم
 نار امی اکلا باطلا و اما نظیر آن مال الیتیم لیس نار حقیقه و لا یکن جمله علی المجاز بالا اعتبار الاول لان
 الاکل فی البطن یتادی علی ان المجاز لیس بمراد پس معنی کلام اینچنین شد که کل الفرق علی البطلان و کتب
 عقیده او عقیدتین او عمل او عملین و الفرقه الناجیه لا بطلان فی عقیده هم و علمهم الا ان تخص الفرقه
 الناجیه بمن لا بدعه فی اعتقاده و عملا صلاکما هو تنقیح اجواب الثانی او یخص البطلان بالاعتقادات
 فقط فیرجع الی الجواب الاول و لهذا در صدر کلام اشاره نمودیم که جواب اول همان است از جمیع اقوی
سوال سود دادن بجز بیان درست است یا نه جواب عبارت کتب فقهیه عام واقع شده اند و آن در فقه
 راشد اند مثل الاربا بن المسلم و الحرمی فی دار الحرب قاضی شارح صاحب پانی پتی در رساله توجیه دادن
 نیز نوشته اند این وقت فقیر را یاد نیست لیکن انبیه ظاهر است که گرفتن سود از حرمیان باین وجه حلال است
 که مال حرمی مباح است اگر دشمن آن نقض عهد نباشد و حرمی چون خود بخود بدیده بلا شبهه حلال خواهد بود
 و دادن سود بجز بیان باین وجه حلال است که خوراندن حرام بمسلمانان درست نیست و آنها حرام خواهند

بسیار

اگر چیزی بطریق سود داده خواهد شد پیش ازین نیست که حرام خواهد خورد و اما در میان هر چند که کافر حرام
 باشد و در الاسلام دادن سود از نجهت حرام است که ترجیح معامله سود در الاسلام میشود و در دار الحرب
 این هر دو علت موقوف است پس مباح باشد و تحقیق اینست که دادن سود بالتبع حرام است که مال کسی
 ننگیرد بلکه مال خود میدهد و مال خود دادن گو در آن نقصان خود باشد خصوصاً برای دفع حاجت و دفع
 ظلم مباح است پس وجه حرمت در آن همین دو چیز است یکی آنکه غیر حرام بخوراند مثل دادن رشوت
 تبانی و حاکم دوم آنکه باعث ترجیح این معامله در الاسلام میشود و لهذا دادن سود بنا بر اضطراب
 در دار الاسلام هم جائز و مشتبه اند غرض که در گرفتن و دادن فرق بسیار است گو در اصل در هر دو شکی نیست
سوال حلی مشتمل بر کلمات متعدده فروخته میشود و شفیعیان او اجازت داده اند مگر یک شفع مشقه خود
 میخواهد لیکن تمام حلی را خرید نمیکند بلکه مکانه که متصل بین اوست خریداری مینماید و مشتری رضی
 بتفریق بیع نمیشود و میگوید یا تمام حلی خرید کن یا از شفعه دست بردار شو شفیعی را میسر است که کان متصل
 خود را بگیرد و تمام حلی را خریداری نکند یا نه جواب درین مسئله اختلاف است در مختار الجوابات
 مینویسد که فتویٰ بر همین است که شفع را میسر است که تفریق بیع نماید فی مختار الجوابات رجل باع ارضین
 و بعض کل من الشفیعیین ملازق باحد الارضین کان الشفیعی ان یاخذ الارض التي تلازق ارضه و ان الاخری
 اذا کان الآخر یطلب شفعه ما كانت تلازق ارضه ان کان لا یطلب لقال لهذا الطالب اما ان تاخذ کل
 او مع کل اذا لم یرض مشتری بتفریق الصفقة هذا قول ابی حنیفه الاول اما عی قوله الآخر و هو قولهما
 ان یاخذ ما کان شفعه به یفتی **سوال** حضرت مرضی علی کرم الله وجهه در وقت بیعت بین فی الصفقة
 فرموده اند و ان کان عمر و این کلام دلالت میکند بر آنکه حضرت فاروق رضی الله عنه اولی بافت
 بنودند کما یقال اگرست زید و ان کان جابلا و مسئله کثیره جدا جواب اینجا لفظ و ان کان فقط
 برای مبالغه است و اطاعت و تلقیاد با وصف مبالغه عمر در نشد و اخذ بالغریبه که متابعت این
 قسم شخص بسیار گران و ثقیل است این ترکیب را از قبیل آن ترکیب که در حدیث صحیح در احادیث الدین
 وارد شده باید فهمید و لفظ حدیث اینست لا تعقن و الدیاب و ان امراک ان تخرج عن الماک مالک
 و همچنین ترکیب دیگر که در همین حدیث وارد است لا تشکرن بالله و ان حرقت او قطعت لفظ و ان کان
 عمر لم یوجد فی کتب الاحادیث المعقبه بل وجد مخالفه و هو ان علیا لما اتی بصحیفه من قبل الصدیق

ذاتہ عالیہ وذلک بقولہ عرضہا طامس الاعلام مجهول وضمنہا ان یکون حدید البصر فی الکشف والوقت
وذلک لقولہ ترمی الغیب یعنی مفردہ وبقی وکذا الی آخر الابیات ثم شرع فی بیان وارد الجذب الالہی
المہیج لہ اشواقا و المثیر للوجد والحال فانه من شروط الطلب لذلک قبل ۵۵ مست ودلہ شرط طریق
افتادہ است بہ است شدن کار کستہ نکشادہ است بہ وذلک بان شیعہ سنی الناقہ بحکات النعامۃ
التي مات بکربا و فرضہا فی عین اشتداد الحر فی النہار لیشیر الی حر المطلب وحم ذلک بقولہ عن تراقبہا عاقل
ثم شرع فی بیان ما یعرض للسالك من صرف التقصیر فی اداء حقوق الشریعۃ و الطریقۃ و عدم نفع احد
من الاقارب والاصدقاء وذلک قولہ تسمی الوشاۃ خباہیہا الخ و قولہ قال کل خلیل کنت آملہ و ما یعرض
للسالك فی ہذا الوقت من التوکل العظیم والالتجاء الی الشیخ کثیر و تجرید الاستغفار والتوبۃ وذلک
بقولہ انبت ان رسول اللہ الخ وبقولہ فقد اتیت رسول اللہ عند انتم اشار الی مراعاة الادب مع الشیخ
بقولہ لقد اقوم مقام الولیقوم بہ و اشار الی تجرید البیعۃ بقولہ حتی وضعت یمینی الخ ثم اشار الی ان مراعات
الشیخ اذا کان رسولا جامعاً لاحکام الشریعۃ و الطریقۃ اشد و اہم من مراعاة حقوق الشیخ اذا کان ولیاً فقط
وذلک بقولہ لذلک اہیب اشار الی الشیخ الولی بقولہ من خاور من لیوث الخ وکانہ اشار الی علی السید
خانہ شیخ الولایۃ المطلقة المحمدیۃ واما ذکرہ بلفظ النہاد و وصفہ بالاختلاف لان امر الولایۃ مبطل و انہم تحت
القباب و اشار الی شروط الشیخ من قولہ یغذو فیلم ضرعاً من ای الروح والقلب فان الشیخ یربہا معاً
یقطع العلائق من العشائر والاخوان و من شروط الشیخ انہ اذا ساد قرنا الخ یعنی لہ تمہ فی دفع الوسوس
و الخطرات و شہادت و قولہ منہ نفل سباع الجوضامۃ یعنی لا یقدر شیا طین الناس والجن علی اضلال من دخل
فی طریقۃ واما قولہ ولا یشتی بواوہ الاراجیل فاشارة الی ان من شرط المرید ان یکون علی الہیۃ لا ارجلا
و اشار الی فناء النفس بقولہ لا یزال بواوہ الخ و ثقلۃ مطح البزخ ثم علوا الی ترجیح الرسول علیہ السلام
بقولہ ان الرسول لنوریتضاء بہ مہند من سیوف اللہ مسلول ثم اشار الی رفقاء الطریقۃ و جلسا الخافق
بقولہ فی عصبۃ من قریش الخ و وصفہم بصفات عظیمة منہا ان قالہم قال بطن مکۃ ای من جانبہا
لما سلموا الی و خلوا فی الطریقۃ و باوہ الشیخ زلوا الی ترکوا المال والجاه والادطان والعشائر والرب
والتجرید و قطع العلائق و ہی الہجرۃ الحقیقیۃ لکنہم ماجنوا و اماروا عند لقاء الاعداء من النفس و الشیطان
و الخلق بل قویت ہمتہم علی المجاہدۃ و منہا انہم شمس العرائن البطل لا یبالون بمخاضہ النفس ثم اشار

الے انہم لبسوا لباس التقوی و الشریعۃ بقولہ لبسہم من نسج و اشار الی عزائم الشریعۃ بقولہ لبسوا الخ
و اشار الی نفی لہج بقولہ لا یفرحون الخ و الے الصبر علی مشاق الطریقۃ بقولہ و لبسوا ما یزین الخ و اشار
الے النشاط فی الطریقۃ بقولہ یمشون مشی الجمال الخ و اشار الے فناء نفوسہم بسبب المجتہد بقولہ لا یبق
الطعن الانی بخوریم الخ و عند ذلک نتیجۃ السلوک الکسبی و بقی الوہبی سوال ہندوی کنانیدن جائز است
یا مکروہ جواب در کتب فقہ ہندوی را کہ سفیجہ و سفاج گویند مکروہ نوشتہ اند و در شرح وقایہ مینویسند مکروہ
السفیجۃ و ہی اقراض لسقوط خط طریق فی المغرب السفیجۃ بضم سین ففتح التاء وان یدفع مالا بطریق الاقرض
لیدفع الے صدیقہ فی بلد آخر و اما لقضہ سقوط خط طریق آدمیم بر نیکہ این معاملہ در نجاسہ صورت
میشود و گاہی مبلغ را بقدرہ مینویسند نہ زیادہ نہ کم و گاہی کم میگیرند نہ زیادہ مینویسند و گاہی بالعکس یعنی زیادہ
میگیرند و کم مینویسند در صورت اول شبہہ را بنیست و در ہر دو صورت دیگر صریح را ہست یا در دادن دیا
و در گرفتن اما طریق حلال کردن این را بسیار آسان است صورتش آنکہ مثلاً اگر صدر روپیہ ہندوی
میکند و در روپیہ ہنداون دادن لازم می آید پس دو کم صدر روپیہ بسا ہو کار بدہد و در روپیہ افلوں
بکند و در عوض دوازده روپیہ فروخت نماید کہ بسبب غیر مجلس بودن فلوس و در روپیہ حلال میشود
و در حدیث صحیح آمدہ کہ در مشکوۃ موجود است کہ شخصی از خیمہ آمد و فرمود و بیا خوب نفیس بود
انحضرت فرمودند اکل تمر خیمہ کہذا یعنی آیتام خرمای خیمہ بر من قسم میباشد عرض کرد کہ یا رسول اللہ انما
ناخذہ اصاعاً اصاعاً یعنی تمام خرما خیمہ بر من قسم میباشد اما این قسم را بضاعت خرید میکنیم یک صاع
را بدو صاع فرمودند عین الربوا لا تفعل ہذا یعنی این عین را ہست یک جنس را بہم جنس زیادہ و کم خریدن
این کار کن بلکہ بیع الجمع بالدرہم ثم اتبع بالدرہم جنیباً یعنی خرما و روپی را بدرہم بفروش و بان درہم
خرما و حید را خرید کن از نجای معلوم شد کہ توسیط غیر جنس تفاضل را حلال میکند و اگر سا ہو کار چہیز
از صدر روپیہ پس میدہد کہ ازراچہتر میگویند پس علائقش نیز بہم است مثلاً اگر صدر روپیہ را
ہندوی میکشاند و پنج روپیہ ازان و پس میدہند پس باید نور روپیہ نقد بدہند و پنج روپیہ افلوں
کنانیدہ بدہد در عوض دہ روپیہ و در روپیہ خود بکیر و دو علماد دفع کر اہت سفاج تدریس نوشتہ اند
کہ اول سا ہو کار را مبلغ بے شرط ہندوی قرض بدہد بعد از ان بگوید کہ این قرض را بفلان کس
در فلان شہر بدہد و او باین مضمون نوشتہ بدہد زیرا کہ اگر اہت ہندوی از ہمین جہت است کہ باین قرض

منفعتی نخواهد بود یعنی این خطره دهر و قته در پی منفعت این کس مشروط باشد به یاد آوردن
 منفعت مشروط نباشد یعنی تحقق نگشت و الله اعلم سवाल تمامی اقالیم نصاری بافاق دار الحرب
 یانه اگر هست اهل اسلام را زان نصاری سود گرفتن جائز است یانه سवाल دیگر بعد از آن جمعه در دیار
 معموله کفار فرضی ظاهر ساقط میشود یانه سवाल دیگر اهل اسلام بنا بر ضرورتی از کفره مبلغ سود
 نمیکند یعنی کفره را مبلغ میدهند و یا میگیرند و یا مبلغ قرض نمیکند و سود میدهند جائز است یانه
 جواب سवाल شتر و طیله در دار الحرب در روایات فقهیه مذکور است ملاحظه باید نمود چنانچه برخی از آن
 درین قریاس ثبت خواهد شد درین اقلیم آن مشروط اقیاس باید کرد اگر تحقق شد پس در الحرب قرار یاف
 و حکم اذا ثبت الثبوت بلوازمه هرگاه دار الحرب شد با گرفتن و دادن بکفره آنجا جائز شد زیرا که در حدیث
 مذکور است و لا یواین المسلم والحربی فی دار الحرب وقاعده مقرره است که الاطلاق فی الروایات نفی عن تعمیمه
 پس هر دو صورت اخذ و اعطاء در نفی داخل شد لیکن مسلمان را باید که در دادن سود بحرانی احتیاط کند و فرض
 نگیرد و اقامت جمعه در دار الحرب اگر از طرف کفار و اهل مسلمانان در مکانی منسوب باشد باذن او درست
 و الا مسلمانان را باید که یک کس را که امین و متدین باشد رئیس قرار دهند که باجارت و حضور او
 اقامت جمعه و احیاء و انکاح من الاولی من الصغار و حفظ مال غائب و ایتام و قسمت ترکات متنازع
 فیها علی حسب السهام می نموده باشند نه آنکه در امور ملکی تصرف کند و مداخلت نماید و اگر این امور هیچ
 یک شخص نکرده باشد بعد از آنکه نماز جمعه چهار فرض به نیت آخر ظهر او رکعت و قته و لم اصله ادا نمایند تا
 از عهد فرض بالیقین برآیند فی الهدایة لا یواین المسلم والحربی فی دار الحرب خلافاً لابن یوسف الشافعی
 لهما ان الاعتبار بالمستامن منهم فی دارنا و لنا قوله علیه السلام لا یواین المسلم والحربی فی دار الحرب لان
 ما هم مباح فی دارهم فیما یطریق اخذ ما لا مباح اذا لم یکن فیه غدر بخلاف المستامن منهم لان
 ما هم محظور بعقد الامان انتهى فی العالمگیریه فی باب استیلاء الکفار اعلم ان در الحرب تصیر دار الاسلام
 بشتر واحد و هو اطهار حکم الاسلام فیها قال محمد فی الزیادات اما تصیر دار الاسلام دار الحرب عندی حقیقه
 بشرط ثلاث احداها احکام الکفار علی سبیل الاستهزاء ان احکام فیها بحکم الاسلام والثانی ان یکن
 متصله بدار الحرب لا یجوز بینا بلده من بلاد الاسلام والثالث ان لا یبقی فیها مؤمن لا ذمی
 آمننا بالامان الاول الذمی کان ثابتاً قبل استیلاء الکفار للمسلم باسلامه والذمی بعقد الذمته

وصورة المسئلة على ثلاثة اوجه اما ان يغلب اهل الحرب على دار من دارنا او اهل مصر وغلبوا او اجروا
 احكام الكفر و نقض اهل الذمته العهد وغلبوا على دارهم ففی كل من هذه الصور لا تصیر دار الحرب الا بشرا
 شرط وقال ابو یوسف محمد بشرط واحد لا غیر و هو اطهار احکام الکفر و هو القیاس انتهى فی العالمگیریه
 فی باب الجمعه ملا علیها و لاه کفار يجوز للمسلمین اقامه الجمعه و تصیر القاضی قاضیاً تبریاً مسلمین و يجب
 علیهم ان یتمسوا و الیاسلما کذا فی معراج الدرایة انتهى سवाल بت پرست مدد از بت میخواست علمی منع
 کرد که شرک کن بت پرست گفت که اگر شرک خدا دانسته پرستش کنم البته شرک است و اگر مخلوق نهמיד
 پرستش نایم چگونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مدد و تجوید بت پرست گفت
 که بنی نوع انسان از یکدیگر چه سवाल مینماید عالم گفت که بنی نوع زنده اند از ایشان سवाल منع نیست
 و بتان تو مثل کنهیا و کالکاء و غیره مرده اند قدرت بر هیچ چیز ندارند بت پرست گفت که شما از اهل قبور مدد
 و شفاعت میطلبید باید که بر شما هم شرک عائد شود و القصه هر چه مقصد مدد شما از اهل قبور است همان قسم
 مقصود من هم از صورت کنهیا و کالکاء است بحسب ظاهر نه قوت اهل قبور دارند بت و اگر میگوئی که بقوت طین
 اهل قبور کشائش حالات مینمایند بساجا از بتان هم روانی حاجات میشود و اگر میگوئید که با ایشان میگوئیم
 از خدا بر ما شفاعت بخواهید من هم از بتان همین استدعا دارم پس هرگاه که جواز استدعا از اهل قبور نیست
 شد بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و مسانی و غیره چگونه باز خواهند جواب درین سवाल
 چند جا شبهه واقع شده آن چند جا خبر و باید شد آنگاه فضل الهی جواب سवाल بخوبی واضح خواهد شد
 اول آنکه مدخوستان چیز دیگر است و پرستش چیز دیگر است عوام مسلمین برخلاف حکم شرع از اهل قبور مدد میخواهند
 و پرستش نمیکند و بت پرستان مدد میخوانند و پرستش هم میکنند پرستش آنست که سجده کند یا طواف
 نماید یا نام او را بطریق تقرب و وسائلی یا نوح جانور بنام او کند یا خود را بنده فلانی بگوید و هر که از مسلمانان
 جاهل با اهل قبور این خیر را بعمل آورد فی الفور کافر میگردد و از مسلمانانی می برآید دوم آنکه مدخوستان و وطو
 میباشند و مدخوستان مخلوق از مخلوقه مثل آنکه از امیر و بادشاه نوکر و گدا در مہات خود مدد بخواهند و عوام الناس
 از اولیا و عامیخواهند که از جناب الهی فلان مطلب را درخواست نمایند این نوع مدخوستان در شرع از زده
 و مرده جائز است دوم آنکه بالاستقلال چیزی که خصوصیت بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند یا باران
 یا دفع امرض یا طول عمر و مانند این چیز بمنی آنکه دعا و سवाल از جناب الهی در نیت منظور باشد از مخلوق

سوال مسال
 متضمن است
 جواب در امر کفر
 سवाल مسال
 متضمن است
 جواب در امر کفر
 سवाल مسال
 متضمن است
 جواب در امر کفر
 سवाल مسال
 متضمن است
 جواب در امر کفر
 سवाल مسال
 متضمن است
 جواب در امر کفر

درخواست نمایند این نوع حرام مطلق بلکه کفر است و اگر از مسلمانان کسی از اولیای مذہب خود خواه
زنده باشد یا مرده این نوع مدخوب از دایره مسلمانان خارج میشود بخلاف بت پرستان که همین نوع
مدور از معبودان باطل خود میخواهند و آنرا جائز می شمارند و آنچه بت پرست گفت که من هم از بتان خود شفاعت
میخواهم چنانچه شما هم از پیغمبران و اولیای شفاعت میخواهید پس درین کلام هم دخل و تعبیس است زیرا که
بت پرستان هرگز شفاعت نمیخواهند بلکه معنی شفاعت را نمیدانند و نه در دل خود تصور میکنند معنی شفاعت
سفارش است و سفارش آنست که کسی مطلب کسی را از غیر خود بغير ضرر و معروض او اسازد و بت پرستان
در وقت درخواست مطالب خود از بتان نمیفهمند و نمیگویند که سفارش ما بحضور پروردگار اجل و علما نمائید
مطالب ما را از جناب او تعالی بزرگوارید بلکه از بتان خود درخواست مطلب خود میکنند و آنچه گفته است که هر چه
مقصود شما از ازل قبورت همان قسم مقصود من هم بصورت کنهیا و کالکا است نیز خطا و خطا است زیرا که ارواح را
تعلق به بدن خود که در قبر دفون است البته میباشند زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند و اینها قبور معبودان
خود را تعظیم میکنند بلکه از طرف خود صورتها و سنگها و درختان و دریا یا را قرار میدهند که صورت فلک است و آنکه آن
چیز را تعلق بآن ارواح باشد باید آن آنها را بجا سوخته کرد و این قرار داد افترائی را هیچ اثر نیست کسی حاجت او
بمنه گان خالق ابر از راه حمایت خود میفرماید آنها میفهمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب
و الخفیات است حالات بندگان خود را میداند و در زندگانی آنها حاجت روانی منظور است از هر طرف که مطلب خود را بخواهند
مطلب ایشان را بایشان میدهند چنانچه پیشتر حاجت پسر خود را که صغیر السن است میداند و در وقتیکه از دست کار و او را بخود
چیز میطلبد باو میدهد حال آنکه بختکار و او را به مقدور ندارد همچنین است حال بتان بلکه حال اهل قبور نیز موافق
قاعده اهل اسلام و آنچه مردم شده پس هر گاه که جواز استدلال اهل قبور ثابت شد بعضی مسلمین ضعیف الاعتقاد
از پیشتر سیتلا و مسانی و غیره چگونه باز خواهند پس فرق در میان استدلال اهل قبور و پیشتر سیتلا و مسانی بخند
وجه است اول آنکه اهل قبور معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و سیتلا و مسانی موهوم محض از وجود آنها معلوم نیست
بلکه ظاهر اخیال بندگی این مردم است دوم آنکه سیتلا و مسانی بر تقدیر وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه المین
اند که کمر بر ایستادگی بستاند اینها را با ارواح طیبه انبیاء و اولیاء چه نسبت ستوم آنکه استدلال اهل قبور بطریق
دعا است که از جناب الهی عرض کرده مطلب را برآورد و پیشتر این چیز را بنا بر اعتقاد استقلال و قدرت پرست
که کفر محض است سوال مرصاح را بعد وفات نام گرفته میگویند که فلان کی است مخالف عقیده اهل سنت

باشد یا نه بحکم اسماک عن الشهادتین که از ده خصلت عقیده اهل سنت و جماعت جواب مرد
صالح و بزرگ را در حیات و بعد از ممات می گفتن بنا بر آنست که افعال و اقوال وی از وصا در میشد
صفات فی بحسب ظاهر و رویداد و موید او عقاید و بهشتی بودن او با قطع و یقین نباید کرد که مخالف عقیده اهل
سنت است زیرا که احوال باطن او و خاتمه او بحسب سایر غیر از علام الغیوب معلوم نیست و همین است معنی امساک
عن الشهادتین که قطعا و یقینا شهادت بر بهشتی بودن و دوزخی بودن کسی نباید داد که این نقد با کفایت
که فلان کار بهشتی میکرد و فلان کار دوزخیان برآید او امید نجات داریم و برای این خوف خدا چنانچه
در حدیث شریف در حق عثمان بن مطعون رضی الله عنه که ام العلاء در حق او شهادت قطعی بر بهشت میداد
همین قسم را شواسته سوال لفظ لا اراکم فاعلمین که در حدیث ابن قنوم و اعلیاء و لا اراکم فاعلمین وارد است
و در حدیث مسلم ان معاویه کتب الی سعد بن ابی وقاص لم تسب علیا و جواب دادن سعد این سوال و درین
ایام بسیار بر زبان مخالفین مذکور میشود و جواب آن خوب بخاطر نمیگذرد و اگر جواب لا اراکم این باشد که تقدیر است
که علی را بفصل خلیفه کنند جواب لفظ لا اراکم فاعلمین راسته معنی است اول آنکه اهل کلام گفته اند که لا اراکم
تستخلفون المفضل مع وجود المفضل اعنی نشین فان خلافة المفضل مع وجود المفضل وان جاز عند
البعض لکن ترک الاولی فلا تقدیر علیهم و در شرح حدیث گفته اند که لا اراکم تستخلفون علیا مع صغر سنه
و صراحت عمره لان ترجیح الاکبر علی الاصغر مع تساوی العلم و القراءة و الهجرة امر معلوم لکم فی الامامة الصغری
مقتضیون علیه الامامة الکبری ستوم آنچه از حضرت شیخ خود در وقت قرائت این حدیث شنیده ام بولاج
عذمی و آن آنست که این کلمه اشارت است بجدم اجتماع الامته مع وجود الاستحقاق الکامل زیرا که اهل شام
قاطبه و طله و بر سر و صحاب محل بر اتباع انجناب مجتمع نشدند و الله اعلم سوال چه میفرمایند علماء و دین من
معنی که مقابر اولیا که در دیار هندوستان است دیهات و اراضی برای مصارف درگاه خرج و زور
و صا و مقرر باشد فرزندان آن ولی اگر خواهند تقسیم کرده بطور الفرض حصص گرفتن میتوانند یا نه و اگر تقسیم
کردن نتوانند کدام کس متعهد متولی آن شود و هر چه از دین و نیاز هر روز آمدنی درگاه شود و در این فرض
جاری میتوان شد یا نه و اگر از فرزندان دختر و پسر و برادر عینی برای سجاد نشین که آنرا خلافت میگویند
با هم نزاع نمایند کدام از اینها استحقاق دارد و دعوی سجاد نشینی و خلافت قاضی وقت سماعت میتواند کرد
یا نه و اگر قاضی این دعوی را سماعت نماید چگونه رفع نزاع آنها کرده شود و سجاد نشینی که کدام است

و خواست نمایند این نوع حرام مطلق بلکه کفر است و اگر از مسلمانان کسی از اولیای مذہب خود خواه
زنده باشد یا مرده این نوع مدوخواه را زائر مسلمانان خارج میشود بخلاف بت پرستان که همین نوع
مدوخواه را از معبودان باطل خود بخوابند و از اجازت بشمارند آنچه بت پرست گفت که من هم از بتان خود شفاعت
میخواهم چنانچه شما هم از پیغمبران و اولیای شفاعت میخواهید پس درین کلام هم دخل و تلبیس است زیرا که
بت پرستان هرگز شفاعت نمیخواهند بلکه معنی شفاعت را نمیدانند و نه در دل خود تصور میکنند معنی شفاعت
سفارش است و سفارش آنست که کسی مطلب کسی را از غیر خود بعرض و معرض ادا سازد و بت پرستان
در وقت درخواست مطالب خود از بتان نمیفهمند و نمیگویند که سفارش ما بحضور پروردگار اجل و علما نمائید
مطالب ما را از جناب او تعالی بآید بلکه از بتان خود درخواست مطلب خود میکنند و آنچه گفته است که هر
مقصود شما از اهل قبورست همان قسم مقصود من هم از صورت کنهیا و کالکاست نیز خطا در خطاست زیرا که ارواح را
تعلق به بدن خود که در قبر مدفون است التیبه میباشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند و اینها بقبور معبودان
خود را تعلیم میکنند بلکه از طرف خود صورتها و سنگها و درختان و دریاها را قریب میدهند که صورت ملک است نه آنکه آن
چیز را تعلق بآن ارواح باشد یا بدن آنها را بخا سخته گردانند و این قرار داد افترانی را هیچ اثر نیست که حاجت آن
بندگان خالق که از راه رحمت خود میفرماید آنها سیفند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب
و الخفیات است حالات بندگان خود را میداند و در زندگانی آنها حاجت روانی منظور است از طرف که مطلب خود را بپرسد
مطلب ایشان را با ایشان میدید چنانچه پدرش حاجت پسر خود را که صغیر السن است میداند و در وقتیکه از دستکار و دای خود
چیزی میطلبد یا میدید حال آنکه دستکار و دایه مقدور ندارد بچنین است حال بتان بلکه حال اهل قبور نیز موافق
قاعدہ اهل اسلام و آنچه مردم شده پس هرگاه که جواز استدلال اهل قبور ثابت شد بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد
از پیش سیلا و مسانی و غیره چگونه باز خواهند پس فرق در میان استدلال اهل قبور و پیش سیلا و مسانی بچند
وجه است اول آنکه اهل قبور معلوم آنکه صلحا و بزرگان بوده اند و سیلا و مسانی موهوم محض از وجود آنها معلوم نیست
بلکه ظاهرا خیال بنی این مردم است دوم آنکه سیلا و مسانی بر تقدیر وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه و شیاطین
اند که کفر بر اینها خلق بسته اند اینها را ارواح طیبه بنیاد اولیا چه نسبت سوم آنکه استدلال اهل قبور بطریق
دعا است که از جناب الهی عرض کرده مطلب را بر آید و پیشش این چیز را بنا بر اعتقاد استقلال قدرت است
که کفر محض است سوال مرصاح و بعد وفات نام گرفته میگویند که فلان کی است مخالف عقیده اهل سنت

باشد یا نه بحکم اسماک عن الشهادتین که از ده خصلت عقیده اهل سنت و جماعت جواب مرد
صالح و بزرگ را در حیات و بعد از ممات ملی گفتن بنا بر آنست که افعال و اقوال ملی از وصا در میشد
صفات ملی بحسب طلب هر و پیدا و هویدا و عقا و بهشتی بودن او با قطع و یقین نباید کرد که مخالف عقیده اهل
سنت است زیرا که احوال باطن او و خاتمه او بحسب سایر غیر از اعلام الغیب معلوم نیست و همین است معنی امساک
عن الشهادتین که قطعا و یقینا شهادت بر بهشتی بودن و دوزخی بودن کسی نباید داد که اینقدر با کفایت
که فلان کار بهشتی میکرد و فلان کار دوزخیان برآید او امید نجات داریم و برآید این خوف خدا چنانچه
در حدیث شریف در حق عثمان بن طلحون رضی الله عنه که اهل العبادت حق او شهادت قطعی بر بهشت میداد
همین قسم ارشاد شده سوال لفظ لا اراکم فاعلمین که در حدیث ان تودعوا علیا و لا اراکم فاعلمین وارد است
و در حدیث مسلم ان معاویه کتب الی سعد بن ابی وقاص لم تسب علیا و جواب دادن سعد این سوال و درین
ایام بسیار بزرگان مخالفین مذکور میشود و جواب آن خوب بخطر نمیند و اگر جواب لا اراکم این باشد که مقتدر
که علی را با فصل خلیفه کنند جواب لفظ لا اراکم فاعلمین راسته معنی است اول آنکه اهل کلام گفته اند که لا اراکم
تستخلفون المفضل مع وجود المفضل اعنی الشیخ فان خلافة المفضل مع وجود المفضل و ان جاز عند
بعض لکن ترک الاولی فلا تعدون علیه دوم شرح حدیث گفته اند که لا اراکم تستخلفون علیا مع صغر سنه
و صرته عمره لان ترجیح الاکبر علی الاصغر مع تساوی العلم و القراءة و الهجرة امر معلوم لکم فی الامامة لصغری
فتقیسون علیه الامامة الکبری ستم آنچه از حضرت شیخ خود در وقت قرائت این حدیث شنیده ام بولج
عندی و آن آنست که این کلمات اشارت است بجدام اجتماع الامه مع وجود الاستحقاق الکامل زیرا که اهل تمام
قاطبه و طح و زیر و صحاب کل بر اتباع آنجناب مجتمع نشدند و الله اعلم سوال چه میفرمایند علمای دین برین
معنی که مقابله اولیا که در دیار هندوستان است و بیات و اراضی برای مصارف درگاه و خرج و دارو
و صا و مقر باشد فرزندان آن ولی اگر خواهند تقسیم کرده بطور انصاف حصص گرفتن میتوانند یا نه و اگر تقسیم
کردن نتوانند که ام کس متعهد استولی آن شود و هر چه از نذر و نیاز هر روزه آمدنی درگاه شود و در ان فرض
جاری میشوند یا نه و اگر از فرزندان دختر و پسر و برادر عینی برآید سجد نشین که آنرا خلافت میکنند
با هم نزاع نمایند که ام از اینها استحقاق دارد دعوی سجاده نشینی و خلافت قاضی وقت سماعت میکنند و اگر
یا نه و اگر قاضی این دعوی را سماعت نماید چگونه رفع نزاع آنها کرده شود و سجاده نشینی که ام کس را

مقرر کرده آید جواب دیهات و اراضی که بر آن مصارف درگاه و خرج دارد و صادر مقررست فرزندان را بطور فرض تقسیم کردن و حصه اگر فتن نمیرسد بلکه یک کس را از طرف خود متولی قرار دهند تا موافق حاجت تقسیم نماید آری اگر او لاو محتاج اند و در جملہ خدام و متعلقان درگاه و فعل پس آنها را نیز نصیب است بقدر حاجت و اگر بسبب تنافع نیامین یک شخص را قرار دهند حاکم عادل باید که متولی این وقف یک کس را از آنها که موصوف بعدالت و امانت باشند از طرف خود مقرر سازد و نیاز هر روز که در درگاه موجود بقدر حاجت در او لاو خدام صرف باید نمود و متولی جمع و تقسیم یک کس امین را باید ساخت و تقسیم بر رؤس اعیان او لاو و خدام باید نمود مانند تقسیم خمس بر ذوی القربی آری کسانی که حاجت ندارند یا خدمت ندارند در درگاه و نمایند یا باعث مرجعیت خلایق میشوند ترجیح آنها بکے ندارد و قیاساً علی التخیل من الخمس و سجاوه نشینی و خلافت و معنی دارو یکے آنکه ریاست جمع و تقسیم و عزل و نصب خدام و تقدیم و تاخیر مصالح و تنجیحی مورد نیست بلکه مفوض بفقهاء انجمن است و اگر اتفاق نکنند مفوض بر سر حاکم عادل است دوم اخذ جمیع و تلقین اذکار و اقامت جمعه و جماعات و ترتیب حلقه ذکر و اشغال و تنجیحی البته مورد نیست بلکه موقوف بر لیاقت این کار است و در معرفت لیاقت این کار سه طریق است قیاساً علی الخلافه الکبریٰ اول آنکه سجاوه نشین سابق او را خود خلیفه ساخته باشند و باخذ جمیع و تلقین اذکار و او را و بحضور خود مجاز و ماذون ساخته باشد دوم اتفاق و اجماع خلفا و مردیان بزرگ و بهم پیران بر خلافت و سجاوه نشینی این کس رسوم شوری یعنی چند کس از یاران کار کرده و اصحاب آن طریقه با هم مشوره نموده یک کس را از او لاو یا از خلفا و آن بزرگ بخلاف او منصوب سازند و دعوی این سجاوه نشینی و خلافت ابتداءً غرضی استماع نماید بلکه اهل حل و عقد انجمن است را تقیید کند که از میان خود یکی را که لایق باین کار باشد خلیفه سازند یا چند کس را از آنها انتخاب نموده این امر را و آنها شورش سازد اما بعد از آنکه بیکے از طرق ثلثه شخصے برای سجاوه نشینی و خلافت تعیین شده باشد و شخصے دیگر با و درین امر مناعت نماید البته دعوی شخص اول را بشود و رفع نزاع با قیامت شهر و معتبر بر ثبوت سجاوه نشینی و خلافت بیکے از طرق ثلثه میتوان کرد و اگر شخص دوم دعوی نا اہلیت شخص اول و تغیر تبدیل سیرت محمود میکند پیش نموده صدق و کذب آنرا دریافته اگر خواهد اول را معزول نماید و در نصب خلیفه دیگر بیکے از طرق ثلثه متمسک شود و بجا و درین امور وراثت جاری نیست وراثت محض در اعیان مملو که آن میت است که در آخر جزو حیات مالک آن بود

و اگر هر دو کس دعوی تعیین خلیفه سابق میکنند یا هر دو کس دعوی اتفاق اهل حل و عقد یا اهل شوری نمایند قاضی بطلب شهر و ترکیز آن دفع نزاع نماید سوال روپ دس گسائین موازی چند بگنجه بین خود از روباتی شاه رسن داشته باقر آنکه منافع آن اراضی و ثمر آن اشجار بطوع خود بلا اکراره و اجبار برین داده ام و سببه نموده ام تا دقتیکه آن مهربونه از مرزین استخلاص نمایم حالا بعد تمام دوازده سال منکره برین ام از مرزین مسطوط طلب منافع اراضی مذکور مع ثمار آن اشجار میکنم و شرع شریف چه حکمست بنوا تو جو احوال حکم اینست که آن اراضی مهربونه و ثمار مع منافع و اشجار بر این میرسد و مرزین را هیچ حق در منافع و ثمار آن نیست و سببه منافع و ثمار غیر صحیح است زیرا که سببه معدوم است و سببه المعذورم لایصح و سببه لبن فی ضرع و صوف علی غنم و درع و نخل فی ارض و مقرر فی تخیل کالمشتاع شش اسی لایجوز بده الہبات هر دوا و ازین کلمہ دلبنہ و صوفه و ثمره را سببه کنانی شرح الوقایہ موافق فہم ظاہری جواب درست نوشته اند و بلفظ سببه نظر کرده لیکن پیش فقیر تحقیق اینست که درین صورت با موافق رواج و عادت لفظ سببه را بمنجی اباحت یعنی پروا گئی انتفاع باید فهمید پس روپ دس که باقی شاه را منافع زمین مهربونه خود از محصول و ثمار داد و سببه نمود بیشتر اینست که پروا گئی انتفاع بمحصول و ثمار آن زمین داد و بدلیل یکے آنکه قاعده فقہیہ مقررہ است کہ العادۃ حکمۃ چنانچہ در کتاب اشباہ والنظائر موجود است و عرف و عادیہ بہین است کہ این مرزین را اباحت منافع میکند پس محمول بر همان عادت باید داشت دوم آنکه نیز قاعده مقررہ فقہ است کہ التبعۃ فی العقود للمعانی دون الالفاظ و ایند سببه بالعوض را در حکم بیع میدانند و کفالت را بشتر بر اہل اہل حوالہ می نامند و حوالہ را بشتر عدم بر اہل اہل کفالت میگویند پس روپ دس ہر گاہ لفظ سببه را بمحصول ثمار متعلق ساخت و ظاہر آنست کہ محصول و ثمار منافع متحدہ اند سال بسال نو پیدا میشود چینیہ موجود نیست کہ سببه آن صحیح باشد و معدوم معین ہم نیست تا سببه باطل گردد مثل شیر و پستان و صوف بر پشت گوسفند و بچہ و حمل پس لابد لفظ سببه را بر اباحت حمل باید کرد چنانچہ زن حرہ بمرثیہ بگوید کہ من نفس خود را تو سببه کردم و تخشیم نکاح میشود و سببه حقیقی نمیشود و کذا آدمیم برینکہ ہر گاہ این عقد اباحت شد پس عکس آنست کہ تا دقتیکہ روپ دس این اباحت را فسخ نکرده و از آن بزرگشتہ باشد و از مطالبہ محصول و ثمار سکوت و زبیدہ پس انتفاع بمحصول و ثمار میان باقی شاہ مباح و جائز بود و در مباح ضمان نمی باشد و اگر روپ دس در اثنا دوازده سال اباحت مذکور را فسخ میکرد او را میرسد زیرا کہ در عاریت و اباحت مدت لازم نمیشود و نیست

بذین فقیر میرسد و الله اعلم و روایت اباحت نیست در کتاب در مختار مینویسد ایاح الراهن للمهر تن
اکل التمر و اکل سکنی الدار و اکلین الشاة المهر و نه فاکلها لم یضرب له منعه انتهى در کتاب خزانة المفتیین میگوید
لورین شاة و ابلح للمهر تن ان یشریب لبنها کان للمهر تن ان یشریب لبنها و لا یكون ضامنا علی هذا جمیع
الثمار و الزیادة انتهى سوال استعمال آهنگ بر قبور جائز است یا نه جواب استعمال آهنگ همراه معارف
و عزامیر و آلات اهر ممنوع و حرام بر قبور یا غیر قبور و حرمت این چیزها یعنی معارف و عزامیر و آلات اهر و در
حدیث و فقه مشروح و مبسوط است فقط آواز غنایا همراه دف جائز است بر قبور و بر قبور عرت است اقرا
اولی است سوال تعیین تقریک بر قبر بعد از سال هجرت یا بر زیارت قبور بزرگان جائز است یا نه جواب رفتن
بر قبور بعد از سال یک روز معین کرده سه صورت است اول آنکه یک روز معین نموده یک شخص یا دو شخص غیر
همیت اجتماعی مردمان کثیر بر قبور محض بنا بر زیارت و استخفاف بر وند استخفاف از روی روایات ثابت است
و در تفسیر و منشور نقل نموده که هر سال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر مقابر میرفتند و دعا برای مومنان میفرمود
اهل قبور مینمودند این قدر ثابت و مستحب است دوم آنکه بهیئت اجتماعی مردمان کثیر جمع شوند و تخم کلام
کنند و فاتحه بر پیشانی یا طعام نموده تقسیم در میان حاضران نمایند این قسم معمول در زمانه پیغمبر خدا و خلفا و
راشدین نبود اگر کسی بطوریکه پاک نیست زیرا که درین قسم هیچ نیست بلکه فائده احوال و اموات را
حاصل میشود و سوم طوطی جمع شدن بر قبور اینست که مردمان یک روز معین نموده و لباسها فخر و نفیس
پوشیده مثل روز عید شادمان شده بر قبور جامع میشوند و قص و فرامیر و دیگر بدعات ممنوعه مثل سجود بر قبور
و طواف کردن قبور مینمایند این قسم حرام و ممنوع است بلکه لعنه بر کفر میرسد و همین است محل این دو
حدیث و لا تتخلوا قبری عیدا چنانچه در مشکوٰۃ شریف موجود است و اللهم لا تجعل قبری و شالی عید این هم در
مشکوٰۃ است سوال اقرار غلامی نسبت به بزرگان و خواجگان که نه بر خرید و اند کردن جائز است
یا نه جواب لفظ غلام بد معنی استعمال میکنند یک معنی مملوک ز خرید دوم معنی خادم نسبت کردن
بمالک معنی اول است و نسبت به بزرگان بمعنی اول دروغ است که بزرگان اینکس را بر گز
نه خرید و اند و بمعنی دوم میتوان گفت لیکن چون لفظ مومم باشد اهل اسلام را این قسم الفاظ استعمال
کردن نشاید زیرا که شرک چنانچه در عبادت و قدرت میشود و همین قسم شرک در تسمیه هم میشود و این
قسم نام نهادن شرک در تسمیه است ازینهم احتراز لازم است چنانچه در ترجمه قرآن مسکونی قبح اگر

در تحت آیه فلما آتتها صالحا جعله شرکا و فیما آتاها مقالی الله عما یشرکون مذکور است که در اینجا
دانسته شد که شرک در تسمیه نوعیست از شرک چنانچه اهل زبان ما غلام فلان و عبد فلان نام می نهند
و الله اعلم سوال کسی که گویا بر یا مع بنام کدام شهید یا ولی فرج نماید یا صرف مالیده یا شیره برنج
نیاز کدام بزرگ بر دو صلح را بخوراند این هر دو اچه حکم است و خوردن طعام نیاز و نذرانه مساکین و
فقرا و جائز است و اغنیاء اهل تمول راجع حکم است جواب دفع کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه
خواه شهید باشد خواه غیر انسان حرام است و اگر بقصد تقرب بنام اینها فرج کرده باشد از بیم حرام و
مردار میشود و فرج کننده مرتد میشود و توبه ازین فعل منع لازم است در تفسیر کبیر و تفسیر نیشابوری و دیگر
تفسیر مرقوم است قال العلماء و لو ان مسلما فرج ذبیحة و قصد بذلها للتقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحة ذبیحة
مرتداست و اگر مالیده و شیر برنج بنا بر فاتحه بزرگ بقصد ایصال ثواب بر روح ایشان بخوراند مضائق نیست
جائز است و طعام نذر الله اختیار خوردن حرام است و طعام نذر الله اینست که کسی گوید اگر مرخصم از شفا شود
یا مسافر من بیاید یا کار فلانی من شود بر فرقه امن انقدر طعام برای خدا خواهد بود این نذر الله است و اگر
فاتحه بنام بزرگ داده شد پس اختیار هم خوردن از آن جائز است و الله اعلم سوال بیع انسان جائز است
یا نه جواب بیع انسان بحدود شرع جائز است اول آنکه جماعه از کافران مطیع باو شاه وقت
نباشند و از دادن جزیه و خراج ابا و زدن زن و بچه آنها را بندی کرده آورند مثل مرسته و سکه بان و اجرت
دور دست و مردم کوستان بیع این طور بلا شبهه و باتفاق جائز است دوم آنکه همین قسم تفاوتی که بستانیا
و دیگر طواف مذکوره اولاد خود را بفروشد و سوداگر خرید و بیار و درین قسم اختلاف است بعضی علما جائز
دشته اند و بعضی جائز نداشته اند لیکن اصح و اقوی آنست که این قسم هم جائز است چنانچه حضرت مجاهد کنیز
حضرت ابراهیم علیه السلام که بادشاه مصر از قبطیان خرید و بود و حضرت ساره زوجه حضرت ابراهیم
علیها السلام بهر نمود از همین قبیل بوده اند و سوم آنکه ازین دو قسم کنیز که با پیش کسی باشد و با مرد جنسی
نکاح کرده بدو بهر بچه که از آن کنیز پیدا شود ملک او میگردد و فروخت و میبندد و آن جائز است آری
اگر با ولد خود یا برادر خود نکاح کرده دهد یا خود متصرف شود و بچه پیدا کرد و آن بچه آزاد میشود و فرختن بچه
نمودن آن جائز نیست و دو طور دیگر است که بعضی علما جائز داشته اند و اکثر منع کرده اند یکی آنکه فوت
گرسنگی و قحط مسلمان بچه خود را بفروشد و کسی او را خرید بکند چنانچه در عهد حضرت یوسف علیه السلام

مصریان در قحط خود را و اولاد خود را بدست حضرت یوسف علیه السلام فروخته بودند این قسم ملا الداد
شاح هدایه جائز دهمته اند و نقل از کتاب محیط آورده اند لیکن اکثر علماء این را مسلم ندارند و گویند که مخصوص
در زمان حضرت یوسف بود و حالا موقوف شد و دم آنکه بنده و ان دیگر کفار که در دار الاسلام باشند و مطیع
بادشاه وقت اند اولاد خود را بفروشد و این قسم نزد امام شافعی جائز است و در نزد حنفی جائز نیست مسئله
در حالت جنابت خوردن و آشامیدن رواست اولی آنست که وضو کرده بخورد مسئله پانجم آنست که
و از امر در ازشت لنگ پائین کردن مکره است قریب بحرام بلکه و این جامه و کرت را نیز پائین شستن لنگ
ساختن مکره است مسئله ششمیکه بر لب می رود اگر از لب فرو می افتد بریدن آن نهایت مؤکد
قریب بوجوب است و اگر از لب فرو نمی افتد بالا بالادار می شود بریدن آن واجب نیست مگر خوف
فرو افتادن زیرا که چون بسیار دراز می شود و فرو می افتد در دهان می آید مسئله برده حلال در شرع
بر ندرت صحیح قسم است اول آنکه جماعه از مسلمانان که در ملک کفار نمی باشند بطریق تاخت و در ملک
کفار رفته اولاد آنها را اسیر کرده بیاورند دوم آنکه کافران حرنی اولاد خود را بفروشد و مسلمانان از آنها خرید
بیاورند بشرطیکه مالک آنها بفروشد سوم آنکه ازین هر دو قسم برده که نه نکاح حلال اند از غیر مالک و دختر
یا پس سر متولد شود آن نیز در ملک مالک و در آید و در ملک حلال است و قسم چهارم مختلف فیه است نزد
بعضی علماء حلال است و نزد اکثر علماء حلال نیست آن آنست که مسلمانان در وقت محصره تنگی و گرسنگی اولاد
خود را بفروشد و صاحب محیط موافق نقل ملا الداد شاح هدایه این قسم برده نیز در ملک می در آید لیکن فتوی
برین قول نیست اصح آنست که آن برده را بقصد ثواب خرید نماید تا از غلام گرسنگی خلاص شود لیکن او را
برده خود نداند و معامله کنیزک و غلام با و نسا و بیع و شرا او درست نیست و بی نکاح روان نیست جواب سوال
عبارت مرقومه امام غزالی رحمه الله علیه مسموع گردید در کتاب فیصل التفقر فی الشان این اجمال اثر حو کمال
نموده اند و اشکالیکه خاطر سامی درین باب رسیده است در شرح عقائد نسفیه مذکور است و جواب در حاشیه
خیلی مسطور و الباس نقل کلام کلّی کلامین قال فی شرح العقائد و الجمع بین قولهم لا یکفر احد من اهل القبلة
و قولهم یکفر من قال بخلق القرآن او استحالته الرویه او سب شیخین او لعنهما و امثال ذلک مشکل انتهى
و قال المدقق شمس الدین الخیالی فی حاشیه قوله من قواعد اهل السنه ان لا یکفر معنی هذا القاعده
ان لا یکفر فی المسائل الاجتهادیه و لا نزاع فی تکفیر من انکر ضروریات الدین ثم ان هذه القاعده

للتشیخ الاشعری و بعض متابعیه و اما البعض الآخر فلم یوافقوهم و هم الذین کفروا بالمعتزله و الشیعه فی بعض
المسائل فلا احتیاج الی الجمع لعدم اتحاد القائل انتهى و لا یخفى ان الجواب الاول تخصیص تفسیر الکلام بکلام
و الجواب الثانی مبنی علی اختلاف القائلین بالقولین و هو خلاف الواقع بل القائلون بتکلیف القاعده
هم الذین یکفرون بخلق القرآن و سب شیخین و قدیم العالم و نفی العلم بالجزئیات الی غیر ذلک قال السید
فی شرح الوقایف اعلم ان عدم تکفیر اهل القبلة موافق کلام الشیخ الاشعری و الفقهاء کما مر لکن اذ
عقائد فرق الاسلامیین و جدا منها ما یوجب الکفر قطعاً کالعقائد الراجعه الی وجوده غیره سبحانه و الی
حلوله فی بعض اشخاص الناس و الی انکار نبوة محمد صلی الله علیه و سلم و الی فیه او استخفافه و الی استباحه
المحرمات و استعطاء الواجبات الشرعیه انتهى بل التحقیق ان المراد بـ اهل القبلة فی هذه القاعده هم الذین لا ینکرون
ضروریات الدین لا من یوجب وجهه الی القبلة فی الصلوة قال المدعی الیس البران تولدوا و جو کیم قبل المشرق
و المغرب لکن البر من امن بالله و الیوم الآخر الا یمن انکر ضروریات الدین لم یمن من اهل القبلة لان ضروریات الدین
منصحه عندهم فی ثلثه مدلول الکتاب بشرط ان یکون ناصحاً صریحاً لا یکن تأویل و لیه تحریم الاهبات و البنات تحریم الخمر
و المیسر اثبات احکم القدره و الاداره و الکلام له تعالی و کون السابقین الاولین من المهاجرین و الانصار مشیرین
عند الله تعالی و انه لا یجوز ان ینتهوا و الاستخفاف بهم و مدلول السنه المتواتره لفظاً او معنی سواء کان من الاعتقادات
او من العلیات و سواء کان فرضاً او لفظاً کوجب محبة اهل البیت من الازواج و البنات و الجمعه و الجماعة و الاولاد
و العیدین و الجمع علیه جماعاً قطعياً بخلافه الصدیق و الفاروق و نحو ذلک و لا شبهه ان من انکر امثال هذه الامور
لم یصح ایمانه بالکتاب النبیین فی تخطئه الاجماع لقطعی تضلیل جمیع الامم فیکون انکار بقوله تعالی کنتم خیر امت
اخرجت للناس و قوله تعالی و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین الیه دمی و یتبع غیر سبیل المومنین
بقوله علیه السلام لا تجتمع امتی علی الضلاله و هو متواتر معنوی فلا یمکن منکر هذه الامور من اهل القبلة و قد
عرف بعضهم ضروریات الدین بانها امور یشترک فی معرفتها المشرکین بدین الاسلام و غیر المشرکین و بحالته
قولهم لا تکفر احد من اهل القبلة کلام محمل باق علی عمومه لکن له تفصیل طویل و الشان فی معرفه من هم من
اهل القبلة و من لم یمنهم لم یمن بعض الفقهاء قد بالغوا فی تکفیر من ینکر بعض المسائل الاجتهادیه و المشبهه عندهم
و من قوم کفره لم یمن المحصر و نحو ذلک و هم مذہب رکیک جدا و اما من فرق بین الاصول الفرع فکفر
فی اصحابه و من الاخری فان اراد نفس الاعمال فنعم و مرجحاً و ان اراد اعتقاد و وجوبها و سنیتها فلا شبهه

سورة توبه

سورة توبه

سورة توبه

سورة توبه

فی ان من انکر وجوب الزکوة او وجوب الوفاء بالعهد او وجوب الصلوة الخمس او کون الاذان سنونا فکفر
 کما یبدل علیه قتال ناعی الزکوة فی صدر الاسلام نعم فی بعضها یکون کفرنا ویلیا لکن التاویل غیر مسموع فی
 امثال هذه الامور الحلیة کما لم یسمع تاویل ناعی الزکوة متمسکین بقوله تعالی ان صلواتک من لهم وکما لم یسمع
 تاویل الحرورية فی انکار التحکیم متمسکین بقوله تعالی ان حکم الله واما التکفیر فخلق القرآن و انکار الروتیه او
 انکار العلم بالجزئیات علی الوجه الجزئی مع القول بثبوت العلم علی وجه کلی فلا ینبغی الاقدام علیه و لیس
 مخالف هذه الاحکام منصوصا نصا جلیلا فی کتابنا فی السنة المتواترة بهذا المعنی اعلم قال قیل
 الدلیل علی ان المراد من اهل القبلة هم المصدقون بجمیع ضروریات الدین انی دلالة بلفظ اهل القبلة قلنا
 الدلیل علیه ان الکفر یتقابل الايمان تقابل العدم والملکة اذ الکفر عدم الايمان المتقابلان بالعدم والملکة
 لا یکون بينهما واسطة بالنظر فی خصوص الموضوع وان امکن بينهما واسطة بالنظر فی الواقع کالعمی والبصر
 فان الذمی مثل شاة البصر لا یخلو عن احدیها ولا شبهة ان الايمان مفهومة الشرعی المعتبرة فی کتب الکلام
 والعقائد والتفسیر والحدیث هو تصدیق النبی صلی الله علیه وسلم فیما علم بحجیه ضرورة عما من شاة فک یخرج البصی
 والمجنون والجهلانات والکفر عدم الايمان عما من شاة فک التصدیق مفهوم الکفر هو عدم تصدیق النبی صلی الله علیه وسلم
 علیه وسلم فیما علم بحجیه ضرورة وهو بعینه ما ذکرنا من ان من انکر واحدا من ضروریات الدین انصف بالکفر
 نعم عدم التصدیق له مراتب اربع فیمحصل للکفر ایضا اقسام اربعة الاول کفر الجہل وهو کفر النبی صلی الله علیه وسلم
 صریحا فیما علم بحجیه مع العلم بکونه علیہ السلام کافوا فی دعواه وهذا هو کفر ابي جهل واضرب والثانی کفر الجحد
 والعناد وهو کفر من مع العلم بکونه صادقا فی دعواه وهو کفر اهل الکتاب بقوله تعالی الذین آتینا من الکتاب
 یؤمنون کما یعرفون انباءهم وقوله وحجوا بهاد استیقنتها انفسهم ظلما وعلوا کفر بلیس من هذا القبیل
 والثالث کفر الشک کما کان لاکثر المنافقین والرابع کفر التاویل وهو ان کمال کلام النبی صلی الله علیه وسلم
 علی غیر محله او علی التقیة ومراعاة المصالح ونحو ذلك ولما کان التوجیه الی القبلة من خواص معنی الايمان
 سواء کان شاملة او غیر شاملة عبرا عن الايمان باهل القبلة کما ورد فی الحدیث نهیت عن قتل اهل
 والمراد المؤمنین مع ان نص القرآن علی ان اهل القبلة هم المصدقون بالنبی صلی الله علیه وسلم فی جمیع
 ما علم بحجیه وهو قوله تعالی وصد عن سبیل الله وکفر به ولسجد الحرام واخراج اهل منة الکعبة من فطیائل
 جواب سوال در دفع تعارض روایتی قلمی فرموده اند که از اختلاف محل حکم مختلف آمده بسیار قوی

و جاست بلکه خاطر فقیر چنین میرسد که بدون اختلاف محل نیز تعارض نیست زیرا که وجه اعطاء در هر دو
 روایت مختلف است در روایت جواز بیع و شراعتی بعام موداع شده سوا که ان التابید حقیقة
 کما اذا صرح فی المنشور بالتأبید و حکما کافی صورة السکوت و در روایت منع و شراعتا راجع اوجاد و در استحقاق
 مقید فرموده و ظاهر است که این تقید زمانی تأبید است پس اگر امام وقت زمین را که مملوک بیت المال
 بای و وجه کان بطریق العام مودع به یک بخشید مملوک او میشود و اگر همان زمین را بوجه ادرار و استحقاق
 یکس بدو در دست او عاریت میشود پس دفع تعارض با اختلاف وجه اعطاء است اگر چه محل واحد باشد
 و علی هذا تقریر تصور بحسب الاحتمالات العقلية اربع صور الاول ان یعطى الامام ارضا مملوكة لبیت
 المال علی وجه التابید حقیقة و حکما والثانی ان یعطىها علی وجه الادار و الاستحقاق والثالث ان یعطى
 الامام ارضا مملوكة لذی الاسلام علی وجه التابید و الرابع ان یعطىها الامام علی وجه الادار و الاستحقاق
 اما صورت ثالثة محض احتمال عقلی است خلاف شرع پس باقی نماند مگر سه صورت در یک صورت رقبه
 زمین مملوک آن کس میشود و در باقی محض حق اخراج یا عسیر لیکن مشکل نیست که اینهمه قواعد را
 بر آنچه درین ملک راجع است تطبیق نمیتوان داد زیرا که زمینداران در هر جاد عوی مالکیت خود میمانند پس
 زمین که مملوک بیت المال است درین ملک موجود نیست و همچنین زمین موات یا زمین که بیعت عدم
 وارث در بیت المال دخل شده باشد یا از مال خراج خریده باشد متعلق نیست و اگر باشد غیر نیست
 پس این حکم را در جای معین جاری کردن ممکن نخواهد شد مگر بنا بر آنچه حضرت شیخ جلال قهنا نیرسی
 قدس السمره در رساله خود اختیار فرموده اند که زمین هندوستان در ابتداء فتح مانند سواد عراق
 که در عهد حضرت فاروق رضی الله عنه مفتوح شده بود موقوف بر ملک بیت المال است و زمینداران را
 بیش از تولیت و داروغگی تردد و فراهم آوردن قرار عین و اعانت و زراعت و حفظ و دخل نیست چنانچه
 لفظ زمیندار نیز اشارت به آن میکند و تغییر و تبدل زمیندار می و عزل و نصب زمینداران و اخراج بعضی
 از آنها و آوار بعضی و عطا بعضی ارضی بافتنان و دبلوچان و سادات و قد و انیان بصیحة زمینداران
 دلالت صریحه برین میکند پس درین صورت جمیع ارضی هندوستان مملوک بیت المال گشت و
 بقدر فراغت علی النصف ادا قل منه در دست زمینداران پس هر قطعه که با و شاه وقت بطریق تأبید
 حقیقی یا حکمی یکس بخشید ملک او شد و هر قطعه را که بر وجه ادرار و استحقاق با و داد و در دست او عاریت

آست نظر و منا شیر ملوک قدیم باید نمود تا آنچه بروج تا بیداده اند از قسم دیگر تمیز گردد و آنچه بروج تا بیداده اند پس اگر با معانی خراج است پس خراج هم واجب نمیشود زیرا که در صورت تکلیف قبضه ارض هم و خراج را هم نخواهد کرد و اگر محض تکلیف ارض است بدون معانی خراج پس خراج واجب نمیشود و در صورت اولی امام لاحی را میسرند که از زمین مذکوره خراج بگیرد بهر حال و در حال زمین این غیر شبهه است و در وجه حکم پیشینیان نیز تعارض ظنون و استدلال از بعضی معتبران مخاوم شنیده شد که در اکثر قصبات ریش را که در دست شرفا است محروم و نامند و آن زمین احیای است که باذن امام وقت آنرا احیا نموده مالک آن گشته اند و لیش آنکه زمینداران آنها را در آن زمین دخل نیست بلکه شرفا مختار اند اگر خواهند خود آنرا بکارند و اگر خواهند از دیگرے کاشت کنند پس آن زمین تا من حیث الرقبه البقه قابل بیع و شرفا خواهد بود و خراج آنها موقوف بر اذن امام وقت و گرفتن تصالح از صدور و نظر در استحقاق و عدم استحقاق و منع از اعطای زمین معاش در هر عقبه و ترجیح بعضی دارشان بر بعضی که معمول با ایشان بود است صریح دلالت بر عدم مالکیت این قسم زمین میکند سوال چه میفرمایند علماء و دین و مفتیان شرح متین در این صورت کسی نیست کند که این کار من حسب الحاجة بر آید گا و سید احمد یا گویند شیخ سدو و فیما بهم و بعد انجل حاجت گا و در این بنام خدا کرد و حال آنکه در نیت نسبت گا و سید احمد و شیخ سدو میکند و حدیث انما الاعمال بالنیات ناطق است و ان الله لا یقر الی صورکم و لکن ینظر الی قلوبکم و ینظر الی ما کنتم بمرئین شایسته و نیت المؤمن خیر من عمله نیز دلیل بر نیت را داخل ضرورت پس در صورت مذکوره اکل گا و غیره درست است یا نه بنویس و جواب از بعضی علماء گا و غیره در صورت مذکوره حلال است و خوردن آن بموجب شرع شریف درست خصوصاً وقتی که ذبح غیر نامی باشد که هو المعتاد و فی فوج بقرة السید احمد و غیره اما ثبوت حلها و اکلها بالکتاب فقوله تعالی فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیة مؤمنین و ما لکم الا ما کلو اما ذکر اسم الله علیه و قد فصل لکم ما حرّم علیکم لانه عام قد خصص منه البعض او هو المیتة و الدم لم یحرّم و ما ابل غیر الله به و المخبقة و الموقوفة و المتر و یتة و النطیقة و ما اكل السبع و ما فوج علی النصیب قصد به التقرب الی غیر الله و العام تخصّص یتناول افراد الباقیة و لوطنها و الذبیحة فی الصورة المذكورة لیست ذلّة فی شئی من النخصّات اما عدم دخولها فیما سومی ما قصد به التقرب الی غیر الله فظاهر و اما عدم دخولها فیما قصد به التقرب الی غیر الله فلا یندر عبارة عن الذبیحة التي لم یقصد بها اكل لحمها بل قصد به الذبح الی غیره کما سیأتی

سوره انفار

و هینا لیست که مذکور و اما با السنته فحدیث الذبیحة للضیف و الولیمة و الاعراس و العقیقة و التجارة که در بیخه القصاب مثلاً فانه لا شک ان الذبیحة فی الصورة الادلی و الصور المذكورة اهل باسم الله الذبیحة غیر الله و الفرق حکم و اما بقول الفقهاء فنقول السراجیة و الکتابی اذا فوج باسم المسیح لا یحلی و لو فوج باسم الله و اراد به المسیح علیه السلام کل و باین عبارت مندرع میشود قول قاصران که میگویند نیت اگرچه در فوج شرط نیست لیکن نیت خبیثه و فاسده و بیجه را حرام خوانند و قول الهادیة و التالفة ان یقول مفصولاً عنه صورة و معنی بان یقول قبل التسمیة و قبل ان یصلح الذبیحة او بعده و هذا لا بأس به الی قوله و الشرط هو الذکر الخالص المجرد و لان المراد بالذکر الخالص المجرد الذکر باللسان فقط کما یدل علیه قوله بان یقول قبل التسمیة الخفی تفسیر قوله صورة و معنی و قول العنایة فی شرح قول الهادیة هذا المامور به هینا الذکر علی الذبح و المراد بالذکر المتعبدی بعلی الذکر باللسان کما تقر و احج به مالک فی حرمة متروک التسمیة ناسیاً فافعل الذبیحة تحت قوله تعالی و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه ایضاً و اما بقول المفسرین فنقول العالم العارف فی تفسیر الاحمدی ان البقرة المذكورة کما هو الرسم فی زماننا حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر الله وقت الذبح و انما ینذرونها لهم انتهى و الحق لم یمن ما قاله مولانا محمد مبین فی رسالته فی التذکر و تدر شیخ سدو و امثال آن حرام است و نیز و انشان که بنام شیخ سدو فوج میکنند اگر وقت فوج نامش گرفته باشند گوشت او مردار شود و خوردنش روا باشد قال الله تعالی و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق و اگر بنام خدا برسم الله علیه فوج کرده باشند اگرچه در دل نیت فاسد دارند ظاهر خوردنش حلال باشد لیکن متقی و پرهیزگار را باید که نخورد و الا جاهلان گمان برند که این نذر حلال است پس گمراه شوند انتهى محرومه لیکن کسانی که قوال آنها مطابق افعال شان نیستند مثلاً فرقه شیعه را کافر مطلق بالا جماع گویند و قوله تعالی و لا تأکلوا للشتر کین حتی یومنون و بعد مومن خیر من مشرک و لو اعجبکم الایة را پس شیت انداخته تر بیع بنات غیره از شیعه می نمایند و مسکن خود را در الحرب قرار میدهند که بجز از ان فرض باشد و لقوله تعالی انکم ان ارض الله و اسعته فتهاجروا فیها الایة خلاف در زید و آنجا اقامت میدارند و عرس بزرگان خود بخورند مثل فرض دهنه سال بسال بر مقبره اجتماع کرده طعام و شیرینی در آنجا برده تقسیم نموده مقابر را و ثنا لعبد میکنند افتاء بحرم بقرة مذکوره بسیار تعجب و نمیفهمند که حرمتی را بافتا و مسلمین چه کار بلکه بسبب فتویٰ مذکوره مصداق فضل و افضل و اکثر میشوند لان الذبیحة لم یقصد غیر الله و اگر امره حرام الذابح

سوره انفار

مرتد و امراته بآئنه وقد اجمع الفقهاء في الفرق بين الذبيحة لتعظيم غير الله وكرامته وسميها اهل به لغير الله
وبين الذبيحة لتدفع الى سبحانه انه ان قدمها لياكل منها كان الذبح لله المتقنة للضيف وغيره ولهذا حل
ذبيحة القصاب والوليمة وغيرهما كما في البرازية وان لم يقدّمها لياكل بل ليدفعها لغيره كانت الذبيحة
لتعظيم غير الله فحرم ولذا حرمت الذبايح للعظام كما في الدر المختار والبرازية ووقتكم قومي وادكم
ذبيحة مذكرة حرام است ليس بتبرع حلال مصداق ضالين كريد وبموجب فتوى ازبجه مذكرة نه نادر خور
نه غير ان ليس ذبايح مرتد شرعاً مفتي حرمت دخل مضلين كريد وبيت راد صحت وفساد اعمال سو
العبادات الخالصه سوى الاسلام مثلاً در حل و حرمت اشياء غلبت على الخصوص ودر حيز كيه مامور
فقط و ان ذكر ساني باشد كما فيها نحن فيه و قد مر وجه نكاح بغير نيت يا بريت سفاح حرام نميشود و زنا
بغير نيت و در صلح و فراغ عبادت حلال نميشود و شراب مثلاً براس قوت نماز و غرا حلال نيت و الحديث
محمول على حذف المضاف مثلاً اي ثواب الاعمال او على تخصيص كما تفرقه الاصول والفرع فلتخرج اليها
ان ثبت جواب اعتراضات مذكرة از مولانا شاه عبد العزيز صاحب حديث دلموي قوله ذبايح غير ناوي باشد الخ
ذبايح نحو ابدود الاوكيل ناوي و نائب او ليس نيت موكل و نيب در حل و حرمت تاثير خواهد كرد كما في
الاخييه قوله و ما قصد به التقرب الى غير الله الخ تخصيص هذا الفرد لم يثبت بالكتاب الا اذا حل قوله و ما
اهل لغير الله به عليه فيكون فكرة تكرار اولاً بالسنه الا اذا حل قوله ملعون من ذبح لغير الله على هذا لكن
فيه انه لا يدل على حرمة الذبوح بل حرمة الذبح كما اذا ذبح شاة مغصوبه و ضمن قيمتها قوله و اعلم
المخصص بتناول افراده الباقية و لو ظنا لكن يجري فيه اختصاص الاخر بالدلائل الظنية مثل الاخبار الاحاد
وقياسات المجتهدين المودية الى تحريمها فلا تقييد تلاوة الآية و التمسك بها في معارضة قياساتهم قوله اما عدم
دخولها فيما سوى ما قصد به التقرب الى غير الله الخ فظاهر بما مر و ان ما اهل به لغير الله ان حل على ما قصد
به التقرب الى غير الله فعدم دخولها فيه ليس بظاهر قوله فلانه عبارة عن الذبيحة التي لم يقصد به هذا ليس
بمطلوب انوي بقوله ما قصد به التقرب لغير الله فليبين وجه دلالة هذا اللفظ على هذا المعنى والا فهو مردود على
قائله كيف والاخييه يقصد بها التقرب الى الله و يقصد اكل لحمها ايضاً فاذا اجمع قصد التقرب قصد الاكل
في التقرب الى الله ففي التقرب الى غير الله قوله بل قصد به الدفع الى غير الله ما اذا اراد بالغير فليبين
حتى يتكلم عليه قوله بنية غير الله لكن لا بنية التقرب به الى ذلك الغير بل بنية اكله و انتفاعه باللحم و ان

منه استباه هذا السائل انه لا يفرق بين الذبح بمنى اراقه الدم وبين الذبوح بمنى اللحم و اشحم منى
كان اراقه الدم للتقرب الى غير الله حرمت الذبيحة و متى كان اراقه الدم للتقرب الى غير الله بالاكل والاشحم
حلت الذبيحة لان الذبح عبارة عن اراقه لا عن الذبوح اي الذبح يحصل بعد الذبح من اللحم و اشحم
وعلى هذا قلنا لو اشترى لحماً من السوق او ذبح بقرة او شاة لاجل ان يطبخ مرقاً و طعاماً ليطعم الفقراء
و يحل ثوابها لرح فلان حلت بلا شبهة و علامته هذه اراقه ان بالعين بقرة خاصة باسم ذلك الميت و لا
يعلم بشي بل يكون عنده كل البقر سواء سبيته في ذلك ان اللحم المشتري من السوق و الحاصل بعوض
البقرة سواء في ذبايح النذر قوله و الفرق تحكم قد علمت وجه الفرق فان هناك اراقه الدم باسم الله من
غير نية التقرب الى غير الله بل اراقه بل ايصال ثواب اليه باطعامه للفقراء او ايصال نفع اليه بالاكل
كما في الولائم و الاعراس و في صورة النزاع اراقه لنفسها عما يتقرب به الى ذلك الغير قوله و المكتابي
اذا ذبح باسم المسيح لا يحل و لو ذبح باسم الله و اراد به المسيح يحل هذا عين منيب القائل بالحرمة فانه يقول
لو قال حل بحضرة الناس اني نذرت ان اذبح بقرة لله و اراد بالسيد احمد كبير على اعتقاد و الحولية يحل
فيحتمل لانه لا غلب في نيته بل هو اخلص النية لله لكن اخطاني اعتقاده حلول الله في السيد احمد كبير النضراني
يعتقد حلول الله في المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح ابن مريم فظاه في العنوان و دون العنوان فغضاه حتى
و عنوانه بل بخلاف ما لو قال اني نذرت ان اذبح بقرة للسيد احمد كبير فانه اخطاني العنوان و ملعون معاً كما لو ذبح
النضراني باسم المسيح قوله بان عبات من دفع ميشود قول قاصر ان ازين عبارت قول قاصر ان من دفع ميشود و زير كيه
مراد اليشان از نيت خبيثه آتست كه دعنوان متقرب اليه خطا كنه انه و عنوان خطا كنه مثلاً و بجه متقري كيه الله
تعالى و اخلق افعال نميداند و افضي كه على رابر ابر خدا تجوز ميكنند حلال است زير كيه خطا اي اينها و عنوان است
نه دعنوان قوله قول الهداية و الثالثة ان يقول مفصولاً عنه صورة و معنى هذا لا تعلق له بحل النزاع
فانه في فكر اللسان المجرد عن نية التقرب و الاخطاف في حله اذا سبق لسانه بذكر الغير و لم يقارن الذبح كما سيجي
النشاء و الله تعالى فعل النزاع ما اذا ذكر بنية التقرب الى الغير و لم يذكر ذنوبى التقرب الى ذلك الغير و قد اعترف
حيث قال قوله لان المراد بالذكر الخاص المجرد بالذكر باللسان فقط فيه خلل ظاهر لان مراده بالذكر الخاص
الوجود ان كان الذكر باللسان لكنه اراد بالخلص و التجرد و عدم ذكر الغير لا خلوه عن النية و اما قول العناية
في شرح قول الهداية فلا تعلق له بحل النزاع او لا يشك عاقل في ان المأمور به عند الذبح هو الذكر باللسان في

الخاص المجرع عن فكر الغير نعم محل النزاع ما اذا ذكر اسم الله باللسان واراد به التقرب الى الغير قوله واما قول
 المفسرين بقول العالم في هذا القول يعارضه اقوال الجمهور الغفير من الفقهاء كما سيجي فكيف يحج بقول هذا القائل
 وحده مع مخالفة باقوال العلماء الكبار ومع هذا فقوله حلال طيب محل اشكال اذ لا شك في وقوع الاختلاف
 في حل هذه الذبيحة وتعارض الادلة ومتى كان كذلك كان محلا للشبهة ومن قاعدة الفقهاء انه اذا اشتبه
 الحل والحرم غلب جانب الحرمة احتياطاً وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحلال بين والحرام بين
 بينهما امور مشبهات لا يعلمها كثير من الناس فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع في
 الحرام كراع يري حول الحمي يوشك ان يواقع قوله واگر بنام خدا بسم الله الكبر الحرام درین عبارت لفظ ظاهر
 دلالت بر وقوع در حل این ذبیحه میکند لهذا متقی را از خوردن آن منع نموده اند و اقوال جم غفیر فقهاء که فیما
 بینة منقول است نه شک و دلالت بر حرمت میکند فالأخذ بها اولی اذ لا قول للشاک قوله شیعة کافر مطلق
 بالاجماع الخ این نقل غلط است زیرا که شیعه را بالاجماع کسی کافر نمیگوید بلکه در ایشان اختلاف است علماء
 ماوراء النهر از خفیه کافر گفته اند و مصریین از خفیه و عراقیین از ایشان کافر گفته اند بلکه متبوع و ضال قرار
 داده اند و علماء شافعیة نیز کفر ایشان ثابت نکرده اند بلکه متدبر و ضال گفته اند قوله ترجیح بنات و غیره
 میمانند ترجیح بنات و غیره آنست که این شخص ولی یا مالک امر زن باشد و او را با کسی نکاح کرده و پدر اگر این
 شخص ولی آن زن نیست و نه مالک امر است بلکه آن زن از اقارب است مثل بنت البنت است پدر
 زنده باشد یا بنت العم یا بنت النخال که اولیاء دیگر دارد و جبر و ولایت این شخص بر آن زن و اولیاء و آن
 زن نیز پس نسبت کردن ترجیح آن زن باین شخص خطا ظاهر است و لهذا قال قائل العرب بنو نازبنا
 و بناتنا بنو نازبنا و الرجال الا بعد قوله مسکن خود را هم مرا و از دار الحرب که از آن هجرت فرض باشد آن دار الحرب
 که حربیان از اظهار دین خود و صوم و صلوة جمعه و جماعات و اذان و ختان مسکنان آنجا را مانعت نمایند و اگر
 چنین نباشد بلکه مسلمانان آنجا اظهار دین خود و دعا و غیره میکنند و جمعه و جماعات را قائم میدارند و بیان
 احکام دین خود را تکلف میکنند پس از آن دار الحرب هجرت فرض نیست و علی تقدیر الوجوب فی الفور
 واجب نمیشود بلکه عند الملجأ و المفزاة النبي صلى الله عليه وسلم اقام ثلثة عشر بمكة مع ان كفار مكة
 كانوا يمتنون من اظهار الدعوة و يضرون و يمتنون من آمن و يمتنون من الصلوة فی المسجد الحرام پس
 حق تعالی بر گاه انصار را بعد از سیزده سال ناصر و محین آنجناب گردانید و محل مسکن در بلده

بسم الله

طیبه بهم رسید هجرت فرمودند فلا طعن فی ذلك اصلاً قوله عرس بزرگان خود را از این طعن مبری است
 بر جمل باحوال مطعون علیه زیرا که غیر از فرض شرعی مقرر را هیچکس فرض نمیداند آنست زیارت و تبرک
 بقبور صالحین و امداد ایشان با دعا و ثواب و تلاوت قرآن و دعا و خیر و تقسیم طعام و شهرت و امور محسوس و محسوسات
 باجماع علماء و تعیین روز عرس بکرات آنست که آن روز مذکور انتقال ایشان میباشد از دار الحرام بدار الثواب
 و الا بر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات است و خلف را لازم است که سلف خود را باین نوع
 برو احسان نماید چنانچه در احادیث مذکور است که ولد صالح يدعوه و تلاوت قرآن و اهدای ثواب راجع به
 قرار دادن مینی بر کمال بلاوت و افراط جاهل است آنست اگر کسی سجده و طواف و دعا بخواند یا فلان فعل کند
 افضل کند یا عمل آورد البته مشابیهت بعد از اثمان کرده باشد و چون چنین نیست پس چرا عمل طعن باشد
 در در منشور سیوطی مرقوم است و اخرج ابن منذر و ابن مردويه عن انس رضي الله عنه ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كان يأتي اصدائل عام فاذا اتوه اشعب سلم على قبور الشهداء وقال سلام عليكم ما صبرتم
 فتم عبدة الدار و اخرج ابن جرير عن محمد بن ابراهيم قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يأتي قبور الشهداء و على
 راس كل حل فيقول سلام عليكم ما صبرتم فتم عبدة الدار و ابو بكر و عمر و عثمان انتهى و في التفسير الكبير
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه كان يأتي قبور الشهداء و راس كل حل فيقول السلام عليكم ما صبرتم
 فتم عبدة الدار و الخلفاء الاربعة هكذا يفعلون انتهى قوله لان الذبيحة النحر الذبيحة مذبح القائل بالحرمة
 قد رجع المعترض الى الحق و اعترف به و اجري على لسانه و هو لا يشعر قوله و هو ما اهل به لغير الله الخ هذا
 ايضا يرجع الى مذبح القائل بالحرمة و ان البقرة المنذرة داخل فيما اهل لغير الله فاحفظه قوله قد اجمع
 الفقهاء الخ لا بد في دعوى الاجماع من نقل اقوال الفقهاء و الا فلا يسمع قوله ان قدمها لياكل ان كان الدار
 من الاكل اكل الذابح فذبيحة القصاب بل اكثر الولايم و اللاعراي يخرج عنها اذ كل الذابح منها غير
 و لا معمول فقوله فكان الذابح لصد و المنفعة للضيف و غير و هو ظاهر اذ اكل الضيف ليس اكل للذابح
 فيجب على هذا ان يكون ذبيحة القصاب و الولايم و اللاعراي محرمة داخله في هذا القسم لاني القسم الاول
 و ان كان المراد اكل الغير فكل من ان تكون المذبوحات في اجزية محظورات الاحرام و المنذور مقصودة للذبيحة
 و كذا في كفارة الجنائيات منهيات محرمات ايضا فالذبيحة الخ ان كان حلالا فكيف صارت هذه الذبيحة
 محرمة و ان كان حراما فكيف يصح جعله دار الحكم الشرعي اذ احرام ساقط عن درجة الاعتبار قوله و لذات

بسم الله

الذبايح للعظام هذا ما ليفضي منه العجب بوجهين أحدهما ان السيد احمد كبير هو دخل في العظام اما لان
قال بدخوله فيهم فلم ياصار البقر المذبوحة من حمله المحرمات وقد نقل شايخا من التفسير الاحمدى عليها واجاب
هو ايضا في صدر الفتوى بحملها وان لم يقل بدخوله فيهم فما بال العظام صارت محرمة ذبايح مندورة لهم
وما بال الصناعات حلت الذبايح المندورة لهم وبالحكمة في هذا الكلام خبط ظاهر وثانيهما ان البقرة
المذبوحة لتعظيم السيد احمد كبريه مثله لا يعنون حملها الى الدافين والرافضين ويطلبون بعضها ما قار
لحمها وياكل منه الذبايح وغيره فكيف صارت محرمة مع ان الذبايح شريك في اكل لحمها قوله ليس بغيره
فتوى داود في حقه ان كلامه منقوض است بانك حضرت امام عظم چون فتوى داود بمرت سوسماز و شايخ
بسبب تحريم حلال مصداق ضالين كرده باشد حضرت امام شافعي چون فتوى داود بمرت طاووس
خفي مصداق ضالين شده باشد فما هو جوابكم فهو اجابا قوله و نزلت رآله قوله و جعل و حرمت اشيا
نست عجب است اين شخص كه با وجود اعلا دانش و علم مختصات اصول را در نظر نياورده و مثال ضرب التيميم
تا دينا و ايلوا الشنيده و در كتب خفيه فرق را در شرب نبيذ تقويا و تلهيا نديده جواب نامه مولوي نور محمد
احمد لند الذي انزل على عبده الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب و اخر متشابهات مولوي صا
مجمع كمالات و مناقب تيميم احكام شريعت مولوي نور محمد صاحب سلمه الله تعالى و زاد له حرصا على حفظ الشرع
و نصح الدين فقير عبد العزيز عبد الزاب باع سلام سنون ملتبس ميارد كه قيمه كبريه در باب استفسار از مسئله توحيد جوي
و توحيد شهودي و انكار اقاويل و حشمت ناك ميان رمضان شاه وصول غرت شمول نمود مهربان من حقيقت الامر
اينست كه صوفيه عليه از قديم اشارات باين مسئله مي فرمودند و چه كه محتمل تاويل بود گاه به حكايه تاويل متروك
كرد و گاه به محمول برسكه ميتوان داشت چنانچه آن صاحب خود از چند بزرگ نقل فرموده اند ليكن بعد از
مرو طبقه سلف از صوفيه و گزشتن بانصراي از بخت نبوي اين حضرات و در فرقه شدند جمعيه كثير اشارات
بر حقيقت حمل نمودند و قائل شدند بآنكه وجود واحد در مراتب موجب و امكان و قديم حادث و مجرد و
جسماني و مومن و كافر و نجس و طاهر ظاهر است ليكن بهر نظر حكم جداوار و فرق در احكام ظاهر ضرورت
مومن را حكم نجات است و كافرا حكم بقتل و اسير و على هذا القياس و در جميع صفات متضاده چنانچه گفته
است بهر مرتبه از وجود حكم دارد و كذا فرق مراتب نكته و بهمين فرقه و البته است احكام ظاهر
شريعت چه زن منكو حلال است و اجنبية حرام و پدر واجب التعظيم است و كافر معاند واجب التحقير و كذا

فرق در احكام كنند و محض وحده وجود را ملاحظه نمايد خلاف شيع است و الحاد و زندقه است و همچنين وجود
كه عين ذات حق است نزو ايشان باوصف ظهور در مظان مختلفه در مرتبه احديت صرف پاك و منزه از
نقائص و متصف بكمالات بلاندر و نيز بدانكه نقصان مراتب كثر با و عايد ميشود چنانچه شعاع آفتاب
با وجوديكه بر نجاسات مي افتد نجس نميشود و حقيقت كلييه انسان مثلا با وجوديكه در مسلمان و كافر صالح
و فاسق و عالم و جاهل ظهور كرده و خود نقصان نمي پذيرد و بهمين مذمب را اكثر حضرات صوفيه و علماء
نامدار اختيار كرده اند و درين باب رسال و كتب نوشته اند عمده اينها از قادييه شيخ اكبر محي الدين بن
العزني و شيخ صدر الدين قونوي و شيخ عبد الكريم جيلي و شيخ عبد الرزاق جهنجانوي و شيخ امان ياني تي
و از كبريه مولانا جلال الدين رومي و شمس الدين تبريزي و از سهر و رويه شيخ فريد الدين عطار و از
چشتيه سيد محمد گيسو و از وسيد جعفر كلي و از نقشبنديه حضرت خواج عبد الله احرار و ملا نور الدين جامي و
ملا عبد الغفور لاري و حضرت خواج باقي بالله كابل و على هذا القياس شيخ عبد الرزاق كاشي شمس الدين
فخاري و قيصري و سعيد الدين فرغاني و غيره ايشان گذشته اند و تصانيف اينهمه بزرگان موجود و مشهور
چنانچه بلاحظه آن صاحب برآمده باشد و جماعه ديگر آنها اشارات را بر تاويل حكايه باسكار حمل نموده
انكار وحده وجود كرده اند و گفته اند كه وحده وجود در بعض اوقات بتطر ساك و آيد كه در حقيقت
باشد چنانچه در روشني آفتاب همه ستارگان نور ميشوند و بنظر نمي آيند حالانكه در نفس الامر موجود و نور هم دارند
ليكن در وقت نهار بسبب غلبه نور آفتاب نور آنها مضمحل ميگردد و همچنين است حال چراغ پيش مشعل
پس كسانيكه توحيد صرف را پيچوده اند توحيد ايشان محض و شهود و در نظر است نه آنكه در وجود باشد
و همچنين است مذمب شيخ علاء الدوله سمناني و جماعه ديگر از قديم و مذمب امام رباني و اتباع ايشان اين
حضرات همه در اثبات اين عقیده رسال و مصنفات بسيار پرداخته چنانچه معلوم خاطر شريف خواهد بود پس
ما مردم را كه بعد از اين اختلاف پيدا شده ايم جزم با حدى الطرفين نميتواند شد پس سبيل ما مردم نيست كه چنانچه
در مذمب اربعه حق را در رمي انكار ايم و ميگويم مثلا مذمب خفي صواب محتمل الخطا است و مذمب غير ايشان
مثل شافعي و مالكي خطا و محتمل الصواب است و همچنين درين دو مذمب توحيد و جوي و توحيد شهودي
نظر بيك دليل يك طرف راجع شده طرف ديگر را با هم ضلال و گمراهي نبايد انكاشت كه تفصيل و تكميل
جمع كثير از علماء و مشايخ كبار لازم مي آيد آري كه اگر تقليد يك طرف غلو پيدا كرده و فرق مراتب را در نظر

انداخته پامی از جاده اعتدال بیرون نهاده عابد را معبود و حادث را قدیم و ملوث را منزه و حرام را
 حلال و نجس را طاهر انگارد البته از محبان و زندیقان میگردد و حاصل الکلام آنکه اختلافی که در میان
 سنتی ورفضی یا سنتی و خارجی است مثل آن نیست که موجب تضلیل و تکفیر احدی را بنشین باشد بلکه مانند اختلاف
 مذاهب اربعه است آنکه هر یک از قائلان توحید وجودی پامی از جاده اعتدال بیرون نهند لوث بالحاد و
 زندقه رساند البته ضال و گمراه گردد و همچنین قائلان هر که از عقیده شهودی پامی از جاده اعتدال بیرون نهاده
 تکفیر و تضلیل جمیع کثیر از علماء و صوفیه نمایند البته مطعون و ملام شوند اینست حال محصل در بنیاب بحال
 میان رمضان صاحب ملاحظه باید فرمود اگر قید شرع دارند و مردم را بنماز و روزه و تلاوت قرآن و ذکر و خوف
 و جاد و تقوی و صلاح دعوت میکنند پس از الحاد و زندقه بسیار دور اند و اگر معاندانند عقیده احکام شریعت
 نمی نمایند و مردم را با بابت و زندقه دعوت میکنند پس البته قابل تضلیل و تکفیر اند و در کتب فقهیه می بینند
 که در مسئله اگر چند وجوآت باشند که موجب کفر اند و یک وجه عدم کفر پس بر مفسدی لازم است که میان عیون
 کفر بکنند و در صورتیکه قائل خود تصریح وجه کفر کرده باشد در فتاوی عالمگیری مرقوم است اذاکان فی مسئله
 و وجه توجیب الکفر و وجه واحد یعنی فعلی المفتی ان یبیل الی ذلک الوجه الا اذا صرح بارادة توجیب الکفر
 فلا یغنی الاول حیثه ثم ان کان نیتة القائل الوجه الذی ینتج التکفیر فهو مسلم وان کان نیتة الوجه الذی یوجب
 التکفیر لا ینفعه فتوی المفتی انتهى جواب نامه حافظ مصری حقا - حافظ صاحب مهربان علی مراتب مجمع حسنا
 و مناقب حافظ مصری صاحب سلمه الله تعالی - از فقیر عبد الغزیز بعد از ابلاغ سلام سنون الاسلام مکشوف
 خاطر عاطر باو عنایت نامه سامی در مقدمه مناقشه میان محمد رمضان صاحب مولوی نور محمد صاحب بابت
 توحید وجودی و انکار آن وصول عزت شمول نمود مهربان من قائلین توحید وجودی اکثری از اولیاء الله
 خواص اهل سنت و جماعت اند نوشته اند در هر طریقه چنانچه خطی که برای مولوی نور محمد صاحب سابق ازین
 مرقوم شده مشتمل است بعضی از آنهاست پس کسیکه قائل توحید وجودی باشد او را کافر گفتن و از نماز
 پس پشت او احترام کردن و مناکحت با او نمودن و ذبیحه او خوردن هرگز و نیست بلکه آنها را مسلمان
 و اهل سنت باید دانست و محامله مسلمانان اهل سنت از ابتدا باسلام و جواب عطسه و عیاده مرخص و شهود
 جنازه و دعای مغفرت و رحمت نمودن باید نمود آنرا این اعتقاد ایضا اعتقاد توحید وجودی داخل در
 ضروریات عقائد اسلام نیست اگر کسی اعتقاد آن نکند و انرا نداند در اسلام او نقصانی نیست اما باید که

اولیاء الله را که قائل توحید وجودی گزیده به تحقیر و انانت و تکفیر و تضلیل پیش نباید داد و اولی و حق
 عوام الناس آنست که ازین مسئله نفیاً و اثباتاً سکوت درزند و مشغول به بحث و تکرار این مسئله نشوند که
 عقل هر کس بفهم آن نمیرسد و موجب فساد عقیده میگردد و ابیات کتاب بلبل باغ نبی نیز مشتعل برهان
 الفاظ است که مانند آن الفاظ در شنوی مولانا جلال الدین رومی فتیح فرید الدین عطار و فخر الدین
 عراقی و دیگر بزرگان و مانند آن فرموده اند اما این قسم الفاظ را نقل و مجلس عوام نباید نمود که بسبب کم فہمی
 در فتنه نیفتند و لفظ حقیقتة الحقائق نیز در اصطلاحاً قدماک صوفیه واقع است که در شرح نیامده و بهر فرقہ را
 از فرقہ پامی اهل سنت بعضی الفاظ مصطلح شده که در شرح اطلاق آن وارد نشده مثل واجب الوجود و در عرف
 متکلمین اهل سنت و همچنین لفظ وجود مطلق در عرف صوفیہ اهل سنت مثل قیصری و فرغانی و مولانا جامی
 بسیار وارد است و در شرح وارد نشده پس اطلاق این الفاظ هر چند بدعت است اما بدعت سیئه نخواهد بود
 چه اینقدر علمای با دیانت و تقوی استعمال آن نموده اند و شاه محمد رمضان حقا که مردم را بنماز و روزه
 مشغول میسازند و از قتل بنات و تحریم نکاح اقارب بنی الامام فروغ الخیر الید و رسوم کفر منع می نمایند
 همه خیر و صلاح است در ان مانع نباشد بلکه در ترویج و تشہیر این احکام گوشش باید فرمود که احیا
 سنت و دارالہ بدعت ثواب بسیار دارد و مولوی نور محمد صاحب بحضور جمع کثیر از مسلمین که فقیر از جمله آنها
 بود از طعن و تشنیع قائلین وحدت وجود انکار محض نموده اند و فرموده اند که اگر احیاناً از راه سهو و نسیان
 چنینی از ہمین قبیل از زبان برآورده باشد از ان توبه نصوح نمودم و همیشه انکار من بر تشیع و ترویج
 این عقیده برالسنه عوام است که تحقیق این مسئله را دریافت نمی نمایند پس در نیصورت لازم است که در ان
 نواح سنادهی و اشتہار باید فرمود که بابت این مسئله انکار او اقرار اصلاً کس گفتگو نکند و این مسئله را
 بر زبان نیارد و الا قابل تغزیر و تنبیہ باشد و با ہم مسلمین شیر و شکر و متحد المشرب زندگی نمایند و بکار
 دین که ضروری است از عقائد و اعمال مشغول و مصروف گردند و السلام سوال چه میگویند محققان احوال
 کتاب و سنت و اجماع است در مسئله فضیلت اولاد شیخین و اولاد اعمام حضرت صلی الله علیه و سلم هر چند
 ثابت است تفصیل شیخین نزد اما سوال در فضل اولاد است و هر چند ظاهر است ان اگر کم عند الله
 انفسکم اما سخن در فضل نسب است بعضی که اولاد شیخین را بر اولاد اعمام و صلی الله علیه و سلم فضل میدهند
 از اصول ثلثه که ام دلیل برین مدعا دارند حالانکه باجماع در لفظ فتوی القزنی اولاد اعمام داخل است

در احادیث صحیحہ وارد است در حق عباس بن عبد المطلب رضی اللہ عنہ العباس منی وانا منه وبنو العباس
در حق و دو اولاد و ہذا منی و بنو ابی و ہذا منی استہم من الناس کستری ایام ہذا منی و ہذا
سوا منی آن احادیث صحیحہ کثیرہ ناطق است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اولاد عباس بن عبد المطلب را
بلفظ اہل بیت تعبیر فرمودہ و چہ میگفتند قرن اول و ثانی از صحابہ و تابعین در عبد اللہ و فضل بن عباس
و محمد و عبد الرحمن فرزند آن حضرت ابو بکر رضی اللہ عنہ در ہر قرن در بلاد اسلامیہ عجم سو گاہ ہندوستان
اولاد عباس بلفظ سادات تبشیرہ آمدہ اند و چہ میگنیدر عیان این حدیث در مسئلہ زکوٰۃ و خمس کہ جماع
جمع است درین اصل اجماعی شرعی اولاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اولاد اعمام آنحضرت متحد الحکم
اتحاد قطعی ابدی و مسئلہ فضیلت خلفاء راشدین و قطیعت و غیر قطیعت و اجماعت و غیر اجماعت
و معنی آن فضیلت و اتمام صحابہ و تابعین و علمای مجتہدین در آن باب باستیعاب در کتب عقائد مذکور
است آن فضیلت مذکورہ اصلاً باین مدعا اساس ندارد و دلیل آن مطلب نمیتواند شد مسائل حق ما
ہو الواقع اصلاً و اجماعاً و اتفاقاً و بالقطع من الاصول الثلاثہ من غیر عایت اہل الجاہلین بنوا التوجروا
جواب تفصیل و قسم تفصیل انواع و اصناف یکدیگر تفصیل اشخاص یکدیگر قسم اول فیما بین
اولاد شیخین و اولاد عم بزرگوار جاری نمیتواند شد و تفصیل اشخاص فیما بین آنها قطعی الانقضاء است
بلکہ تفصیل اشخاص غیر از چند کس مخصوص ثابت نشدہ حالاً بحث از قسم اول باید نمود تفصیل باعتبار اولاد
درجات آخرت موافق نصوص قطعیہ دائر بر نسب نیست بلکہ تابع بر تقوی و توجہ است بموجب آیہ ان اکرم
عند اللہ التقکم و بموجب احادیث مشہورہ مثل الناس کلہم بنو آدم و آدم من تراب لافضل لا حدیث
احد الا بدین و تقوی تفصیل بدین و تقوی ممکن است کہ اولاد از ذوال را برابر اولاد اشرف متحقق شود و نعم
ما قبل حسن زبیرہ بلال از حبش صہیب از روم و زکاک کہ ابو جہل این چہ بود العجبی است و تفصیل
کہ در شرع مقرست بہین تفصیل است و اینجا دو نوع تفصیل دیگر اند کہ در بعض احکام شرعیہ اعتبار آنها واقع
شدہ یکے کفایت نکاح و در نیمنی تمام قریش برابر اند چنانچہ در کتب فقہیہ مرقوم و مشہور است کہ قریش کلہم کفای
بعضہا بعض و غیر قریش کفو قریش نیستند دوم اعتبار شرف قرب انتساب بجناب رسالت صلی اللہ
علیہ وسلم و بمعنی بنی ہاشم را بر غیر آنها ثابت است و بہین جہت سهم ذوی القربی از خمس بر ایشان
صرف نمودن مقرر شدہ و زکوٰۃ بر ایشان حرام شدہ اما بنو عبد المطلب را بر غیر ایشان شرافت دیگر است

سویچ

کہ در حدیث وارد شدہ ما من احدہ ید علی احد من ولد عبد المطلب الا انا کافی بہا یوم القیمۃ و در شفا
الیشان را تقدم است بر دیگران بموجب حدیث اول من شفع لہ من امتی اہل بیتی ثم الاقرب فالاقرب
من قریش ظاہر است کہ در قرب نسب برابر اولاد عبد المطلب ہیکس نمیتواند شد اگر کسی کہ تفضیل
میدہ اولاد شیخین را برابر اولاد عین مکرین اگر این معنی مراد دارد پس صریح البطالان است و اگر معنی دیگر
دارد پس بیان کند تا محل نزاع متعین گردد و عاخص در حق اولاد حضرت عباس نیز وارد شدہ
چنانچہ در سوال مستفی مذکور است ظاہر متنازع فیہ تفضیل شیخین بموجب قول تفضیل اولاد ایشان شدہ
است و بمعنی صریح البطالان است زیرا کہ اولاد فضل لازم نیست کہ فضل باشد الا در صورت تفضیل اعتبار
قرب نسب آن در خارج از مرفقہ دست مسئلہ در مقدمہ سر و دو غنا و روح الدف روایات خفیفہ مختلفہ
اما راجع و اقوی من حیث الدلائل و مطابقت الاحادیث الکثیرہ المشہورہ فی الکتاب المعترف بہین است
کہ سر و دو غنا مجرد از امر میباح است و دف از جمله امرایست است نہ کہ سماع آن از آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم بطریق صحیحہ ثابت شدہ پس عالم محقق را باید کہ بر بہین روایات فتویٰ دہد و اولیاء اللہ خصوصاً
کبار چشتیہ سماع بہین غنا فرمودہ اند کہ بحضور امیر و آلات نبود قال الشیخ الامام ابن الہمام قید حرمتی
بما اذا كان فی اللفظ لا کل کصفۃ المذکر والمرآۃ المنعینۃ الحسنہ و وصف الخمر المہج الیہا والدایرانی و الحاشیہ
و سباجہ مسلم اودمی لا اذا اراد النشأ و شعر لا استشہاد او لیتعلم فصاحتہ و بلاغتہ نعم اذا قیل ذلک علی الملبای
منع و اما کمال موعظ و حکما لا لای تغنیہا لالذک التغنی انتہی و قال فی العینی شرح کنت الدقائق و خلفا
فی لغتی الجرد و قال بعضهم انہ حرام مطلقاً و منهم من قال لا باس بان تغنی لیستفید بہم القوانی و لفضائلہم
من قال بجواز التغنی لدفع الوحشۃ اذا کان وحدہ و لا یكون علی سبیل اللہ و الیہ تعالی السخری انتہی و فی البدل
و السماع فی اوقات السرور تاکید للسرور مہیا لہ مباح اذا کان ذلک السرور مباحاً کالغناء فی ایام العید و فی
العرس و فی وقت قدوم النائب و وفات الولیمۃ و حقیقہ و عند ولادۃ الولد و عند ختانہ و عند حفظ القرآن
سوال معنی آیہ و اہل بیتی غیر الصدیق و مصداق این آیہ کیست جواب قولہ تعالی اہل بیتی غیر الصدیق دیگر
آن جانور کہ اواز بر آورده شد و شہرت داده شد و حق آن جانور کہ غیر الصدیق بر او غیر خداست خواہ آن
بت باشد یا روح حیث کہ بطریق ہجوگ بنام او بدہند و خواہ جنس غلط بر خانہ یا سر کہ بدون دان
جانور از ایدائے سکنہ آنجا دست بردار نشود یا توپ را روانہ کردن نہ خواہ پیرے یا پیغمبرے را باین وضع

جانور زنده مقرر کرده و میند اینهمه حرام است و در حدیث صحیح وارد شده که ملعون من فنج بغیر الله یعنی هر که
 بذبح جانور تقرب بغیر خدا نماید ملعون است خواه در وقت فنج نام خدا بگوید یا نه زیرا که چون شهرت داد که این
 جانور براحوال آن است ذکر نام خدا وقت فنج فائده نکرده آن جانور منسوب بآن غیر گشت و حبس در پید
 شده که زیاده از خبث و مرفا است زیرا که مردان ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور را از آن
 غیر خدا قرار داده که تاندا و آن عین شرک است و هر گاه این خبث در دوسه سبب است که دیگر بذكر نام حلال
 نمیشود مانند سگ خوک که اگر نام خدا ندیوح شوند حلال نمیکردند و گفته این مسئله آنست که جان را بر
 غیر جان آفرین تشار کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات و دیگر اموال را نیز اگر چه از راه تقرب
 بغیر الله دادن حرام و شرک است اما ثواب آن چیزها را که عائد بر مینده میشود از آن غیر ساختن جائز است
 زیرا که ایشانرا میسر است که ثواب عمل خود را بغیر بخشند چنانچه میسر است که مال خود را بغیر خود بدو جان جانور
 مملوک آدمی نیست تا او را یکسے تواند بخشید و نیز دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب است که او یا
 بوی منتفع میشود و چون مرده یا بعد از وفات ازین جهان قابل انتفاع بعین مال نمانده اند طریق
 نفع رسانیدن آنها در شرح چنین قرار یافت که ثواب اموال را که مستحقان برسانند یا آنها عائد سازند
 و جان جانور اصلا قابل انتفاع نیست در زندگی پس از مرگی نیز قابل انتفاع نباشد آری ضحیه از طرف
 مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان براسه خدا و ثوابی که دارد
 بآن مرده بخشیده شود نه آنکه فنج براسه مرده کرده آید و بعضی جهال مسلمین درین مقام کج فهمی میکنند و میگویند
 که گوشت را بچته بنام مرده دادن بلا شبهه جائز است و مانع از ذبح کردن جانور بنام آن مرده همین قدر
 قصد نیایم براسه همانیدن ایشان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که شما هر گاه ذبح
 کردن جانور بنام خدا غیر خدا نذر میکنید اگر عوض آن جانور گوشت بهمان مقدار خریدید و بچته بفقرا و غریب
 در ذین شما آن نذر داد میشوید یا نه اگر میشود راست میگویند که مقصود شما از ذبح غیر از گوشت خوراندن
 براسه ثواب آن مرده نبود و الا تقرب بذبح نذر آورده آید و شرک صریح لازم می آید و در لفظ این آیت
 که در چهار جا از قرآن مجید وارد شده تامل باید کرد که ما اهل بغیر الله فرموده اند نه ما فنج باسم غیر الله
 پس فنج کردن بنام خدا همراه شهرت دادن و آواز بر آوردن بآنکه فلائی کاؤ فلائی و بنز فلائی
 میکنند هیچ فائده نمیکند و گوشت آن جانور حلال نمیکرد و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف است

و عرف است هرگز اهل دلغت عرب و عرف آن دیار و آن وقت بمعنی فنج نیامده در هیچ شعر و هیچ عبارت
 بلکه اهل دلغت عرب بمعنی بلند کردن آواز و شهرت دادن است چنانچه اهل بلال است بلال طفل نو
 تولد و اهل بلال بمعنی تبلیغ حج و غیر ذلک مستعمل است و اگر کسی بگوید که اهل الله هرگز معنی و بجهت الله فهمیده
 نخواهد شد و نیز اگر اهل را بر ذبح حمل کرده شود پس فنج بغیر الله مراد خواهد شد فنج باسم غیر الله از کجا فهمیده
 نام عام این مردم حاصل شود پس درین عبارت اهل را بمعنی فنج گرفتن باز بغیر الله را بجای باسم غیر
 ساختن قریب بتجریف کلام الهی میسرست و تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء و اهل اسلام فنج ذبح
 و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرد او ذبحه ذبحه مرتد استی و کافران در جاهلیت در وقت برآمد
 از خانه و در راه بنام بتان آواز میکردند و چون بکلمه می رسیدند طواف خانه کعبه مینمودند این طواف ایشان
 بخانه خدا هرگز از ایشان مقبول نبوده لهذا حکم شد فلا تقربوا المسجدا بعد عامهم بذایم درینا نیز چون آواز بر آوردند
 و شهرت دادند که این جانور فلائی است و بنام اوست و برای او میکنم و در وقت فنج بنام خدا فنج کشانیدند
 اصلا موجب ترتیب طاعت و شرف آنست که نزد عوام طریق ذبح جانور بهر گونه که مقرر است متعین است
 برای رسانیدن جان جانور براسه هر که منظور باشد چنانچه فاتحه قتل و درود خواندن طریق متعین است
 براسه رسانیدن ماکولات و مشروبات بارواح خواه بقصد رسانیدن ثواب بآن ارواح نمایند یا بقصد تقرب
 و دفع شر و جالبوسی و تعلق آری ذکر نام خدا بران جانور وقتی فائده میدهد که قصد تقرب بغیر خدا را از دل
 دور کرده و خلاف آن شهرت و آواز دیگر دهد که ما ازین کار گریزیم آدمیم برینکه درین سوره لفظ بربا لفظ
 بغیر الله مقدم آورده اند و در سوره مائده و انعام و نحل و مؤخر و جهنم آنست که اصل همین است که باطل
 فعل مقدم بر تعلقات دیگر آرنند زیرا که با درین مقام براسه تعدیه فعل مانند بهره و تضعیف پس نحو الامکان
 ملاصق فعل باشد و این موضع اول قرآن است درین موضع بر همان اصل خود استعمال فرموده اند و در سوره بقره
 دیگر آنچه حمل انکار و مدار سرفراش است یعنی فنج بقصد غیر الله مقدم آمده و لهذا در بانی سوره باجمعه
 فلا اثم علیه را نیز موقوف داشته اند زیرا که در اول قرآن مسجوع شده آمده است و این هر چهار خبر که مذکور
 شد یعنی مردار و خون و گوشت خوک و جانور براسه غیر خدا مقرر کرده فنج نمایند از آن جنس است که
 بر جمع فرقه با در جمیع حالات حرام است و از آن قبیل نیست که بر فرقه حرام باشد و براسه دیگران حلال
 مانند مال نکهه و صدقات یا در حالتی حرام است و در حالتی دیگر حلال مانند دوا بر گرمی مضر که

الرئیسۃ التي هي صورة الانسان اصل کم من شئ تقتضيه الحكمة الالهية في العالم كاستحالة الخلاء فان الانسان اذ مص القارورة فالهواء يخرج منه حتى اذا لم يبق للتخلخل مسامع ويكون التخلخل الزائد عليه غير مناسب بحقيقة الهواء فحينئذ يحصل انفقاء القارورة وكذا الكلام في المنع في القارورة حتى اذا لم يبق للتكاثر حد في حكم الطبيعة الهوائية فحينئذ انفقاءات القارورة لا تفيطن من هناك ان الامر وان حلت النسمة فانها لا تصل الى البنية حاله لا يمكن للنفس ان تخلق بها فاذا تخللت بحيث لم يكن تولد النسمة مات الانسان ولا يصل التخلل الى حد يمنع تعلق النفس بها ان قلت الحيوان الارضي لا تعلق النسمة ببدنه حتى يكون له غشاء فهل هناك اغشية قلت لا ادرى اكثر من ان كل ما يجب في الطبيعة الكلية ان يكون في حفظ هذه البنية فانه لا بد ان يكون من حكم الطبيعة لكثير من النظائر اصل تكون النسمة بعد الموت حاملة للقوى وهذا كما قال الشيخان ابو علي وابونصران النفس تتعلق بجسم حيواني حتى يصح بها التخييل والتوهم فكذلك نقول تبقى قوة الحس المشترك في النفس بحصولها العلوم السميكية والبصرية بمنزلة الحدس في النتيجة ومنزلة الاوامر الحادثة من مشاهدة القرائن اصل ما دامت النفس في عالم البرزخ فانها تغذب وتتم بوجوه باور اكفلي وهي فقط وباتشياء صور واشكال تحرثها بتخييل اشباح المعاني كما يحدث في المنام وبالهام ملائكة ثم تجت غزيمتها على النعامها او ايلامها فتولد من غزيمتها ومن تخيل النفس تلك الاشباح حقيقة عجيبة تسمى بفتح روضة من رياض الجنة او حفرة من حفرات النيران اصل اذا اراد الله تعالى لبعاداته اهل العالم وحدوث القيامة ان يحشر الناس لاسباب خفية لا تتكاثر وتضبط سيما في هذا المختصر فانه لفيض على الارواح فيضا جليا من قبيل مثال نوع الانسان وحدوث هيئة في العالم لفيض قوة في الارواح وكما لها فحينئذ يعود الى الارواح صحتها وتذهب السيئات عنها فيقتضيه تمام اجسامها فحينئذ يخرج اجسامها بمنزلة شجرة تطلعت حتى لم يبق منها الا الدوحة ثم جاء مطر وهواء مناسب فنبتت من الدوحة الاخصال والارواح والارواح على الوجه الطبيعي فان كان هناك بدن ارضي له نوع مناسبة بالنفس الناطقة والنسمة الهوائية ته يكون هو طبيعتها وتعلقها والانشاء لها بارها بدنا مناسبها اصل اذا حشر واقوى في هذه الاجسام حكم المثال وشبهه لشل الانسانية ويطلب حكم النوع فينشأ المحاسبات والمناقشات اصل البصر في انواع التذيبات والتنجيمات اقتضاء لنفس كما لها من كل جهة من القوى الجسمانية والروحانية

تفصيل

فيتبع كل قوة بالمتنزه فيفضي اليه بكل بالمتنزه كل قوة والله اعلم مسئلة تفصيل در رياض النضرة در احوال علي ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ در صل سابع کہ در فضیلت است میگوید وقد جمع اهل السنة من السلف واختلف من اهل الفقه والاشران عليا افضل الناس بعد عثمان وهذا ما اختلف فيه وانما اختلفوا في علي وعثمان واختلف بعض السلف في علي وابي بكر ذكره ابو عمرو بن عبد البر في كتاب الضحا قال ابو القاسم عبد الرحمن بن النجباب السعدي في كتابه المسمى بالحقبة سلف هذه الامة في تسميتهم الصديق خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم وهم في ذلك ابو عمرو وغلط غلطا ظاهرا فمن تأمله يعني الخلاف في تفصيل علي علي بكره وذلك انه ذكر في كتابه تحريضا لا تصرح انه كان من جملة من يعتقد ذلك ابو سعيد وابو سعيد من روى عن علي ان ابا بكر خير الامة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فكيف يعتقد في علي انه خير من ابی بكر وقد روى عن علي ذلك واذا اقران اهل الجموع على ذلك علم ان ابن عمر لم يرد باحادیث المتقدم ذكرها في باب الثلاثة نفی افضلیته علی بعد عثمان ويدل علی ذلك انه قد جاء في بعض طرق حديثه فقال رجل لابن عمر يا ابا عبد الرحمن فقلی قال ابن عمر عن اهل البيت لا يقاس بهم علی مع رسول الله في درجة الى الله عز وجل يقول الذين امنوا واتبعتهم ذريتهم بايمان الحقنا بهم ذريتهم فاطمة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في درجة وعلي مع فاطمة عليهما السلام اخرجه علي ابن ابي حمزة البصري انتهى موضع الحاجة منه وآزين عبارات صريح مستفاد میشود که کلام ابن عمر در مقام رواست بر کسیکه از کلام او نفی تفصیل علی بعد از عثمان فهمیده بود پس حامل کلام ابن عمر آنست که در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صحابه این سه کس از تفصیل بترقیب میدادند و آئینده سکوت میکردند و در حقیقت بعد از عثمان علی افضل بیت از جمیع من عداه زیرا که او از اهل بیت است و اهل بیت را صحابه قیاس نتوان کرد و در قدری که بعضی تفصیل غیر او را معلوم شد قائل باید شد و بر دیگران او افضل باید دانست و بسا مسائل که در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صحابه از ان بحث نکرده اند این مسئله هم از ان قبیل است و لفظ احد بعد از الیقاس بهم در ریاض النضرة موجود نیست تا جای تمسک تواند شد و آنچه صاحب رساله نوشته است که ارشیدنا الى منع عظیم متوجه علی جمیع الادلة التمسک بها علی افضلیته الثلاثة پس مبنی بر دو چیز است یکی آنکه لفظ احد در اینجا موجود باشد حالانکه موجود نیست دوم آنکه الفاظ حدیث ابن عمر مرئیه صحاب مانند آن

باشد و این امر نیز خلاف واقع است بلکه اصح الفاظ آنست که بخاری روایت میکند عن یحیی بن
 عن نافع عن ابن عمر عن قال کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فخیرنا بکر ثم
 عمر ثم عثمان ودر ترمذی هر دو لفظ واقع اند در اینجا آن منع متوجه میشوود و نیز این قدر گفت و شنیدیم
 در روایت ابن عمر است فقط جمیع اوله متمسکه به او و تن باب بکر قبول این منع نمیکند زیرا که در
 اوله الفاظ ناصه بر عموم است و در شبهه اند و اصرح این الفاظ در روایت حضرت مرتضی علی است
 عن عبد خیر قال سمعت علیاً بن ابی طالب علیه السلام یقول لا ینبئکم بخیر من هذه الامة بعد نبیها
 خیرهم البکر و خیرهم بعد ابی بکر عمر و عثمان ان السمی الثالث فسمیته خرجت من بن سلیمان و خرج
 ابن السمان عن ابی موسی و فی روایتی که سکت بعد ذکر عمر فرمایند ان یعنی نفسه خرجت من بن سلیمان
 ایضا و عن ابی حنیفة قال قال علی الانبئکم بافضل هذه الامة البکر ثم عمر ثم رجل آخر و عن علی
 رضی الله عنه قال مات رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی عرفنا ان افضلنا بعد البکر و مات رسول
 صلی الله علیه وسلم حتی علمنا ان افضلنا بعد ابی بکر و مات رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی عرفنا ان
 افضلنا بعد عمر جل آخر و لم یسمه خرجة الحافظ اسلفی کذا فی ریاض النضرة و فی ریاض النضرة فی روایات
 حدیث ابن عمر عنه قال کنا نقول و رسول الله صلی الله علیه وسلم حی فضل الله محمد بعده البکر ثم عمر ثم عثمان
 رواه ابو داود و الحافظ فی الموافقات و عنه قال اجتمع المهاجرون و الانصار علی ان خیر هذه الامة بعد
 نبیها البکر و عمر و عثمان بهیئة الان و عنه قال کنا نتحدث فی حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه
 او فرما کانا ان خیر هذه الامة بعد نبیها البکر ثم عمر ثم عثمان فیبلغ ذلك النبی صلی الله علیه وسلم
 فلا یکره خرجهما خیمته بن سلیمان و الحاکم بالجملة توجیه این منع بر یک روایت عبد الله بن عمر است که
 روایت مخرج است و اکثر روایات او بلفظ دیگر وارد اند چه فائده میکند روایات صحابه دیگر را علی خصوص
 حضرت علی را چه جواب خواهد بود -

رسالة اصول مذہب ابی حنیفة

بسم الله الرحمن الرحیم

من اللطائف التي قلما نظفر بها جلدی لحفظ مذہبہ باختصره المتأخر و لن حفظ مذہب ابی حنیفة و ہی عقد
 قواعد یردون بها جمیع ما یخرج به علیهم من الاحادیث الصحیحة القاعدة الاولی الخاص مبین فلا یلحقه

الروایات

البيان رداً بها فرضية قرأة الفاتحة في الصلوة و فرضية الاطمینان و غیر ذلك قالوا لفظ اسجدوا
 و اقراداً خاص مبین فلو لحقتها البيان لكان الخاص ملحقه البيان و القاعدة الثانية الزیادة علی الكتاب
 نسخ فلا یكون الا بآیه ناصته او حدیث مشهور ناص الثالث المرسل كالمسند الرابعة لا ترجیح بکثرة الرواة
 و انما هو لبقیة الراوی الخامسة لا یقبل البرجح حتی یكون مفسر او ذلك لان البرجح والتعدل انما هما فی
 الاکثر اجمالاً ان السادسة قول ابن الهمام فی بعض کتبه صححه البخاری و مسلم و نظرهما لا یجیب علینا بقوله
 کیف دکر من راو یختلف فیه الناس باجتهادهم فمن جرح و معدل فحسی ان یكون الذی عدلوه مخرج
 عن اماننا و كذلك ما ضعفه او ضعفه لا یجیب علینا ان نقول به کیف و عن ابن یونس الذی جرحه عدلوه لا یقول
 فان لا اعتماد لنا الا علی ما ذکره اصحابنا السابقة قال بعض اصحاب الفتاوی اذا کان فی المسئلة
 الابی حنیفة و صاحبیه خالفه حدیث یحکمون بصحیته و جب استلح قولهم دون الحدیث لا یظن فی
 و صاحبیه انهم عارضوا الحدیث مع صحیته و صحة الاستنباط منه و لا یظن بهم انهم لم یبلغهم الحدیث اقرب ما یهم
 و عندهم الثامنة کل حدیث لم یروه الامن لیس فیهما فان السد فی باب الراوی لا یجیب بقوله الثامنة
 العام قطعی کاخاص فلا یخصص عام بخاص حتی یكون قطعياً فیكون تخصیصه نسخاً الا اذا کان العام
 قد خص منه بعضه عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات و هو یعلم ان
 لاله الا الله دخل الجنة رواه مسلم هذا الحدیث ظاهر فی ان الایمان هو التصديق فقط كما هو مذکور
 ابی حنیفة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوضوء من کل دم سائل رواه الدارقطني و استدل الخفیة
 بهذا الحدیث علی انتقاض الوضوء بخروج الخس من غیر السبیلین قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
 ایتیم الخائف فلا تستقبلوا القبلة ولا تستبرؤا و لكن شرفوا او غروا متفق علی ان حدیث نیز موافق
 ابو حنیفة است کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل بعض ازواجه ثم یصلی و لا یتوضأ رواه الترمذی قال
 ابو حنیفة من النساء لا یبطل الوضوء بدلیل هذا الحدیث سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن من غسل
 فزکرة بعد ما یتوضأ قال و هل هو الا بضعة منك رواه النسائی و الترمذی و ابو داود و هذا الحدیث دلیل
 الابی حنیفة برأیه مس ذکرنا قض وضوئیت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر فانه اعظم
 الاجر رواه الترمذی این حدیث بطاهر تأیید میکند مذہب ابو حنیفة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 و سلم الامام ضامن و المودون موثقین اللهم ارشد الائمة و اغفر للمؤمنین و المؤمنات و اولادهم و اولادهم و الترمذی

این حدیث نیز بطاهر تائید میکند بذهب ابو حنیفه بر آنکه نماز مقتدری موقوف است بر نماز امام آن
 رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی المغرب بسورة الاعراف فی کعبین رواه النسائی این حدیث و لا
 میکند که وقت مغرب بسیار تنگ نیست موافق مذہب ابو حنیفه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما
 الامام لیوم تم به فاذا کبر فکبر و اذا قرأ فاقرا و اذا نزلوا و النساائی این حدیث تائید میکند بذهب
 ابو حنیفه نبی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یحتمل الرجل علی یدیه اذا نهض فی الصلوة رواه ابو داود
 و هذا الحدیث دلیل مذہب ابی حنیفه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من كان منکم مصلیا بعد الجمعة
 فلیصل اربعاً رواه مسلم این حدیث معلوم میشود که سنت بعد جمعه چهار رکعت است کما هو مذہب
 ابی حنیفه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن وتره فلیصل اذا أصبح رواه الترمذی این حدیث
 بهذا الحدیث علی وجوب الوتر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حدث احدکم وقد جلس فی آخر صلاته
 قبل ان یسلم فقد جازت صلاته رواه الترمذی هذا مذہب ابی حنیفه لان التسلیم عنده لیس برفع عن
 علقته قال لنا ابن مسعود الاصلی یم صلوۃ رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی ولم یرفع یدیه لامر
 واحدة مع کبیر الاقتراح رواه الترمذی و النساائی این حدیث مؤید است مذہب امام ابو حنیفه را و اینکه
 رفع یدین نیست و در هیچ تکبیر گرد و تکبیر اقتراح ان النبی صلی الله علیه وسلم و ابابکر و عمر و عثمان و الفقیهون
 الصلوۃ بالحمد لله رب العالمین رواه مسلم این حدیث تائید میکند حنفیه که بسم الله از فاتحه نیست قال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوۃ لم یقرأ فیها بام القرآن ففی خداج ثلاثه غیر نام رواه الترمذی این حدیث
 نیز تائید میکند بذهب ابی حنیفه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواندن فاتحه را خداج فرموده
 و خداج بمعنی ناقص است پس معلوم شد که خواندن سورۃ فاتحه فرض نیست زیرا که اگر فرض
 بودی لفظ دیگر میفرمودند مثل فساد یا عدم جواز پس معلوم شد که خواندن سورۃ فاتحه در صلوۃ واجب
 نه فرض زیرا که نکردن فرض موجب نقصان صلوۃ نیست بلکه موجب عدم جواز است عن ابی هریره
 انه کان یقول من ادرك الركعة فادرك السجدة من فاتته قراءة ام القرآن فقد فاتته خير كثير رواه مالك
 فیه دلیل علی ان الفاتحه لیست برفع کما هو مذہب ابی حنیفه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 لا صلوۃ لمن لم یقرأ بام القرآن فصاعدا رواه مسلم این حدیث نیز بطاهر تائید میکند بذهب ابو حنیفه
 زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند لا صلوۃ الا من قرأ فی صلاته لفظ فصاعدا و است

زیر که بضرورت خواندن زیاده از سورۃ فاتحه کسی قائل نیست بالاجماع پس لازم آمد که مراد از نفی
 نفی کمال است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افطر فی تطوعه فلیقضه رواه احمد بن حنبل
 علی مذہب ابی حنیفه بان النقل یلزم بالشرع

رساله غنا

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اما غنا پس کلام خدا و احادیث سرور انبیا علیه السّلام و الثنا بحرمت آن ناطق است قال الله تعالی
 و من الناس من یشتري لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و معالیه از عبد الله بن مسعود و ابن عباس و
 حسن و عمر و سعید بن جبیر رضی الله عنهم نقل کرده که لهو الحدیث غنا و فرامی و معارف است و در مدارک
 گفته که ابن عباس و ابن مسعود قسم میخورند که لهو الحدیث غنا است و در المعانی گفته که لهو الحدیث غنا
 و فرامی است و در کشف ذکر کرده که لهو الحدیث مانند غنا و تعلیم موسیقات است و در مضی گفته که لهو الحدیث
 غنا است و آن حرام است باین نص و مستحل آن کافر است و در تفسیر بی آورده که لهو الحدیث غنا و
 ضرب بر ربط و دوف و او تار و طنبور است و آنها باین نص حرام اند من استحل فقد كفر و وجه دلالت این
 کریمه بر حرمت آنست که حق تعالی غنا را لهو الحدیث مسمی ساخت و تعبیر از وسه باین لفظ پرداخت
 و لهو غیر از اقسام شمه بمقتضا احادیث و قرآن حرام است قال الله تعالی علی سبیل التوبه فحسبتم
 انما خلقناکم عبثا الی عابثین لا یحین لاهین قال علیه السلام کل شیء یلهو به الرجل باطل الا ربیه و تسبیح
 و تائید فرموده و لا لعبه امرأه و انهن من الحق رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و آنچه جمیع از اهل بایت
 میگویند که کریمه بر حرمت غنا مطلقا دلالت میکند زیرا که مدلول کریمه حرمت است و قتیله بطریق لهو بود اگر
 نه چنین باشد حرام نیست باطل است زیرا که لهو الحدیث هرگاه به غنا مفسده غنا لهو حدیث باشد تقبید
 مفسر بفسر معنی ندارد و همچنین آنچه آن جماعه از ظاهر کریمه تقبید نمیده میگویند که غنا مطلقا حرام نیست
 بلکه و قتیله مودی یا ضلال باشد باطل است زیرا که چون بودن غنا لهو الحدیث تحقق شد حرمت آن
 ثابت گشت و تقبید با ضلال که منشاء این وهم و خیال است از قبیل تقبیدی است که درین حدیث
 وارد شده و محدثی الحرم و ان تری حلیه جبارک بانکه الحاد مطلق و زنا مطلق حرام است اما الحاد و زنا
 و زنا بزن همسایه تشیع تراست و در کریمه نهایت تشیع بر مذہب آنجماعت است که لهو الحدیث

دار الحرب و اشتری من احدیهم اخته او بنته و بیعتی که ذلک اذ کان ہذا حکم دارہم وان کان لیس
من حکم الدار ذلک لا یبغی لہ ان یشتري کذا فی الملتہ قط من کتاب البیوع سوم آنکہ اولاد کنیزان این
قسم باشند انہم ملوک میشوند مانند داران خود زیرا کہ در کتب فقہ مینویسند الولد تبع الام فی الحرۃ والرقیۃ
بشرطیکہ از مالک یا از ذمی رحم مالک پیدا نشوند زیرا کہ ازین ہر دو اگر پیدا خواهند شد اولاد خواهند شد
موافق حدیث من ملک دارہم محرم عتیق علیہ چہارم آنکہ کفار و میان یعنی تابع بادشاہ مسلمانان باشند
اولاد خود را یا اقارب خود را بفروشد و کسی مسلمانان خرید نماید یا حریان ملک دیگر ازار الاسلام گرفته
بندی کرده بر بندایندار ملک داخل نشوند حکم کنیزان و غلامان ندادند زیرا کہ ایشان در دار الاسلام
احرارند ہر گاہ ایشان را حرق قرار دادہ شد پس کہ اگر از مسلمان و یا کافر بگیرد ایشان را مالک نمیشود چنانچہ
در کتاب در مختار فی باب استیلا کفار مینویسد فلو سبہ اهل الحرب اهل الذمۃ من دارنا لا یملکونہم
لانہم احرار یخیمونہ جاریہ مجبولہ الحال باشد معلوم نیست از حریان یا از اہل ذمہ پس اگر آن جابجہ
است کہ بعد بلوغ نرسیدہ قول قابض آن معتبر است و اگر کبیرہ بالغہ است پس قول آن معتبر است
چنانچہ از روایات کتاب الاشباہ والنظائر معلوم میشود الجاریۃ المجبولۃ الحال المرجع فیہا الی صاحب الید
انکانت صغیرۃ و لے اقرار بانکانت کبیرۃ وان علم حالہا فلا اشکال ششم آنکہ مسلمانان حر در حالت
محصنہ قحط اولاد خود را میفروشند و کسی دیگر این را بگیرد اشترقا این قسم کثیر نمیشود اگرچہ بعضی فتاوی
نہ تامل مینویسند کہ این را حکم کنیز شریعی است برین روایت فتوی نیست و نہ معمول بہ است زیرا کہ در جمیع
متون بلکہ در دین محمدی علیہ الصلوٰۃ والسلام حر را مال اعتبار نکرده اند و کسی کہ این قسم زن داشته باشد
از ودعی کردن بدون نکاح جائز نیست والد علم اسوال چہ میفرمایند علمای اہل سنت و جماعت کثر ہم
اللہ تعالیٰ در باب تغزیہ داری عشرہ محرم و ساختن ضرائح و صورت قبور و علم و غیرہ جواب تغزیہ داری
در عشرہ محرم و ساختن ضرائح و صورت و غیرہ درست نیست زیرا کہ تغزیہ داری عبارت ازین است کہ ترک
لذائذ ترک زینت کند و صورت محزون و غمگین نماید یعنی مانند صورت زنان سوگ دارندہ بنشینند
و مرد را بیچ جائز این قسم در شریع ثابت نمیشود و اگر زن را بعد وفات زوج خود چارہ و دہ روز سوگ آمدہ
در اودارے زوج اگر کسی از اقارب او بمیرد تا سہ روز اگر ترک زینت و غیرہ کند جائز است و بعد سہ روز
آنرا درست نیست چنانچہ در حدیث آمدہ لا یحل لامرأۃ تو من بالہ و الیوم الآخر ان تحد علی میت

فوق ثلاث لیل الال علی نوح اربعۃ اشہر و عشر ارواہ البخاری و مسلم و نیز تغزیہ داری کہ بچہ متدعان
میکند بدعت است و همچنین ساختن ضرائح و صورت قبور و علم و غیرہ ہم بدعت است و ظاہر است
کہ بدعت حسنہ کہ در ان ما خود نباشد نیست بلکہ بدعت سیئہ است و حال بدعت سیئہ نیست کہ در حدیث
وارد است مثل الامور محدثاتہا و کل بدعت ضلالۃ رواہ مسلم و حال بدعت کہ این قسم بدعتہا اخلع میکنند
آنست کہ بدعت اوراد لعن خدا میسیند و فرائض و فواقل او در گاہ الہی مقبول نیست چنانچہ در
حدیث وارد است من احث حدثا و اوحی محدثا فلعنہ اللہ و الملائکۃ و الناس اجمعین لا یقبل اللہ
منہ صرفا و لا عدلا رواہ الطبرانی عن ابن عباس و النیر عن ثوبان و نیز در حدیث شریف است من احث
فی امرنا ہذا لیس منہ فہو رد رواہ البخاری و مسلم و ابو داود و ابن ماجہ عن عائشہ رضی اللہ عنہا و نیز در
حدیث شریف است در مذمت مبتدعان من ابشع بدعت ضلالۃ لا یرضی اللہ بہا و رسولہ کان علیہ من
الائم مثل اثم من عمل بہا لا ینقص من اوزارہم شیء رواہ ابن ماجہ عن عمر بن عوف و بلال بن الحارث
سوال در ان مجلس بیعت زیارت و گریہ و زاری حاضر شدن و در انجا رفتہ مرثیہ و کتاب شنیدن
و فاتحہ و مرد خواندن جائز است یا نہ جواب در ان مجلس بیعت زیارت و گریہ و زاری حاضر شدن
ہم جائز نیست زیرا کہ انجا زیارت نیست کہ برے او حاضر شود و این چو بہا کہ ساخته اوست قابل زیارت
نیستند بلکہ قابل ازالہ اند چنانچہ در حدیث شریف آمدہ من رای منکر فلیغیرہ بیدہ فان لم یستطع
فبلسانہ فان لم یستطع فقلبہ و ذلک ضعف الایمان رواہ مسلم و در مجلس تغزیہ داری رفتہ مرثیہ و
کتاب شنیدن اگر در مرثیہ و کتاب احوال واقعی نیست بلکہ کذب و افتراء و تحقیر بزرگان در ذکر پس
شنیدن انچنین مرثیہ و کتاب درست نیست بلکہ درین قسم مجلس حاضر شدن ہم روا نیست چنانچہ
در حدیث شریف کہ نہی از شنیدن و خواندن مرثیہ واقع شدہ ہمین مرثیہ است عن ابی اوفی
قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن المرثیۃ رواہ ابن ماجہ و اگر در مرثیہ و کتاب احوال واقعی
باشد پس شنیدن این قسم مرثیہ و کتاب فی نفسہ مضائقہ لیکن ہیئت این جماعہ چنانکہ مبتدعان
میکند نباید کرد کہ مشاہبت از قوم مبتدعان میشود و احتراز از مشاہبت بدعتیان ضرورت
چنانچہ در حدیث شریف وارد است من تشبہ بقوم فہو منہم و نیز داخل این حدیث است من
کثر سوا قوم فہو منہم و من رضی عمل قوم کان شریکا لمن عمل بہ رواہ الدیلمی عن ابن مسعود

و کذا ذکره السيوطي في مجمع الجوامع و دفعه و در خواندن فی نفس است است لیکن درین قسم نوعی
 نے ادبی میشود زیرا که این قسم محل قابل ازاله و نابود کردن است و نجاست معنوی دارد و فاتحه و درود
 جاسے باید خواند که پاک باشد از نجاست ظاهری و باطنی پس شخصیکه در پاخانہ تلاوت کلام الله کند
 و درود بخواند ملام و مطعون خواهد بود همچنان در مقامیکه نجاست باطنی باشد و قابل ازاله باشد
 در انجام خواندن موجب ملامت و مطعونیت خواهد گردید که محل خواند سوال بدون ساختن ضرایح
 و غیره فقط در مکان تبرک صحیح مثل موی مبارک داشته یا در شب مجلس گریه ترتیب کردن و اخبار و
 احادیث صحیحہ شهادت جناب سید الشہداء ذکر کردن و بکار دہ ختم کلام الله کردن پنج آیت خواندہ فقط
 فاتحہ نمودن جواب بدون ساختن ضرایح و غیره فقط در مکان تبرک صحیح مثل موی مبارک داشته
 یا نداشته گریه و زاری الخ اینهم جائز نیست بدلیل اینکه اینهم بدعت سیئہ است فقط ذکر احادیث صحیحہ
 شہادت و ختم کلام الله و فاتحہ و غیره خواندن مضائقہ نیست و تبرک صحیح مثل موی مبارک اکثر نجاست
 بہم میرسد بنا بر او نام حرام کالانعام است آنرا تبرک دانستن این را نشاید مادمے کہ بطریق صحیحہ
 تبرک بودن او ثابت نشود اعتقاد صحت او بنا بر کرد و چون تبرکیت مفقود شود محض مجلس گریه و زاری
 کردن ماند و اینهم مجلس مترتب کردن فقط براسے گریه و زاری از سلف ماثور نشده و اگر تبرک صحیح
 مثل موی مبارک ہما نجایا جاسے دیگر پیدا شود براسے زیارت اور فتن مضائقہ ندارد سوال و دران
 ایام ترک زینت و لذات کردن و عکین و خنجرین بطور اتم زدگان ماندن جواب ترک زینت و غیره بالا
 منقول شد سوال ساعی و معاون بودن در امور تعزیه داری و غیره از خود یا پیاس خاطر یا پیاس
 قرابت یا بسبب ہمسایگی دہم خانگی شدن و اسباب خود را مستعار دادن جواب اینهم جائز نیست
 چرا کہ اعانت بر مصیبت میشود و اعانت بر مصیبت غیر جائز سوال در حق کسے کہ مرثیہ و کتاب و
 نوحہ خوانی میکند خواه چیزے از اجرت بگیرد یا نگیرد جواب در حق کسے کہ مرثیہ و کتاب کہ در آن چول
 غیر واقعی باشد موجب بزه کاری میشود و همچنین نوحہ خواندن گناہ کبیرہ است و در احادیث و عید آن
 وارد است چنانچہ در حدیث است لعن رسول الله صلی الله علیہ وسلم النائح و المستمتع رواہ ابو داود و کذا
 فی مشکوٰۃ و اجرت گرفتن بر مرثیہ خوانی و نوحہ و غیره حرام زیرا کہ قاعدہ شرع است کہ بر مصیبت اجرت گرفتن
 درست نیست چنانچہ بر مرثیہ و غنا اجرت گرفتن حرام است بہین قسم برین چیز ہا حرام سوال و مقدمہ

مہندی یا کہ شب یازدہم ربیع الثانی روشن میکنند و منسوب بجناب حضرت سید عید القادری جلالی قدس
 السرہ الغریزے نمایند و نذر نیازی آرند و فاتحہ میخوانند جواب روشن مہندی حضرت سید عبد القادر
 اینهم بدعت سیئہ است زیرا کہ ہمو مقصد و قیاحت و تعزیه ساختن است بہین قسم در مہندی متصور است
 و فاتحہ خواندن و ثواب آن بار و اح طیبہ رسانیدن فی نفسہ جائز و درست است لیکن بر مہندی یا فاتحہ
 و درود خواندن نے ادبی و غیره است چنانچہ سابق گذشت و نذر غیر خدا بر خود التزام کردن درست نیست
 چنانچہ در حدیث وارد است کہ لاتندروا فان النذر لا یمنی من القدر شیدا و اما لیستخرج بہ من الجبل الخ البخاری
 و مسلم سوال اینهم امور بدعت حسنہ اند یا مستحبین و اگر استہجان دارد و جملہ برابر اند با بعض متفرقہ و استہجان
 بحر حرمت است فاعل آن مرکب کبیرہ است یا کمرہ و فاعل آن صاحب عنقریب جواب اینهمہ امور بدعت
 سیئہ است البتہ استہجان اند و تفاوت در امور بدعت تفاوت باعتبار مقصد است و در ہر بدعت کہ مقصد زیادہ تر باشد استہجان
 آن زیادہ تر باشد و در ہر بدعت کہ مقصد کمتر باشد تہج و استہجان کمتر میباشد اگر مرکب بدعت رانیک مہینہ و قربت
 خدا و ان میداند پس مرکب آن خالص از دائرہ اسلام است چنانچہ از حدیث کہ در کتاب ابن ماجہ وارد است
 معلوم میشود عن خلیفۃ قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم ینخرج من الاسلام ما ینخرج اشعرہ من العجیر
 و صاحب بدعت عام است کہ خود بدعت را احداث کرده باشد یا بدعت را احداث نکرده است بلکہ دیگر احداث
 نموده و این شخص مرکب میشود و آنرا پسندینماید این شخص را صاحب بدعت خوانند و نیز در ابن ماجہ وارد
 است قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم ابی السدان یقبل عملی صاحب بدعت حتی یدعہ و مرکب بدعت را
 ضال در حدیث وارد شدہ است اگر ضلالت او باین حد رسد کہ در ان وعید نار باشد پس آن شخص مرکب
 کبیرہ است و الا عنقریب خواهد شد و این فرق در صورتے است کہ بدعت را مستحبین نیفہد سوال خوردن
 چیز ناکہ بر تعزیه و غیره نیاز و نذر مؤرند و در انجا نہادہ فاتحہ میدہند و نہادہ میدارند و شب عاشورا قاپہا
 علوانیر تحت ضرایح و تعزیه مے نہند و صبح برداشتن تبرک کا تقسیم میکنند جواب طحا میکہ ثواب آن
 نیاز حضرت امامین نمایند و بر آن فاتحہ و قل و درود خواندن تبرک میشود خوردن بسیار خوب است
 لیکن بسبب بردن آن طعام پیش تعزیه یا نہادن پیش تعزیه و غیره تمام شب بلکہ پیش قبور
 حقیقیہ ہم تشبہ بکفار و بت پرستان مے شود پس ازین جہت کراہت پیدا مے کند

والله اعلم

بیان مآخذ مذاهب اربع

بیان مآخذ مذاهب اربع

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده و نصلی علی نبیه الکریم و علی آله و صحبه و سلم بفضل حبیب اعظم حکم المدان المجتهدین الباشعین و لائل
 الاحکام الشرعیة و آخذ بالماراد احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم متعارضة و آثار الصحابة و التابعین
 مختلفة و هی اعم المآخذ اکثر بان فی الاحکام تجرد و اختلاف رایهم فی وجه التفصیل عن هذا التعارض و الاختلاف
 فالذی اختار مالک و یحکم عمل اهل المدينة لان المدینة بیت الرسول و وطن خلفائه و مسکن اولاد
 الصحابة و اهل البیت و مهبط الوحی و اهلها اعرف بمعنی الوحی فکل حدیث او اثر یخالف علمهم لایدران ینکون
 منسوخا و اولاد او مخصصا و محذوف القصة فلا یجئنی به و الذی اختاره الشافعی یحکم اهل الحجاز و اشتغل بالدرایة
 مع ذلك عمل بعض الروایات علی حاله و بعضها علی حالة اخرى و سلك مسلك التطبيق لهما لکن ثم لما اختلف
 مصر و العراق و سمع روایات كثيرة عن ثقات تلك البلاد ترجع عنده بعض تلك الروایات علی اهل الحجاز
 فحدث فی مذہبه قولان القیوم و الجدید و الذی اختاره احمد بن حنبل به اجرا کل حدیث علی ظاهره لکن
 خصص موارد ما مع اتحاد الطلعة و جاء مذہبه علی خلاف القیاس و اختلاف الحكم مع عدم الفارق و لذلك
 نسب مذہبه الی الظاهرية و اما الذی اختاره ابو حنیفة و تابعوه و هم مبین جدا و بیان ذلك
 ان اذا تتبعنا فوجدنا فی الشریعة ضعیفین من الاحکام صنف ہی القواعد الكلية المطردة المنكسرة كقولنا
 لا تزوروا زنا و زنا اخرى و قولنا انعم بالعم و قولنا الخراج بالضمان و قولنا العتاق لا یجمل الفسخ و
 قولنا البیع یتیم بالايجاب و القبول و قولنا البیعة للمدعی و لیمن علی من انكر و نحو ذلك مما لا یحصی و
 و روت فی حوادث خبریة و اسباب مختصة كانها بمنزلة الاستثناء من تلك کلیات فالواجب علی المجتهد
 ان یحافظ علی تلك کلیات و یرک ما و راء لان الشریعة فی الحقیقة عبارة عن تلك کلیات
 و الاحکام المحافظة لتلك کلیات لا یندری اسبابها و مخصصاتها علی تعیین فلا یتفقت لیهما
 مثال ذلك ان البیع یطل بالشروط الفاسدة قاعدة کلیة و ما و روفی قصة جابر انه اشتط الحلمان
 الی المدینة فی بیع الحجل قصة شخصیة جزئیة فلا ینکون محارضة لتلك کلیة و کذا حدیث المصطط لا یندر
 القاعدة الكلية التي ثبتت فی الشرع قطعا و هی قولنا انعم بالعم و نحو ذلك من المسائل و لازم
 من هذا ترك العمل باحادیث كثيرة و ردت علی هذا النسق الجزئی لکنهم لایبالون به بل یجدون

الاجتهاد و المحافظة علی کلیات و درج الجزئیات فی تلك کلیات مها لکن و هذا الكلام الاجمالي
 تفصیل طویل الایسح الوقت له و الله البادی سوال حکایت طاهر قمی بایران شاه که دعوت مذہب
 امامیه بود و شفا کسیر او اسحق با اختیار مذہب امامیه اثنا عشر ساخته باز رویا می بریان شاه جناب
 رسالتاب را و فرمودن آنجناب که فرزند تو شفا یافت و بگفته طاهر عمل کن از تالیخ فرشته منقول فرموده بود
 و توجیه آن جواب بر مذہب اهل سنت است و انموده جواب اول مهربان من این سوال و اشکال چند بار
 پیش فقیر آمده و در جواب آن تحریرات چند واقع شده که این وقت نه در حافظه فقیر است و نه منقول
 پیش فقیر مانده لیکن الحال انچه در حل این اشکال کفایت میکند بلکه ازین نوع اشکال چند واقع مشهور
 زائل گردد و تحریری آید قبل از حل این اشکال مقدمه مهده را و درین مخصوصا باید داشت بعد از آن کل
 اشکال متوجه باید شد مقدمه مهده اینست که اسباب العلم عن ثالثه الحواس السلیمة و الخبر الصادق و العقل
 و الا الهام لیس من اسباب العلم بحدیثی عندنا لکن فی العقائد النسفیة و شرعها و قال الفقهاء اوله الشرع اربعة
 الکتاب السنة والاجماع والقیاس بالجملة الهام و کشف و رویا که ازین هر دو ضعف است نه دلیل احکام
 شرعی میتواند شد و نه دلیل امور واقعی بلکه الهام و کشف و رویا هر گاه معارض یکے ازین لائل واقع
 انرا رد باید نمود و رجوع بهمین دلائل هفتگانه باید نمود زیرا که در الهام و کشف و رویا احتمال غلط فہمی
 رائی و ناقل موجود است و تدارک آن بسبب تنہائی رائی و ناقل مفقود و در دلائل هفتگانه مذکور احتمال
 غلط فہمی ضعیف است و تدارک آن بسبب کثرت متالین متحققین و غیر کنندگان بوجه حسن میتواند شد
 و بنا بر همین قاعده شیخ عز الدین ابن عبد السلام مقدسی که از مشاییر علمای شافعیہ است و مصنف
 قواعد کبری و دیگر تصانیف مفیده هر گاه شخصی را شنیدند که میگفت که من در کار خیر و خیران خود تسمم
 بودم جناب رسالتاب را بخواب دیدم فرمودند که در فلان موضع کنجی مدفون است کافته برون برآور
 از آن رکاز را و امكن بلکه عام و کمال آن کنج را خود متصرف شو فرمودند که این شخص را باید که خمس ادا نماید
 زیرا که ذی الرکاز خمس حدیث صحیح مشهور است که راویان آن در حالت بیداری و کمال حواس
 شفیقه و نقل نموده و این شخص در حالت منام که سر سر غفلت و مظنة غلط فہمی است این را شنیده
 و نقل نموده محل اعتماد نیست و نیز شیخ عبد الحق دہلوی در بعض رسائل خود نوشته اند که در سنه فلان
 در که و مدینه استفتا و ارد شد صورتش آنکه شخصی جناب رسالتاب را بخواب دید که میفرماید شرب الخمر

حالاً اور اچھی باید کرد شراب نوشید یا نوشید علماء آنجا قاطبہ زمین جواب نوشتند کہ در حرمت خمر خصوص
قطعیہ دارند و این خبر احدی در حالت غفلت منام و غلط فہمی پس رو نیست کہ برین عمل نماید بلکہ ظاہر
اینست کہ آنحضرت لا شرب الخمر فرمودہ باشند این کس اشرب الخمر شنید و فہمید بیل آنکہ حضرت ام المؤمنین
عائشہ صدیقہ چون شنیدند کہ عبداللہ بن عمر روایت میکنند کہ ان امیت یعزب بیکاء الہ علیہ یعنی مردہ
بسبب گریہ اہل و عشا بر خوش و فقیر عذاب میشود فرمودند کہ رحم اللہ اباعبدالرحمن یعنی عبداللہ بن عمر کہ او
دروغ نگفتہ است بر آنحضرت لیکن غلط فہمیدہ است آنحضرت بر یہودیہ میگزشتند کسان او بر میگرفتند
فرمودند این یہودیہ را عذاب میشود و کسان او بر گریہ میکنند از مجرم و مقارنت سبب فہمیدن فوس
از غلط فہمی است و علی ہذا القیاس رواۃ حدیث را در شنیدن و فہمیدن غلطی واقع شدہ لیکن ہر گاہ
احادیث مشہورہ از طرق متعددہ وارد میشوند تدارک غلطی زودتر میشود بخلاف حالت منام کہ در شنیدن
حدیث منامی تنہا یک کس میباشد و او ہم مخور نشاء خواب کیست کہ غلط فہمی اور تدارک کند چون این
مقدمہ مہم شد پس میگویم کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بران شاہ را ہمین فرمودہ باشند کہ فرزند تو شفا یافت
و مطلب تو حاصل شد برگشتہ طاہر عمل کن و این شخص یعنی بران شاہ چون گفتہ طاہر را در خیال مکتوداشت
بجور شنیدن این لفظ تو ہم کرد کہ شاید امر میکنند حال آنکہ ایشان ہی میفرمودند اینست جواب تحقیقی
این حکایت و بعضی علماء ازین حکایت جواب دیکووادہ اند کہ چندان پسند فقیر نیست اگرچہ راہ بہرہی دارد و این ہم
محتاج تہیہ مقدمہ نیست و آن مقدمہ اینست کہ رویت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم البتہ و فی
و حق میباشد لیکن گاہے شیطانے وجعے آواز خود را با و از آنجناب شبیہ ساختہ و حکایت کردہ چیزے
میگوید و این می پندارد کہ شاید آنحضرت گفتہ باشند حال آنکہ آنحضرت بیچ نفرمودند و لیلش آنکہ آنحضرت
سورہ النجم میخوانند چون باین آیت رسیدند افراتیم اللات والفری و منات الثالثۃ الاخری شیطان
آواز خود را با و از آنحضرت شبیہ ساختہ و حکایت نعمتہ آنجناب نمودہ این عبارت برخواند ملک الغرائق
الصلی و منها الشفاعة ترجمہ میسرین از شنیدن این آواز خوش شدند و مومنین تمکین و طول
گشتند این آیت نازل شد و ما را رساند من قبلک من رسول و لا نبی الا اذاتمنی التقی الشیطان
فی امنیۃ الخ سورۃ الحج پس چون حکایت نعمتہ آنحضرت در بیداری بوقوع آمدہ باشد در خواب برآ
راغوا می بران شاہ اگر این قسم ارادہ کردہ باشد چہ تعجب باشد جواب ہم از مولانا عبدالقادر

آنکہ آنحضرت در منام ہمین قدر فرمودہ اند کہ بگفتہ طاہر عمل کن و نفرمودند کہ مبرضی طاہر عمل کن یا آنچه
او تجویز کند یا اگر و طاہر در وقت تعلیق ندر ہمین گفتہ بود کہ مذہب دوازده امام را اختیار کن و بلاشبہ ہند
دوازده امام باجماع اہل سنت حق است و روش ایشان در سلوک و عبادت مقبول جمیع طوائف اہل سنت
است بلکہ اسناد اکثر طرق صوفیہ بایشان است پس مذہب دوازده امام اشارہ بسلوک طرق صوفیہ
شد نورانیت باطن را با عبادت ظاہر جمع میکنند و آنچه طاہر مقصود داشت یا آئینہ آنچه بگوید و تجویز
نماید داخل امر جناب رسالت مآب نشد جواب چہارم آنکہ این یک خواب علی تقدیر صحتہ و عدم الغلط
فی السماع و الفہم دلالت بر حقیقت مذہب امامیہ میکند و منامات بیشمار و الہامات و کشف بسیار از
جامعہ کثیرہ اولیائے سنت کہ در کشف الہی و کشف کونی بیطلوے دارند و ہزاران بار صدق منامات و
کشف آنہا بہ تجربہ رسیدہ گواہی ناطق بر طلال آن مذہب میدہند اگر آنہمہ منامات و کشف را از تجر
برین یک خواب کذابی نہ ہم تعارض خود البتہ حاصل خواہد شد و الدلیلان اذا تعارضتا تسقطا و عند
ذلک یجب الرجوع الی الدلائل الاخری من الکتاب و السنۃ و الاجماع و الاخبار الصادقہ و العقل و یتیم
المقصود جواب پنجم از مولانا رفیع الدین مرحوم تحقیق اینست کہ در حدیث شریف وارد شدہ است
من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتخیل بصورتی و نفرمودہ اند الشیطان لا یسمی باسمی
و نفرمودہ اند لا یذعی منک صبیوتی و لهذا بعض محققان تخصیص کردہ اند با بصورت کہ در مدینہ منورہ فرمودہ
است و بعضی تعمیم کردہ اند بجمیع صورتہا کہ در وقت نبوت بودہ اند و بعضی تعمیم کردہ بجمیع صورت ہا کہ در تمام
حین حیات بودہ اند مرجوح و مقدوح دہشتہ اند قول کسی لاکہ در ہر صورتی از نیک و بد رویت واقع شود
و چگونہ مرجوح و مقدوح نباشد حال آنکہ جو بنیم در جہان بیا کسان را از غاویان و مغویان مسمی باین اسم
مبارک اند و ہر ہم مذہب و لیساکس را او عارض نبوت میکنند پس چہ تعجب کہ شیطان خود را یکے از غاویان
و نامید و ایہام دعوی نبوت کند و لهذا احتیاج بچہان اقوال و افعال است کہ از زبان ثقات و حسن حیات
مروی گشتہ پس شیطان بقرارین دریافتہ بود کہ این بیمار را بچہان نام حید است و فی الفور شفا حاصل خواہد
وقت را غنیمت شمردہ بران شاہ را اغواند و چون بران شاہ ازین نکتہ واقف نہ بود تحقیق صورت و شبانہ
نا کردہ و در دام ادافتہ و حال آنکہ صحابہ کرام مثل عبداللہ بن عباس و غیرہ مردمی است کہ ہر گاہ کسی
پیش ایشان دیدار بجالا بکمال آنحضرت در خواب نقل میکرد و ایشان از تحقیق صورت میکردند پس

جہالت بران شاہ و پجیری او مسجد دست باری شیطان گشت داور از راه برد برین خواب و بیدار و بیخواب فقط

شرح رویائی مولانا شاہ عبدالعزیز

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ہفت سال میگذرد کہ بستم و بستم ماه جب شب حراج علی اکثر اوقات فقیر و خواب دید کہ میدان
است فراخ دران فرش سفید براق گسترده اند و بران فرش مردم بسیار با شکل نورانی و لباس
فاخره منتظر قدم بکت از دم جناب حضرت امیر نشسته اند فقیر ہم بد ریافت این معنی دران مقام بر فرش
نہ کور جا گرفته ناگاہ جناب حضرت امیر از جانب قبلہ نمایان شدند و سمت آن فرش توجه فرمودند و مردم
ہمہ بران تعلیم برخاستند و بر لب فرش منتظر ایستادند فقیر نیز در وسط فرش منتظر ایستادہ بسینچم
اشخاص با عظمت تائب فرش تنہا است رسید ایشان تشریف آورده تفریق صفوں نموده نزد فقیر
آمده چارونو نشسته اند فقیر با لب تمام دوزانو مقابل ششمہ الطاف بسیار فرمودہ و با یکچکس کلام
فرمودہ محض با فقیر ہم کلام شدند فقیر الوقت با غنیمت دانستہ چند چیز دران وقت کہ در فہم حاضر
شدہ عرض نمود جواب با صواب یافته اول انچہ فرمودند این بود کہ شنیدہ شخصے بزبان پشتو کہ ای
تصنیف کردہ است و دران کتاب چیزیکہ موجب تحقیر من بود و مرج نمودہ شمار اطلاع این معنی بہت یانہ
فقیر عرض نمود کہ بندہ زبان پشتو نمیداند تا از حال کتابہاے این لغت آگاہ باشد موافق فرمودہ
تحقیق خواہم کرد باز فقیر عرض نمود کہ از مذاہب فقہا کہ ام یک مختار و پسند جناب است فرمودند کہ هیچ
مذہب پسندانیست یا فرمودہ کہ بطور مانیست افراط و تفریط لعل آورده اند باز عرض نمودم کہ از طرف
اولیاء اللہ کہ ام یک بطور جناب عالی ست فرمودند کہ در اینجا ہم بہان جواب است در ہر طریقہ چہ نامی
نامرضی یا با خلاف طرہا احداث نمودہ اند و با انہما از طور مقصود اند زیرا کہ در عہد ماہ طریق شفعی
کہ در تقرب الی اللہ مفید باشد معمول مرج بود ذکر و تلاوت قرآن و نماز انہا فقط ذکر اشغل مقرر کردہ اند
و تلاوت قرآن و نماز اشغل نمیدانند بعد از ان عرض نمودم کہ تلاوت قرآن و نماز را چگونہ اشغل باید کرد
از جناب ایشان طریق اشغل و تلاوت قرآن و نماز القا شدہ و چہ فیہ بزبان ہم فرمودہ اند لیکن
بیشتر تاثیر باطنی معلوم کردہ ام و حال باطن من تغیر شدید پیدا کردہ کہ در وصف نمی آید از ان وقت
آن اثر را در باطن خود مستقرے یابم باز عرض کردم کہ ہر چند مرآتو سل جناب عالی از انہا طرق

وسا سل بسیار محمد السہ حاصل است لیکن میخوام کہ بلا واسطہ بیعت نمایم جناب دست خود را اگر دست فقیر
گرفتہ بیعت فرمودند در انوقت القاء اثر عظیم و باطن فقیر نمودند بعد از ان عرض کردم کہ اکثر صحبہ خصوصاً
قریبیان با جناب عالی مشاجرات نمودہ اند و حق انہا حکم چیست و چگونہ بودہ است این حقیقت فرمودند
کہ ما از ایشان شکایت بردارند و اشتیم یا فرمودند کہ ما از ایشان شکایت برداری اشتیم و شکر بخانی دنیا
بودم و دم نا فہم این را دور دور برودہ اند و بسیار افزودہ باز عرض کردم کہ فلان جماعت خود را سید
از اولاد جناب عالی می انگارند فرمودند کہ آن جماعت از اولاد من نیستند دروغ میگویند بعد از ان
دوسہ کلام در میان آمدہ کہ حالایا نیست بعد از ان یکایک برخاستہ و بہان سمت سرعت کنان
تشریف بردند فقیر دم دم دیگر کہ منتظر بودند در حسرت ایستادہ اند کہ کاش این صحبت قدرے امتداد
سے پذیرد فقط مرکا تہمہ انچہ بعد تحریر شرح رویای فقیر از وقوع و عدم وقوع استفسار فرمودہ
اند و در صورت وقوع استدعای حال اشکالات وارده بران نمودند پس مخفی گماندہ کہ صحت نسبت این
رویای بطرف فقیر بطوریکہ شرح آن نقل کردہ فرستادہ اند ہیچ شبہ نہیست و جواب از اشکالات وارده
بران بدو طریق است اول اجمالی دوم تفصیلی اما اجمالی آنست کہ کسانے از صحابہ و تابعین کہ بیشتر
ملازمت حضرت امیر فائز شدہ بودند و مذہب حضرت ایشان را در فہمیات از ایشان دریافت کردہ
بودند انہا را مذہب انحضرت رضی اللہ عنہ و امور فرعیہ قطع و یقین حاصل بود و کسانیکہ بالمشافہ از
حضرت ایشان دریافت مذہب شان نکردہ بودند ناچار محتاج بودند بوسا سل در صورت وقوع
وسا سل فقیر حال اعمال و دیگر قواعد مثل تقدیم حدیث بر اثر و محرم بر مہج و غیر آن کہ در موضع خود
مبین است متحتم چنانکہ در احادیث نبویہ علی مصدرنا الصلوٰۃ و التحیہ نیز بنا بر وقوع وسا سل اعمال
مثل این قواعد میکنند و بعد اعمال این قواعد اوراک واقع غیر لازم جائز است کہ در واقع حدیث یا اثر
از جناب منسوب الیہ صادر شدہ باشد و در حدیث یا اثر سے صحیح و ہی از راوی بقضائے بشریت
واقع شدہ باشد لیکن از انجا کہ مجتہد مکلف باعمال این قواعد بہت نہ با دراک واقع لہذا جائز است کہ
مجتہدے مذہب حضرت امیر را در بعضے مسائل فقہ بنا بر بعضے وجوہ مثل ضعف رواۃ آن مذہب یا
رسیدن حدیث صحیح کمال او بر خلاف آن مذہب ترک نماید و حالانکہ آن مذہب حضرت باور سید
ہے از راوی واقع شدہ باشد یا منسوخ باشد مجتہد مذکور بہجت آنکہ قواعد مقررہ اصولیہ

که مکلف بآن بود عمل کرده ماجر خواهد بود چنانکه در ترک یکی از حدیثین متعارضین فی الظاهر بعد
اعمال قواعد مذکورست و شخص دیگر که مذہب امیر را در بعضی فرعیات بطریق اذ طریق علم دانسته مذہب
مجتہد دیگر را باعتبار واقع خلاف مذہب حضرت امیر گوید آنهم محقق خواهد بود و طعن از هر دو مندرج
و اما جواب تفصیلی پس گویم منشاء اشکالات بران دو امر است یکی تحریف ناسخ و نقل بعضی الفاظ
دوم عدم تحقق ناظرین در عبارات مواخذه بر ظاهر بعضی الفاظ اما امر اول پس بیانش آنکه ناقل شرح
روی اللفظ ذکر را در دو موضع که قریب بہ ذکر واقع اول بہ نسبت ادنی مناسبت صوری بلفظ اکثر تحریف
تبدیل نموده حسب نقل اگر تلاوت قرآن الے آخر العبارة لہذا بجهت غیر مذکور بودن ذکر کلمہ کہ
بر وجہ حدیث شریف فضل الادکار است شہدہ بخاطر ناظرین راہ یافتہ و اصل عبارت نیست بر آنکہ
در عہد ماسی طریق تخلیک و تقریب الی اللہ مفید باشد معمول و مرجع بود ذکر تلاوت قرآن و نماز اینہما
فقط ذکر را شغل مقرر کردہ اند و تلاوت قرآن شریف و نماز را شغل بنیدانند انتہی و ہر چند کہ وقوع
تحریف در عبارتے کہ نسبت ناقلین مجر شہدہ در اینجا رسیدہ بود دریافت عبارت صحیحہ منقول شدہ
واضح است لیکن بنابر فرمایشان خاطر طالبان حق بفرید تو ضیح نوشتہ میشود کہ بر وجود لفظ ذکر
بجای لفظ اکثر آنکہ قبل این لفظ حرف سہ طریق شغل مذکورست کہ ذکر و تلاوت قرآن و نماز بیان آن
سہ است پس اگر لفظ اکثر بجای لفظ ذکر واقع شود طریق شغل ہمگی دو باقی ماند و آن خلاف سیاق
کلام است کہ در سابق طریق شغل سہ مذکور شد و چون وقوع تحریف لفظی از ناقل شرح و جواب بعضی
مترسم گشت اشکال بابیکہ مطابق رویا ذکر کلمہ و درود و ذریعہ قریب الہی معلوم میشود از اصل منہم
گشت و وجہ دفع اشکال ظاہرست چہ لفظ ذکر در شرح رویا در بیان طریق شغل مذکورست ناسخ آنرا
با دنی مناسبت صوری بلفظ اکثر تحریف تبدیل نموده و درود ہم در ذکر داخل است پس آنہم مذکور فاعل
ہذا الاشکال فاعل ذلک الاعضال آمدیم بر بیان حل اشکالات قسم دوم کہ منشاء آن عدم تحقق
در عبارت شرح جواب و مواخذه بر ظاہر بعضی از الفاظ است مقدمہ را بطورے تمہید میکنم کہ بعد استنباح
یتجہ از ان خود بخود شبہات دارودہ از ہمے پاشند مقدمہ اول آنکہ غیر مختار و ناپسند بودن مذہب
چیز دیگرست و باطل بودن آن امر آخر غیر مختار عبارت از جائز مرجعے باشد و باطل عبارت
از ناجایز محض و ہمین جہت غیر مختار در مقابل جائز غیر راجع واقع میشود و باطل در مقابل حق کما

بہ المثلت ہر فاین ہذا من ذاک دوم غیر مختار بودن مذہب مجتہد لاحق نزد مجتہد سابق مثلاً مستلزم
آن نیست کہ تمامی مسائل خصوصہ مذہب مجتہد لاحق نزد مجتہد سابق غیر مختار باشد چہ مرضی و مختار
چیزے میباشد کہ از جمیع انحاء غیر مرضیہ عالی باشد چنانکہ حق صحیح چیزے میباشد کہ از جمیع انحاء باطلان
و سقم بہر باشد و چون باعتبار بعضی مسائل مذہب مجتہد لاحق مثلاً مرضی مجتہد سابق نباشد مذہب مجتہد
لاحق خلاف مرضی مجتہد سابق خواهد بود بلکہ در حقیقت غیر مرضی و ناپسند بودن مذہب نباشد مگر
باعتبار بعضی مسائل مجتہد فیہما چہ بالاستقراء ہیج مذہب مجتہدے نیست کہ مجتہد دیگر را باعتبار جمیع
مسائل مجتہد فیہما ناپسند و غیر مرضی باشد کما لا یخفی علی من تتبع الکتاب اللہی صفت فی التفاق
الائمہ و اقرار تھا۔ سوم آنکہ مذہب مختار و مرضی ہماں میباشد کہ مودی میشود و بطرف آن اجہاد پس
ظاہرست کہ خلاف آن خلاف مرضی غیر مختار خواهد بود چہ ارم آنکہ مخالفت و امور مجتہد فیہما کہ احکام
فرعیہ میباشد مستلزم جوع شاعت و قباحہ بطرف احدے از مخالفین نیست و تفصیل کلام دین
مقام بطوریکہ مودی بطرف اثبات مرام شود آنکہ در قرن اول کہ مشہور و بالآخرست بلکہ در زمان لاحق
در دین سہ امر معتبر بود عقائد و اعمال شرعیہ فرعیہ و ترکیب باطن اما عقائد پس در ان اصلاً مخالفت
گنجایش ندارد کہ نہ سلف فیما بینہم در ان مخالفت داشتند و نہ خلف را در ان مخالفت سلف یکسیر
جائز و مذہب فقہاء و اربعہ و دیگر مجتہدین اصلاً در حصول عقائد با سلف مخالفت ندارد۔ اما فروع
اعمال پس در ان اختلاف کثیر گنجایش دارد بلکہ اختلافے کہ موجب رحمت است ہمین است بیان
این اجمال آنکہ مذہب فقہاء عبارت است از طریقہ کہ ایشان برائے فروع اعمال از کتاب و سنت
موافق فہم قواعد مقررہ خود طلب نمودہ مقرر کردہ اند و در فروع اعمال اختلاف کثیر از سلف متواتر
است چنانچہ اختلاف حضرت عائشہ و حضرت ام المومنین علی مرتضی و ابن عباس و ابن عمر و دیگر مجتہدین
مصابہ مرضی السعہم فیما بینہم مثل اختلاف جہر سمیہ و اخفائے آن و قرارت فاتحہ و حالت اقتدا با امام و عدم
آن و ہمچنین اختلاف در اذان و وضو و غسل و صوم و زکوۃ و حج و تلاوت قرآن در میان علما مشہورست
باین قسم اختلاف ہیج یکی مذہب دیگرے را باطل نمیکفت آری نزد ہر یکی مذہب خود مرضی و مختار
بود و مذہب دیگرے غیر مختار علی ہذا القیاس در اشغال ترکیب باطن طرق مختلفہ داشتند بعضی بزرگ
و بعضی بکثرت و افاضل از نماز و روزہ و بعضی با کثارت تلاوت قرآن و بعضی بہ مراقبہ چنانچہ از حدیث

یا غلام احفظ الله تجده تجاهك مستفاد میشود و بعضی با کثرت صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی بقوت محبت درین راه تقرب می جستند و ظاهراً هر یک که طریق مرغوب نرود هر یک همان بود که بآن تقرب می جست لیکن ابطال طریق دیگر نمیگردد پس معلوم شد که درین قسم اموری اشغال تزکیه بطن هم مسایغ اختلاف است و ازین مقام دریافت شد که امور فرعی شرعی فی انفسها قابل اختلاف اند و مناسط وقوع اختلاف در آن حصول مرتبه اجتهاد است پس هر کس را که این مرتبه حاصل باشد او را خلاف مجتهد نظر بر اوله جائز اعم ازینکه آن مجتهد دیگر صحابی باشد یا غیر آن و چون مقدمات بدریافت رسید حالاً میگویم که لاکلای از محدثین اهل سنت مذهب حضرت علی مرتضی را در فقهیات از کتاب الطهارات تا کتاب القضاء به ترتیب جمع کرده کتبی مستقل در فقه ساخته است هر کسی که خواهد بطرف آن کتاب رجوع نماید تا معلوم شود که مذهب فقهای اربعه با مجتهدات حضرت امیر موافقت کلی ندارد و از اینجا که به هم رسیدن این کتاب و مطالعه تمامی آن خالی از تفسیر نیست لهذا مختصر میگویم که در کتب متداوله فقه شائع و ذائع است که در بعضی مقامات بعضی فقها مذاهب خود را موافق مذهب حضرت امیر میگویند و مذهب مخالف را مخالف آن و جامی بالعکس بر اهل طینان نفس طالبان بطریق مثال از هر دو قسم مسائل یک یک مسئله ذکر کرده میشود و شرح و قایه میگوید فصل تقطع یمین السارق من زنده و بحکم ثم رجله الیسری ان عاد فان عاد ثلث الا و یجوز حتی یتوب و عند الشافعی یقطع یدیه الیسری ثم رجله الیسری لقوله علیه السلام من سرق فاقطعه فان عاد فاقطعه فان عاد فاقطعه و مذهبنا ما اثر عن علی رضی الخ و در رحمة الامه میگوید من سرق قطع یدیه الیسری ثم لیسرق ثانیاً یقطع رجله الیسری بالاتفاق فلو سرق ثالثاً قال ابو حنیفه و احمد فی احدی الروایتین لا یقطع اکثر من ید و رجل بل یحبس و مذهب مالک و الشافعی ان یقطع فی الثالثة یدیه فی الروایة یمنه رجله یدیه فی الروایة الاخری عن احمد ینتی و غیره در شرح و قایه در باب سجود التلاوة میگوید و اختلاف فی موضع السجدة فی جم السجدة فنعذ علی رضی الله عنه هو قوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون و به اخذ الشافعی و عند ابن مسعود رضی الله عنه هو قوله تعالی و هم لا یسألون فافخذنا بهذا احتیاطاً فان تأخیر السجدة جائز لانه یمیه ینتی و از اینجا که مخالفت امام شافعی و امام مالک و امام احمد بر یک روایت با حضرت امیر در مسئله اوله و مخالفت حنفیه با حضرت ایشان و مسئله ثانیه در امور فرعی است مبنی بر دلیل چنانکه دلیل امام شافعی و امام مالک امام احمد بر یک روایت

در قطع ساق در مرتبه ثالثه حدیث فان سرق فاقطعه الزم است و دلیل حنفیه در موضع سجود هم السجدة اما تأخیر سجده است که ما نقله عن شرح الوقایه لهذا طعن بطرف انه اربعه نسبت این چنین مخالفت متوجه نیست باشد مگر مخالفت جزوی در میان مذاهب فقهای اربعه و مذهب حضرت امیر ثابت باشد و از مقدمه منوم بدریافت رسید که مذهب مختار و مرضی مجتهد همان میباشد که مودی با جتهاد باشد پس امری که خلاف اجتهاد حضرت امیر باشد خلاف مرضی شان خواهد بود و از مقدمه دوم معلوم شد که برای غیر مختار بودن مذهب مجتهد لاحق نزد مجتهد سابق لازم نیست که تمامی مسائل مختلفه مذهب مجتهد لاحق نزد مجتهد سابق غیر مختار باشد بلکه بسبب غیر مختار بودن بعضی مسائل مذهب را غیر مختار توان گفت و از مقدمه اولی معلوم شد که غیر مختار چیز دیگر است و باطل امر آخر پس از غیر مختار بودن مذاهب فقهای اربعه باعتبار بعضی اختلافات اجتهادیه ایشان با حضرت امیر که آن اختلافات ایشان مبنی بر دلیل است بطلان مذهب فقهای اربعه لازم نمی آید و ترجیح مجتهد خلاف مذهب حضرت امیر را بر اجتهاد ایشان نظر بر قاعده شریعی مثل ترجیح یک حدیث است بر حدیث دیگر نظر بر قرائن و آثار است مروج پس چنانکه این قسم ترجیح یک حدیث بر حدیث دیگر مستلزم قیاس نیست همچنین ترجیح مجتهد دلیل شرعی را که ماخذ اجتهاد او باشد بر اجتهاد حضرت امیر که تماماً و بساطت کثیره رسیده و بحجت کثرت و سابط محتاج به تنقید و اعمال قواعد دیگر گردیده مستوجب شاعت نباشد پس بحکم مقدمه اربعه اختلاف اجتهاد فقهای اربعه با جتهاد حضرت امیر که در امور فرعی مقرر و باده شرعی مستلزم بطلان و قبله است دیگر نباشد بلکه موجب رحمت باشد پس جواب حضرت امیر در جواب و امام مذاهب فقهای اربعه اعمال فکر و رویه و متبع کتب و مبنی در نظر انصاف این حق با هر دو صواب ظاهر باشد اینست جواب از شبهه که بسبب لزوم غیر مرضی بودن مذاهب فقهای اربعه بر رویا او کرده اند ازین جواب دفع شبهه غیر مرضی بودن طرق اولیاء الله نیز مستفاد میشود و سوا این از شبهه غیر مرضی بودن طرق اولیاء الله چونکه دیگر هم است که ما شرح خواب مستفاد میشود و آن عدم رضا حضرت امیر بحدیث خبر نامی نامی است که ما به مصرح فی شرح الروایات و طرق اولیاء الله احداث بعضی غیر مرضی باشد که مقلدان طرق ابداع آن کرده و با عقیده نفس آن طرق و بر پایه ظاهر است که در طریق بعضی قیود و رسوم حادث شده اند که در زمان سابق نبود پس طرق اولیاء الله را بسبب امور محدثه غیر مرضی گفتن منتهای آنست که کسی طویل اسلام حل را بسبب ارتکاب منہیات و بدعات غیر مرضی گوید

پس عدم رضا راجح بطرف منہیات و بدعات است نہ معاذ اللہ بطریق و آنچه نوشته اند کہ شیعیان
بمضمون این رویا پے پروه از خوشی بر سپر این نیکنجند و میگویند کہ این رویا صادقہ بر حقیقت مذہب
دلیل است واضح کہ پیرو فقہای مذہب معتقد اہل طریق نیستیم و غیر از نماز و تلاوت شغل نمیداریم انتہی پس
بر عقلاے دیندار خفاے ندار کہ درین رویا اصلا جای خوشی شیعیان نیست بلکہ غالب التفات و اطمینان
حضرت امیر و خصوصیت شرف خطاب بطرف سائل و اخذ بعیت از سائل و تعلیم شغل نماز و قرآن کہ منقول
ثابت است شایان آنست کہ شیعه بدریافت آن جاہر بر خود روند و اگر از ہمہ اغراض نظر کردہ لفظی را بمحلہ
مضمون خواب و موافق مطلب خود و رگمان باطل خود فہمند و از باقی اعراض نمایند در نظر عقلا شایان
بجملہ لاتقربوا الصلوٰۃ خواہند شد باجملہ از سابق معلوم شد کہ حکم این رویا بطلان مذہب فقہای اربعہ
غیر لازم الورد و دلیل بر اہم حقیقت مذہب شیعه غیر موجود ادعاے ایشان باینکہ غیر از نماز و تلاوت شغل
نداریم ادعای خلاف واقع است چرا کہ در ادعاے فرائض نماز تمام فرق اہل اسلام متساوی الاقدام
شیعہ باوران خصوصیت نیست و در ادعاے سنن و نوافل کہ موجب قرب میتوانند شد نہایت قاصر اند کہ
تارک سنن اند و نفل را راسا ساقط میگویند لہذا ترک سنن و نوافل از شعار ایشان گردیدہ و عدم
اعتداد ایشان بطرف تلاوت قرآن بسبب اینکہ جمع کردہ حضرت عثمان و مثل تورات و انجیل
محرف بزعم ایشان بر دقتین مذہب ایشان ظاہر است پس ادعای شغل نماز و تلاوت سوا می موطن
خیال ایشان در واقع وجودی نہ داشتہ باشد و قطع نظر ازین گوئیم شغل نماز و تلاوت قرآن اعنی صرف
اوقات درین دو فعل شریف چیز دیگر است و نماز را شغل ساختن مثل اشغالے کہ در میان صوفیہ
مشہور است امر آخر پس اگر بفرض در نماز و تلاوت مشغول باشند در مصداق این رویا داخل نخواہند بود
چرا کہ در رویا نماز و تلاوت شغل ساختن مذکور است نہ مشغول بودن نماز و تلاوت و از آنجا کہ شیعہ منکر
طریقت اند بالضرورۃ از اشغال ایشان نیز بیزار باشند پس شغلے کہ در رویا مذکور است منافق مذہب
شیعہ خواہد بود نہ ہوید آن کما لا یخفی و اگر شیعہ متخالف بعضے مسائل فقہا بہ بعضے آثار حضرت علی رضی
کہ حکم رویا لازم آید بر اہل سنت تشیع نمایند نیز ناموجہ است چرا کہ هیچ مجتہد بدون دلیل شرعی
حکم نمیکند در صورت وجود دلیل از مخالفت آثار صحابہ کہ اضطرابا بنا بر اعمال قواعد مقررہ اصولیہ
لازم آید باینکہ نیست و شیعہ نیز در مواضع بسیار مخالفت آثار حضرت امیر و دیگر ائمہ اطہار محض بنا بر آنکہ

آن آثار موافق مذہب اہل سنت واقع اند نموده اند اگرچہ این امر بر دقتین شیعہ خفاے ندار ولیکن بر
تنبیہ و اوقافان نوشته میشود کہ بر این دعوی کتابین معتبرین شیعہ اعنی دستقصار و دستاورد عادل
موجود اند کہ مصنف نظر بر موافقت اہل سنت بسیار از احادیث حضرت امیر المؤمنین و ائمہ طاہرین با
ترک میکند ہر کہ خواہد بطرف آن رجوع نماید و از آنجا کہ مخالفت شیعہ با طریقہ حضرت امیر و امامت
عقاد و ما یحق بہر ماہر ظاہر و باہر و بر ناظر تحفہ اثنا عشریہ اظہر است کہ انجمنی موجب ظہور
بطلان مذہب شیعہ است و لہذا اعنی بنا بر بطلان مذہب ایشان سائل را بدریافت بطلان امر
عاجتہ نبود و ظن غالب آنست کہ اگر از جانب شیعہ سوال واقع می شد حضرت امیر بر جواب آن بلفظ
غیر مرضی و ناپسندیدہ بودن اکتفا نمی فرمودند بلکہ الفاظ برارت و بیزاری خود از طریقہ ایشان دوری
ایشان از طریقہ خود را شامی فرمودند چنانچہ در حال حیات خود فرمودہ اند ان قوما یخلون من الخلوۃ
و ہی النسبۃ بالباطل شیعۃ لنا منہم و لیسوا منا رواہ الدارقطنی بسند صحیح و آنچه از شیعہ بطریق نقل
نوشته کہ حضرت امیر کرم اللہ وجہہ فی سادات کسانیکہ فرمودند او شان آنا نذکرہ ما معتقدہ انما نیستیم
و سنیان او شان را از سادات می بیند از انتہی طرف اختیار بظہر الغیب و ادعای علم قلوب است
کہ با واقع متنافی و بانفس الامر متباہن و تفصیلش آنکہ آن جماعہ کہ خود را بیادوت نسبت میکنند
فرقہ خاص اند از سکان ہمین دیکہ کمال غلطت در تشیع دارند پس نفی نسبت آنها بطور حقیقت است
یا بطور مجاز حکم انہ لیس من ہلک انہ عمل غیر صالح

مکتوب در حال همراهی ان حضرت امام حسین علیه السلام

حضرت امام حسین علیه السلام وقتی که در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی اوسط امام زین العابدین که در آنوقت بیمار بودند پسر دوم علی اکبر است و دو ساله عمر داشتند جنگ کرده شهید شدند پسر سوم در نام ایشان اختلاف است بعضی عبد الله و بعضی علی هفتم گفته اند ایشان نیز شهید شدند شیر خواره بودند حضرت امام ایشان را بسبب غلبه تشنگی در کنار گرفته زبان خود را برای تسکین عطش در دهان ایشان میدادند که ناگاه تیر از جانب اشقیاء بجلوهم محصور رسیده در کنار پدر جان داد یک دختر همراه حضرت امام علیه السلام بود سکینه نام داشت و با حضرت قاسم منسوب بود در آنوقت هفت ساله عمر داشت و روایت نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط است و آنوقت فرصت این کار نبود و آنکه مشهور است که حضرت سکینه در راه شام فوت شدند این هم غلط محض است چنانکه ایشان بتقادی ایام زنده ماندند و با مصعب ابن زمیمه منکوحه شدند و زیر عمر زاده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم حضرت علی کرم الله وجهه است و دختر کلان حضرت امام علیه السلام که فاطمه صغری نام میداشت او همراه شوهر خود که حسن بن عثمان پسر حضرت امام حسن علیه السلام بود در مدینه مانده در دشت کربلا نیامده و نام مادر امام زین العابدین شهر بانو ملقب به شاه زنان دختر یزدجرد بن خسرو بن پرویز بن هرم بن نوشیروان است و نام مادر علی اکبر عجلی دختر ابی مره ابن عروه بن مسعود که سر داری لقیف بود و نام مادر پسر سوم که شیر خواره بودند بیاد نیست اینقدر معلوم است که از عرب بود و از نسل نبی فصحاء و نام مادر سکینه رباب دختر امرؤ القیس بن عدی که از بنی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت امام رباب را بسیار دوست میداشتند و نزد حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه در بنیاب شعری

هم فرموده اند شصت و نهمی انی لاجب ارضاء تل بهاسکینه و ال رباب یعنی قسم جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه در باب دوران بنشینند و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علیه السلام در مدینه مانده بود نام اسحاق و حضرت طلحه که یکی از ده یار بهشتی بودند مشهور و معروف اند حضرت امام باقر در آنوقت چهار ساله بودند چرا که قبل از واقعه کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود و چهار سال پیشتر در سنه پنجاه و هفت هجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام در آنوقت همراه ایشان شهر بانو مادر پسر سوم شیر خواره بودند و حال دیگر ازواج معلوم نیست که در آنوقت زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام که ثبوت شهادت نوشینند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبد الله و محمد و ابوبکر و از فرزندان حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه پنج تن همراه بودند حضرت عباس بن علی و حضرت جعفر بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت عبد الله بن علی شهید شدند و عباس بن علی که علمدار بودند از مرار حضرت امام در کربلا دو سه تیر به تاب روضه ایشان جداست و دیگر شهیدان که بلا در روضه حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت عقیل حضرت مسلم قبل از آمدن حضرت امام در کربلا دوم ذی حجه سنه شصت از بهجت در کوفه شهید شده بودند و ایشان را حضرت امام از که پیشتر روانه فرموده بودند که از مردم کوفه قول و قرار مستحکم و استوار گرفته اطلاع دهند و دو پسر نیز همراه پدر شهید شدند محمد و ابراهیم نام داشتند و عبد الله عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل بن ابی طالب که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان عبد الله بن جعفر طیار برادر حضرت علی کرم الله وجهه و دو پسر همراه حضرت امام شهید شدند که محمد و عون نام داشتند و خواهر زاده های حقیقی حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت زینب که دختر حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از بطن حضرت بتول بودند و خواهر حقیقی حضرت امام بودند و با عبد الله بن جعفر طیار نکاح شده بود و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر صاحبزاده صغیر اسن در مدینه بمان رفتند و حضرت زینب خواهر حقیقی حضرت امام و شهر بانو زوجه حضرت امام و حضرت سکینه دختر حضرت امام و دیگر زنان اهل بیت همراه بودند در بلا داشت نام رفتند فقط

انقل خط شاه غلام علی صاحب

حضرت سلامت - سلمک الله علی رؤس الفقراء با خیار الفقراء علی الغناء بعد تسلیمات کثیره و معروض

که در وقت شخصی ظاهر نمود که در مدرسه مافتیران مذکور نوکری کفار فرنگ و قبول خدمت افتاد
میشود خدا آگاه است که فقیر را شرف علم و علم را شرف بنی آدم گردانید ازین خبر این فقیر بسیار
تأسف نمود خاک نشینی فقر را بر از صد نشینی اغنیاء برگزید مولوی عبدالحی صاحب تصدین از نامبارک
نکند بنان پاره قناعت ساخته شد فی الله درس طالبان علم فرمایند اوقات بزرگ و مراقبه معهود دارند
و در اینجا هرگز بکسر متعلق بطلاقه نشوند ترک تجرید در ساریم و نفیس را نفس آخرین انکاریم برای خدا بایم
بطور بزرگان خود و سلف صالح خود زیاده سپردار عفو گستانی است و بشنیدن خبر نیک انجاء دل خوش
میشود و با آنچه اللیق شان درویش نیست مشوش مغرور خواهند داشت زیاده چه جواب از مولانا
شاه عبد العزیز صاحب شاه صاحب عرفان مراتب سلک الله تعالی بعد از اسلام مستول الاسلام
مکشوف خاطر عاقل بود که رقیه کریمه وصول عزت شمول نمود آنچه تردد بخاطر شرف از مذکور نوکری فرنگیان
و قبول خدمت افتاد از ایشان که درین مدرسه از چند روز میشود لاتی گردید بصریح انجاء بعض این خبر
صحیح است بعضی اصح اصل حقیقت اینست که مولوی رعایت علیخان مختار کار فرنگی بسیار مستعد اند که با انجاء
نوشته که شخصی را از علماء متدین که مرشی نباشد و اطلاع بر مسائل فقه داشته باشند و انجاء بایز و متدین
تأیید در هر واقعه و حادثه بموجب روایات فقه حکم میکرده باشم از انجاء نوشته شده که صاحب نوکری و مجوز نیکان
اند میباید آنها تکلیف حکم نامشروع دهند تا این شخص را که مافیه سقیم اختلاط صحبت فرنگیان ضرر یافته و خوب
در اهانت در امور اسلام شود ایشان را از انطرف بنا کیدیات تمام علمی نموده که اصلاً آن شخص را اختلاط فرنگیان
نخواهد شد نه از آن تکلیف حکم نامشروع داده خواهد شد بلکه در مکان جدا گانه در شهر بالاستقلال سکونت
خواهند و زید و آنچه موافق شریع محمدی باشد علی صاحبها الصلوة والسلام بے دغدغه و نگرانی و وسوس
حکم نماید بعد از ورود این قسم قایم ایشان تامل و تفکر نموده شده که این قسم معامله یا کفار که امداد و
ترویج احکام شرعی باشد موافق شریع است یا نه حضرت عزوجل این آیه و خاطر انداخت
و قال الملک انتونی به تخلصه نفسی فلما کلمه قال انک الیوم لدنیا مکین من قال اجعلنی علی
خزائن الارض انی حفیظ علم قال البیضاوی فیه دلیل علی جواز طلب التولیه و اطهاره مستعد لها
و التولی من ید الکافر اذا علم انه لا سبیل الی اقامه الحق و سیاسته الا بالاستظهار به الحق انیست انچه
تعلق بشیر لغیت اردو اما انچه تعلق بطریقیت دارد پس ترک تجرید و اختیار فقر و ترک مکاسب بطریقیت هم بر

میشود که با اختیار خود التزام این ترک کرده باشد و بدست شخصی عهد بسته و تا وقتیکه التزام این فقر و عهد بر این
شخصه بوقوع نیامده باشد با وجود تعلق بجلایق قیام مخدات مشغولی باطن و ذکر و فکر اقبه و مشامه حاصل
میشود با جمله کسب و تعلق خصت است از محرمات طریقت نیست الا قضاة و دیگر اهل مرکاسب را تلقین طریقت
جائز نیست و حال آنکه بسبب ازین فرقه اولیای کبار گذشته اند بر تبه کمال تکمیل رسیده چه جای کسی که هنوز
مبتدی باشد آری ترک و تجرید درین طریقت غریت است و آنهم بشیر طریقتی عدم عیال یا عدم والدین
که خدمت آنها فرض باشد یا اقارب بیکر که واجب الشفقه باشند باز غور کرده شود که درین از هیچ مخدوری ازین
کفار و مباحث در صدد و اسلام یا موافقت با آنها در رسوم کفر یا خوشامد آنها و مبالغه در کذب و دیگر مفاسد مصداق
اغنیاء ابراهیم میرسد اصلاً موجود نیست پس در اباحت آن و در شریعت و طریقت هیچ شبهه نماند این که خلفاء
اصحاب فخر و این و اولیا را دیده و شنیده ایم که معلم گری و تعلیم اطفال یهود میکردند و بیشتر به بشارت عمده
بودند چه جا کسی که هنوز درین وادی قدم نهاده و زمام اختیار خود را در دست ترک و تجرید نداده بنا بر این
موقوفه تجرید کرده شده که مولوی عبدالحی صاحب ازینجا روند اگر مفاسد مضمونه و موسوم نباشند فیها و الا بر خاسته
بیایند چون اینقدر معلوم شد خاطر شریف را بر وجه انزعاج نباید داد و اینقدر اجمالاً درین نشین باید ساخت که
انجاء هم عمر درین مذکورات صرف کرده و از آبا و اجداد همین وضع را دیده و شنیده یکا یک بے حجت شرعی
و نه تجرید در باب طریقت حرکت نماند که درین پیرویه مستحق باشد انشاء الله تعالی نه برای خود نه غیر خود تجرید
خواهد کرد و زیاده چه نویسد و السلام و الا کرام رفعه شاه غلام علی صفا موسوم به لانا شاه عبد العزیز صاحب
حضرت سلامت معارج القدس چه کتاب است و از کینست چه بیان مینماید باید فرستاد برای پیکر و نه
یا احوال اجمال مطالب آن تجرید فرمایند زیاده چه جواب از مولانا صاحب ممدوح - شاه صفا عرفان مرا
سلک الله تعالی بعد از اسلام سنون مکشوف با معارج القدس تصنیف امام غزالی است رحمة الله علیه فی معرفه
انفس و قوایا و تهذیب اخلاقها و اصلاح فسادها لیکن بیان بطور حکمت مع شوق قلبی من قواعده تصوف
و السلوک و کتاب لطاف القدس فی معرفه انفس تصنیف ولی نعمت مرحوم علیا رحمة در معرفت لطافت
انفس بر قواعد تصوف و سلوک است محض بالفعل این طریق ثانی الفع و اسهل است اگر مطالعه منظور باشد
الطاف القدس مطالعه باید فرمود و کتاب معارج القدس اغلاق غایت بسیار دارد و معجزه غور و مطلب
آن درین زمان محبوبت دارد و زیاده بجز دعای مراتب عرفان و کمال چه نویسد السلام قوم ۲۰ رجب ۱۲۳۶ هجری

سوال انسان را بعد موت ادراک و شعور باقی میماند و از اثر آن خود را می شناسد و سلام و کلام ایشان را می شنود یا نه جواب انسان را بعد موت ادراک باقی میماند بر این معنی شرع شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند اما در شرع شریف پس عذاب قبر و تنعم القبر و اثر ثواب است و تفصیل آن در قریب طول میخورد و در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور که تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی است و دیگر کتب حدیث باید و در کتب کلامیه اثبات عذاب القبر می نمایند حتی که بعضی اهل کلام منکر آن را که فرمودند و عذاب و تنعم بغير ادراک و شعور نمیتوانند شد و نیز در احادیث صحیحہ مشهوره در باب زیارت قبور و سلام بر موتی و بکار بآنها که انتم سلفنا و نحن بالاثراء و انان شاء الله حکم لاثقون ثابت است و در بخاری و مسلم موجود است که آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم با شهیدان و بدر خطاب فرمودند دل و جگر و عذر و حکم حقار هم عرض کردند یا رسول الله آنکلام من اجساد و لیس فیها روح فرمودند یا انتم باسمع منهم و لکنهم لا یحییون در قرآن مجید ثابت است لا تقولون لیل فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوشی و بشارت ثابت است و یستبشرون بالذین لم یلقوا بهم من خلقهم الا خوف علیهم و لا هم یخزنون بالجمله انکار شعور و ادراک اموات اگر فرماید باشد در الحال بود او شبه نیست و اما قواعد فلسفیه پس بقا و روح بعد از مفارقت و بقا و شعور و ادراک و لذت روحانی جمیع فلاسفه است الا جالینوس و لهذا او را در فلاسفه شمرده اند پس ظاهر است که بدن دائم در تحلیل است و روح و شعور و ادراک دائم در ترقی است پس مفارقت بدن در سلب ادراک و شعور و آنچه قسم می توان کرد سوال اگر ادراک و شعور میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم میشود جواب ادراک و شعور اهل قبور بعد موت در بعض امور زیاده میشود و در بعضی کم آنچه تعلق با امور غیبی است و ادراک آنها زیاده است و آنچه تعلق در امور دنیوی باشد ادراک آنها کم و بیش است که التفات و توجه ایشان در امور غیبیه زیاده است و در امور دنیویه کم باینجهت تفاوت واقع میشود و الاصل ادراک و شعور یکسان است بلکه اگر تامل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و التفات زیادتی کمی در شعور و ادراک واقع شود چنانچه دقائق علمیّه و کلام و در باب بسیار کم فہم و لذت طعام و محاسن نساء و کیفیت نعمات و اوتار را امیر نازده نا خوب ادراک میکنند و علما و فضلا و ادراک آن چیزها بسیار قاصر اند اینهم بسبب قلت توجه و التفات است و کثرت آن سوال از انبیا علیهم الصلوٰۃ و السلام و اولیاء و کرام و شهداء عظام و صلحاء عالی مقام بعد موت تکان استمداد باطلو

که یا فلان ائمه تبارک و تعالی حاجت مرا بخواد شفیق من بشود و عا برادر من بخواد درست است
یا نه جواب استمداد از اموال خواهد بود یک قبور باشد یا غایبانه بے شبهه بدعت است در زمان صحابه
و تابعین نبود لیکن اختلاف است در آن که این بدعت سیئه است یا حسنه و نیز حکم مختلف میشود باجملا
طریق استمداد اگر استمداد باین طریق است که در سوال مذکور است پس ظاهر اجاز است زیرا که در نصیبت
شترک نمی آید مانند استمداد از صلحا بدعا و التجار و حال حیات و اگر نبوع دیگر است پس حکم آن موافق آن
خواهد بود و در حدیث برای روان شدن حاجت این قدر آمده است عن عثمان بن حنیف رضی الله تعالی عنه
قال ان رجلا ضرير البصر الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال ادع الله ان يوفاني فقال ان شئت
صبرت فهو خير لك قال فادع قال فادع و ان ترضى فحسب الوضوء و يدعو بهذا الدعاء اللهم اني
اسئلك التوجه اليك حينئذ محمد بنی الرحمة اني توجت بك الى ربی ليقضي لي حاجتي هذه اللهم فسمعه
في رواه الترمذي و كذا في المشكوة سوال کسی صاحب باطن یا صاحب کشف بر قبور ایشان
مراقب شده چیزی از باطن اخذ میتواند نمود یا نه جواب میتواند نمود سوال برای زیارت ایشان
روز معین نمودن یا روز عرس ایشان که معین است رفتن درست است یا نه جواب برای زیارت
قبور روز معین نمودن بدعت است و اصل زیارت جائز و تعیین وقت در سلف نبود این بدعت از آن
قبیل است که اصلش جائز است و خصوصیت وقت بدعت مانند مصافحه بعد العصر که در ملک توران
و غیره رائج است و روز عرس برای یاد و نامیدن وقت دعا بر بے بیت اگر باشد مضائق ندارد لیکن
التزام آن روز غیر بدعت است از همان قبیل که گذشت سوال بر قبور آبپاشی کردن و گل و
دیگر خوشبو نهادن درست است یا نه و از آن سر و دست را میسرید یا نه جواب آبپاشی کردن
بر قبور بعد از دفن آمده است لیکن بعد از طول مدت نیامده و اما اگر قبر خام باشد برای استحکام آن
یا پاک کردن قبر از نجاست جالو آن چرند و دیرنده باشد مضائق ندارد و الا بدعت است و نهادن
گل و خوشبو بر قبر یا خواندن آن است که کفن بیت را بخوبی شود و کافور و دیگر چیزها ازین جنس مثل حنوط
و اگر چه آمده است و حال آنکه میت در قبر است این چیزها بر قبر میهند تا مشابیهت بیت تازه بهم رسد
و محتمل است که ازین نهادن خوشبو سر و بیت میسرید زیرا که در حالت زندگی روح بسیار تند و بسیار
نرم میشود و روح باقیست بر چند آنکه وصول خوشبو بر روح در حالت زندگی که فوت شامه است

مفقود است اما قیاسا بر لذات دیگر که میت را میرسد بعد موت از روی شرع شریف ثابت یعنی
 لذتها و عالم غیب که در احادیث صحیح آمده است که فیاتیه من روحها و طیبها و در حق شهید و قرآن مجید
 دارد است یزقون فرحین اثبات میتوان نمود سوال نذر میت بر خود واجب گردانیدن و قبر پوش
 گذرانیدن چه حکم دارد جواب حکم نذر بر اوست موقتی نمودن تفصیله دارد که در فتا و اے عالمگیری
 در کتاب الصوم مذکور است چنانچه قدرے عبارت عالمگیری نیست و النذر الذی یقع من اکثر العوام
 بان یاتی الی قبر بعض الصلح و یرفع ستره فاما یا سیدی فلان ان قضیت حاجتی فلک منی من الذی سب
 مثلاً کذا باطل اجماعاً نعم لو قال یا الله نذرت لک ان شفیت مریضی او نحوہ ان اطعم فقراء الذین بیاب
 البیدۃ نفیساً او نحوہا او اشتری حصیر المسجدا و زیتا لوقود یا و در اہم لمن یقوم بشعائر یا ما یکون فیہ
 نفع الفقراء و الذین یرتد و ذکر الشیخ انما یجوز لکن لا یحل لایکل اصرہ الا الی الفقراء
 الا ان ذی علم بعلمہ و لا الحاضر فی الشیخ الا ان یکون واحد من الفقراء و اذا عرف ہذا فایخذ من الدیرام
 و نحوہا و یقل الی ضارح الاولیا یقر بالیہم فحرام بالاجماع مالم یقصد تصدقہا الفقراء الاحیاء قولاً واحد و
 ابتلی الناس بذلک و ترجیح این عبارت اینست و نذریکہ واقع میشود از اکثر عوام باین صورت
 کہ می آیند بسوی قبر بعض صلحا و بزرگان و بر میدارند پردہ قبر از ایشان در حالیکہ میگویند ای سید
 فلان اگر حاجت رو گم شود پس بر شما از طرف من این قدر زر باشد مثلاً این چنین نذر باطل
 است بالاجماع آری اگر گفته شود یا الہی نذر کردم بر اے تو اگر شفاد ہی مریض را یا مانند آن
 طعام بخوام و او فقرا کہ بر دوازہ سید نفیس اند یا مانند آن یا خرید خواہم کرد بویا یا بے مسجد یا
 روغن بزیٹ بر اے روشنی آن مسجد یا در اہم خواہم داد بر اے کسیکہ خبر گیری شعائر مسجد میکند از
 قسمیکہ دلان نفع فقرا باشد و نذر بر اے خدا فخر نمودن شیخ خبر این نیست کہ آن محل صرف نذر
 بر اے مستحقان نذر جائز است لیکن حلال نیست صرف کردن مگر بسوی فقیران نہ بسوی صاحب علم سبب
 علمیت او نہ حاضرین شیخ مگر کہ باشد او جنس فقر و فقیتکہ معلوم کردہ شد این مقدمات پس چیز دیگر گفته میشود
 بسوی قبور اینہا پس حرام است باجماع ما دامیکہ قصد کردہ نہ شود صرف آنها بفقیران زندہ بقول و اقوال
 بلا خلاف و تحقیق مبتلا شدہ اند مردمان باین نذر ممنوع انتہی و چادر پوشانیدن بر قبر حرکت لغو است
 بناید کرد مثل دیوار گیری و سقف بند بلکہ ازال لغو تر کہ در دیوار گیری بند شدن عناکب و دیگر حیوانات

موزیہ و چمن و سقف بند پنجال کشکان و شپکان و مانند آنها متوقع است و در اینجا هیچ نیست مگر
 زینت و خوشستانی بجا و در حدیث شریف وارد است کہ نبی رسول الصلی علیہ و علیٰ آلہ وسلم ان نکسوا الحجا
 و الطین اللہ تعالیٰ اعلم سوال در مسئلہ وحدت وجود کہ مسلک صوفیہ صافیہ است علمای متکلمین لا انکار است
 پس اگر ما مردم تقلید صوفیہ کردہ اعتقاد خود را موافق مسلک ایشان درست کنیم کہ بر عقیدہ ایشان
 حشر کردہ شویم و پیروی اہل حق کردن درست است یا نہ و طالعیکہ هنوز بہر تہ صوفیہ نہ سپردہ و نہ علم
 متکلم شدہ و در بنیاب بہ تحقیق کہ اہم فرق راجح و اندوا کہ مسئلہ وحدت الوجود حق است مجتہدین سلف کہ
 علما و عرفا بودند چرا تلقین و ہمنانیدن آن بہر کس مسلمان نکردند و اجمالاً در کتب کلام چراییان نکردند
 و از عقیدہ حق چرا اغراض نمودند جواب وحدۃ الوجود حق و مطابق واقع است چرا کہ دلائل عقلیہ و
 نقلیہ بران قائم است چنانچہ در رسالہ اولۃ التوحید شیخ علی مہامی گجراتی مشروح و مبسوط است علمای
 متکلمین را در انکار این مسئلہ ہمگی دو وجہ است اول آنکہ برین مسئلہ بسبب کمال وقت و بایکی شبہات
 عقلیہ و نقلیہ بسیار وارد میشوند و نظر آنها عل آن شبہات میسر نشدہ ناچار بانکارش آمدند نیست
 حال شطیمان از متکلمین دوم آنکہ این مسئلہ از اسرار است شرائع و ادیان موقوف بر دانستن این
 مسئلہ نیست بلکہ عوام را تلقین این مسئلہ موجب الفتاح باب الحاد است و اباحت شر و فساد است
 و دامنہ داشتال تکلیفات میگردد پس بیان این مسئلہ کہ در بار یکی و وقت باین مرتبہ و در
 استدلال فساد باین مرتبہ در کتب عقائد بنابر بار یکی و وقت آن ممنوع و مخدور است و ہمساک لسا
 از ان وجہ و اند چنانچہ در حدیث شریف است اذا ذکر القدر فامسکوا و اذا ذکر الصحابی فامسکوا و اذا
 ذکر النجوم فامسکوا پس معلوم شد کہ تفصیل و تفتیش و تحقیق در امثال این مسئلہ دقیق منجر بضللال
 و ضلال میگردد و نیست حال محققان متکلمین و مجتہدان این جماعہ اجمالاً در تصانیف خود بایماء
 اجمالی این مسئلہ دادہ اند کالغزالی و الرازی و غیر ہما من الائمۃ فی ہذا الفن اگر تفصیلش منظور
 باشد در کتاب تنبیہ المجوہین مطالعہ باید کرد و بالجملہ انکشاف این مسئلہ در ابتداء بدلال و بیست
 بنودہ است بلکہ محض بموجبت و معرفت است و در انتہای انکشاف این مسئلہ را تحصیل کسی بنہاید
 بلکہ حوالہ بر و در حالات باید داشت آری اگر کس را بقا حسن ظن بر اولیاء ائمہ کہ باین مسئلہ متکلم شدہ
 منظور افتد و خواہد کہ در جناب ایشان بد اعتقاد نشود و در مسائل توجید نظر کند تا بر دلان عقلیہ

و تفسیر و قوت یافته اعتقاد فاسد در جناب اولیا و الله بهم نرساند مضائقه ندارد و الا مسلک در قوت
این مسئله نظر بر فکر عقلی نیست و همین گفته اند که بطور و باطل و عقل و غیر گفته اند قلند هر چه گوید دیده
گوید و عامی هنوز باین مرتبه نرسیده است و نه عالم متکلم شده مکلف است تا با نگاه الیه باشد که صوفیه صافیان بگویند
حق است و فهم من بآن غیر سزاوارت ایمان به نشانیات قرآن مجید و نیز بدانند که علمای متکلمین که اعتماد بر کتب
آنهاست انکار قهرش نکرده اند بلکه سکوت و زبیره اند و از بیان آن دم در کشیده اند لوجه الذی ذکرناه
آنست مقلدان علمای متکلمین سکوت ایشان از انکار گمان کرده اند مثل تفتازانی و قاضی عضد و دیگر
متأخرین لیکن معلوم است که درین باب مقتدایان غزالی و امام رازی و امثال آنها اند نه متأخرین
سوال کسی که کلام الله یا آیت کلام مجید را بر طعام خواند چه حکم است شخصی میگوید که کلام الله طعام خواندن
آنچنان است که کسی در جای ضرورت بخواند بخواند باشد منها جواب باینطور گفتن رو نیست بلکه سزاوارتی
است اگر اینچنین گفت که در همچو اینجا خواندن سوء ادبی است مضائقه ندارد و آنهم وقتی است که
بطریق و عطا و بنخواند و با بطور و عطا و بنخواند و منع از شرک و بدعت خواندن در هر جا و است بلکه بر
رو بدعت گاه واجب میشود سوال اگر کسی جاندار را منت بکس سازد آن جاندار حرام گردد یا نه طعام
منت بزرگان و طعامیکه برای اولیا و مردگان بخت میفرسند خوردن آن جائز است یا نه جواب
جانور درین صورت حرام میشود و دیگر اشیا و بجان که بطور منت باشد خوردن آن قریب بحرام است
بشرطیکه نیت نذر غیر الله باشد مانند گلگهار شمع و سوسنی بوعلی قلندر و غیره و نان و حلوانی
مردگان بطور خیرات برسانیدن ثواب بایشان میکنند و از امانت دیگر طعام تبرک نمیدانند اگر احتیاج
را دهند و احسان برایشان ننهند و در میان برادر می آید بطور بجا می بخورند و نمکنند امید ثواب
دارد فقط و طعام فرستادن بخانه اهل بیت تا سه روز مباح است سوال شخصی برای مصارف قبور
اولیا و الله اراضی مقرر کند پس غله آن اراضی خوردن مخدوم آن قریب کس دیگر جائز است یا نه و نیز
مبلغ نقد که بر قبر می دهند خادم را یا دیگر کسان را خوردن میرسد یا نه جواب مصارف قبور بیغنی
شرعی ندارد مگر همان وقت که مرده دفن میشود اگر کسی اراضی از ملک خاص خود بنا بر خادمین
قبر وقف کند خادمین را خوردن آن جائز است بشرطیکه شرط خدمت بجا آورده و آن شرط نیست
مردم را از طواف و سجده قبر منع کنند و از فروش آنجا بپیر بیزارند و از داشتن نذر و منت از نقد و

بر قبر منع کنند و دفع سازند اگر شرط خدمت نه بجا آورده خوردن و خوردن حرام است سوال رهن
داشتن اراضی و از محصولش منتفع شدن درست است یا نه و اگر رهن محصول اراضی را بمرتبین بپایند
جائز است یا نه جواب رهن داشتن اراضی ملوک درست است و قبضه خود داشتن بر آن ضرر و محصول
گرفتن بحد قبضه کردن است اما باید که محصول را نگاهدارد و در مبلغ خود وصول شود و وقتیکه مبلغ خود بگیرد
اینقدر دفع کرده دهد و همچنین است حال کرایه جوی و باغ و مکانات که در آن کرایه جاریست بکرایه داده
و مبلغ خود وصول کند و بهر که رهن بمرتبین محصول اراضی و غیره را صحیح نیست زیرا که در بهر
قبض موجب شرط است با قبض و هب که چیز را از ملک خود دور کرده در ملک غیر اندازد پس هرگاه
که در ملک او نیامده است بهر آنوقت چگونه صحیح شود اگر گویند که بهر در هر سال و ماه میشود یا بیغنی
که اول در ملک مالک زمین محصول دخل میکرد و من از ملک او بیرون آمده در ملک مرتبین می
پرسیده خواهد شد که از ملک مالک چگونه بیرون رفت اگر عقد اول برین کرده است غلط است زیرا که
در آنوقت اقباض نیست و اگر عقد هر ساله و هر ماهه بر آن کند آن عقد در گروانه نیست پس بهر حال
محصول و کرایه اراضی و مکانات هر گونه همیشه در ملک مالک آنها داخل میشود و مرتبین قاضی
آنها میشود و نیات آن مالک پس تا وقتیکه در قبضه مرتبین است در قبضه رهن است زیرا که مرتبین صاحب
اوست در تحصیل منافع مرتبین با اعتبار عرف زانیاں حال اگر مرتبین آن منافع را بر رهن رساند او
از اقباض کرده بمرتبین هب کند بابت قبض نفع او را خواهد رسید این در حقیقت بدو است پس اگر
آن بچاره بمرتبین نهد از دست مرتبین خوشنود نخواهد شد و بدین معامله رضی نخواهد بود بلکه فسخ معامله
خواهد کرد پس در نصورت آنچه اهل زمانه کنند حیل سود خواری بر آورده اند لیکن این حیل هم بیج قوت
ندارد و باعتبار رقابت مطلق ندارد است و دخل در سود شیطان و دشمن انسان است که هر حیل
بخواهد که او را بسوی دوزخ بر دوطرف شیطان همان که بنظر عقل ناقصان از طریق مباح میدانند
و اگر مباح ندانند چگونه در لقمه شیطان در آیند سوال بختن طعام در ایام بیج الاول براسه خدا
و رسانیدن ثواب آن بروج پر فتوح حضرت سر در کائنات صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یا حضرت
عالم حسین علیه السلام در ایام محرم و دیگر اهل اظهار سید مختار صحیح است یا نه جواب آنکه در
کار خود مختار است میرسد که ثواب عمل خود برای بزرگان با ایمان گرداند لیکن بر این کار وقت و روز

تقین نمودن و مایه مقرر کردن بدعت است اگر کسی اگر وقتی عمل کند که در آن ثواب زیاد شود
مثل ماه رمضان که عمل بنده مومن در آن بهفتاد درجه ثواب زیاد دارد مضائقه نیست زیرا که
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر آن ترغیب فرموده اند بقول حضرت امیر المومنین علی مرتضی
و هر چیز که بر آن ترغیب صاحب شرع و تقین وقت نباشد آن فعل عبث است و مخالف سنت
سید الانام و مخالف سنت حرام است پس هرگز روا نباشد و اگر دلش خواهد فحی خیرات کند در
روزی که باشد تا نمودنشود سوال کسی که از قوم قزوی یا دیگر که زنان ایشان پرده نمیکنند اما
شود پس باو اقتدا کردن چه حکم است جواب پرده شرعی در شریعت همین است که زن از
باقدم چادر کشیده باشد پس اگر زنان ایشان بیچاره دیگرند و زنکاری زنان مذکوره در مشهور
نیست اقتدای مقتدیان بایشان مکروه و اگر زنکاری ایشان مشهور باشد اقتدا حرام
دورین صورت بر مردان زنان مذکوره فرض است که زنان خود را از بدکاری و بی پردگی باز
آیند و اگر آنها باز نیایند طلاق دهند و گرنه دیوث خواهند بود و اقتدا در نماز ایشان منع خواهد
لیکن اگر خوانده اند قضاء آن نماز واجب نیست زیرا که پس از فاسق و فاجر جائز باشد سوال
اطلاق دادن زوج بسبب نافرمانی و خطا کردن جائز است یا آنکه موقوف بر نافرمانی نیست هرگاه
که خواهد طلاق دهد جواب طلاق دادن بر دو وجه است یکی مسنون دوم مباح مسنون همان
که بسبب طلاق ندید زیرا که طلاق دادن نزد خدا تعالی از چیزهای پسندیده نیست بلکه بنیایا
مباح است و مباح آنست که آدمی مختار است اگر بسبب هم طلاق گوید و مقتدای از لایقه ظاهر
بیرون میرود و دورین صورت هم اگر برای زیادتی ثواب نکاح باشد قریب بسنت است بلکه در
سنت خلفا و راشدین داخل است چنانچه حضرت امام حسن زینهار نکاح کردی و طلاق هم دادی
و باز زنان دیگر هم نکاح کردی و درین سبب ثواب منظور و آشتی پس اینقدر سبب در مسنون بود
طلاق کافی است و سبب این از حضرت امام حسن بر سیده بودند فرمودند من میخواهم که بسبب قوم
را بسبب من با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رشته مصابت پیدا شود و در حق ایشان برود
بکار آید سوال در متون عقائد معتبره و شروح آن مینویسند که کفار بخلد و ناراند و مومنان در جنت
قبل از عذاب یا بعد خواهند آمد پس در آن مشرکین و اهل کتاب و اهل بیع که هوای آنها بکفر رسیده

و تکلیف کننده شیعین و غیره منکر ضروریات دین داخل اند یا نه و در آیه ان الله لا یغفر ان یشرک به ولیغفر
و من ذلک آیه که احتمال دارد کفار غیر مشرکین محل مغفرت باشند و از حدیث المقام المحمود و همچنین مفهوم
میشود که همه از نار خواهند برآمد الا من حبسه القرآن یعنی آیه مذکوره در آنجا شیخ عبدالحق رح گفته که همه از
دوزخ خواهند برآمد الا کفار و قید مشرکین نوشته و در مرتبه چهارم که رسول الله صلی الله علیه و سلم
شفاعت بقیه جهنمیان خواهند کرد و حکم خواهد شد که به شفاعت تو نخواهم خشید مگر آخرش مخفوف
شوند آن کدام فریق اند همین کفار غیر مشرکین اند یا مومنان که مقدار ذره ایمان در دل ایشان
میباشد علی تفصیل مع ترجمه آیه مذکوره که مراد از من یشرک کیست قلمی فرمایند جواب اجماع
علماء معتقد است بر آنکه خلود در نار خاصه کفر است مطلقا خواه شرک باشد یا انکار یا انکار احکام قرآن
بیچ تفاوت نیست و از آیه ان الله لا یغفر ان یشرک به ولیغفر ما دون ذلک لمن یشاء مراد لفظ
ما دون ماسوی نیست بلکه ما دون و اسفل مراد است یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر
کمتر از شرک نیستند بلکه مساوی شرک اند با جمیع اجماع علماء اهل سنت بر آنکه جمیع کفار در تخلید
شریک مشرکین اند بنفسه دلیل قطعی است بر صحبت حکم نوا آدمیم بر آنکه سندی این اجماع چه چیز است
و این اجماع معارض اشاره این آیه یعنی یغفر ما دون ذلک لمن یشاء متواتر شده و آیه پس تحقیق
این در کتب مبسوطه علم کلام است جمیع نوشته اند که جمیع انواع کفر راجع بشرک میشوند و مستلزم آن
میکردند پس محل مغفرت نباشد بنص این آیه مثلاً اهل کتاب که انکار رسالت مینمودند پس گویانین
معتقد میشدند که معجزات پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی تعالی برای تصدیق پیغمبر است فعل غیر و اما
است پس اثبات قدرت خلق معجزه غیر خدا تعالی را لازم است چنانچه عقیده ایشان است همین
الشک و علی هذا القیاس در جمیع اقسام کفر تکلفات نموده اند لیکن نزد محققان دلیل این اجماع
آیات کثیره اند که زیاده از پنجاه آیه خواهند بود و همه دلالت دارند بر آنکه کفر بآیات الهی مطلقا
خلود نار است خواه شرک باشد یا غیر آن قوله تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نارهم
خالدین فیها اولئک هم شر الیه و مثل قوله تعالی ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم ناراً کلاً
نضجت جلودهم بدلتهم جلوداً غیراً لئلا ینذروا العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث مقام محمود الا من
حبسه القرآن وارد شده صحیح و درست است لیکن قرآن منحصر در آیه ان الله لا یغفر ان یشرک به تا آخر آیه نیست بلکه

آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین نیز داخل قرآن است و باین سبب شیخ عبدالحق
کفار را مطلق آورده و قید مشرکین ننوشته و در حدیث شفاعت که فقیه جهنمیان را بعفو الهی تعالی خواهد
بخشید نخواهند بر آورد همان مومنان اند که اهل ایمان قلیل دارند و عمل نیک نکرند چنانچه در همین حدیث
واقع است لم یعملوا خیر قط و مراد از ان عمل جوارح است نه اهل ایمان و اهل تفسیر مشرکین را شامل جمیع
النوع کفر نوشته اند و کفر بمعنی اصطلاحی شرعی لفظ شرک گردانیده اند پس معنی ان الله لا یغفران شرک
نزد ایشان ان الله لا یغفران بکفر به است چنانچه قاضی بیضاوی در تحت آیه ولا تنکحوا المشرکات
مینویسد والمشرکات تعم الکتابیات لان اهل الکتاب مشرکون لقوله تعالی وقالت الیهود و غیر
ابن السد و قالت النصارى المسيح ابن الله الى قوله سبحانه و تعالی عما یشرکون و لکنها خصت عنهما
بقوله تعالی والمحصات من الذین اولوا الکتاب انتهى و بغوی در معالم التنزیل در تحت همین آیه
مینویسد و قبل الاية منسوخة فی حق الکتابیة لقوله تعالی والمحصات من الذین اولوا الکتاب
قبلم یخبر الرسول صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و باجماع الامة روی الحسن عن جابر بن عبد الله قال
قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم تزوجوا النساء اهل الکتاب ولا تزوجوا النساء فان کفر
کیف اطلقتم اسم الشکر علی من لم ینکر نبوة محمد صلی الله علیه و سلم قال ابو الحسن ابن الفارسی لان من
یقول القرآن کلام غیر الله تعالی فقد اشرک بالله و غیره انتهى و تحقیق آنست که سابق مذکور شد یعنی آیات
کثیره قرآن در تحلیک کفار در نارد و باید مطلقا ایمان یابد بلکه بتفصیل در حق اهل کتاب نیز چنانچه آیه ان
الذین کفروا من اهل الکتاب المشرکین فی نار جهنم خالدین فیها و قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة
قوله فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و جمیع اهل بدعت و هو که بدعت ایشان بکفر رسیده و خل
آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب اند پس حاجت بهیم مشرک نیست و مراد از ما و ان ذلک نیست که
ذنوب و معاصی خواه کبیره باشد یا خفیه جمیعین الاوله سواد نیز در جمیع متون کلامیه مرقوم است
که صحابی را طعن نباید کرد مضمون حدیث که ثم ینکحون ملکا عضو صا و از ان ملک عضو من لقینا ملک
است که بعد سی سال ملک شده است پس اگر کسی معاویه را بمقتضای حدیث طعن کند چه مضائقه دارد
و ظلم و غیره که لازم عضویت است نسبت با و کند چرا جائز نباشد پس توجیه حدیث شریف مذکور و عبارت
متون مسطور و عقائد اهل سنت درین مقدمه عند المحققین چیست و در مسلم و غیره مذکور است که

الصحابه کلهم عدول پس توجیه لغات و عضویت ایشان چیست و لغات او متفق علیه است پس اهل
باغی چه مضائقه دارد و منع بعضی علماء از چه راه است و بعضی اورا مینویسند که مجتهد نبود لهذا اگر شرک اجماع
بر خلافت حضرت علی انشد ضرر ندارد پس این قول منافی آنست که البواغ از ابن عباس حکایت کرد که در یک
رکعت نماز در دو سجده اند و آن خلاف روایت حدیث صحیح است در جواب فرمودند نه فقیه کذا فی البخاری و غیره
مشکوة مذکور است قال ابن عباس انه فقیه پس او چگونه مجتهد نباید گفت و توجیه آن چیست جواب این
در متون عقائد مرقوم است که صحابی را طعن نباید کرد درست است اما روایت حدیثی متضمن وجهی از وجهین
در بعضی صحابه باشد بکنه ندارد و باجماع غرض اصحاب متون باین ادب صحابیت است نه آنکه صحابه کلهم
معصوم اند و وجهی از وجه طعن نداشتند چه از بعضی صحابه شرب خمر ثابت شده چنانچه در مشکوة است
و بار بار آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم اقامت حدود بر آنها کرده اند و از خسان بن ثابت ر
بن اناثه قذف ثابت شده و بر آنها حد نیز جاری گشته و از اعراسلمی زن اصابه در شده و مرجم گردیده
از سه زلات خطای این مردم که من حیث الصحابة واجب الاحترام اند ازین قبیل نیستند که امت با
طعن دراز کنند تا وقتیکه نفاق و ازنداد آنها با قطع معلوم نگردد و مثلاً در حق ابوذر غفاری رضی
صحیح بخاری وارد شده آنکه امر و فیک جاهلیة حالاً ما دم را نمی رسد که گوئیم ابوذر مرد جاهل بود و همچنین حق
ابو جهیم که از عده صحابه است در صحیح بخاری وارد شده که لا تضع عصاه عن عاتقه کنایه از آنست که او
بسیار ضرب و سیاست میکند زنان و خادمان خود را حالاً ما دم را نمی رسد که گوئیم ابو جهیم مرد ظالم بود
بلکه اگر نظر فکر بالاتر اندازیم در بابیم که بعضی انبیا علیهم الصلوٰة والسلام را از خدا استعلاء و مقام عقاب
الفاظ عتاب آمیز وارد شده است را هرگز جائز نیست که بمقتضا آن الفاظ در حق آنحضرت سکیم
مثل عصی آدم رب بغوی حال آنکه حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام را عاصی و غادی گفتن
کفر است مثل لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و اذابق الی الفلک المشرکون فالتمه الموت و
یلمکم که در حق یونس علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام ابق و ظالم و لیم گفتن بیچسب جائز نیست پس عبارت
متون هم درست نظر الی مراعات الادب الواجب علی الامة و حدیث مذکور هم صحیح المعنی نظر الی الواقع
و همین است صحیح عقائد اهل سنت شکر الله سبحانه و انچه در کتب اصولیه مرقوم است که الصحابة کلهم عدول
پس مراد آنست که صحابه کلهم در روایت حدیث از آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم مامون و مقرب اند و هرگز

از ایشان کذب در روایات حدیث ثابت نشده چنانچه تجربه و تحقیق رسیده که در مقدمات دیگر که از آنها
دروغ گفته باشند آنکه صدر گناهی نشده اند چنانچه غمگین گشت که بعضی از آنها در حضور آنحضرت صلی الله
علیه وسلم باز تکاب کبر و کینه آری کبر و عصبانیت از صدر و گناهیان عمدتاً محفوظ اند و بحث در اجتهاد و
عدم اجتهاد ایشان علاً اصلاً مفید نیست زیرا که گویند بودند درین مسئله بالیقین خطا نموده اند چنانچه
در مقابل نص اصلاً اعتبار ندارد و ادیم بر تحقیق حال واقعی پس بعد از تحقیق و تفحص روایات معلوم میشود
که ایشان در آخر عمر رتبه اجتهاد بهم رسانیده بودند اما مایه علمی کم داشتند و عبور به جمیع احادیث حاصل نبود
بخلاف کسانی که حضور آنجناب بنیایه اجتهاد و کامل رسیده بودند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جهت
ایشان را تصویب فرمودند و به فتوی و تعلیم اجازت فرموده بودند مثل حضرت عمر و علی و مثل عبد الله بن
مسعود و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و اشألم پس هر که اجتهاد ایشان را نفی کند درست است زیرا که
در حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را آن مرتبه حاصل نبود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هیچ مسئله
بر صحت اجتهاد و معاویه حکم نفرموده اند تا اجتهاد ایشان معتبر و مفتی به تواند شد و هر که ایشان را مجتهد گفت
نیز درست گفت زیرا که در اخیر عمر بسبب سماع احادیث کثیره از صحابه دیگر و بعضی مسائل فقه و فیل
میکردند همین است معنی قول ابن عباس که نه فقیه و خراج ایشان از هر اجماعیکه برخلاف حضرت علی
منقول شده با که ندارد زیرا که در الوقت اجتهاد ایشان آنقدر رتبه نداشت که ایشان را در اهل حل و عقد
توان شمر و علاوه آنکه خلافت حضرت علی عند تحقیق بنص ثابت است و مقابل نص اجتهاد و اصلاً اعتبار
نیست کذا فی حل المتعه المنسوب الی ابن عباس و عدم ایجاب غسل علی من جامع من غیر انزال المنسوب
الی ابی ابن کعب و غیره من الانصار سوال در بعضی کتب مرقوم است که بعضی صحابه از عشره مبشره در نماز
اجماعه حاضر بودند و در آن در خطبه است حضرت علی که صحابه اند و عقب آن نماز خواندند و حکم تکفیر او
نکردند مگر از سب حضرت علی الهیبه شدت و تشیع بر مردان کردند عجب است که امانت علم و علما کفر است
چنانچه در شاه و النظائر موجود است پس امانت یحیی عجبانی اهل کفر نباشد و وجه آن چیست
و سب یحیی کفر است و سب حضرت علی کفر نباشد ترجیح بلا مرجح چیست حال آنکه بزرگی و عظمت
در همه متواتر المعنی است و نیز فضیلت الی بکر و مختلف فیه است بعضی قطع میگویند و بعضی ظنی چنانچه
امام زامی و سید شریف و علامه فتاوی تاشاه عبد الحق رحمهم الله پس این خلاف چیست و عقیده

بر کدام چیز باید داشت و در این نیز توقف از بعضی علما منقول است و بعضی مجوز پس تحقیق همین امر چیست
جواب حضرت ختمین سب کنندگان خود را حکم بکفر نفرموده اند اما حضرت عثمان پس در شکوه موجود است
که هرگاه حاجیان ایشان را محصور کردند اما محو از طرف خود و مسجد نبوی نصب کردند و آن ملعون حضرت
عثمان را بیند و مردم از حضرت پرسیدند که آنک امام عامه و قد نزل بک ما نری یصلی بنا امام فتنه فما
تقول فی خلک حضرت عثمان فرمودند الصلوة حسن یا لعل الناس فاذا حسن الناس فحسن معکم فاذا
اساءوا فاجتنب اساءتکم پس اجازت دادند که همراه آن بتبوع نماز گذارند و اگر حکم بکفر میفرمودند
نماز چگونه ادا میشد اما حضرت علی رضی الله عنه پس در دار فطنی و دیگر کتب حدیث مرویست که از حضرت علی
حال بغاوت شامیه پرسیده بودند امشتر کوم قال من الشکر فربا باز پرسیدند انما نقولهم فرمودند
ان المنافقین لا یزکون الله الا قلیلاً باز پرسیدند که در حق آنها چه اعتقاد باید کرد و چه باید گفت
فرمودند اخواننا بغوا علینا یعنی مسلمانان آنکه که منکب کبیره و بدعت شده اند اینها مقتضای فرموده ختمین
قد با و اهل سنت سب ختمین را بدعت و فسق نوشته اند لیکن بدعت و فسق عظیم خلاف سب شیخین که
در این قسم آثار دارد نشده اند پس حکم تکفیر نمودن سب ختمین از قبیل استحسان بالاثار است
که خلاف قیاس العمل آورده اند چنانچه در مسئله بیرون متصل و غیره بعمل آورده اند و الا قیاس تقاضا
میکند که سب هر همه اینهمه کفر باشد و هو اختیار متأخری از تحقیق زیرا که علوم تبه و بزرگی به همه متواتر
المعنی است و از روایات دین و اگر کسی را شبهه بخاطر رسد که ختمین چرا سب خود را حکم بکفر کردند
با وجود قیاس و قیام اوله صحیح بر وجوب تطهیر اینها گوئیم و جهش آنست که حضرت ختمین را بنابر احتیاط
در تکفیر مسلمانان شبهات آن ملاعین اعتبار نمودند و معلوم فرمودند که تغیر سیرت شیخین از حضرت عثمان
و همت قتل حضرت عثمان بر حضرت علی در نظر آنها القدر رسوخ پیدا کرده که هرگز احادیث و مناقب علما
در جات ما را در خاطرنمی آرند و یا و آنها لعن نمیکند و متمسک به بعضی آیات قرآنی اند و گویا از راه
تصعب و ننداری افراط و انکار بر میانمایند و انکار احکام قرآن و ضروریات دین دانسته نمیکند و
این معنی لازم سب و طعن میباشد زیرا که از مکرر کفر نیست بلکه التزام کفر است بنا بر این امانت علما
را دانسته کفر است و اگر علم را جمل و علما را جهال دانسته با اعتقاد فاسد خود امانت نماید کفر نیست و از سب
که در حدیث شریف وارد شده او را الحد و دو القصاص بالشبهات یعنی دفع کنید حد و دو قصاص بالشبهات

باینجست در مقام شبهه از حکم کفر آنها احتراز فرمودند سبحان الله این مرتبه احتیاط درین است که آنحضرت
 ختینین بوقوع آمده اما متاخرین اهل سنت چون دیدند که حال آن شبهات با کلیه زائل گردیده و
 حق از باطل میسر گشته و دقتهای آن ملاعین نه اصل برآمده و بعد از تتبع در احادیث صحیح یافته شده که
 جناب سالکتاب صلی الله علیه و آله وسلم بانکه آن حضرت ختینین معاملة کفار فرموده اند اما در حق منکر حضرت
 عثمان پس در جامع ترمذی موجود است که هزاره پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آوردند تا بران نماز
 گذارند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نه خود نماز گذاردند و نه دیگران فرمودند که نماز بر او گذارند و مردم ازین حال
 پرسیدند فرمودند که آن کان میخض عثمان فابنض الله اما در حق منکران علی پس از آنجست که در احادیث
 صحیح وارد است که حب علی آیه الایمان بنقض علی آیه النفاق و نیز وارد است لایحبک الامومن ولا یحبک
 الامنافی و نیز وارد است اللهم وال من والاه و عادو من عاداه ناجا حکم بتکفیر سب ختینین نمودند و
 هو الذی سب المنصور المفتی به فی زماننا و فضیلت حضرت صدیق طمطیح است و آنچه بعضی نوشته اند چنانچه امام ربی
 فامدی و غیر جماعت علماء الکلام نیز صحیح و درست است تفصیلش آنکه نظر به یک از ادله تفصیل ظنی است زیرا که
 خبر احد مفید ظن است و آنچه در کلام الله تعالی که متواتر است واقع شده مثل لایاتل او الا فضل منکم و سبغها
 الاتقی الذی و غیر ذلک تحمل التناول است فلا یفید القطع اما چون مجموع ادله را من حیث المجموع ملاحظه کرده
 شود مفید قطع میگردد و بسیار است که هر دلیل مفید ظن گردد و مجموع دلائل مفید قطع میگردد و کما فی الخبر
 المتواتر فان الاحاد لا یفید الا ظن و مجموعها اذا بلغت حد التواتر فیدل القطع کذا اندر کتاب از آیه انما
 وقره لعینین بسط این مقام بوجهی واقع شده که بعد از عبور بران تیج شبهه در قطعیت نیماند در لعن
 نیز در توقف از آنجست است که روایات متعارضه و متخالفه از انان بلید در مقدمه شهادت امام علیه السلام وارد
 شده از بعضی روایات رضا و استبشار و امانت اهل بیت و خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مفهوم
 میگردد و کسانیکه این روایات در نظر آنها مرجع واقع شده حکم بعن او نمودند چنانچه احمد بن حنبل و کسانیکه
 از فقهای شافعیه و دیگر علماء کثیره از بعضی روایات که است این امر و خطاب بر این زیاد و اعوان و ذوال
 برین کار که از دست نواب او بوقوع آمد معلوم میشود کسانیکه این روایات نزد ایشان مرجع شد از لعن
 منع نمودند چنانچه امام حجه الاسلام امام غزالی رحمه الله علیه و دیگر علماء شافعیه و اکثر علماء حنفیه و جماعه از علماء
 که نوافها هر دو روایت متعارض شدند و ترجیح کیطرف بر دیگر حاصل نشد بنا بر احتیاط توقف نمودند و این است

واجب بر علماء عند التعارض و هو قول ابی حنیفه در آیه در لعن ثمر و ابن زیاد که رضا و استبشار آنها باین
 فعل شنیع قطعی است من غیر التعارض و بیچکس را در ان توقف نیست سوال آنچه در جواب طعن بر آنست
 در قصه افشاء سمر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و تحریم ماریه قطبیه مرقوم است که از عاقله هرگز افشاء نشد پس
 معنی قوله تعالی وان تنوبا الی الله فقد صغت قلوبکما بضمیر تشبیه که راجع است بسومر و عاقله و خصمه چه
 معنی دارد جواب عاقله هر چند افشاء سمر نکردند لیکن به تشبیه تحریم ماریه قطبیه شادان و سمر شدند
 و خصمه را از افشاء سمر منع فرمودند بلکه ملحق به بشاشت و رضا نمودند و انیمه ترک اولی و شوب نفسانیت
 و از قبیل حسنات الابرار سیئات المتقرین محل توبه و استغفار گشت و در حدیث صحیح وارد است ایها الناس
 توبوا الی الله فان التوب الی الله فی الیوم مائة مرة و نیز وارد است انه لیغان علی قلبی وانی لا استغفر
 فی الیوم سبعین مرة سوال چون در قرآن است ما ننسخ من آیه الا نیه حاش انیت نسخ حکم بشرط
 که مثل آن یا بهتر از آن جناب که بر ما عرسمه بیاید پس حکم حل متعه که از قوله تعالی فما استمتعتم به منهن
 فاتوهن اجورهن الی آخر الا نیه عند البعض مقرر است کما فی البیضاوی نسخ آن از قول او تعالی فمن تبعنی
 ورا ذلک فاولئک هم العادون شد پس بدل متعه کدام حکم نازل شد عند ذلک البعض جواب مراد
 از ما ننسخ من آیه او نسخها الا نیه است هر حکم که منسوخ میشود حکم دیگر منسوخ میشود و آن حکم ناسخ
 بهتر از حکم دیگر که منسوخ است میباشد باعتبار نفع و حق عباد و ثواب یا بر ابر حکم منسوخ میباشد در حق
 عباد و بهین اعتبار پس بدل حل تحریم متعه آمد چنانچه حل حکم است از احکام الهی اقلی السجنان تحریم
 حکم است از احکام الهی تعالی و تحریم نافع تر است در حق عباد زیرا که حفظ نسب و کفایت مخیریت
 و وارث در صورت حل متعه بر باد میرود و کما فی التختة الاثنا عشریه حاصل آنکه لازم نیست که حکم ناسخ از
 جنس حکم منسوخ باشد حتی که ناسخ تحلیل هم ناسخ تحلیل شود و دیگر باشد جائز است که ناسخ تحلیل تحریم همان نشی
 باشد که ضد تحلیل نیست زیرا که بدل تحریم بر او قهر و قمار هیچ حلال نشده و همچنین اکثر معاصی و بر تقییر آنکه
 مخالف بحکم ناسخ یا حکم منسوخ مسلم داریم میتوان گفت که بدل حل متعه حل جواز چارست مملوکه است که کار
 متعه میکند چه اگر مسافر شتاق و قلع باشد چاریه را خرید و تادیت الاقامه منتفع شود هرگاه که مستغنی گردد
 بفرشته و نیز بدل حل متعه حل طلاق است و تفصیل این مقام را در تفسیر فتح الغزیر که منشی منهاج الدین
 خانصاحب آنرا نقل کنانیده در تحت این آیه ملاحظه باید کرد سوال چه وجهی است که خفیان

اگر اقتدای صاحبین میکنند در بعضی از مسائل و تقلید شافعی را مخطوط و ممنوع انکار اند حالانکه اگر اتفاق در اصول مخطوط است پس در همه جای است و اگر اختلاف در فرع منظور است پس در همه جای است جواب صاحب بن جواب و در طریق دارد اول آنکه جمهور خفیه چنین میگویند که امام عظمی مذهب خود را در میان صحابه خود مثل زفر بن ابی ذر و ابوالیوسف و حسن بن زیاد و ابن سماعه و قاضی اسد و محمد بن حسن الشیبانی و اشجیه بن شوری گذارند و گفته اند که مذهب هر همه اینها مذهب من است که از تقلیدان من خواهد بود و تقلید این جماعت نباید چنانچه قصص کثیره که در ال برین شوری است در طبقات کفوی و دیگر طبقات خفیه مذکور است و مسطور ایند خفیه مذهب اینهمه را که اجله اصحاب امام عظمی اند مذهب امام عظمی قرار داده اند و تقلید کرده اند و عند الخیجة فی بعض المسائل تقلید امام عظمی گویند دوم از باب تحقیق از اینها گفته اند که مراتب اجتهاد چهار اند اجتهاد استقلال و اجتهاد انتسابی و اجتهاد فی المذهب و اجتهاد و ترجیح امام عظمی و شافعی هر دو مجتهد مستقل بودند یکی را تبعیت دیگر اصل نبود بخلاف صاحبین و زفر و امثالهم که اینها مجتهد منتسب بودند مجتهد منتسب تابع مجتهد مستقل است و بالاستقلال مجتهد نیست مذهب مجتهد منتسب مستقل است چنانچه در مرتبه دیگر از اجتهاد بالا جماع تابع اجتهاد استقلال می باشد تفصیل این اجمال است که مجتهد مستقل از آنکه این آیات و احادیث احکام را و آثار صحابه و تابعین را خود جرح و تعدیل نموده مایه الاجتهاد سازد و باز قواعد استنباط را وضع کند که عند الاستنباط تناقض و تهافت واقع نشود و این مرتبه خاص به امام عظمی و امام شافعی و امثالهما است بخلاف صاحبین و زفر و امثالهم که اینها همان احادیث و آثار فقها و تابعین را که امام عظمی مایه الاجتهاد و خود قرار داده اند پیشوا و خود ساخته اند و قواعد استنباط را نیز از امام عظمی اخذ نموده تا بمنوال امام عظمی نسخ میکنند گو در فرع مخالفت رود و این مخالفت مخالفت در مذهب نیست یعنی در مایه اجتهاد و در طریق استنباط شریک اند مثلاً امام عظمی چنین قرار داده اند که العامی کالخاص و الخاص مبین فلا یلحقه البیان و لا عموم لمشتک فی معانیه و لا یجمع الحقیقة و المجاز و خبر الواحد اذا خالف القیاس تیرک لعمیل بالقیاس کحدیث المصراة و مایه الاجتهاد احادیث و اما حضرت عمر و حضرت علی و عبد الله بن مسعود و جابر و غیره که از فقهای کوفه که بایشان رسیده قرار داده اند همین است بعینه مسلک صاحبین و زفر و امثالهم و امام شافعی درین قواعد استنباط اتباع امام عظمی نمیکند نه در تفسیر یا مایه اجتهاد و این را مبتدا و واضح کنیم مثلاً در طب و در طریق مسلک است

یونانی و هندی و قواعد طب یونانی جدا است مثلاً الاصح التفتیه قبل النصح و لا یجوز التحریک فی ایام البجارت و لا یجوز استعمال الاقراص فی الحمی الابدع الرابع عشر و لا یجوز المحللات القویة فی الحمی البلغمیة و لا یجوز انهماک القوة بترك الغذاء مدة طويلة بل یحب حفظها مایه امکن و لوزا و الغذاء فی المرض و ما ید معالجات خود اقوال جالینوس و بقراط و امثالهما میسازند پس اطباء یونان قاطبة با وجود اختلاف اینها در طریق معالجه مثل علویخان و دحل خان که باهم خلیه تفاوت دارند در یک مذهب یونانی شریک اند و طریق هندی کمال مخالفت باین طریق دارد و در اصول قواعد تفاوت بسیار است مذهب خفیه و شافعی باهم مثل طب یونانی و هندی قرار باید داد و مذهب صاحبین را باهم مذهب خفیه طریق بقراط و طریق جالینوس باید فهمید بمنزله تصفین من نوع واحد و ذلك نوعان متبائن و لهذا المقام تفصیل طویل یعنی عنده ما حرره سیدنا و سندنانی رسالة الانصاف فی بیان اسباب الاختلاف و عقد الجدید فی مسائل الاجتهاد و التقليد فلیرجع الیهما و الله یقول الحق و هو یدری السبیل و منه قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی شفع یوم القیامة ثلثة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء فی طریقة الایمان شرح الوصیة لما نزلت هذه الآیات لیهما سبعة ابواب لكل باب منها جزء مقسوم قال النبی صلی الله علیه و سلم لجزیر بن عبد الله السلام لمن هذه الابواب قال لاصحاب الکبائر من امتک اذا ماتوا من غیر توبة فبخذهم بقدر ذنوبهم ثم یخرجهم منها بالشفاعة فکی النبی صلی الله علیه و سلم و دخل منزله و لم یخرج الى الصلوة و لم یتکلم مع احد الا ثلثة ایام ثم وعد الله تعالی بالشفاعة ثم الحیوان و الحشرات لهن شفاعة لمن یتحکم و اطعمهم و سقاهم و کذلک الصدقات و انواع الطاعات حتی ان المساجد و بساطها و تراها المکتوب من کلهن الشفعان لایهلها انتبه و منه از امام رازی روی عن ابی هریره رضی الله عنهما اذا مات المؤمن دار روحه حول داره شهر فینظر الی خلفه من ماله کیف یقسم ماله و کیف یودی دینه فاذا تم شهر رد الی حفرته فیدور حول قبره حولاً و ینظر روحه من یدعوله و یخرجن علیه فاذا تم سنة رفع الی حیث یجمع الخلق الی یوم یتفخ فی الصور انتبه بحر المذاهب و منه رفع سبابة در نماز سنت است و از علماء خفیه هم آمده است ملا علی قاری خفیه درین باب رساله دارد مستوعب روایات چنانچه عبارات او منقول میشود و همی هذه و لیسن ان یتبعها الی القبلة لحدیث رواه البیهقی و ان یتیمی بر فعلها التوحید و الاخلاص لحدیث فیه رواه البیهقی و ان لا یجوز لصره اشارته للاتباع المروی و ان یخص الی رفع بقوله لا اله الا الله فی

بیان انواع شیعان

شیعین و غیر شیعین

بیان تشبیه کفار و کفار غیر مشرک

بیان مرتبه خوانی و مجلس

روایت المسلم وان لیستمر علی الرفع الی آخر التشهد کما قاله البعض واخر زبیر بن قول جمع بان الاولی عند الفراغ اعادتها انتهی - والاول هو المعمول لان الاعادة یحتاج روایتی مشه موافق قواعد شرع شریف چیزیکه مخصوص بکفار باشد و مسلمانان آنرا استعمال کنند خواه در لباس خواه در کحل و شرب داخل تشبیه است و ممنوع و آنچه مخصوص بکفار نیست گوئی کفار آنرا بیشتر استعمال میکنند و مسلمانان کمتر پس مضائقه ندارد و همچنین اگر بعضی از امور مخصوصه کفار بنابر آراء و یا بنا بر فائده در رد استعمال کنند نه آنکه خود را تشبیه به آنها سازند مضائقه ندارد و آری تشبیه که ممنوع است مطلقا آن است که خود را در اعدا آنها داخل کنند و استمال قلوب بآنها داشته باشد و همچنین تعلم لغت و خط ایشان بنا بر تشبیه البته ممنوع اما بنا بر اطلاع بر مضامین ایشان یا خواندن خطوط ایشان اگر تعلم لغت کند مضائقه ندارد و تشبیه در عبادات و اعیان مطلقا ممنوع است و احادیث داله برین بسیارند غرض که تشبیه بآنها هر چه که باشد داخل منع است و همچنین پوشیدن پوشاک ایشان بنا بر فائده بدنی مضائقه ندارد و انتهی رفعه

خان صاحب عالی مراتب مجمع خرمیاء و الطاف قدردان علماء اسلامت از فقیه عبدالغزیز بعد اسلام سنون مشهور و ضمیر ذکا تخمیر باد که غایت نامه سامی بار دیگر در مقدمه استفسار مرتبه خوانی و غیره وصول نموده مهربان بن فقیه راطاقت استملع عبارت طویلینیت چه جای جواب مفصل و آنچه مرقوم بود که مولوی شید الد خان و یا مولوی محمد اخی را بایک گفت که ایشان تحریر جواب پر دارند این هر دو صاحبان بسیار قلیل الفرائض اند و بسبب درس و دیگر امور اصلا یکدم فرصت ندارند مع هذا بتدریج این هر دو صاحبان را خواهد گفت لیکن بالفعل آنچه معمول این فقیرست مینویسد از همین جا قیاس باید کرد در تمام سال و مجلس در خانه فقیر منعقد میشوند مجلس و کوفات شریف و مجلس شهادت حسنین رضاول که مردم روز عاشورا بایک دو روز پیش ازین قریب چهار صد کس یا پنج صد کس بلکه هزار فرامی آیند و در دو میخوانند بعد از آن فقیر می آید نشینند و ذکر فضائل حسنین که در حدیث شریف وارد شده در بیان می آید و آنچه در احادیث اخبار شهادت این بزرگان و تفصیل بعضی حالات و بدایلی قاتلان ایشان وارد شده نیز مذکور می شود باین تقریب بعضی شده اند که در جناب ایشان گذشته از روی احادیث معتبره بیان کرده میشوند درین ضمن بعضی مرتبه ها که از مردم غیر یعنی بن و پرسی حضرت ام سلمه و دیگر صحابه شنیده اند نیز مذکور میشود خواه بایستی متوجه شد که حضرت ابن عباس و دیگر صحابه دیده اند و حالات بر فوط خزن و اندوه روح مبارک

بیان مرتبه خوانی و مجلس

جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم میکنند مذکور میگردد بعد از آن ختم قرآن مجید و پنج آیت خوانده بر یا حضرت فاتحه نموده می آید و درین بین اگر شخصی خوش الحان سلام میخواند یا مرتبه مشرورع این اتفاق میشود ظاهر است که درین بین اکثر حضار مجلس را و این فقیر را هم وقت و بکالاق می شود اینست قدریکه عمل می آید پس اگر این چیزها نزد فقیه همین وضع که مذکور شد جائز نیست بود اقدام بر آن اصلا نمیکرد و بعد ازین آنچه امیر دیگر نامشروع است حاجت بیان نمیدارد و بجز توفیق حسنت چه بزرگارد و السلام

۳۳۸ هجری ۱۰۵۸ دیگر فضائل مآب کمالات اکتساب و الذین الشاقب و الفهم الصائب

آخون زاده مولوی عبدالرحمن صاحب سلمه الدتعالی و زاده بسطه فی العلم و العمل و بلوغ الی کل المال از فقیه عبدالغزیز بعد ابلاغ سلام سنون الاسلام مقرون با تعظیم و الاکرام واضح را می شریف و درین لطیف باد که رقیه کریمه در توثیق لوالصاحب بجهت شمول نموده حق تعالی مراتب علم و عمل و در ترقی و تزیید دارد و از جمیع مکرمات و بلیات دارین در امان خود نگه دارد و فقیر از عرصه چند سال بسبب هجوم امراض گوناگون از مراجعت کتاب فقه محروم است بلکه بسبب فقه ان بصارت هیچ کتاب مطالعه نمیتواند کرد و لهذا جمیع نمودن کتب بفائده دانسته موقوف نمود لیکن آنچه دیده و شنیده بفضل الهی محفوظ است در مسئله علم گرگدن استفسار فرموده بود حقیقت آنست که شیخ الاسلام در صمدیه دو قول در حق او نقل نموده یکی قول آنکه حرامست زیرا که بر انسان و دیگر حیوانات حمله میکند و میکشد اگر چه گوشت نخورد پس معنی سبعیت در و پیدا شد و السباع کلها حرام و در کتاب حیوة الحیوان نوشته اند که هر شنیده العداوة للانسان یتبعه اذا سمع صوته فیتقله و لا یأکل منه شیئا کذا فی المستطرف و قول دیگر آنکه نقل کرده است اینکه حلال است زیرا که کاه و نباتات میخورد و همین البهائم لاسن السباع این وقت کتاب صمدیه حاضر نبود که عبارت آنرا نقل کرده شود اما مضمون عبارت بالیقین همین است که مرقوم و در کتاب حیوة الحیوان قول کمال الدین موسی و میری شافعی هم بر جرمت این جانور مذکور است کتاب مذکور هم این وقت میسر نشد که عبارت نقل کرده شود و این محفوظ است که گرگدن را حرام سندی گویند و گرگدن هم گویند لیکن لفظ مشترک است در میان این جانور و جانور دیگر که خود تر ازین میباشد و مشابهت دارد با گاو میش که در حق آن جانور روایت صحیح است که حضرت علی رضی ۴ کوفه طلال بود آن فرموده لهذا بعضی علماء و ساجدین را شستباه رو داد و حکم حکایت این جانور هم داده اند و الله اعلم

بحقیقه الحال و بر زمین ثاقب سامی پوشیده نخواهد بود که این جانور شبه جانور مشابیهت دارد بدین دپاها مانند
 فیل میباشد و سطرش مانند گاو میش و در دهن دندان دارد و شاخیکه بر سر دارد و مشابیهت با خوک
 پیدا کند و در کتب صحیح است که هرگاه در میان جانور حلال و حرام مشابیهت پیدا میشود حکم آن تابع صوت
 آن جانور است اگر مشابیهت صورت با جانور حلال بیشتر دارد پس حلال است و اگر با جانور حرام مشابیهت
 بیشتر دارد حرام است چنانچه میان سگ و بز اگر چه پیدا شود همین حکم در دوسه جا است پس در صورت
 که مشابیهت خوک و فیل درین جانور موجود است حکم بحکم اولی و انساب است و من القواعد المتفرقة
 اذا اتحد الحلال والحرام حکم بالحرمة انتهى کلامه فقیر بتوافق الاهی تعالیٰ میگوید که در فتاویٰ رحانی
 مذکور است که فیل و کرگدن نزد امام عظم و ابویوسف حکم حل دارد و نزد محمد حرمت و نقل از ذخیره کرده است
 و دلیل بر درو جانین قائم کرده لیکن مخالف است از هدایه که در باب بیج فاسد مرقوم است امام
 فیل را بحس العین میگوید و بیج او جان نذرند و همچنین کرگدن و امام بهام عظم و ابویوسف میگویند
 که فیل از سباع است پس ازین معلوم شد که فیل و کرگدن هر دو حرام اند خوردن نباید اگر چه
 بیجش نزد امامین هر دو جان نر است پس کسیکه حکم بخوردنش میکند جان نر نیست فافهم و الله تعالیٰ علم
 سوال و فوائد القواد ملفوظ سلطان المشايخ جند جانور است که ایندگان پیش ایشان سر بر
 زمین می نهانند و چون یکی ازین امر استفسار نمود فرمودند میخواهم مردم را منع کنم لیکن ازین جهت
 که پیش خواجه قطب الدین و شیخ فرید الدین قدس سرهما همچنین میگردند نمیتوانم منع نمود و دیگر را
 فرمودند چیزی که فرض باشد چون فرضیت آن منسوخ شود سنیت باقی ماند مثل صیام بیض و عاشورا و سجده
 آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام را ما مورد انکون که تاکید آن منسوخ شد اباحت باقی است تجویز سجده
 ازین بزرگان که مقتدایان ظاهر و باطن بودند محل حیرت است و این استدلال چنانکه هست ظاهر است
 جواب در منتخب فتح العزیز که شیخ عبدالعزیز جدید الاسلام آنرا بالفارسی مینویسند و چند چیز از آن نقل شده
 بخد مت سامی رسیده و قصه حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام تحقیق سجده غیر الله بوجه حسن
 مرقوم شد اگر آن نسخه این وقت بهم میرسد چند سطر از آن نوشته خواهم فرستاد آمدم بر آنکه این بزرگان تجویز
 سجده چرا میکردند غایت توحیه نقل این اکابر بعد از تفقیح و تفتیش بسیار چنین قرا یافته که سجده را آدم
 دانستند سجده عبادت و سجده توحیه عبادت را خود کفر و حرام شدید می دانستند و سجده توحیه را تجویز

بنا بر سجده توحیه

میفرمودند و فرق در میان سجده عبادت و سجده توحیه با وصف که ثنائیت و تعظیم باطنی در هر یک
 بحسب ظاهر الامر موجود است که اگر عند الملاقات و المحاضرة بطریق تعظیم و تکریم را بد بر توحیه مسنون و واقع شود
 آن سجده توحیه است و اگر بقصد تقرب الی جلال الغیب و تحصیل کیفیات نفسانیة مطلوبه آتشود آن سجده
 عبادت است چنانچه سجده کفار بسوی اصنام و سجده ملائکه بر اب حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
 از قسم تحیت بود چنانچه اکثر مفسرین بر آنند و بعضی گفته اند سجده برای خدا بود و آدم را قبله کردن منظور بود
 بهر حال چون ملائکه در مقابل حق تعالیٰ تسلیم اسما که از حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام نسبت بایشان
 واقع شده ما مورد این نوع توحیه شدند دیگر متعلمان و مسترشدان بطریق اولی نسبت بمعلمان و مرشدان
 خود ما مورد قیاسا علیا و چون در شریعت منسوخ است از فرضیت بنسب انتقال نمود لیکن مقتدا
 این استدلال شبهه نبوده که متوجه میشود بر صاحب هر اند چنانچه خود قلمی فرمودند و قومی بر این استدلال
 شبهه میکنند که عبد الکرم بهره گزینی در تفسیر کلامی که برونق تصوف نوشته است آنرا در تفسیر سوره یوسف
 آورده است حاصلش آنکه موافق قاعده اصول شریعت من قبلنا حجت است المظهر لنا نسخ فی شرعنا و سجده
 توحیه در شریعت حضرت یعقوب علیه السلام نص کتاب که خردا له سجدا جانور بود پس در شریعت مانع از
 باشد و نسخ این جواز در شریعت ما غیر از خبر واحد نیست و هر قوله لو کنت امر احدا ان یسجد لاحد لامرت
 المرأة ان تسجد و جاهدوا لکن لا یبلغی بشر ان یسجد لغير الله او کم قال و نسخ نص کتاب ابا ید که خبر
 متواتر باشد خبر واحد و مع هذا این خبر واحد هم محتمل است که نظر بابتباه سجده توحیه با سجده عبادت
 داده شده زیرا که مردم قریب العهد بالکفر بودند و عبادت غیر الله معذور و خوار در الوقت منع مطلق فرمود
 کالنهی عن الجنم و المفرت و جواب این شبهه آنست که درین تقریر سراسر غفلت از اجماع قطعی است
 بر تحریم سجده و قبول عن ذکر الناسخ انتهى منته نواصب فرقه جدا است درای خوارج و مغرب
 شام بسیار بوده اند و متوکل عباسی و وزیر او علی ابن جهم نیز از جمله نواصب است خوارج جمعی متقلین
 از صحابه همچو طلحه و زبیر و امیر المومنین علی مرتضی و معاویه و عمرو بن العاص را تکفیر میکنند و نواصب
 محض عبادت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه و ذریت طاہره او شمار خود دارند و از متاخرین
 حافظ متشرکی نیز ناصبی است منته در باب موالات کفار انچه فقها نوشته اند تفصیلا بنماید در شرح
 عین العلم و احیاء العلوم مطالعه فرموده باشد حاصلش آنکه موالات یعنی دوستی اگر من جهت الدین

کتابت از حضرت

مفتی

باینجا متحقق شود بالا جماع کفرست و باعتبار دنیا اگر اختیار است این شخص است پس حرام است
یعنی آن تعالیٰ سبباً حرام و الا فالجبهه امر لای فعل تحت الاختیار و اگر طبعی محض است همچو محبت
فرزند کافر و زوج کافر حرام نیست مگر آنکه در تقلیل آن مها سکن باید کوشید و در تطبیق آیات شاهد
دارد و در بیان تفصیل مذکور چندان تکلف نیست مثل قوله تعالیٰ لا تجد قویاً یؤمنون بالله الیوم
یا و اول من حاد الله و رسوله و مثل قوله لا تجد المؤمنین الکافرین اولیا من دون المؤمنین و مثل
قوله من یتولهم فانه منهم الی غیر ذلک اما حکم موالات بمعنی معاونت و مناصره پس مبنی است بر
مقر و هو ان الاعانت علی الکفر و المعصیه معصیه اتفاقاً لقوله تعالیٰ و لا تعاونوا علی الاثم و العبدان این
معاونت گاهی باجرت میباشد و آنرا در عرف چاکری میگویند و گاهی باجرت میباشد آنرا در
کلمه میگویند و حکم هر دو قسم واحد است یعنی اگر کفار خواهند که مسلمانی را بکشد یا بکشد و از اهل
اسلام تصرف نمایند آنرا چاکری آنها حرام و در حدیث میگوید که کبیره است و اگر با هم قتال کنند یا بر
هم حمله کنند و بکشد یکی که از سابق در تصرف خود دارند و مسلمانی را که بکشد یا بکشد یا بکشد
قیاساً علی سائر الاجارات مثل الحیاة و التجارة و غیره با کفایت و قد ثبت عن الاکابر انهم اجروا نفسهم
المشترکین لیکن عند التعمق انهم خالی از حرمت نباشد خصوصاً درین زمان زیرا که چاکری اینها سیما
روشناسان را خلیه حرجب مفاسد دینی میگردد و اقل مفاسد دین است و انکار برافاعیل منکره
ایشان و مناصحت و غیره ای ایشان و کثیر سواد و تقویت شوکت و تقییم مفرط ایشان و خداوند و خدا
و قیام گشتن و اظهار محبت مفرط اینها که غیر ذلک است اگر آن اجاره مثل این اجاره باشد که سایر کاران
در راه خیر آنکه اجاره او مسلمانی را ببلوای بدقت دیگر ندیده اند که طول صحبت و دیگر مفاسد و مان رفاعت
متحقق شود بلا شبهه و آنرا هم بر او نعمت با باری است و اگر در صورت مسلمانی
همراه ایشان گشته شود مثل من مات علی طهر است لاله و لا علی غیره پس قسم اعانت که کفری بجا جرت
در مقام مکافات بلکه آنکه نسبت باین کس سابق اعانت نموده باشند درست لقوله تعالیٰ لا ینالکم
عن الذین لم یقاتلکم فی الدین و لم یخرجکم من ديارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله يحب
المتقسطین و قد ثبت فی الصحاح عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی خیر عه
قبل ان یسلوا علی تقیف و کان بنیهم حرب و درین قسم هم فرق باید کرد در میان اعانت و کفایت

معاندین اند و طاعت مثل سکه بان و در گلیان و غیر ایشان مثل مرتهبا و امد تعالیٰ علم سوال بود اگر متفر
از کافر و در الحرب نزدیک حقیقه در بدایه روانه شده خلافاً صاحبیه و الشافعی و نظر بر تشدید شایع که در کتاب
سنت واقع است بر اخذ ربا این مسئله بسیار مستبعد نماید جواب و لا ربا بین المسلم و الحر فی دار الحرب
محمول بر ظاهر است و موافق قاعده فقهیه است و ازین جنس مسائل بسیار است مثل لا ربا بین الملک
و الملک و غیر ذلک و اصل آنست که هر جا که فتنه مال مجازاً بلا شرط معاضه درست باشد آنجا ربا حرام نمینماید
و هر جا سلم مستان شده در دار الحرب بماند یا داخل شود و او را برزور گرفتن مال حربیان درست نیست اگر
به خوشی خود بدهند و لونی ضمن عقد فاسد او مشروط فاسد درست میشود لانه مباح الاصل فی حقه و انما حرم
لقرضه لامواهم لما فیه من نقض العهد و اذ بدوا بالرضا فلا وجه للحرمة سوال بعضی از علماء امامیه
پروب مجاز اخذ ربا از انگریزان فتویٰ میدهند و در فتاویٰ دیده ام که اگر کفار در دار الاسلام استیلا
یابند در الحرب نمیشود و بر یک روایت مختلف برای جرفه عمل کردن و از نصوص دیگر که در عدم
جواز موالات کفار وارد است کنازه کردن و بایشان مصاحبت و موافقت نمودن همان حکم دارد
که انشومون بعضی الکتاب و تکفرون بعضی معناه در فتح این باب مساله بعمل خواهد آمد و در فتنه
از کفار بهندل مابین مسلمین هم در اخذ ربا مضائقه نخواهد ماند جواب مفاسدیکه در تجویز اخذ ربا
از حربیان مرقوم شده بود واضح گشت اباحت اصلی این معامله مجتوح عنها است و معناه مفاسدیکه
درین مرقوم شده است اکثر آن مفاسد منقوض است بجهاد کفار که متضمن است قتل رجال و تباهی اموال
و تباهی طایفه و تخریب عمارات و احراق اشجار و زراعات را و ظاهر است که این عمل با مسلمین در غایت
نفع است و متضمن بودن این معامله مفاسد دیگر را چنین نیست و دیگر است کلام در آن نیست بلکه بر فرض
خلو ازین مفاسد است و الا میاحات بلکه استیجابات و مندوبات بسبب مجاوره مفاسد که مستوحش
بهمی باشد چه جای این مسئله که اباحت آن نیز متفق علیها نیست مخصوص علما و حقیقه است و آنچه
مرقوم شده که دار الاسلام گاهی در الحرب نمیشود قول جرح است واضح آنست که دار الاسلام
دار الحرب میشود و آن درین اختلاف است که میشود و طائفه میگویند که اگر یک چیز از شعائر اسلام
ممنوع باشد مثل اذان و ختان و دار الحرب میگرد و طائفه دیگر میگویند که مدار صیرورة دار الاسلام
دار الحرب بر نحو شعائر اسلام نیست بلکه هرگاه شعائر کفری و عندی باعلان رنج گیر و دار الحرب میشود

شعائر اسلام همه برقرار باشند و فرقه سوم ازین هم ترقی کرده اند و گفته اند که حداد الحرب آنست که
 ان لا یبقی فیہ مسلم ولا ذمی آمن بالامان الاول سوا ترک بعض شعائر الاسلام اولاً و سوا علن
 شعائر الکفر و لا یمکن قول ثالث را محققین ترجیح داده اند و برین تقدیر معموله انگریزان و اشباه
 ایشان لا شبهه در الحرب است و الله اعلم و تجوز علماء امامیه درین مقام اعتبار ندارند و زیر اکثر ایشان
 از دمیان و سنیان نیز اخذ راجح است صرف در تجویز علماء حنفیه است و عمل نکردن اکثر شیخ
 بر آیاتیکه دال بر تبری از کفار است البته موجب طعن در تدین آنها است لیکن ایمان بعض
 الکتاب و لو بجز النفع از ان قبیل نمیتواند شد که کلام بحسب ظاهر بر آن متوجه شود و الله تعالی حسنا
 السرائر سوال سمن روایت که ان در نماز پنجگانه معمول است در اذان عوام چنان نشسته که مجموع
 این رکعتها سه سنت و فرض داخل در اصل نماز است و حال آنکه اینقدر تاکید در غیر سنت فجر و احادیث
 یافته نمیشود و بسا مسلمان از مردوزن که از کثرت رکعات مواظبت بر آن دشوار میدارند و اگر بهفده
 رکعات فرض امر کرده شود باسانی مواظبت تواند کرد جواب در باب ختنه علماء و ماوراء النهر غلو نموده در
 اذان جهال عوام قرین فیض رسانیده اند اینقدر از احادیث ثابت نمیشود و همین است مذنب حضرت
 و الله محرم ما درین مسئله و همین است موید با جاوید و آثار صحیح و مشددان ماوراء النهر بتوکید این نمازها
 را اثبات فرموده اند که همسر نفس گشته بلکه حضرت و الله محرم ما درین مسئله مکرر میفرمودند که هر چند این
 مردم به نیت نیک این تشدیقات نوشته اند تا در اقامت سنت مردم تساهل نکنند لیکن مردم بسیار را
 از نماز فرض محروم داشته اند که به سبب کثرت اعداد رکعات هر وقت و عدم فرصت اصل نماز را هم ترک
 میکنند و میفرمودند این تشدیقات نوعی از تحلیف شرعیت است منتهی الی اجل مع الزیاده فی
 الشن بلا شبهه جائز است بلکه همین وجه برکت است که در حدیث شریف وارد است البرکة فی التکث
 فی الشکر و فی البیع الی اجل و فی خلط البشیر بالشعیر لاکل لا للبیع و مقابله زیاده شن با اجل در نجای
 مضرب نیست زیرا که تفصیل و اجل در صورتی حرام است که جنسین با هم مقابل شوند یا ماهوی حکم
 الجنسین کالتقیدین رقص مهربان من تصرف جن و شیاطین و بدن آدمی یعنی هر روح
 هوایی و نسبی که حال قوی است و از اجزای بدن دعوی می نامند و با سیب خطا در عرف تعبیر
 میکنند و اهل سنت بلکه اکثر فرق اسلام مسلم است چنانچه در تفسیر پیشاپوری و غیره در تحت آیه

یتجنطه الشیطان من لمس نکور است و اکثر مسلمین علی ان شیطان قادر علی الصرع و القتل و الاذیة و التبقیر
 الله تعالی و مخالفت درین مسئله غیر از فرق معتزله دیگر نیست و آنها درین آیه توجیهات دلکیه مینمایند چنانچه
 در تفاسیر کهنهم قوم است و نقل آن واهیات به حاصل در اناجیل اربعه یوحنا و متی و غیرهماده یا نزوده
 قصه آسیب جن و اخراج آن از بدن مصرع بدم عیسوی نکور است و در احادیث نیز قدری که تفسیر ازین
 باب آمده هرگز کسی را جاسه انکار نیست آدمیم بر آنکه انسان هم بعد موت این کار میکند یا نه درین مسئله
 علماء اهل سنت و اختلاف است اکثر محققین تجویز آن کرده اند و بعضی با شناع آن رفته دلیل منکر
 آنست که اگر انسان نیز این کار کند باید که تحقیق او مقلوب تحقیقه جن گردد و انقلاب حقائق محال است
 و نیز اگر انسان صانع است پس این نوع ظلم و ایدانچه قسم از او به وقوع می آید که خلاف اصلاح است اگر
 فاسق است یا کافر پس او از دست موکلان عذاب چگونه خلاص شده فرصت این عمل می یابند یا نه
 مجوزین درین باب دگر و ده شده اند جماعه میگویند که این از باب انقلاب نیست بلکه نوعی است از مسخ
 اخروی که اصل آن در آخرت و ما بعد الموت از روی احادیث بسیار ثابت است و در جامع صغیر سیوطی کتب
 متعدده در تمة حدیث معراج منامی انحضرت نقل کرده که رایت مذبله خوسسته لشیاطین عند الموت
 فجاؤ لعلهم من الجنابة ففرغوا من ایدیم او کما قال و ازین حدیث بوسه ازین عالم بمشام میرسد
 چون این معامله از باب مسخ اخروی شد پس خلاص از عذاب فاسق راجح الا لازم آید بلکه اینهم نوعی است
 از عذاب که در ان گرفتار است مسلک علماء حنفیه تردیدیه همین است ملائین در شرح بزرخ که از معتقدان
 علماء ماوراء النهر است میگوید انسان قد یصیر جنائی عالم البرزخ یا مسخ و هذا تعذیب و غضب من الله تعالی علی
 من شاء کمکن یسخر فی الامم السابقة و القرون الماضیة قردة و خنازیر الا انه رفع هذا العذاب عن هذه
 الامة المرحومة فی عالم الشهادة ببرکة النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا ما هو عن علامات الساعة الکبری
 فقد ورد فی الاحادیث الصیحة ان یکون فی هذه الامة مسخ و خسف و قذف عند القيامة ذلک مسخ
 اللسان فی البرزخ یکون غالباً فی الکفار و المومنین الظالمین المومنین و الزانین و الملعنین سیمایا
 اذا ماتوا و قتلوا علی جنابة کذا المحدثین خیر تا بنین فلیس کل من کان کذلک یکون محسوباً من
 شاء الله مسخ و عذبه و المسخ لا یکون فی اصحاء و الاولیاء اصلاً و ان ماتوا علی جنابة و یکون المسخ
 فی القيامة کثیر لکما ورد ان کلب اصحاب الکلف یجعل بلعماً و یلعنهم یجعل کلباً و یدخل ذلک فی الجنة

و یلحق هذا في النذر من هذا القبيل جعل راس من رفع او وضع راسه في الصلوة قبل الامام راس حمار
ومنه منع أخذ الرشوة وواضع الاحاديث وانشال ذلك كثير انتهى وجماعة دیگر میگویند که این نه از باب
انقلاب است و نه باب منع است بلکه نوع است از مشابیه در افعال و حرکات که اصناف مختلفه را با هم بهم
بمنزله آنکه مدعیه در هیلها جماعه از مندیان دستار را بکج بسته در لفین آویخته چند لفظ پشت آموخته خود را
رو بیده وضع کردند و مانند آنها خشونه در معاطات و ضرب و شلاق بهر چه بجهل می آوردند کذا بنا و حکم
تشبه بقوم نهونیم آن افراد انسان را که کار جنیان میکنند در عرف خبیث میگویند و بهندی بصوت
می نامند باینکه تغییر در حقیقت آنها واقع شود همین است که اکثر علماء عراق و عرب این را مسلک نمی دانند
و هو الاقوی و الاصح نظر الی الدلیل و الیه کان یبیل سیدی الوالد قدس سره فی انشاء البحث فی هذه المسئلة
که وقع مراراً و بقیة المسئلة بحری منه در مسئله بروز و تناسخ آنچه از کتاب منقول نموده بودند درست است
و فرقی که در میان بروز و تناسخ نوشته بودند نیز صحیح بلکه نزد صوفیه این نوع تصرف یعنی بروز روح در روح
حی یا میت در اصل از خواص حقیقة الحقائق تعالی و تقدس است و چون نسبت اقل تعالی با مخلوقات نزد
ایشان نسبت ظاهراً بهر ظاهر و قویست است در مخلوقات نیز این نوع تصرف ثابت است آنست که صدور این
نوع تصرف در بعضی مخلوقات که ملائکه و جنیان باشند عادی و مطرود است و در بعضی دیگر مخلوقات که ارواح
بنی آدم اند خارق عادت و در قصص الاولیا و ازین باب خبر بسیار منقول است و خود شیخ الکبیر ازین باب
قدری کافی روایت کرده اند و مشارکت ارواح بنی آدم با ارواح جنیان مثل شیخ سید و غیره درین باب
موجب نقصان و قدح نمیشود چه مشارکت در تمثیل و تشکیل باشد شکل مختلفه فیما بین ملائکه و شیاطین
ثابت است و از اولیا هم بسیار منقول چنانچه قصه جمل غزل سیدی سهرابی قدس سره و غیره از این
باب است و اصلاً موجب قدح و نقصان ملائکه و اولیا و دیگر و اگر شیاطین را بسبب نقصان نشاء خود
اینقدر مشابیهت با ملائکه و اولیا حاصل شود چه باک که نیکان و بدان از هر جنس با هم در امور بسیار شریک
اند و میباشند مثل مشهور است که هر آنچه آدم میکنند بوزینه هم و فرقی نیست که شیاطین مثل شیخ سید
و غیره این تصرف را برای اعدای بنی آدم و بقصد تاله و طلب عبادت و نذر و قرا بین بران میگویند
و ارواح مقدسه برای القای علمی یا احداث کیفیت محسوسه در روح قابل این عمل مینمایند و بیشتر در فرق در
نیکان و بدان بقصد و عزم و نیات ملکه صالحة و خبیث میباشد نه در صورت عمل شهادت و کافران

این
نوع
تصرف
روح
در
روح

جمع
قربان

در استعمال سلاح و اجراء سیف و دنان و قواعد شناسی فرو نیست یکسان میباشد و تفاوتیکه فیما بین
الفریقین است از راه حسن نیت و خبیثه آنست و بس مشابیهت این عمل ارواح مقدسه با عمل شیاطین
و غیره از شیاطین و تشبیه یک عمل با عمل دیگر چندان نزد صوفیه مستبعد نیست بلکه برای تفهیم این تمثیل
در ارواح ایشان جایز اند که درست است در حق حضرت مقدسه ربوبیت چه جای ارواح دیگر در نائبه
شیخ ابن فارض مصری علیه الرحمة واقع است و مولانا رومی قدس سره در مثنوی شریف همان معنی
را بفارسی میفرماید مثنوی چون پری غالب شود بر آدمی که شود از هر دو صفت مردمی و چون پری
را این دم و قانون بود که کردگار آن پری خود چون بود و گفته آن مقام آنست نسبتیکه روح را با بدن
خود از قیومیت میباشد میتواند که روح دیگر را که اوسع و اقرب با طلاق از این روح است باین روح
بهم میرسد آن روح حکم روح الروح او پیدا کند و هر قدر وسعت و اطلاق زیاده تر شود این تصرف زیاده
بروز نماید و چون که در حقیقة الحقائق که روح جمیع ارواح است این معنی اتم و افرم تحقق میباشد و از انجذاب
بر هر روح این تصرف فائض میتواند شد آنست که او قابل شرط است اینست آنچه بر قواعد تصوف
میتوان شد اما علماء ظاهر این قسم را عمل میکنند بر تعلیمات شیاطین و چون زیر که این نوع تصرف
ایشان را با اجماع ثابت است پس ایشان در روحی از ارواح این نوع تصرف مینمایند و گاهی نام یکی
از بزرگان میگفته اند نام دم بانکار بر نخیزند و تعظیم پیش آیند و کلام ایشان را با اعتقاد بشنوند و دست
مسائل تصوف و مضامین فصوص نزدیک جنیان شیاطین سهل کار است آنست که بعضی از شیاطین
باین نوع تصرف صریح اغوا قصد میکنند و نزد خواص تعلیم ایشان پیش نمیرد و بعضی از آنها در پرده ارشاد
و تعلیم خود گرفتار کردن مردم بر جوع بسوس خود قصد مینمایند و درین تعلیم خواص نیز در رنگ عوام اشتباه
میکند و بنابر همین نام که از بزرگان و اکابر میگویند و در زمان جاهلیت آمدن شیاطین بر بعضی اشخاص
بهین وضع مثل سنق و سطح و دیگر کاهنان آنوقت قریب بتواتر آنجا میبده جاس انکار نیست و الله اعلم
و دلیل علماء ظاهر درین دعوی آنست که اگر این نوع تصرف از ارواح طیبه و نبیا و اولیا یا ملائکه یا حضرت حق
واقع است حال آنکه بالقطع و یقین این نوع تصرف از شیاطین و ارواح خبیثه واقع است تعلیم عظیم
الازم آید و اشتباه قوی رود و در واجبه را ممکن شود که بر فرد روح مقدسه را و خود را و عاقلان و اولیا و اولیا
آنها جاس انکار نشود و انجام اهل حق لازم آید بلکه دجال کبر را که بروز حضرت حق بخود او خواهد نمود و

والزام ممکن نشود و قصصی که از اولیا درین باب منقول است چنانچه در فحاشات و در ذکر اوصال الدین کافی است همچنین در فتوحات شیخ اکبر پس آنهمه قصص اولیا و حیات است که بر روح زنده دیگر تصرف کرده اند و معطل ساختن و بجای او نطق و حکم کرده و آنهمی جلای اشتباه نیست که در حالت حیات اگر شخصی او عارف و روحی از ارواح زندگان نماید و قوای و فعلی از و صادر شود و بان زنده رجوع کرده حل شبهه میتوان کرد بخلاف ارواحی که در برنج اند یا ملائکه یا حضرت حق جل و اعلیٰ و اهل مشرب تصوف که تجویر برور ارواح اولیا مطلقا خواه زنده و خواه مرده نمایانند ازین دلیل چنین جواب میگویند که اشتباه و تلبیس چون سیرج الارفع باشد و قریب الزوال از ان پاک نیست و این تلبیس و اشتباه از این قبیل است که بادی رجوع بدلائل کتاب و سنت و احکام شرعیه مرتفع میشود و اقوال و افعال آنکس را باید که بر معیار شریعت حمل نمایند اگر مطابق آن باشد برور روح پاک است و اگر بخلاف آن باشد برور روح خبیث است نیز میگویند که این نوع تلبیس و اشتباه و خرفات البلیس و هفت ملکه فوق الهی و متنی شیطانی و الهامی و دوسو شیطانی و تمثیل بشری که از ملک جن و شیاطین میشود و نیز واقع است و آنچه از طرق رفع این تلبیس و اشتباه در آنجا بکار برده میشود و در اینجا هم جاری خواهد شد و مانند اباول قارور که است باحکام طریق سلم همین است که امکان را بر قاعده تصوف انکار نباید نمود و وقوع را که محل اشتباه است سلم نباید داشت که دلیل بر آن سوا این دو سه نقل بر وقوع قائم نیست و برور کمونی که مجمع علیه صوفیه و رای این نوع صور بسیار دارد که در کتب تصوف مشروح است اما از شواهد این برور در کتب حدیث قصه زید بن خاریج است که ابو بکر بن ابی الدنیا فی کتاب من عاشر بعد الموت و قاضی ابوبکر بن فحله و دیگر محققین روایت کرده اند که بعد از موت و قبل از دفن روح او بایده متعلق شده آواز می کرد و مضمونش آنکه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العننی الامی خاتم النبیین لا ینحی بعده کان ذلک فی الکتاب الاول ثم قال القائل علی سانه صدق ثم قال ابو بکر خلیفه رسول الله الصدیق الایمن الذی کان ضعیفا فی جسده قویا فی امر الله کان ذلک فی الکتاب الاول ثم قال القائل علی سانه صدق صدق ثم قال الاوسط اجله القوم الذی کان لا یحیات فی الدنویة لائم الذی کان یمنع الناس ان یاکل قوتهم فهم عبد الله عمر امیر المؤمنین کان ذلک فی الکتاب الاول ثم قال القائل علی سانه صدق صدق ثم قال عثمان امیر المؤمنین و هو جیم بالمؤمنین و هو یحیی الناس من ذنوب کثیرة غلت لیلتان جعلت السنتا

کلیتین و بقی اربع سنین و الا نظام لهم و ان تحت الاحاء و دنت الساعة و اکل الناس بعضهم بعضا ثم ارجعی المؤمنون الی آخر القصة الطولية و ازین قصه معلوم میشود که در آنجا برور روح شده بود یکی از آنها روح زید بن خاریج که بایده خود متعلق شده حکم میکرد و دوم روحی دیگر بود که بعد از هر کلام او را تصدیق میکرد هم بر زبان او پس برور متنازع فیه ثابت شده و در کتب حدیث قصه دیگر نیز همین و تیره وارد است که الفاظ آن باین نیست و الله تعالی اعلم سوال آیه لینذر قوما انهم من نذیرین قبلک صریح است و آنکه قوم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در زمان فتره غافل از تکلیفات شرعی بودند و این آیه در سوره قصص واقع است و سیاق این آیه صریح است و در عاشر که میفرماید و لولا ان تصیبههم مصیبة بما قدمت ایدیم فبقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک و نکون من المؤمنین اما آیه لتنذر قوما ما نذرا بآهم فهم غافلون پس درین معنی نص نیست زیرا که کلمه ما سه احتمال دارد الاول ان کیون نافیة و الثانی ان کیون مصدریة و الثالثة ان کیون موصولة و علی الاول يحصل نفی انذار الایاء دون الباقیین و در تفسیر نیشاپوری میگوید و قد یقال ان ثانیة او موصولة و در مصدریة ای ارسلت لتنذر انذارا بآهم او ما نذرا بآهم او ما نذره آباءهم فهم غافلون فی غفلة فعلی کوهم غافلین بسبب باعث علی الانذار و علی الاول عدم الانذار بسبب غفلتهم انتهى باجماع بانضمام این آیه بآیه سوره قصص یا آیه و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا نجات اهل زمان فتره ثابت میشود موافق قاعده اهل سنت و جماعت که قائل اند بحسن و قبح شرعی منکر و وجوب عقلی اندام کلام درین است که انذار و ابعث رسول است و زمان آن است که در وی بعثت رسول نبی باشد و از نبودن انذار زمانی که آن زمان زمان فتره است حکم فتره نمیشود پس فیما بین حضرت عیسیٰ و آنحضرت علیهما الصلوة والسلام که مدت پنجاه و شصت سال است زمان فتره نبود که اهل آن زمان حکم فتره پیدا کنند مانند غیر مکلفین چون حبیبان و مجانبین معاقب نشوند زیرا که علم انبیاء و ما تقدم خصوصا کتب حضرت موسی و عیسی در آن بلاد موجود بود و عالمان آن کتب اگر چه در امور بسیار تحریف کرده بودند اما در توحید و اثبات نبوت و معاد که اصول ثلثه دین است فی الجملة قدم میفرمودند و لهذا در تفسیر نیشاپوری در تحت آیه سوره قصص میگوید من قبل کانت حجة الانبیاء قائمة علیهم و لکن ما بعث الیهم من تجد ذلک الحجۃ علیهم بعث الله تعالی تقریر التکلیفات و ازالة لتلك الفترة پس نفی انذار نسبت بقوم آنحضرت و بعثت رسول برور

متحقق شد و مراد از بعث رسول در آیه و ما کنّا معذبین حتی نبعث رسولا آن نیست که رسول از آن قوم
بقصد اولی برای تبلیغ ایشان بیایند تا علم موسوی و عیسی را ازین مرتبه خارج کنند بلکه مراد نیست
که در عالم رسول بیاید که خبر آن رسول و احکام آورده او و لواجم الا بکلفین برسند و مکلفین آنوقت را
علم آن رسول حاصل گردد که در این طریق و نه سبب ما در عالم ندیده بیکرم هست که آنرا حق و مطابق واقع
است انکار نپذیرد که همین قدر بحث و گفتیش سوال و تحقیق دین کفایت میکند آن زمان فتره
در میان حضرت لوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام بعد از گذشتن عادی و نمود مسلم است اگر در زمان فتره مجز
نیاید آن رسول از قوم خود کفایت کند لازم آید که اکثر ازمنه در حق اکثر اهل این زمان فتره باشد
ولیس ظلمت در احاطت طبعه نایل باید فرمود که اهل زمان خود را چه قدر کموش فرمودند مثل ان الله نظر
الى اهل الارض فمقت عوهم و عجمهم الا بقایا من اهل الکتاب و در آیات قرآنی امعان نظر باید فرمود
که کتیم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها و امثال ذلک چه معنی دارد پس زمان جاہلیت را که قبل
از وجود یا وجود آنجناب است زمان فتره مصطلحه نتوان گفت گو فتره لغوی باشد و همین معنی لغوی
در آیه یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبیین لکم علی فتره من الرسل ان تقولوا ما جاءنا من بشیر ولا نذیر
زیر که خطاب با اهل الکتاب است و فتره مصطلحه در حق اهل کتاب متصور نمیتواند شد و لهذا در حدیث شریف
جاء بما حکم تعذیب مردگان آنوقت وارد است مثل ابی دابوک فی النار در جواب کسی که پرسیده بود آن
ابی و مثل سبقتین اقوام عن فخریم یا یا هم الذین هم فخریم من فخر النار و لیکون اهلون علی الله من الجحیم
الذی یدیده الخ و بالنسبة الی غیر ذلک آنست که قوم آنحضرت را نذیر و پیامده بود که ایشان را بر کفر و معاصی
ایشان تهرساند و هر چند نیاید نذیر کذابی در دفع عذاب حجت نمیشود اما غیبت ابی این عذر
ایشان را هم زایل فرموده نذیر را هم برگزید و اگر امعان نظر در مضمون آیه دلالت بر این معصیت با قید
ایده هم کرده شود ظاهر میگردد که رسیدن معصیت در عوض اعمال ایشان که گناه از عذاب است سوا
کان و نیویا و آخر دیا مقدر و در صد و وقوع بود اما ایشان را در آن صورت جای گفتن بود که ما پیش
بعث رسول بسوی ما و قبل از انما چرا عذاب واقع شد لهذا ترا فرستادیم چنانچه قید الینا در لولا است
الینا رسولاً بان اشاره میکند در آیه دیگر که و قسموا بالله جبرایما هم لکن جاءهم نذیر لیکون اهدی
من اهدی الامم بهین معنی تصریح است و آنکه در آیه ان تقولوا انما انزل الکتاب علی طائفتین

من قبلنا و ان کنّا عن درستم لغافلین او تقولوا انما انزل علینا الکتاب لکن اهدی من اهدی
وازن آیات ظاهر میگردد که آنها مستعد نزول کتاب بر طائفتین بودند می دانستند که حال آن هر دو طائفة
چسبست و در باب توحید و نبوت و معاد و اعتقاد و اندک بلکه در حق و رقبه بن نوفل در اول صحیح بخاری مذکور است
که گفت بن النجیل بالعربیة ما شاء ان یکتب این معلوم میشود که در میان ایشان نیز دعوت عیسی رسیده
بود و ترجمه انجیل را می شنیدند پس درین حالت احکام زمان فتره چه قسم جاری میتواند شد و آنچه مرقوم
بود که اگر زمان بعث آنحضرت صلی الله علیه و سلم زمان فتره باشد پس وجه اختلاف در حال ابوی بن سرفین
چسبست که در فقه اکبر ایشان مصرح است و بیوطی و دیگر علماء و ایمان ایشان رسائل نوشته اند جواب
مهر بان من چون معلوم شد که زمان بعث آنحضرت زمان فتره بود بلکه زمان جاہلیت بود پس اشکال زایل
گشت و بر تقدیر یک زمان فتره هم باشند این اختلاف گنجایش دارد که ایمان و کفر چیزی دیگر است خدا
و نجات چیزی دیگر کافران زمان فتره را نهایی کار است که نجات یابند اما ایمان آنها خود البته ثابت است
بحث در اینست که در زمان فتره آیا آنحضرت صلی الله تعالی علیه علی آنکه در مسلم مشرک و کافر بودند که به
غفلت فتره معذب نشوند یا موجد بودند و منظر بعث آنحضرت صلی الله تعالی علیه علی آنکه در مسلم و کفر هم
کرده بر اتباع آنجناب صلی الله علیه و سلم پس آنچه در فقه اکبر است که ابوی آنحضرت صلی الله
تعالی علیه و سلم تا ما علی الکفر با اثبات نجات ایشان تناقض ندارد آنست که اگر توحید و برابری از
شکر از آنها ثابت شود البته مناقض آن خواهد بود و نهایت کار این مردم همین است که نجات ثابت
میکند تفصیل این اجمال آنکه در اثبات نجات والدین آنحضرت صلی الله تعالی علیه علی آنکه در مسلم علماء
راست مسلک است اول آنکه ایشان با وجود کفر و شرک که داشتند معذب نخواهند شد مثل صبیان و
و مجانبین بعثت آنکه در زمان فتره بودند و پیش از بعث پیغمبر مقتضای آیه و ما کنّا معذبین حتی نبعث رسولا
تعذیب قبل از بعث مستحق نیست و قد سبق ما فی هذا المسک من المناخاة و برین مسلک هم عبارت فقه
صحیح است زیرا که مدلول او همین قدر است که ما تا علی الکفر تعرض تعذیب آنها در آن عبارت واقع نیست
مسلک دوم آنکه ایشان را بر آنحضرت زنده ساختند و اینها ایمان آوردند و این مسلک با عبارت فقه اکبر
منازع ندارد و لهذا شمس الدین کروری که از اجله علماء خفیه ما و را نه است در فقه خود میگوید و یجوز
من مات علی الکفر لا والدی رسول الله صلی الله تعالی علیه علی آنکه در مسلم لثبوت الله تعالی احیاءه حتی آمنه

مسک سوم اینکه اینها بعقل خود باستماع از مله ابراهیمی قبح شرک را دریافته ترک آن گرفته بودند و توبه را منعقد بودند و اصنام را تعظیم نمیکردند و کابرا عن کابر بعث آنحضرت را صلی الله تعالی علیه و آله وسلم شنیده منظر قدم ایشان و تولد ایشان بودند و بدل غم مصمم داشتند که هرگاه آن بپسود برضه ظهور جلوه گر شود ما از دل و جان متابعت او اختیار کنیم چنانچه قصه نورس که در جبین عبدالله والد شریف آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بود و از بزرگان خود موروث داشت شاید این مدعاست بهیشت فرختر سیوطی در رساله خود همین مسک است پس درین صورت هم نجات ایشان ثابت میشود و هم ایمان ایشان زیرا که در الوقت همین قدر ایمان اجمالی تحقق میتوانست شد چنانچه در حق و رفقه بن نوفل نیز همین قدر ثابت است اما برین مسک هم عبارت فقہ ابرار و ست نمیرد و نیز آنکه شاید عدم ایمان تفصیله را عدم وقوع ایمان مغرور علیه را تعبیر بکفر کرده باشند اما بی دلیل و بک فی النار و لم یؤذن لی بالشفاعة فیها که در حق مادر شریفه ارشاد شده ازین هر سه مسک ابا و کلی و منافرت تمام دارند فالاولی فی هذه المسائل السکوت سهو الی فقها نماز تراویح را سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعضی سنت عمر و نوشته اند و در فتاویٰ فرغ بسیار درین باب ذکر کرده اند و آنچه عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت است همان نماز تهجد بود که یک و بار بجاعت گزارد و در بخاری تصریح است بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رمضان و غیر آن زیاد بر یازده رکعت میگذارد و مگر در حدیث دیگر که آنرا از این پیروی کرده است در رمضان بربست رکعت نماز هم آمده و از خلفاء را شنیدین عمل بدان نماز معلوم نمیشود بلکه آنچه در حدیث آمده که حضرت عمر رضی الله عنه را دیدند و مردم را دیدند در نماز گفتند نعمت البعده هذه التي تنالونها عنها خير من التي تقومون بها و حضرت علی رضی الله عنه چون مردم را در نماز دیدند فرمودند که نور الله قبر عمر كما نور المساجد صریح است در آنکه این هر دو امیه کیه خود نگذازند و اشعار است بآنکه این نماز تهجد بربست اگر و آخر شب گذارند بهتر است و نیز در مشکوٰه است که در عهد عمر مردم یازده رکعت میگذارد و نیز برین است و از امویان و از ائمه فقیهات بران متفرع نمودن که اگر اینچنین کند تراویح شود و اگر چنان نشود تراویح نمی شود و از کجاست که اگر کسی اکتفا بیا زده رکعت کند باید که تارک سنت نباشد و اگر اصلاً نخواند باید که تم نباشد و نیز ختم قرآن را درین نماز سنت میگویند این از کجاست و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر رمضان با جبرئیل علیه السلام مدرست قرآن میکرد و در

نماز تراویح

آخر دوبار که و این جاست ختم در رمضان ثابت میشود و لیلاً و نهلاً خارج الصلوة و عجب تر از همه آنست که در بعضی از کتب فقہ مذکور است که اگر اهل قریه بزرگ تراویح القاق کنند امام را باید که با ایشان قتال کند امام ابوحنیفه رحمه الله علیه تارک نماز فرض را مستوجب قتل نمیدانند و این اقل تبرک تراویح اهل بلده را حکم قتل میکنند جواب در باب تراویح چنانچه این حدیث صحیح واقع شده که ما کان یزید فی رمضان و لانی غیره علی احدی عشرة رکعة یحییان این احادیث هم صحیح و در و شده اند که قاتل عائشة رضی الله عنہا کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یجتهد فی رمضان ما لا یجتهد فی غیره و در اسلام و غنایم کان اذا دخل العشرة الآخرة من رمضان احیا لیلته و اقیظ الله و جدد و شد المیزر و راه البخاری و مسلم و ابوداود و النسائی و عن النعمان بن بشیر قال قنا مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فی شهر رمضان لیلته ثلث و عشرين الی ثلث اللیل الاول ثم قنا معه لیلته خمس و عشرين الی نصف اللیل ثم قنا معه لیلته سبع و عشرين حتی ظننا ان لا ندرک الفلاح اسی السحر و پس وجه تطبیق در میان این روایات که صریح دلالت بر زیادتی و کفایت و کمی نماز آنحضرت در رمضان بر غیر آن میکنند و در آن روایت که نفی زیادت میکنند همین است که آن روایت محمول بر نماز تهجد است که در رمضان و غیر رمضان یکسان بود غالباً بعد یازده رکعت مع الوتر میرسد دلیل برین حمل است که راوی این حدیث ابوسلمه است و در تتمه این روایت میگوید که قالت عائشة رضي الله عنها قلت يا رسول الله صلى الله تعالى علیه و آله وسلم اتنا من قبل ان توتر قال يا عائشة ان عینی تنال و لا ينال قلبی کذا رواه البخاری و مسلم و ظاهر است که نوم قبل از وتر در نماز تهجد تصور میشود و غیر آن در روایات زیادته محمول بر نماز تراویح است که در عرف آن وقت بقیام رمضان مجبر بود آمدیم بر آنکه بقیام رمضان بچند رکعت او میفرمودند و در روایات صحیح مرفوعه تعیین عدد نیامده لیکن از الفاظ مذکوره در جد و اجتهاد آنحضرت علیه الصلوة و السلام معلوم میشود که عددش بسیار بود و در مصنف ابن ابی شیبہ و سنن بیهقی بروایت ابن عباس و در و شده که کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یصلی فی رمضان فی غیر جماعه یبشیر رکعة و یوتر اما بیهقی این روایت را الضعیف نموده بآنکه راوی این حدیث جد ابوبکر ابن ابی شیبہ است حال آنکه ابوشیبہ جد ابوبکر بن ابی سببه القدر ضعف ندارد که روایت او را مطرح مطلق ساخته شود آری اگر معارض او حدیث صحیح می شد البته ساقط می گشت و قد سبق ان ما یترجم معارضه اعمی

حدیث ابی سلمه عن عائشة المتقدم ذكره ليس معارضه بالحققة فبقی سالما كيف وقد تأيد الفعل الصحا
 رة كما رواه الميهني في سننه باسناد صحيح عن الثابت بن زيد قال كانوا يقولون على عهد عمر بن الخطاب
 في شهر رمضان بعشر من ركة مروى المالك في الموطا عن يزيد بن رومان قال كان الناس
 يقولون في زمن عمر بن الخطاب ثلثة وعشرين في رواية باعدى عشرة فبقي درين هر دو روايت جمع نموده
 باين طريق که اول صحابه کرام روزه عدد يازده را که عدد مشهور تهجد آنحضرت بود درين نماز هم اختيار فرموده بود
 للعله المشتركة بينهما وهوان کلامها صلوة الليل و چون نزد ایشان ثابت شد که آنحضرت درين ماه
 درين قيام زياده ازان عدد مي فرمودند و بعشرين ميرسانيدند من بعد عدد و بيست و سه را اختيار
 کردند و برين عدد و اجماع شبهه بود و بعد از تحقق اجماع مراعاة اين عدد هم از ضروريات گشت در حق
 قرون متاخره از اين جهت است که فقها درين امر تشدد ميکنند و چيزي را بسيار است که بعد از تحقق
 اجماع تاکيد شديد پيدا کرده اند و قبل از اين چندان تاکيد نداشتند خصوصا چون آن امر جمع عليه
 اهل حق گردد و بابه الامتياز از اهل بدعت شود در روايت پنج قتي نيز تاکيد يک بعد از قرن صحابه هم سيره
 سابق ازان نبود که بيايظهر من تتبع الروايات في ذلك و در اختيار اين عدد وجه ديگر هم موجب
 ترجيح بهر سبب از آنجمله آنکه در غير رمضان صلوة الليل که عبارة از تهجد است بعد يازده وارد شده آنرا
 در رمضان که وقت جد و تشهير است مضاعف کرده و عدد روايت پنج قتي نيز عند اکثر الشافعية برده سيره
 تضعيف آن ببيست ميرسد و سه رکت و تر را چون بان عدد ختم کنند بيست و سه ميشود و بهر حال در اینجا
 قاعده کلیه را ملحوظ بايد فرمود که در وقت اجماع و اتفاق اهل علم و عقد بر امر از امور شرعية دلائل
 و ماخذ آن امر از طرق شتى و مسالك متعدده بر قلوب اهل عصر وارد ميشود و بهيئت مجموعيه موجب يتقن
 باطن غالب حکم آن امر ميشود اگر از ديگران که در الوقت حاضر نبوده اند بهر هر ماخذ و دليل افرازي فرأوي
 نظر کنند نزد ایشان موجب غلبه نظر بايتقن نمیشود ليکن در حق ایشان اجماع منعقد در زمان سابق
 در دليل بودن کفايت ميکند از اين قاعده مسائل بسياري برآيد و اگر اهل زمان متاخر خواهند که سوا
 اجماع دليل ديگر دران مسائل پيدا کنند متخير ميشوند و بهرگز ایشان را بر دو يقين ميسر نميشود و بزرگوار
 دلائل ماخذ اجماعيه در ذهن ایشان فراهم نمي آيند و ترتيب زباني نسخ آن دلائل ماخذ و قرائن
 نمیتوانند شناخت و آنچه از امام مالک منقول است که کسی و شش رکت بايد خواند سواي و تر و ميگويند

که عمل اهل دينه همین بود پس اهل تاريخ وجه آنرا چنين نوشته اند که اهل مکة در ما بين هر دو تروحيه
 شوط طواف بجای آوردند چون اهل دينه محل طواف نداشتند در ما بين تروحيه چار چهار رکت خواندند
 اختيار نمودند از جهت مجموع نماز ایشان باين عدد رسيد ترايح و نوافل که ما بين الترايح واقع ميشود
 و في مصنف ابن ابی شيبه عن داود بن قيس قال ادركت الناس بالمدينة في زمن عمر بن عبد العزيز
 و ابا بن عثمان يصلون ستا و ثلثين ركة و يوترون ثلثا انتهى و ظاهر حدوث اين زياده که سبب
 زواجل فيما بين واقع شده در زمان عمر بن عبد العزيز يعني زمان امارت او بر دينه منوره بوده است که در
 مردم الكمال رغبت و عبادت بهر سبب بود بقدر ما ثور و منقول ایشان از اسبع حال نيگشت و اندر
 اعلم منه اذا تخيرتم في الامور فاستعينوا باصحاب القبور حديث نيست قول بزرگيست و له معان شتى
 منها اذا تخيرتم نظر الی الدلائل المتعارضة في حل بعض الاشياء و حرمتها فانكم اجهادكم و تقلدوا من
 قدام و هذا القول يشبه منقول عن عبد الله بن مسعود و سفيان الثوري و منها انكم اذا تخيرتم في الامور
 الدينوية و ضايق سبب لك فليكن فانظروا الی اصحاب القبور كيف تركوا الدنيا و استقبلوا الآخرة
 و اعلموا انكم ايضا صارون الی ما صاروا و هذا العلم سهيل عليكم صعاب الدنيا و شدائدها بالجملة و بعض
 در معنى استدراك ميتة حيل مطلقا كرهه نيست و انكار است نهي آيد بزرگوار در مسائل بسيار در احاديث
 مشهورة عمل با حيل آمده منها في الصحيحين يع الجمع بالدرهم و يتبع بالدرهم جنبيا فانه صحیح في مخالفة
 الروايات بتوسط غير الجنس الی غير ذلك آتے نزد شافعية مالکيه و حنابلة استعمال حيل عند الضرورة
 جائز است يعني برائے تخلص از مضيق و دفع ضرر از خود و نيز و اكثر خفیه برائے جلب نفع بے ضرورت
 معتد بها است نيز جائز است مالم يكن فيها اضرار حق واجب لله تعالى اولاه من العباد و متاخرين
 ایشان درين تعميم بيار کرده اند و استعمال حيل را برائے منع و جوب حق نيز جائز داشته اند و حرمت
 را مخصوص گردانیده اند بابطال حق واجب شده و فيه بعد لا يخفى منه و باب استعانت بار و احاطة
 درين است افراط بيار بوقوع آمده آنچه جهال و عوام اينها ميکنند و ایشان را در عمل مستقل دانسته اند
 بلا شبهه شرک حلی است و نذر اوليا که برائے قضاء و حاج معمول و مرسوم است اکثر فقها بحقيقة آن پي
 نبرده اند و آنرا بر نذر خدا قياس کرده حکم مردود بر آورده اند که اگر نذر با استعمال برائى آن دلی است
 باطل و اگر برائے خدا است و ذکر دلی برائے بيان مصرف است صحيح است ليکن حقيقت اين نذر است

بجای نوافل
در صحابه

بجای
مسئله حلیه

برقيت
استحباب
از احوال

که اید و ثواب اطعام و اتفاق و بذل مال بروح میت که امریت مسنون و از روی احادیث صحیح است
 است مثل ماوردی بصحیحین من حال ام سعد و غیر ما درین نذر مستلزم میشود پس حاصل این نذر آنست که
 آن نسبت مثلاً اهدا ثواب بذا القدر الی روح فلان و ذکر وی برای تعیین عمل مندرست نه برای
 مصرف و مصرف این نذر نزد ایشان موصول آن ولی میباشد از اقارب و خدمه و همطریقان و امثال
 ذلک و همین است مقصود نذر کنندگان بلا شبهه و حکم آن صحیح بحسب الوفاء به لانه قریه معتبره فی الشرع
 آئے اگر آن ولی را حلال مشکلات بالاستقلال یا شفیع غالب اعتقاد میکنند این عقیده او منجر بشکر و نسیا
 میگردد لیکن این عقیده چیز دیگرست و نذر چیزی دیگر منته رساله و لیس احمد و اصل یکی از علمای
 روم تصنیف کرده بود و حضرت شیخ البوطی هر گوی حضرت ولی نعمته را فرموده بودند که آنرا مطالعه نمایند
 و بران چیزی بنویسند ایشان بعد مطالعه بطریق حاشیه چیزی بران رساله نوشته اند همین حاشیه
 در فهرست مؤلفات ایشان داخل است و درین باب فخر آنست که هر احمد حرام نیست بلکه معصوم فقط
 و آن هم چون بحد مورد مفرح و احمقانی باشد و مرآتیکه دون مورد اند مثل شجر فی و پیازی و غیر ذلک
 مباح اند و بات سحر که آنرا عربان و جوخ احمد گویند بالا جماع جائز است و همچنین کهار و از همین جا معلوم
 میشود که در بار بر شوخی رنگ است نه بر حرمه منته فرق در لزوم کفر و التزام آنست که نصیحه در مقدمه دارد
 شده و آن نص را کس تاویل و دراز کار که باعتبار قواعد عربیه و اصول راست نیاید نموده مدلول ظاهر آنرا
 انکار نماید پس لزوم کفر متحقق شده لیکن التزام وقتی متحقق میشود که مدلول نص را مدلول نص اعتقاد کرده
 بے تاویل انکارش نماید و گوید که هر چند نص وارد نشده است اما من این معنی را قبول ندارم پس لزوم کفر نظر
 بواقع نفس الامر است و التزام باعتبار اعتقاد منکر و معنی لزوم کفر آنست که این عقیده که در حقیقت کفر است
 وجود لازم می آید بر قائل گو قائل آن نداند که محمود و کفر است منته حدیث لولاک لما خلقت الافلاک و هیچ
 کتاب بنظر نیامده منته از احادیث حرمت سودا گرفتن و دادن مطلقاً معلوم میشود الا عند الضرورة البتة
 امکان فی نخصه و امثالها فانهاست ثناء بالنص القرآنی الوارد فی حرمة المیتة و غیره و عموم بلوی را مخصوص
 این حرمت ساختن چنانچه در ملک هندوستان واقع است جرأة میشود عموم بلوی در طهارت و نجاست
 البتة تاثیر میکند لانی محل و الحرمة منته قاعده اجاره آنست که هر شے واجب و مندوب منعقد نمیشود
 و تعلیم قرآن فرض بلکه فایه است و مندوب علی لعین پس محل اجاره نیست آری در خانه کسے فتن و از

باین حدیث

باین حدیث

باین حدیث

باین حدیث

صحیح تا ششم شستن و اطفال و اربابانی کردن فعلی است و را تعلیم که بران اجاره منعقد میتواند شد و رقیه
 بالقرآن مباح است فینعتقد علیها الاجارة رقیه را بر تعلیم قیاس نباید کرد و بذا لک یندفع التعارض و آنچه در
 ترجمه مرقوم است که نکر فتن اجرت غیریت است و نکر فتن نخصت باین معنی است که اگر وقت تعلیم شرط نکرده بود
 و بعد از تعلیم مکافات آن نعمت بجزی قصد کنند قبول آن چیز نخصت است که بظاهر اجرت نیست و
 نکر فتن آن غرضیه که موضع طمع و نقصان اجر است احتیاط مقتضی رد آنست و نکر فتن اجرت بر رتی و
 عزائم بالا جماع جائز است لا باس به و تعلیم قرآن را متاخرین جائز داشته اند که با جرت توان کرد اما
 مراد ایشان همین تعلیم است که دروس اطفال دیگر و را تعلیم پس شرط باشد تا محل اجاره تواند شد
 نه محض تعلیم مثلاً شخصی پیش شخصی بیاید که مرافقان آیت تعلیم کن و این از روی فردی خواهد که این اجرت
 بالا جماع بنی المتقین و المتاخرین حرام است منته در حق اصحاب کتبت میسر مشهور و مجمع علیه است
 که ایشان اعیانند و همه امام مهدی خواهند برخاست و نصرت ایشان مشغول خواهند بود و بعد از آن خواهند
 و لیکن ادله صحیح الماخذ قویة الدلالة برین امر از روی روایات یافته نمیشود و در تفسیر در غشور و دیگر تفاسیر
 روایات ضعیفه بر این دایمی بمشام میسر سازند و در نظم قرآنی هم اشاره باین معنی است و قصه فرستادن
 حضرت علی کرم الله وجهه برای دعوت ایشان با سه کس دیگر موضوع است یا دارم که صاحب تبه الشیخ
 و دیگر محدثین حکم بوضع آن کرده اند اما در بعضی طرق ضعیفه وارد است که شب اسرار آنحضرت بران جا
 گذشته دعوت فرموده اند و ایشان اجابت کرده باز خواب رفته اند و الله تعالی اعلم منته لفظ حدیث
 در مسلم و ترمذی اینست که معاویه بن ابی سفیان سعد ابن ابی وقاص را گفت ما نمک آن تسبیح ابائرا
 بعضی جانب داران معاویه بن ابی سفیان این لفظ را تاویل میکنند و گویند مرادش این بود که چرا حضرت
 علی رضی الله عنه در شتی و کلام نیکنی و نحو فہمانی که دست از حمایت قاتلان عثمان بردارد و در مقام قصاص
 بکامیاب و لیکن درین توجیه و خدشه خاطر میگذرد اول آنکه برین تقدیر بیاید که این گفت و شنید
 در ایام حیات امیر المؤمنین علی رضی الله عنه باشد و از روی تاریخ ملاقات سعد با معاویه در ایام حیات حضرت
 امیر المؤمنین درست نیست زیرا که سعد از ابتدا فتنه در موضع عقیق که بیرون مدینه است نمزوی
 شده و در آن ایام آمدن معاویه در مدینه منوره اتفاق نیفتاد بلکه بعد از صلح از امام حسن رضی الله عنه
 و با اهل مدینه ملاقات نموده دوم آنکه جواب سعد امام با ذکر تلامنا الی آخره ازین توجیه با صریح وارد

باین حدیث

باین حدیث

بیان محو و اثبات تقدیرات

بسم الله الرحمن الرحيم

سوال از مرزا حسن علی صاحب بخدمت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب قدس سره العزیز در مذہب اہل حق قول بالبداء باطل است چنانچہ تفصیل تمام دلائل عقلیہ و براہین نقلیہ در کتب احادیث و تفاسیر و کلام مصرح و انجیر در کلام حضرت فخر المحدثین امام المتصوفین جناب شاہ ولی اللہ صاحب قدس سرہ ثبوت بداء در کتاب ہمعات مذکور شدہ بکدام معنی باید فہمید و بکدام محل صحیح حل باید نمود تا مخالف کتاب و سنت نباشد عبارت ہمعات اینست و ارادہ و قضای حوادث از ان تجلی نوارہ صفت جوش میزند و مبداء و ادنی حوادث بہان ارادہ است و آن ارادہ را نیز اسباب دیگر اند بعضی مستمر مثل قوای و کواکب و افلاک و طبقہ کلیہ کہ بہر شخص اکبر است و بعضی ظاہر مثل ادعیہ ملائکہ و حوادثی کہ از اسفل مرتفع میشود درین موطن محض اثبات و مبداء نسخ واقع میشود و ہمین تجلی است کہ مرئی نمی آید خواہد شد در معاد الی آخر ما قال و امام بغوی در تفسیر معالم التنزیل در بحث آیہ یحی اللہ مایشاء و میثبت و عندہ ام الکتاب نقل فرمودہ مراد از محو و اثبات کہ موہم بداء است چہ خواہد شد و ہنہ عبارتہ عن عمر و ابن مسعود انہما قال یحی السعاده و الشقاوۃ ایضا فیمحو الرزق و الاجل و میثبت مایشاء عن عمر رضی اللہ عنہ انہ کان یطوف بالبيت و یسبکی ویقول اللهم ان کنت کتبتنی فی اہل السعاده فاشتبنی فیہا و ان کنت کتبت علی الشقاوۃ فاشتبنی فی اہل السعاده و المغفرۃ فانک یحی مایشاء و تثبت و عندک ام الکتاب مشکوٰۃ عن ابن مسعود فی بعض الآثار ان الرجل یکون قد بقی لہ من عمرہ ثلاثون سنۃ فیقطع رحمہ فیروالی ثلاثۃ ایام و الرجل قد یکون بقی من عمرہ ثلاثۃ ایام فیصل رحمہ فیروالی ثلاثین سنۃ انتہی پس مراد از محو و اثبات کہ موہم بداء است چہ در احادیث اول و زیادت بنا بر صلہ رحمی و کوتاہی بنا بر قطع رحم و در حدیث آخر چیست و اگر بر قضای معلق و مبرم حل کنند خالی از تکلف نیست جواب از مولانا شاہ عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی بداء در کتاب ہمعات یعنی تجد و ارادہ واقع است کہ مشابہہ بداء است و در بخاری و حدیث اعمی و اقرب و ابرص کہ بداء اللہ عزوجل ان یتلیمہم واقع شدہ نیز بہر معنی است و بداء یعنی تجد و ارادہ مخالف مذہب حق نیست زیرا کہ اہل سنت قاطبہ ارادہ را از صفات قدیمہ ازلیمہ حضرت باری میدانند و تعلقات آنرا حادث می انگارند و حضرت ایشان در کتاب ہمعات و در کتاب

دیگر ارادہ را در مرتبہ ذات صفت قدیمہ ازلیمہ میدانند و در مرتبہ تجلی اعظم ارادہ را حادث اثبات میفرمایند پس قدم ارادہ در مرتبہ ذات است و حدوث آن در مرتبہ متاخر از مرتبہ ذات کہ مرتبہ تجلی اعظم است و ہر گاہ حدوث و قدم در دو مرتبہ واقع شد تخالف برخواست آری مرتبہ تجلی اعظم را کہ بہر شخص اکبر است و علما ظاہر نمیدانند و اثبات نمیکند پس نزد آنہا حدوث ارادہ را در نتیجہ مرتبہ تجلی انہما نمیدانند بلکہ تعلق بہان ارادہ قدیمہ را حادث انگاشتند و بہا قریب من النزاع اللفظی و در آیہ کہیمہ نیز اشارت بہ اختلاف مراتب معلوم میشود زیرا کہ فرمودند یحی اللہ مایشاء و تثبت باز فرمودہ اند و عندہ ام الکتاب صریح دلالت دارد بر آنکہ محو و اثبات در جابہ و ام الکتاب در مرتبہ دیگر است و در ہر دو اثر حضرت عمر و ابن مسعود رضی اللہ عنہما نیز دفع تخالف با اختلاف ترتیبین توان فہمید علما ی ظاہر بقضای معلق و مبرم دفع تخالف مینمایند و لا باس بذلک لانہم لایثبتون مرتبۃ سوی الذات المقدستہ لہا الصوفیۃ فلما اثبتوا التجلیات و مرتبۃ التجلیات متاخرۃ عن مرتبۃ الذات المکن لہم القول بحدوث الارادۃ فی تلک المرتبۃ من غیر لزوم محذور و در کتاب ہمعات و دیگر تصانیف ایشان اثبات حدوث ارادہ قدیمہ درین مرتبہ مفصل مذکور است چنانچہ بعد از تامل واضح خواہد شد سوال از مرزا حسن علی صاحب نزول اہل حق یعنی اہل سنت و جماعت صحیح ثابت شدہ بہ براہین عقلیہ و عقلیہ کہ مسووسہ انبیاء و رسول و ملا علیہم السلام عصمت در آنجا ثابت نیست حتی کہ اگر کسی را معصوم گویند درست نیست و لہذا اشکالین و فقہا رحمہم اللہ اطلاق عصمت بر غیر انبیاء و ملائکہ روا ندارند پس انجہ جناب فخر المحدثین حضرت شاہ ولی اللہ صاحب قدس سرہ در تفسیحات الہیہ و غیرہ صفات اربعہ کہ عصمت و علمت و وجاہت و قطبیت باطنہ است بر آن حضرت ائمہ اثنا عشر علیہم السلام ثابت کردہ اند و آن ہدایت مآب نیز این مراتب را در رسالہ کہ در بیان اعتقادات بحضرت ایشان تالیف فرمودہ اند از قلم نمودہ اند انرا بکدام محل صحیح حل باید نمود و دلیل آنکہ سنت و اجماع است بر آن کہ کلام است و جواب تخالف این قول کہ بطلت مذہب اہل سنت نمایان چہ خواہد شد و مع ذلک منافی تفصیل خلفائے ثلاثہ رضی اللہ عنہم خصوصاً حضرت شیخین خواہد بود حال آنکہ این مسئلہ تفصیل مجمع علیہ اہل سنت است عند من بعید بہ و علاوہ آن خود جناب افادت ہدایت انساب حضرت شاہ ولی اللہ صاحب بہر اضطراب و بطریق تمام این مسئلہ را بفرستاد و خلافاً ثلاثہ سیمائیین راضی اللہ عنہم بدلائل نقلیہ و عقلیہ و کشفیہ و وجدانیہ بتقریر وافی و مثال شافی

فہم عصمت
و فیہا و انہ
و اولیک

و تزییناتی تحریر فرموده اند پس اب مخالف و مخالف این مسئله معهوده ثابت متفق علیها بآن مسئله غیر ثابت
عن اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت چه خواهد شد بنیوا و جواب از مولانا ممدوح حضرت
و حکمت و وجاهت نزد صوفیه معانی اصطلاحیه دارند خصوصاً در کتب مصنفه حضرت والد ماجد قدس
سر مفصل مذکور اند این وقت بسبب شدت بیماریها امکان نیست که تمهید مقدمات نوشته آید اگر
کتب مصنفه ایشان موجود باشند مطالعه باید نمود واضح خواهد شد و شرح اختصاص از تصانیف شاه
محمد عاشق بجلتی قدس الله سره اگر بهم رسد شافی و کافی خواهد بود باجمعه موافق علما و ظاهر این وقت
جواب نوشته میشود عصمت و معنی دارد اول امتناع صدور ذنب مع القدرة علیه و این معنی باجماع
اهل سنت مخصوص بحضرات انبیا و ملائکه علویه است دوم عدم صدور ذنب مع جواز من غیر لزوم محذور
و این معنی را نزد صوفیه مخوفیت خوانند و بهین معنی در کلام صوفیه سوال عصمت بر او خود آمده چنانچه در
اول و عاخر بحرف البحر واقع شده نساک الحکمة فی الحركات و السکنات و الارادات و الخفیات الی آخره
این معنی مخصوص بانبیا نیست و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بر او البیت خود خواسته اند بقوله اللهم اذهب
عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً بهمین معنی است و در حق حضرت عمر رضی الله عنه وارد شده ان الشیطان
لیفر من عمر و نیز وارد شده ان الحق یخلق علی لسان عمر و قلبه و در حق صهیب رضی الله عنه واقع شده نعم العبد
صهیب لو لم یخف الله لم یعصه فلا اشکال و حکمت بمعنی علم نافع است اگر مکتب باشد در اصطلاح صوفیه
آنرا حکمت مگویند بلکه علم و فضیلت نامند و اگر آن علم بطریق و سبب بر دل شخصی واقع شود آنرا
حکمت نامند و آئینه الحکمة و فصل الخطاب و کلاً آئینا حکما و علما و خواه آن علم متعلق بعقاید باشد
یا باعمال یا باخلاق و این معنی هم مخصوص بانبیا نیست و لفظ آئینا لقمان الحکیم ان اشکر الله بعد از
آیه و اذ قال لقمان لابنه تا آخر کوع بیان بعضی از حکمت ایشان است آری این باب بهر خوبی
آید آن مخصوص بانبیا است و سبب اعم است نبی و غیر نبی و در آن شریک اند و لهذا در حدیث شریف
دار و شده انا دار الحکمة و علی باهبا و در روایت مشهور انما دیتة العلم و علی باهبا واقع شد مراد از علم
در اینجا بهمین معنی است و وجاهت بمعنی آنست که بعضی بندگان خود را حق تعالی بوجهی معامله
نماید از دفع طعن معاندان و تهمت با عیوب و حفظ در اصابت بادشایان و امر در حق محبوبان
و رویداران و نمایند و این معنی در حق دو کس از انبیا است اولو العزم منصوص قرآنی است اول در حق

حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام هرگاه ایشان را نبی اسرائیل تهمت آورده و برص کردند
قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تکنوا کالذین آذوا موسی فبراه الله ما قالوا و کان عند الله
و جمیعاً حق تعالی را رضی نشد به تهمت ایشان اگر چه آن تهمت بیج محذور شرعی نداشت دوم در حق
حضرت عیسی که یهودیان در حق ایشان تهمت زنا زادی بر زبان آوردند و بسجن آمدن ایشان
در عین طفولیت آن تهمت را زائل فرمود قال الله فی سورة آل عمران و جهل فی الدنیا و الآخرة
و من المقربین و یکلم الناس فی المهد و کلهما لک آخرة و این معنی در حق اکثر اولیای نبوت پیوسته اول
در حق ابوبکر صدیق رضی الله عنه که ان السدیکه فوق السموات السبع ان یخطأ البکر فی الارض دوم
در حق علی مرتضی رضی الله عنه که دعا کردند اللهم اد الحق حیث دار و نگفتند اد حق حیث دار الحق و
قطبیت باطنه آنست که حق تعالی بعضی بندگان خود را مخصوص سازد که مہبط فیض الهی او لا بالذات
ایشان باشند و ایشان بدیگران منتقل نشود و گویا هر کس تلذذ و انساب از ایشان نکرده باشد مانند
آنکه شعاع آفتاب از راه روزنه در خانه میفتد پس اول آن روزن روشن شده و بواسطه آن تمام تن
خانه روشن شود و این را قطب ارشاد نیز نامند بخلاف قطب مدار یا بجملة اثبات این صفات از بعد از
نه مخالف مذہب اهل سنت است گویا هر بنیان از اطلاق این الفاظ تا حاشی نمایند و نه مخالف تفصیل
تسخین که مجمع علیه جمیع اهل حق است زیرا که مدار آن تفصیل بر اکثریت ثواب است عند تکلمین و
جائز است که خدا تعالی بعضی بندگان خود را مخصوص بزیادت ثواب گرداند هر چند فضائل دیگر و صفات
کمال و در غیر آنها بیشتر باشد و مصنف کتاب جمعات قدس الله سره مدار تفصیل تسخین بر تبت انبیا
داشته است و سیاست است دفع مشبهات و ترویج دین و نگاہ داشتن مردم از بدعت و اجراء جمیع
و امر بالمعروف و نهی عن المنکر و ظاهر است که زیادتی تسخین درین امور واضح من الماسر و ابین من الامر
است و لهذا قال اکثر المتکلمین التفصیل عندنا بالتوفیق لا بالفضائل فقط سوال از مراد حسن علیه السلام
کتاب صواعق موقله در مذہب رافضی خدام الله تعالی که تالیف نصر الله کالی است بملاحظه شریفین
در آیه یانه و بعد از آنکه لم یخطأ فیض اثر شده باشد فرقی در تصنیف آن و تصنیف جناب افادت مآب
که تحفه اثنا عشریه است چیست و معاندان این دیار خصوصاً رافضی خدام الله بطریق از خانی و بهر
گوئی خیل شور و شغب میکنند که کتاب ستطاب تحفه اثنا عشریه ترجمه صواعق موقله است بهر چه رسول

انیمعنی ما مخلصان وفدویان را لاطال ویهوده بینماید و از جمله بدیهی البطلان است و هر کس که از
 مایه علم الهی داشته باشد این خبر از محلی عنه مخالف خواهد است لیکن بعضی کسان این ناکس البسیا
 تنگ کردند لهذا این امر نامرضی را موجب سحر خدای جناب عالی انگاشته شد جواب از شاه صاحب
 مدح - در وقت تصنیف تحفه اثنا عشریه از کتابهای اهل سنت که در رد مذہب شیعیه و کتب شیعیه
 که در رد مذہب اهل سنت تالیف شده سه قسم بهم رسیده بود قسم اول در مجابله این مسئله خاص یعنی
 اثبات خلافت خلفا و ثلثه و رد آن مثل نواقض الرافض و مرفض الرافض و صواعق محرقة و شرح
 تجرید از طرف اهل سنت و مصائب النوب و رد شبهات الاعور و الظالم الحق و سفینه النجاه از طرف
 شیعیه قسم دوم آن کتابهاست که در مسئله امامت و شروط آن و موانع آن تفصیل تصنیف شده
 مثل بحث امامت در شرح مقاصد و شرح مواقف و طالع الانوار وربعین از طرف اهل سنت و تصانیف
 علامه حلی و مقدار و حدائق موبقه در رد صواعق محرقة و مقدار از طرف شیعیه قسم سوم آنست که تمام مذہب
 شیعیه را هم در الہیات و هم در معاد و هم در امامت و هم در روایت احادیث و هم در اصول رد کرده اند
 مثل البطل الباطل و صواعق موبقه تالیف نصر الدکالی از طرف اهل سنت و منہج الحق علامه حلی
 و احقاق الحق قاضی نور الدین شوشتری از طرف امامیه این هر سه قسم کتب در وقت تالیف تحفه اثنا عشر
 موجود و مختصر بودند در الوقت ترتیب صواعق بسیار پسند خاطر افتاده و همان ترتیب درین کتاب
 کلام واقع شده و احقاق الحق نیز همین ترتیب دارد و البطل الباطل نیز همین ترتیب دارد لیکن
 ترتیب صواعق بسیار مختصر و خوشنما بنظر آمد همانرا اختیار کرده شد مگر بحث نو لا و تنہا در آن نبود و شرح
 حدیث الثقلین نیز در آن نبود و مسئله الکفر نبوت و الحاکم لازم مذہب شیعیه است بشرح و بسط نیز
 در آن نبود این ابواب افزوده شد و باب مطاعن و جواب آن هملا در آن کتاب مذکور نیست و نیز در صواعق
 اکتفا بر دلائل کلامیه نموده و روایات را از کتب امامیه کمتر آورده و تحفه اثنا عشریه آن دلائل کلامیه را
 حذف نموده و در اکثر روایات از کتب امامیه کوشیده شد پس این کتاب را ترجمه آن گفتن محض نظر لطیفه است
 آن نمیتواند شد مانند آنکه مواقف را از طواع و مسلم را از مختصر الاصول ابن حاجب ماخوذ دانند حال آنکه
 واضح شد پس فی الحقیقت این را ترجمه قرار دادن که دور از عقل و ادراک است در بر دو کتاب نظر
 تامل بکار برده شود تا این خیال بالکلیه زائل گردد و تمهید اجابے طعن معاندان و حاسدان و قضا

متوجه فقیر نمیتواند شد که این فقیر دعوی تصنیف این کتاب را موجب افتخار خود دانسته تقریر او تحریر القلم را
 یا بزبان قلم کرده باشد معلوم صاحب است که این کتاب را تصنیف حافظ غلام حلیم ابن شیخ قطب الدین
 احمد ابن شیخ ابو الفیض نوشته ام اگر منظور دعوی نسبت این کتاب بخود میبود حیرانمیدم و حیرانمیدم را خفا بنا میهای
 غیر معروف بعمل نمی آوردم بلکه حالا هم بهر نسبت این کتاب بطرف خود خوش نمیشوم اگر که تفسیر
 فتح الغریر و اشغال این تصانیف را اگر بنقیر نسبت کنند موجب اذانی خاطر میگردد و غرض که منظور این
 مذہب بود که مردم بدین این کتاب در ان اعتقاد و سست شوند یا ترک نمایند الحمد للہ که این معنی حاصل
 شد و نیز اگر تامل کنند در رافض را بهر جواب طعن نیست زیرا که اگر این کتاب ترجمه صواعق است آخر اثبات
 مذہب اهل سنت میکند در رد مذہب رافض و میگوید اینها را چه کار از آنکه گفتیش کنند که گویند کیست جواب
 باید نوشت و این طعن جواب نمیتواند شد اگر بعضی اهل سنت که آنها را بشهرت این کتاب نسبت باین فقیر
 عرق صد بخش آمده میخوانند که نسبت باین فقیر در میان مانده جواب سخن ایشان گذشت که فقیر دعوی
 این کتاب نمیکند و فخر خود نمیکند و خواهد منظور فقیر غرض از این مقدمات سلوک این طریق جدید بر اذهان
 اولی الاباب و طالبان راه حواب بود الحمد للہ که حاصل شد سسوال از منشی ذوالفقار علیخان مبعوث
 شدن رسول الثقلین جهت هدایت عام و دعوت اسلام است و نازل شدن قرآن بزبان عربی بر
 سهولت فهم و ادراک خواص آن بابل عرب پس این قرآن جهت سهولت دریافت اهل عجم و فرنگ
 بهند و سمن و بنگاله و غیره اقالم و جزائر و بنا و کرالسه متعارفه و لغات مختلفه دارند کافی نیست بلکه اصلا
 فهم آنها بعبارت و معانی آن غیر ممکن و از زبان اکثری از اقوام اطراف و جبال باوصف سعی و کوشش
 تعلم تلفظ کلام البصحت ادا نمیکرد و دعوت اسلام هم در وقت پیغمبر خدا و خلفای برحق او بلکه از ساکنان
 اقالم و اطراف عالم مثل سیکو و نیپال و غیره نرسیده و بعد از آن نیز سلسله جنبانی دعوت اسلام با آنها
 نگردیده پس تمام حجت بطور ساکنان و دیار عرب بر این اقوام یافته نمیشود و خداے تعالی بر همه بندگان
 خود رحیم و مہربان است و احدی را زیاده از طاقت او تکلیف ننمیدد در صورت این قوم که دعوت
 رسول و خلفاء برحق اصلا بر ایشان نرسیده و کتاب و احکامے جهت سهولت فهم آنها صادر نگردیده
 و مواضع چنانکه مروی است دخل باشند یا نه اگر باشند شبهاتی که برین لازم می آید مخفی نیست
 جواب بهر چند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مبعوث شد بر این امت و هدایت ساکنان جمیع اقطار

مستوفی شد
 آنحضرت صلی
 اللہ علیہ وسلم
 در بیان

و بلدان و جزائر و جبال لیکن بعثت اولی آنحضرت بسوی چین و انس عرب بود و بواسطه عرب بدیگران
یعنی فارس و روم و بواسطه آنها به سنده و بهند و بهلم جزایر الی الجزائر و الجبال پس در زمانل کردن
قرآن اولایان و لغت و اسلوب کلام عرب و اعجاز آنها از معارضه اش اختیار فرمودن ضرورتاً
تا عرب بخوبی دقائق این کلام را در معانی و احکام او را بساکنان عراق و عجم و خراسان رسانند
و آنها بسند و بهند و ترکستان رسانند بکذا و اگر رعایت هر قوم کرده قرآن را به لغت هر قوم نازل
میفرمود اختلاف در دین میشد و باب تحریف و زیادت و نقصان مفتوح میگشت و اول کسیکه قرآن
بر او نازل میشد یعنی ذات مطهر آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرگز معانی و لغات اقوام دیگر ملکه مخارج
حروف و لهجه کلام هر فرقه نمیدانست پس تبلیغ آن کلام مجهول اللفظ و المعنی چه قسم تصور میکرد
اگر شخصی عربی نثر او را کتاب پر ماوت تعلیم کند و بگوید که فلان کس را برسان هرگز از ممکن نخواهد
شد و اگر سالها مشق کند هرگز مخارج و لهجه لغت این کتاب را نخواهد دریافت و اگر کسی گوید که چنانچه تعلیم
امی به نسبت آنحضرت واقع شد پس خوارق عادات بود همین قسم تعلیم مخارج و لهجه و الفاظ لغت
با آنحضرت بطریق خرق عادت میشد گوئیم که آنحضرت را اتفاق ملاقات با اقوام دیگر در مدت العمر
نشد و این معنی در علم الهی متحقق بود پس بطریق خرق عادت تعلیم هر لغت ضائع در الکائن می افتاد
غرض حکمت الهی همین وضع را اختیار نمود که بوقوع آمد آدمیم بر آنکه اثبات نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بر غایبین زمانها و مکانها غیر دشوار باشد بر اعجاز قرآن چه قسم صورت بند و جوابش آنکه امام رازی و دیگر علماء
کلام نوشته اند که اثبات نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نیوقت که کمال بجز از آنجناب روداده اعجاز
قرآن نیست بلکه حال او در طریق است بر اے اثبات نبوت طریق اول آنکه بطریق تواتر که در هر قرن کرد و
ناقل حجرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم مثل اعجاز قرآن و شوق قمر و تسلیم حجر و مدد و اطاعت انجار و
اشجار و زیادت و طعام و شراب و سخن آمدن آه و هوش و در گد و سوسمار که مجموع آنها در کتب حدیث
بعد و سه هزار سوائے اعجاز قرآن رسیده بود نزد هر قوم ثابت کرده شود و افاده متواترات علم بدیهی را
از قبیل امور متفق علیها است پس نزد آنها بطریق بدایت وجود آنحضرت و بعثت آنجناب بلکه
احکام شرعی متواتره نیز ثابت خواهد شد بالاتفاق و اگر انصاف کنند در امور ماضیه بطریق ثبوت علم
همین است وجود نو شیروان و حام طائی و سکندر و خلافت نبی عباس و آمدن سلطان محمود و غزنوی

و رہند نزد ہندو ان بچہ طور ثابت شدہ سوا ہی این طور طور دیگر نیست دوم آنکہ گویند کہ حالا احتیاج
اثبات نبوت نمائندہ زیر کہ آنحضرت پیدا شدند و لگو کہا کس بسلو کہ صحبت ایشان متوجہ بخدا و مشغول
عبادت و اطاعت الہی گشتند و مجتنب از معاصی و ملازم تقوی و طہارت و اخلاق نیک و آداب متحسن
نیش گرفته و مشغولی عبادت و طاعت و اجتناب از معاصی و ظلم و حسن اخلاق و ادای حقوق نزد ہر قوم
متحسن پسندیدہ است و آنرا ہدایت میدانند پس چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعوی ہدایت خلق اللہ
فرمود و آن ہدایت واقع شد پس حاجت اثبات نبوت نمائندہ معنی نبوت ہمین است و ہمیں در اولیایا
بیان و این ہر دو طریق نزد ساکنان جزائر و جبال و سیگو و نیپال متحقق است و اگر بالفرض کے
از انہا ازین ہر دو طریق محروم ماند حکم او حکم اہل فترت خواهد بود علی اختلاف المذاہب چنانچہ کتب
اصول مثل مسلم و عضدی مشروح و مبسوط است سوال از روی اخبار در تواتر و آثار و انجوبی تا
است کہ در ہند و تارکای کثیر کہ قوم ہندو آنہا را خالق و بعضی را مقتدا و بعضی را دانند گذشتہ و را چہا
باشوکت و قوت و خلقت بسیار بودہ اندازید و آفرینش کہ رام پیغمبر برین قوم ہم بحث شدہ و کلام
کتاب بلے ہدایت آنہا بلغت ہند یا دیگر نازل گردیدہ است یا نہ و در صورت عدم آن ہمیشہ صحبت
جواب مفاد آیہ قرآنی و ان من امۃ الا خلا فیہا نذیر است کہ در ہر امتی ترسانند گذشتہ است کہ
از ارتکاب قبائح و اطلاق حقوق تہرسانند عام از آنکہ آن ترسانندہ از انبیاء باشد یا از علماء یا و عاظ یا
از اولیاء و عرفا و اگر احوال اعم مختلفہ مثل روم و حبش و ترکستان و خطا و ختن لفتیش کردہ شود
ہرگز نشان پیغمبرے نمیدہند کہ در آنہا گزشتہ باشد بلکہ مفہوم نبی را ہم نمی شناسند بیشتر اعتقاد
عظمت و بزرگی عباد و زیاد و تارکان دنیا و خلوت نشینان در طالع آنہا حکم است و معاملہ
حضرت حق با ہر فرقہ مختلف است باختلاف استعدادات آنہا و باختلاف علوم مخزونہ آنہا و در دیا و عہد
ازین تا شام و مصر و یک رنگ است الہی ظہور فرمود انبیاء و رسل را بعوت فرمود و معجزات بروت
آنہا آفرید و کتابہاے نازل فرمود زیر کہ اہل این بلاد آمدن علم غیب را اگر چہ از بعضی بشر بر
بشر باشد بسبب بعد مکانی یا بعد زمانی ہمین طریق میدانند کہ قاصد بے پیاد و پیغام بانی
برساند یا خطے ہمراہ خود بیاورد آری نشان راستی آن قاصد ازو طلب میدانند چنانچہ در امر او
ملوک و سلاطین حالا ہم ہمین مروج است کہ فرمانے یا شقہ بدست معتبرے خود میفرستند

کتابخانه آستان قدس
مخطوطات

و برائے تصدیق او بعض چیزهای مخصوص از پالکی و فیل و فوج همراه او میدهند پس اهل این بلاد را که دیار عرب است طریق هدایت بهمین طور مقرر شده و هنوز راجح این طریقه معتقد علیه نبود بلکه ظهور حضرت حق را در بعض چیزها و تکلم بزبان حق با صدور افعالی که مخصوص بمرتبه الوهیت است از خوارق عادات و حکمرانی در مخلوقات نیابت حق میداند لهذا بایشان بهمین وضع معامله واضح و بیدار و نسیان نیندازند تا مدت و راز قیام هدایت ایشان بهمین اسلوب ماند چنانچه از کتاب حج گاه است و رامین و بجاگو ت معلوم میشود و آنکه سیاس نام شخصی پیدا شد و با خواص شیطان تمام مذمب آنها را بر باد داد و شرک و بت پرستی را رنج کرد بعد از آن همه بنود مشرک شدند و صورت پرستی پیشین را آری اختلاف شریعت باختلاف اقوام مثل کایت و کهری و مهاجن از قدیم در آنها بود و اینهمی هم در شریعت قدیمه ما اصل دارد چه هر سبط از اسباط بنی اسرائیل مخصوص با حکامی چند بودند بلکه در شریعت ماینر بنی مائیم به صرفیت خمس و حرمت زکوة و حرمت تنقیص مخصوص اند و تمام قریش با شریعت خلافت ممتاز و مشرکین عرب را جز نیست لایق قبول منهم الا الاسلام و السیف بالجملة او تار منوید حق گزشته باشند خواه از افراد بشر باشند خواه از شیر و ماهی مثل عصای حضرت موسی و ناه و حضرت صالح لیکن عوام این فرقه بسبب تصور فهم در میان ظاهر و منظر فرق نکرده همه را معبود ساخته و در ضلالت افتادند و بهمین حال فرقه های بسیار از مسلمین مثل تخریه سازان و مجاوران قبور جلایان و مداریان و الله اعلم بحقیقه الحال فقط سوال از غلام علی شاه صاحب حضرت سلامت - السلام علیکم ورحمة الله تعالی بطرف قبر و تصویر اگر چه از انبیا باشد حرام است پس استقبال جبر کعبه حجر اسود و مقام ابراهیم علیه السلام که مشابیه با طرف قبور دارند چرا واجب کرده اند و حجر اسود که جای تقبیل انبیا است علیه السلام نسبت بایشان دارد و مقام ابراهیم که مناسبت بابر ابراهیم علیه السلام پیدا کرده و میتواند که از انوار خلقت حضرت ابراهیم علیه السلام اخطه داشته باشد جبر کعبه مطاف انبیا و ملائکه علیه السلام است و محل ورود برکات مسجود علیه حضرت حق سبحانه پس باین وجه استقبال آنها واجب کرده اند لیکن خدشه باقی است غیر حق پیش کسی سجده چرا باشد مینو اتوجروا جواب اهل حقیقت نیست که تمام کعبه قبله مسجود است بنا بر آنکه بیت منسوب بجناب الهی است ملاحظه انبیا و سابقین و بانی بیج نیست و لهذا اگر چه در آن منهدم شوند نعوذ بالله منه چنانچه در وقت حجاج بوقوع آمده یا حجر اسود

فرق در سجده کعبه و سجده قبور و تصاویر

در شود چنانچه در عهد قرامطه بوقوع آمده یا مقام ابراهیم را کس دور سازد و فضا کعبه است قبله بودن بر خشت و چوب و سنگ موقوف نیست پس درین صورت هرگز ملاحظه معنی که قدم ملتزم و مطاف فلان بنی یا ولی یا ملک است اصلا در میان نیست یا بنوعی شرک در آن جاری نمیشود بخلاف قبور انبیا و اولیا و تصاویر بزرگان که در آنها نسبت بآنها بزرگان صریح است و همچنین است آنها را استقبال و مسجود علیه میدانند پس فرق واضح شد و جای اشکال نماند و در مقام ابراهیم چیزی دیگر بجز امامت ابراهیم علیه السلام اصلا ملاحظه نیست امام بودن چیزی دیگرست و مسجود بودن چیزی دیگر و آنها بنا بر استحباب نه بنا بر وجوب حتی لوصی فی اسی مقام شایسته مسجد الحرام اجزائه الصلوة و هو المذنب الاصح چنانچه در حق کعبه آمده است که بیت الله است همچنین در حق حجر اسود یا مخصوص آمده است که الحجر الاسود بهمین الصی فی الارض یوسیدن او دست بوس خداست و عظمت او بهمین جهت است چون منسوب بخدا باشد بکعبه وجه مسجود علیه شدن بهم رسانید آری این نسبت را نص صریح متواتر باید دان و غیر کعبه بیت المقدس معفو است و بهمین وجه گفته بودند بنی اسرائیل اجعل لنا الهامک اللهم الهم و حالا هیچ چیزی در عالم منسوب بحضرت حق نیست بلا واسطه الا فضا کعبه یا فضا حجر خلق و آن منسوخ است و این ثابت هر چه از منسوب با دیگر مسجود علیه واقع میشود از قبیل تصاویر یا معابد اسلاف بهم منسوب بغیر خداست بالجمله فرق بسیار است باندک تامل ظاهر میشود در تفسیر فتح العزیز در آخر سیپاره الم در تفسیر آیت و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان طهر ابیتی للطائفین و در اول سیپاره سیقول در تفسیر قل لعل المشرق و المغرب یهدی من لیساء الی صراط مستقیم الی آخر الایات ملاحظه باید نمود و انرا عجیب ظاهر خواهد شد و این قدر تامل در رفع این اشکال کافی و شافی است که هرگاه انبیا بطرف این خانه سجده کرده اند و این حجر را تقبیل نموده اند پس نزد آنها عظمت این هر دو چیز بجه وجه بود اگر بسبب آن بود که هر بنی لاحق تقبیل و سجده بنی سابق را ملاحظه مینمود پس سلسل در انبیا قدیم بودن آن مکان لازم آید و اگر بسبب این نبود محض نسبت بجا بود حالا بهمین علت موجود است اگر انبیا و سابقین میکردند یا سجده بالسنت مینمودند آنها شرک بود و یا امتثال درین امر پس امتثال را نیز ملاحظه این معنی در میان نیست و السلام و الا کرام سوال در واقعه باغ فدک - رومی مسلم عن عائشة ان فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم رسلت الی ابی بکر تسأل میراثها من رسول الله صلی الله علیه و سلم

شهادت تقدیر باغ فدک

الے آخر الحیث در بخاری است فاضلت فاطمة و حرجت عنه و تم کلم حتی مات و نیز در بخاری است من
اغضبها فقد اغضبني روى مسلم عن عمر بن الخطاب قال لعلي و عباس في حديث طويل فريتماه يعني ابابكر كاذبا
و اثما و غاروا و خاسا قال عمر و الله لعلي ان لصا و قد و بار و راسه و تابع للمحق ثم توفي ابو بكر و انما روى رسول الله
صلى الله عليه و سلم و روى ابو بكر فريتماني كاذبا و اثما و غاروا و خاسا و الله لعلي ان لصا و قد و بار و راسه و تابع للمحق
تابع للمحق و در معارج النبوة است اين روايت و وقف محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
بنه القرية الملقبة بنحو و دها على فاطمة عليها السلام و تفاخر بها على غير ما يورد عليها من بعد انك ازيتها
فمن بدله بعد اسمعه فانما اثمه على الدين بيد لونه ان الله سمع بصير جواب روايت اول و صحيح مسلم
و ازين روايت صحيح تفصير ابو بكر رضى الله عنه ثابت نمیشود زيرا كه ایشان غير از روايت حديث كه خود از
آنحضرت شنیده بودند و حضرت علي و حضرت عباس و حضرت عمر و حضرت عثمان و ديگر عشره مبشره نيز شنیده
بودند چنانچه از روايت اينده صريح معلوم ميشود و همچنانكار نكر و بيان مسئله شرعي قبا حتى ندارد و اللفاظ
حشونت و خصومت و بے ادبي ازين روايت مفهوم نيست و به ششم آمدن حضرت خاتون رضى الله عنها و ذكر
كلام و ملاقات تا چند روز نيز قبل تفصير حضرت ابو بكر ثابت نمیشود زيرا كه حضرت مصعب بن ربيعة اوقات
بے تفصير به ششم آمدن چنانچه حضرت موسی عليه السلام بر حضرت يارون عليه السلام در مقدمه گو سالار
پرستان خيله بخشم آمدن چنانچه در كلام الله مخصوص است بر بهمين قياس خشم حضرت خاتون بر حضرت
صديق با يمينه علاوه بر اين روايت هر چند تم کلم حتى توفيت و قشده ليكن در ديگر روايات اهل سنت
و اماميه رضائى حضرت خاتون از حضرت صديق ثابت شده و قاعده اصول است كه مثبت مقدم
على النافي اما روايات اهل سنت پس در مباح النبوة و كتاب الوفا بهيقي و شرح مشکوة موجود است
بلکه در شرح مشکوة شيخ عبد الحق نوشته كه ابو بكر صديق بعد اين قصه مخانه فاطمة رفت و در گرمي افتاد
بر ميا يبتاد و عند خواهي كرد و حضرت زبير از رضى شد و در رياض النضرة نيز اين قصه تفصيل مي
است و در فصل الخطاب بروايت بهيقي از شعي نيز بهمين قصه مروي است كه ابن السمان و كتاب النضرة
از اوزاعي روايت کرده كه گفت بيرون آمد ابو بكر بر در فاطمة در در گرمي و گفت غيروم از اینجا نازمي كرد
از من بنت پسر خدا صلى الله عليه و سلم پس و راند بر روى علي پس سوگند داد بر فاطمة كه راضى نشوي پس راضى
فاطمه اما روايت اماميه پس صاحب حجاج السالكين و غير اوز علماء ایشان روايت کرده اند ان ابابكر

لما راي ان فاطمة قبضت عنه و هجرة و تم کلم بعد ذلك في امرك كبر ذلك عند فاراد استر ضاء فاما
فقال لها صحت يا ابنة رسول الله فيما ادعت و لكني رايت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقسم بها على
الفقر و المساكين ابن اسيل بعد ان يوتي قوتكم و للصالحين فقالت فعل فيها كما كان ابى رسول الله
صلى الله عليه و سلم يفعل فيها فقال ذلك و الله علي ان افعل فيها ما كان ليعمل ابو بكر فقالت و الله لا
ذلك فقال اللهم اشهد فضيت بذلك و اخذت العهد عليه كان ابو بكر يعطيهم منها قوتهم و قسمة اليماقي
فيعطى الفقراء و المساكين و ابن اسيل انتهى نيست عبارت مرويه در حجاج السالكين و ديگر كتب
معتبره اماميه و حديث من اغضبها فقد اغضبني نيز صحيح است ليكن هر كه از لغت عرب في الجملة و قوف
دارد مي داند كه اغصاب و لغت عرب است كه شخصه بقول ليعمل و غضب و در دن شخصه قصد نمايد
و نيز ظاهر است كه حضرت صديق هرگز قصد ايند حضرت فاطمة نداشت بلكه روايت حديث كه به ششم عشر
از ان جناب رسول الله صلى الله عليه و سلم شنیده بودند و بيان مسئله شرعي كه از ان مفهوم بود و نمود پس
مدلول من اغضبها بر حضرت صديق صادق نشد چون مدلول من اغضبها بر و صادق نيابد و حيد فقد
اغضبني نيز در حق او متحقق نباشد كه اذافات الشرط فاف المشرط روايت دوم نيز در صحيح مسلم است
ليكن قصه كه در صحيح مسلم و ديگر كتب صحيحه مذکور است نيست كه متركه آنحضرت صلى الله عليه و سلم است
صديق بود و از ان حضرت خاتون از راج مطهرات را خوراك و پوشاك و حاج ضروريه مي داد و بعد از ان
محتاج بني هاشم را بر گاه حضرت عمر خليفه شدند حضرت علي و حضرت عباس نزد ایشان آمدند و تفق اللفظ
و المعنى و دعوت كردند كه متركه آنحضرت را بدست ما حواله كنيد كه موافق عمل آنحضرت و عمل حضرت ابو بكر و عمل شما
در ان عمل نمايم حضرت عمر بهمين شرط و با ایشان دادند و گفتند كه اين را تقسيم نه نمايد و ميراث در ان
جاري نكنيد بجز چند و حضرت عباس را منظور افتاد كه اين را تقسيم بايد كنائيد حضرت علي ازين امر با نود
و مناعت بسيار شد تا آنكه حضرت علي و حضرت عباس ابيد غل ساختند حضرت عباس حضرت علي را بر
فيصل اين مناعت و نالاش انجمنى پيش حضرت عمر آوردند و گفتند كه از حنى من هذا الاثم الكاذب الغادر
الحائن يعني خلاص كن مرا از دست اين ظالم غدار خيانت كننده دروغگو بهمين لفظ در صدر اين روايت
در صحيح مسلم موجود است حضرت عمر چون چنين ديدند بر روى حجت حضرت علي بحضرت عباس گفتند و به ششم
به روى كس است ليكن منظور شما ايند حضرت عباس است كه اگر حضرت علي درين مقدمه يعني منع التقسيم كه

موسم اجرائی میراث است ظالم و خائن و غادر و دروغگو باشند پس حضرت ابوبکر نیز با اعتقاد شما
دروغگو و ظالم و خائن و غدار باشند و خدا میداند که ایشان صادق و بارور باشند و تابع حق بودند
و همچنین بن نیز با اعتقاد شما ظالم و غدار و خائن و دروغگو باشند زیرا که ما همه یعنی حضرت علی و حضرت
ابوبکر و بن در مع از تقسیم و اجراء میراث شریکیم و بعد شیه که شما همه میدانید متمسکیم و آن حدیث قابل تاویل
و تحریف نیست و الا حضرت خاتون چرا تاویل آن نمیکردند پس معلوم شد که این کلام حضرت عمر محض
برای شتم و ایندن حضرت عباس بود تا حضرت علی نالاش ننمایند و منازعت نکنند چنانچه همین واقع شد
که من بعد آن متروکه همه در دست حضرت علی ماند و حضرت عباس را در آن دخل نشد تا آنکه مروان برآید
خود اقطاع نمود و در لغت عرب بسا اوقات دو کس را در کار شریک میکنند و منظور یک کس می باشد
در کلام الصدوق است یا معشر الجن و الانس الم یا تم سلا ستم خال آنکه رسولان از جن نیامده بلکه از
انس آمده اند فقط و نیز در کلام الصدوق است یخرج منها اللور و اللور همان حال آنکه مروان و مروان
از رویا می شور می برآیند نه از رویا می شیم بن در روایت سوم که در معارج النبوة است منسوب به کتاب
معتبر نیست و الفاظ او نیز خلاف لغت قدیمه اند و بر تقدیر یک روایت آن صحیح باشد مخالف مذہب
امامیه است چه از آن روایت صحیح معلوم میشود که آن قرینه میراث بودند نه همه بلکه وقف بود و همین است
مذہب اهل سنت که نزد ایشان متروکه آنحضرت همه وقف بود و وقف کننده هرگاه وفات نماید و
از طرف خود کسی را از اولاد یا عصبیات متولی وقف نه سازد تولیت وقف بوالی آفاق تعلق میگردد
نه به حقوق علیه چنانچه در فتاوی عالمگیری مذکور است و انکان الواقف میتا فوصیه اولی من القاضی
فان لم یکن اوصی الی احد فالرعی فی ذلک الی القاضی انتهى پس این روایت که در معارج است مؤید مذہب
اهل سنت است و مخالف مذہب امامیه فرق اینقدر است که نزد اهل سنت بر جمیع اهل بیت وقف بود حضرت
خاتون و از واج مطهرات و محتاجان بنی هاشم همه درین دخل بودند و اگر از مصارف ایشان باقی میماند
بر دیگر فقرا و مساکین مقسم می شد چنانچه در جمیع اوقات همین حال است و ازین روایت خصوصیت
وقف بر حضرت خاتون و ذریعت ایشان معلوم میشود علی اسی حال هرگاه وقف شد متولی آن حضرت ابوبکر
خواهد بود بحکم ولایة الام چنانچه همین معنی را حضرت ابوبکر خود فرموده اند قال ابوبکر انا ولی رسول الله
علیه وسلم و حضرت عمر نیز فرموده اند که انا ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ولی ابی بکر ارسا ابلیت نبوی

نشان

علیه السلام مصارف این وقف شده اند نه متولی فقط سوال منشی عاشق علی ملازم حکیم مهدی لکهنوی
که بالفعل بسبب عتاب حکم آنجا در فرخ آباد در سایه حمایت صاحبان عالیشان سکونت و زبده است
اختلاف در مسائل اصول دین فیما بین مجتهدین اربعه مذہب اهل سنت و جماعت در کدام کدام مسائل
است باوجهیات هر یک ارشاد فرمایند اختلاف در اصول دین هرگاه مجتهد اربعه را با خود مادیان است
پس چرا یکدیگر را از خود با بیگانه نمیدانند بلکه در هر چهار مذہب حق دانستند و اینها هرگاه اختلاف
در اصول دین مجتهدان اهل سنت و جماعت را باشد هر چند در کمتر مسائل یافته میشود لیکن چون وجود اختلاف
موجود شد پس اعتراضات اختلاف اصول دین که بر مذہب امامیه ارد میشود مرفوع گردد و در اینجا بسا
اختلاف واقع باشد لیکن شیعه اشاعه شریح زمان ما از اختلاف در اصول دین فیما بین مجتهدان اشاعه شریه
لیکن خجسته اند و همین عدم اختلاف اصول دین را دلیل بر حقیقت مذہب خود می آرند و مذہب دیگر را از خود
بیگانه میدانند و در مذہب خود مشمول نیستند چو آپ که بهمان مجلس مرقوم گردیده و بمعانه تحریر جواب
مسائل متحرک شده متفرع یعنی شد که مثل مولانا صاحب کس عالم درین زمانه نیست علماء اهل سنت و
جماعت در اصول تشریع اختلاف ندارند مگر در بعض متفرعات تشبیه به اختلاف لفظی فیما بین اینها
واقع است و باین اختلاف سه فرق شده اند اشاعه شریه مآثریدیه و خالبه و اصل انیت که علماء اهل سنت
را حق تعالی دو چیز عطا فرموده یکی دین رسا که بسبب آن بغور سخن میسرند و فخر بر الفاظ نمیشوند
دوم انصاف و قلت حسد که بسبب آن کلام هر قائل را بر محل نیک حمل مینمایند و حتی المقدور تکلیف
و تضلیل نمیکند مثلاً مآثریدیه قائل شده اند بصفت ثامنه که آنرا انکون میگویند و آن صفت را قدیم
می انکارند و اشاعه شریه صفت تکون را اعتباری دانند و میفهمند که از تعلقات قدرت دارا و این صفت
حادث میشود چنانچه تعلقات هر صفات حادث اند اینهم حادث است پس کلام مآثریدیه را که قائل
بقدم آن صفت اند حمل میکنند بر قدم مبدا و آن که قدرت دارا و اند و تضلیل و تکلیف نمینمایند و همچنین
است حال خلافت دیگر فیما بین این هر سه گروه واقع است مثلاً اشاعه و مآثریدیه میگویند که کلام
غیر مخلوق است و در ازان کلام نفسی است نه الفاظ زیرا که حدوث الفاظ که کیفیات اصوات غیر قاره اند
بدیهی است و انکار بدیهی نتواند کرد و خالبه میگویند که الفاظ هر چند کیفیات اصوات غیر قاره اند اما عین
بودن اینها در وجود لفظی است و اینجا یعنی الفاظ را وجود نیست و دیگر در تخلیه سامعین و آن وجود بطریق

تجدد الامثال قرار دارد و مثلاً گلستان شیخ سعدی را بهمان وجود توان گفت که از مدت مشخصه
سی سال موجود است یعنی بهین الفاظ است مرخداً تا آخر اول در متخیله شیخ سعدی لباس وجود پوشیده
باز در متخیله سامعان و دیگر و علم جزایه یونان پس کلام لفظی الهی را در علم الهی مانند کلام نفسی قدیم
گوئیم هیچ انکار بدیهی لازم نمی آید بلکه عموم نص کلام اشعریه مخلوق را از ظاهر صرف کردن و بر کلام نفسی
محمول داشتن بعد از فهم است اشعریه و ما تریدیه و آنست که سخن جناب راه بدیهی دارد و ایشان را تکفیر و
تضلیل نباید نمود و اشعریه میگویند که حسن قبح و افعال معنی ایجاب ثواب و عقاب ذاتی افعال
نیست و الاشیاء در شرع جائز نمیشد لان ما بالذات لا یختلف و لا یختلف و ما تریدیه میگویند که افعال را
قبل از وجود شرع حکم نیست از وجوب و حرمت چنانچه معتزله میگویند اما در نفس فعل چیزی نیست که مقتضی
وجوب است مثل نماز که مشتمل بر بناجات معبود است و چیزی نیست که مقتضی حرمت است مثل زنا که
موجب اختلاط انساب است و از بسکه شارع حکیم است حکم او جزائی نیست آنچه قابل وجوب است
او را واجب ساخته است و آنچه قابل حرمت است او را حرام ساخته است آن حسن قبح بعضی افعال
بعقول ناقصه مادرک نمیشود باینجهت اشعریه انکار حسن قبح ذاتی افعال نموده اند تا عوام بعقول
ناقصه خود در میدان پرخطر جولان نکنند و از جاده ایمان بیرون نروند و آلبه اشارت رسید ناو مولانا
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه حیث قال لو کان الدین بالارای کان باطن الخف او
بالسج من ظاهره پس اشعریه قائل تکفیر و تضلیل نیستند و همچنین جمهور متکلمین صفات حق تعالی
را از اند بر ذات می شمارند و میگویند اثبات قدماست متقله یعنی ذات متعدده کفر است و اثبات قدم
یک ذات و تبیت آن ذات قدم صفات آن ذات اصلاً کفر نیست و علما و اولیای الهی از اثبات
قدما متعدده و توصیفات متعدده احتراز کرده صفات را لا عین و لا غیره اند و نیز اگر عین گوئیم
لفظی آنها لازم می آید مذہب معتزله و فلاسفه میشود و اگر راند گوئیم یعنی غیر پس طعن و تشنیع مخالفان
باثبات قدما متعدده متوجه میشود باینجهت لفظی عینیت و غیریت کردند و جمهور متکلمین فهمیدند که
مراو از لفظی غیریت ایشان لفظی غیریت مستقله است چنانچه ما میگوئیم نه انکار آن صفات و لهذا
لفظی عینیت هم کردند حال آنکه لفظی عینیت حقیقه و لفظی غیریت حقیقه چیز را از چیز سفسطه ظاهر است
و همچنین علما و ما تریدیه میگویند السعید قد شقی و الشقی قد سعید و اشعریه میگویند که السعید من سعد

فی بطن امه و شقی فی بطن امه هر دو فرقی غرض فرقی دیگر فهمیده پس بتکفیر و تضلیل زبان راند
ساخته اند زیرا که یک فرقه انجام را نظر کرده و فرقه دیگر وسط را نیز اعتبار کرده به تبدیل شقاوت و سعادت قائل
شده و همچنین است حال اختلافی که در ایمان واقع است الایمان هو التصدیق فقط و الاقرار کاشف عن التصدیق
او هو التصدیق و الاقرار و العمل بمعنی ان العمل من کلماته جمهور محدثین از شافعیه و مالکیه و حنابلہ قائل باین
شده اند و حقیقه قائل باینکه این فرق جز نمیکند بایمان خود و میگویند که انما من انشاء الله و حقیقه
میگویند انما من حقاً زیرا که در کمال ایمان که عمل است شبهه است که هست یا نیست و در نفس ایمان
که تصدیق است هیچ شبهه نیست و عله القیاس و آنچه اشاعره میگویند که در فرقه ما اختلاف نیست
در اصول دین و همچنین است حال ما تریدیه و حال اشعریه که فیما بین خود با اختلاف دارند پس جای
فخر نیست تمجید فیما بین اشاعره نیز در بعضی اصول اختلاف است و منه القول بالبداء و المراجعة
حتی انکر البعض و قول بحدف بسیاکی از کلام الله که جمهور اشاعره به بان قائل اند و در کتاب عقاید و
صدوق ابن بابویه را انکار برین قول بسیار است و شدت لفظی آن نموده و مثل قول بحجت قیاس که هست
اشاعره به بان قائل است و دیگران انکار آن مینمایند و بهین جهت او را ثلث عشریه لقب داده اند
و باین سبب این اختلافات تکفیر و تضلیل نمیکند چه ابن بابویه را بکمال تعظیم پیش آیند و ملقب به
صدوق نموده اند و ما هو جوایم فهو جوابنا فقط سوالات مسطر فرم که چهار سوال بجناب حضرت
ممدوح فرستاده در خط خود نوشته بود که جواب این سوالات موافق قرآن شریف ارقام سازند سوال نکاح
و خصر صغیره کرده دادن مادر و پدر را جائز است یا نه جواب این سئله از چند آیات کلام الله مستخرج
میشود آیه اول و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و اما کم طریق استخراجش اینکه لفظ الای
جمع ایم است در لغت عام صغیر و کبر و کم و وزن را گویند و معنیش کسی است که حجت نداشته باشد
اگر مرد است زن ندارد و اگر زن است شوهر ندارد پس معنی کلام الله چنین باشد که نکاح کرده و همسر
مردان بزن را و زنان ب شوهر را از زمره خود و چون لفظ ایم عام شد و خصر صغیره نابالغ نیز
در آن داخل گشت و این طریق را موافق اصول مرجع فی العموم میگویند آیه دوم و یسلونک عن
الیتامی قل اصلاح لهم خیر یعنی سوال میکنند ترا از حال یتیمان که صغیر السن و بلبه پیر باشند و
یتیم در او میان همان است که صغیر السن بلبه پیر باشند چنانچه در جانوران انست که صغیر السن

بے مادر باشد و صغیر حسن و ران معتبر است و الا هر دو پیر یتیم باشد بعد از آن میفرمایند قل صلح
 لهم خیر یعنی بگو که صلح کار ایشان بهتر است پس معلوم شد که در آنچه مصلحت یتیم باشد بجل باید
 آورد و اکثر اوقات نکاح کرده دادن یتیم و صغیر من موافق مصلحت میباشد خصوصاً آن یتیم که بعد از نکاح
 مان نفقه او برده شوهر لازم میگردد و مهر برای او مقرر میشود و سرافراختگی است و چون در یتیم جواز نکاح کرد
 دادن ثابت شد با وجود آنکه قرابت قریبه ندارد پس در حق دختر که نهایت قرابت قریبه دارد و صلح
 حال او مهم تر میباشد البته نکاح کرده دادن جائز خواهد بود و این طریق را موافق اصول قیاس بلا اد
 و دلالت النص گویند مسئله دوم اگر دختر خواهد که از غیر کفو نکاح خود نماید امتناع پدر و مادر او امریست
 یا نه جواب این مسئله از چند آیات کلام الله مستنبط میشود آیه اول در جایای بسیار در قرآن مجید
 واقع شده و بالوالدین احسانا یعنی باید و مادر خود نیکی کنید و قاعده عقل مقرر است که الامر بالشی
 یی عن ضد یعنی چون حاکم امر فرماید بکردن چیزی پس ضد آن چیز ممنوع میشود زیرا که اجتماع
 ضعیفین محال است پس این آیت معلوم شد که والدین را ایذا نباید داد زیرا که ایذا ضد احسان است
 در صورتیکه دختر با غیر کفو نکاح خود نماید والدین را ایذا و کلی بهم میرسد و عار شدید لاحق میشود پس حرام
 شد آیه دوم در سیپاره پانزدهم واقع است و قضی ربک الاتعبد والایاه و بالوالدین احسانا تا یبلغن
 عندک الکبر احدیها و کلام هم ساقط اقل ایها اف ولاتنهرهما و قل ایها قولا کریمایه حکم کرده است
 پروردگار تو که عبادت نکنید مگر او را و با مادر و پدر نیکی کنید اگر برسد بحد پیری یکی از ایشان یا هر دو
 ایشان پس تنگدل شده باینها کلمه اف گویند و با و از بلند ایشان از جر مکنید و بگوئید برای ایشان
 سخنی که در و عورت و اکرام آنها باشد ازین معلوم شد که امانت شان و عار لاحق کردن و ذلیل
 ساختن حرام است و هرگاه دختر با غیر کفو نکاح خود کند ازینهم ایذا و ذلت با والدین میرسد پس حرام باشد
 و والدین را عانت ازین عمل جائز باشد فقط مسئله سوم اگر شخصی پیش از نکاح به پدر و مادر زن
 شرط نموده من در خانه شما خواهم ماند و دختر خود را بمن نکاح کرده و بعد از آن در خانه پدر و مادر زن آن
 شخص نماند نکاح باطل میشود یا نه جواب نکاح باطل نمیشود زیرا که مدار نکاح بر دو شخص است زن
 و شوهر که علاقه زن و شوهر بهم میرسانند پس مساکنت زن با شوهر و شوهر با زن ضروری است
 پدر و مادر زن بعد نکاح کرده دادن دختر از نکاح بے علاقه میشوند در خانه آنها ماندن چه ضروری است

در کلام الله در ادل سیپاره پنجم که در لمحضات است واقع شد بعد از بیان محرمات حل کلم ما و را
 ذلکم ان استبغوا باموالکم محضین غیر مصنفین یعنی حلال کرده شد برای شما که طلب نکاح کنید ما و را
 این محرمات را بخرج کردن مال ما و خود و مهر و نان نفقه یک در آن حالت که آنها را در قید خود
 آرید و در خانه خود نگاه دارید تا سواے شما دیگری را بر آن دسترس نباشد محض شهوت رانی قصد
 نکنید که خفیه خفیه میشود بلکه با اعلان و حاضر کردن شاید آن نکاح کنید پس معلوم شد که مدار صحت نکاح
 بر همین چیزهاست بشرطهای دیگر که در فلان شهر باشد یا در فلان خانه باشد یا بر وی نکاح دیگر نکند یا هم
 نگیرد و نهوست و معتبر نیست آنرا اگر این شخص باید و مادر زن بخوشی خود شرط کرده است که من دختر
 شما را از خانه شما نخواهم برآورد و خود هم در خانه شما خواهم ماند برین معامله عهد شده و وفا به عهد حق المقدور
 لازم است اگر بے عذر ازین عهد انقض نماید عند الله گناهکار میشود اما در نکاح خلل نمی افتد و سیپاره
 دوم از کلام الله واقع است و المؤمنون به عهدیم اذا عاهدوا یعنی مردمان کسانی هستند که وفا میکنند
 به عهد خود چون عهدی بنده قطع نظر ازین آیت در جایای بسیار از کلام الله حکم موكد و قاطع عهد
 قال الله تعالی و اذوا بالعهدان العهدان سؤالا حکم صریح است مسئله چهارم جائز است طبع بر سر
 باشد و گردش فلک رجوعی باشد در روز و شب شش ماه یا کم از آن باشد در اینجا حکم صوم و صلوة چیست
 جواب حکم این مسئله بتخصیص در هیچ کتاب از کتب فقه مذکور نیست و دیده نشد ظاهر اعلما و فقهائین
 بجهت اینکه این موضع یعنی عرض تسعین مسکن حیوانات نمیتواند شد چه جلای انسان زیرا که سبب
 کمال بعد آفتاب از اینجا استیلاء بر دوت بحدی میباشد که تعیش زمی حیات که موقوف بر حرارت
 غیری است ممکن نمیشود پس بحث از حکم صوم و صلوة در اینجا عبث و دیده اند و مهمل گزاشته لیکن از کلام
 حکم این موضع بهم تخرج میشود صورتش اینست که آفتاب هرگاه بحرکت خاصه خود در برج شمالیه
 یعنی از جل گرفته تا آخر سنبله در آید پس نزد سکان آن مواضع در تمام دوره یوم و لیله غائب نمیشود
 و بحرکت فلک الافلاک هر روز مدارے را قطع میکند مدار هر روزه را دو حصه نمایند یک حصه را
 روز اعتبار کرده سه نماز که فجر و ظهر و عصر است ب تقسیم آن نصف مدار بمقدار اوقات ادای نماز کنند
 و نصف دیگر را شب اعتبار کرده اول مغرب ادای نمایند و تا اینکه آفتاب بر برج آن مدار برسد نماز عشا
 ادا کنند اینست حکم صلوة و قیام آفتاب در مدارات شمالیه باشد و در نظر سکان آنجا ظاهر باشد

و هرگاه آفتاب در بروج جنوبیه یعنی از میزان تا آخر حوت داخل شود پس باندازه تقدیر مدارات شمالیه و مدارات جنوبیه را حساب کرده مدار هر یوم و لیل را تصیف کنند نصف را شب و نصف را روز اعتبار کنند زیرا که مدارات جنوبی و مدارات شمالی متساوی اند و تفاوت در آنها نیست گویند نظریه اختلاف اوج و حضیض قدرت تفاوت غیر محسوس هویدا شود اما صوم پس حکمش اینست که تحقیق نمایند از آنکه گاه مرکب که متصل ضمیر محسوس در وقت دارند که شهر و قمریه که ام ماه است و آن ماه را محفوظ داشته پس دیگر شهر و قمریه را اعتبار کنند هرگاه باین حساب رمضان المبارک در آید نصف هر مدار را روز اعتبار کرده روزه بگیرند و نصف آنرا شب اعتبار کرده افطار نمایند طریق سهل اینست و اگر آلات نجوم و تقویم شناسی داشته باشند چنانچه مسجوع شده که در بلاد روم برای شناخت ماه ها کفر یا ال میسازند که از نشکات قمریه ماه از اول تا آخر دریافت میشود پس از روی آن که رمضان را اعتبار کرده و از آن دیگر ساعات روز و شب را دریافت موافق آن روزه دارند و افطار نمایند و اگر خواهند منازل قمر را از ابتدا آن ماه دریافت هر منزل را دو قسم کنند نصف را روز و نصف را شب اعتبار کنند و طریق سهل اینست که منطقه مائل قمر پنج درجه از منطقه البروج میلان دارد پس هرگاه ماهتاب در منازل شمالیه خواهد بود مدار او بر روم ایجاد و اتم الظهور خواهد بود و مدار را تصیف کرده صوم و افطار کنند و هرگاه ماهتاب در منازل جنوبیه برود همان حساب منازل شمالیه را یاد داشته در آن منازل بعمل آرند و حکم اینست مستخرج است از آیه کلام الله که در سیپاره پانزدهم واقع است و هو الذی جعل الشمس ضیا و یو القمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنين والحساب یعنی خلق تعالی آن ذات پاک است که گردانیده است آفتاب و خشنده و مهتاب را روشن و مقدر کرده و برای مهتاب منازل را یعنی منازل بسبب و شتگاهان تابانید شما شمار سالها را و حساب ماه و دیگر آنچه متفرع برین دین است مثل صوم و صلوة و حلال و حرام و وجوب مایهانه و غیر ذلک و در سیپاره سبست و هفتم در سوره الرحمن فرموده اند الشمس والقمر حسب ان لیس آفتاب مهتاب بحساب مقرر قطع بروج و منازل می نمایند اگر کسی را شبهه بخاطر رسد که اوقات نماز و ساعات روز و شب مقرر است روز و شب هر چو که باشد دراز یا کوتاه پس در شش ماه سه نماز ادا باید کرد و در ششماه و دو نماز و پنچین صوم در شریع بطول ماه از اول ماه مقرر است هرگاه که مهتاب بر سرکان تحت القطب بحکمت خاصه خود طلوع کند روزه بگیرند و هرگاه طرف جنوب بیايد افطار نمایند

گوئیم این وضع بچند جهت خلاف مقصود شرع و خلاف آیات کلام الله است اول آنکه اوقات بر ساعات شب و روز است که حرکت اولی که اسرع حرکات است تعلق دارد نه بحکمت خاصه آفتاب که بحرکت خاصه او تعلق دارد و آیه قرآنی در سیپاره نوزدهم واقع است و هو الذی جعل اللیل والنهار خلقا لعلن ان ینکر ارا و اذشکورا یعنی اول تعالی آن خدا نیست که گردانیده است شب و روز را آینه و روزه و روزه که که ارا و اذشکورا یعنی بربان یا بدل یا ارا و اذشکورا یعنی بحکمت و اوج پس معلوم شد که برای ذکر و شکر خدا همین روز و شب که تعلق بحکمت اولی دارند و آمد و رفت مینمایند مقرر است و صوم نیز در شکر داخل است زیرا که صائم بدن خود را برترک غذا برای خدا می کند و صرف میکند وجه دوم آنکه اگر در تمام مدت ششماه سه نماز فرض میشود و در مدت ششماه دیگر دو نماز هرگز مقصود از فرضیت نماز حاصل نمیشد زیرا که فرضیت نماز برای آنست که بنده بفاصله قلیل بساعت بساعت متوجه بخالق خود شود و عبادت کند تا رنگ توجه و عبادت بر روح و نفس او مستولی شود و رنگ غفلت و نکریت دور گردد و اگر در مدت یکسال پنج بار این قضیه اتفاق افتد اصلا اثر بر نفس و روح نمیرساند بلکه یاد هم نمینماید و اگر در تمام ششماه روزه و ششماه افطار مقرر میشود در حق سکان آن موضع تکلیف مالا یطاق لازم می آید زیرا که در مجری عادات اقناع از اکل و شرب تا این مدت دراز مهلک است و آیه قرآنی بنفی این تکلیف ناطق است در سیپاره سوم و در جایا می دیگر هم واقع است لا یكلف الله نفسا الا وسعها و نیز در کلام الله در سیپاره دوم در جایگه فرضیت روزه بیان فرموده اند واقع است کتب علیکم الصیام ما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایام معدودت یعنی بر شما روزه مافرض کرده شد چنانچه بر پیشینیان فرض کرده شد تا شما و از شما تقوی بیاموزید و روزه مایم شمرده شده و طاهر است شمردن روزه یا در یک ماه یا کمتر یا بیشتر میبایستد و عرف مشهور است که روزه با شمار ذکر میکنند دوم و سوم و چهارم هرگاه از ماه تجاوز کند بانه میبایستد یکماه و دو ماه و سه ماه و در نیم ماه پس معلوم شد که روزه زیاده بر یک ماه فرض نیست تا ششماه چهار و بعضی نقتیه نشان از درینجا مشبه دیگر بخاطر می رسد بیانش آنکه در کتب اصول مینویسند که سبب وجوب نماز و روزه وقت است و در ارض تسعین چون وقت نماز نباشد یعنی طلوع فجر و زوال آفتاب و غروب آن هر روز نباشد پس وجوب چرا باشد زیرا که سبب بدون سبب متحقق نمیشود و چو این آنکه وقت را که سبب وجوب میگویند بمعنی علامت است و در اصل سبب وجوب حکم الهی است و حکم الهی را نیز سبب است

همه حکمت مقصوده است پس در نماز سبب وجوب تحقیق تنبیه مذکور فکر خالق و رفع غفلت از
 انجذاب است و در صوم کم نفس تبرک مالوفات نامت و از این اسباب لازم وجود و رفع انسان
 هر جا که باشد و موافق قواعد آسانی شرح میتوان حکم نماز و روزه بطور دیگر برآورد و این است که چون در
 ششماه روزه ششماه شب باشد حکم حلیت بشری و تمام ششماه بیدار بودن و مشغول کار و بار بودن و همچنین
 در ششماه خواب کردن و به حس و حرکت ماندن از محالات عادی است لابد در مدت ششماه وقت احتیاج
 و خواب از وقت کسب و تلاش معاش جدا خواهند کرد پاره را بر پاره این کار و پاره را بر پاره آن کار معین
 خواهند نمود پس وقت تلاش و ترو و در حق آنها روز قرار باید داد و نمازهای روز در وقت باید گذارد و وقت
 استراحت و خواب را در حق آنها شب قرار باید داشت و نمازهای شب را در اول و اواسط وقت باید گذارد
 و همچنین روزه و افطار را بنیطریق بسیار سهل و موافق قاعده فقه که عرف و عادت را در بعض احکام غلط
 مقیم میدارند در آیات کلام الهی اشاره به این مطلب مذکور است در آخر سیاره به تفصیل مینویسد فانی
 جعل اللیل سکنا و الشمس القمر حسابا یعنی اوقات شگافه روشنی روز است و گردانیده است شب اوقات
 سکون استراحت و اوقات مهتاب را برای یادداشت حساب ماه و سالها و در سیاره مینویسد و من رحمت
 لکم اللیل النهار لتسکنوا فیہ و لتتقوا من فضلہ یعنی از رحمت و لطف خود گردانیده است برای شما شب و روز را
 برای سکون و استراحت و برای تلاش معاش و درین عبارت لف و نشر است یعنی شب برای سکون استراحت
 و روز را برای کسب تلاش معاش ازین آیت هم معلوم میشود که شب و تحقیق وقت استراحت است
 بر چونکه باشد و روز وقت تلاش و ترو است هر چونکه باشد و موقوف بر طلوع و غروب آفتاب مهتاب نیست
 سوالات مولوی جمیل علی - ماهی را که صیاد کافر صید کرده باشد در اکل آن چه حکم است جواب
 حلال است در کتب فقه مسطور است لا باس باکل السمک الذی یصیده الجحشی و حلال آنکه گرفتن ماهی
 در جمیع احکام حکم فح ندارد تا آنرا در هیچ کافر گمان کرده شود سوال وضو یکبار نماز جنازه کرده باشد
 یکبار از نماز پنجگانه بدان وضو گذاردن رواست یا نه جواب رواست زیرا که در وضو شرط نیست
 بهر نیت که گذاردن نماز بان جائز است دریم که نیت شرط است نیز رواست فی العالم کثیره یوم یصلو
 الجنه و سجده التلاوة اجزاء ان صلی به مکتوبه بلا خلاف کذا فی المحیط سوال نماز گذاردن بر فرش گلیم و
 نذر سجده تلاوت رواست یا نه جواب رواست بشرطیکه پیشانی بران قرار گیرد سوال زید بر وضو

تخلیج چنان گرفتار است که یک رکعت هم بضبط هیچ ادا نتواند نمود پس بنابر هر نماز وضو تازه کند بعد
 ادا نماز آنچه معمول او باشد از منزل کلام الله و تلاوت حدیث شریف و صلوة طیبات بدان وضو
 بخواند یا تجدید وضو بخواند و بعد ادا نوافل مثل تجمیع و یا شست و اشراق و غیره نیز برای او وضو
 تازه نماید جواب حاجت تجدید وضو نیست اگر ناکثه و دیگر متحقق نشده باشد همان وضو کفایت میکند
 سوال در فوائد محیط آورده که شخصی بجناب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم عرض نمود که زید در
 سفر است و گویا در ویدر در وطن بمسافت بعید یا در موضع غیر معلوم است و اوزیارت را مشتاق است
 چه کند آن سرور صلی الله علیه و سلم فرمودند که خط کشیده بخمال داد و پذیرایارت آن خط بکن پس درین
 صورت ساختن تخریه تمسک باین روایت اغلب که حکم جواز دارد جواب این روایت در کفایه شعبی است
 چندان معتبر نیست معناداران روایت ذکر سفر و بعد مسافت نیست فقط صورت مجهول بودن موضع قبور
 پدر و مادر مذکور است معلوم را بر مجهول قیاس روا نیست زیرا که اگر قبله مجهول باشد تحریر جائز است چون
 موضع قبور پدر و مادر حضرت امامین معلوم است زیارت تابوت مصنوع جائز نباشد و لابد درین نوع زیارت
 قبر پنجم حج گذاردن برای کعبه مصنوعه و عرفات مصنوعه نیز جائز باشد فقط سوال زیارت تابوت
 تخریه و فاتحه خواندن بران و مرثیه خواندن و گفتن و شنیدن آن و فریاد و نوحه کردن و سینه کوبی نمودن
 و جرح خوردن بناتم حضرت امام حسین چه حکم دارد جواب این چیزها همه نادر است در کتاب السراج تروا
 خطیب آورده حسن المدین را بر بلا مزار و حسن المدین را بر شجا بلا روح و مرثیه گفتن و خواندن و شنیدن
 آن بشرطیکه متضمن تحقیر و اهانت اهل بیت یا نسبت ظلم و ستم بجناب الهی نباشد بخانه خود بلکه نذر
 و فاتحه در دو صدقات نیز بخانه خود تسبیح و فریاد و نوحه کردن و سینه کوبی نمودن و جرح خوردن همه
 حرام است و در حدیث است لیس مناسن خلق و خلق و خرق ترجمه یعنی نیست از اینها که جرح خورد و گریه
 باواز نوحه کند و گریان و در حدیث است لیس مناسن ضرب الخدود و شق الجيوب و عابدهی
 الجالبیه این همه و حدیث در شکوه المصالح است فقط جواب ال مولوی محمد زاهد خان شاهی پانوری
 حدیث که مرقوم شده بود بلاحظه آمد در کتب صحیح حدیث موجود نیست اما در تفاسیر محدثین مثل ابن جریر
 و ابن مردودیه بر روایت ضعیف موجود است و حدیث بر مذمباتل سنت کم کسی میداند بموجب فرموده
 سامی نوشته میشود اول یک مقدمه را خاطر نشین باید ساخت بعد از آن معنی حدیث خود بخود فهمیده

دعوت شخصی میکنند کار دنیوی دعوت کننده نیز در پیش است غرض اوازین دعوت همین است که از جیل همین سخن مدعور بخانه خود برده طعام خورانیده بتعلق و چالبوسی در پیش آورده سفارش کنانیه کار مرعوم را بانصرام رساند چون مدعو همین سخنان را دریافت نمود اجابت دعوت نمیکند و میگوید که در کدام کتاب کدام مذہب جائز است که سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را مسلمان رو کند و پیروی آن نکند این عرض میدارم که قبول کردن دعوت آنچنین کس و یا مانند آن که اوازین جلیه سازی قصد مرید شدن یا تعویذ و عملیات آموختن و ادب و نشرعت چه حکم است جواب اگر آن کار دنیوی بر شخص مدعو واجب باشد خواه بایجاب خدا مثل تحقیق مسائل فقه یا تخلص مظلوم از ظالم مع القدره و مانند این خواه بایجاب یعنی سلطان و حاکم مثل فیصل خصوصیات در حق قاضی و خواندن عرضی یا در حق ششی و نوشتن شقه و در ذل و فیصل معاملات دیوانی و فوجداری و حق اهلکاران متعلق باین خدمات پس اجابت دعوت نباید کرد که بظاهر دعوت است و در باطن رشوت حرام است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم باید اهل اعمال غلول و اگر آن کار دنیوی یا دینی بر ذمه این شخص مدعو واجب نباشد نه بایجاب خدا و نه بایجاب عبد مثل حاکم و سلطان مثل مرید کردن و تلقین اشغال و اذکار کردن و دم کردن بر بعضی و تعویذ نوشتن و فوکه کشیدن و رسم کار میرے که آشنای این مدعو است نه آنکه این مدعو از طرف آن امیر مقرر باشد برین کار چنانچه بخشی و جماعت دار و رساله دار می باشد بلکه مجرد آشنائی و دوستی و مصاحبت تواند کرد و مانند رساندن حاجت حاجتمندان و داندین صدقات و خیرات و مانند این چیزها پس بیچ پاک نیست مدعو را واجب و خوردن طعام جائز است لقوله علیه السلام فی حق الرقیه لفاحه الکتاب ان احق ما خذتم علیه اجر الکتاب هذا هو المطابق لقوله کتب الفقه والله اعلم سواد شخصی در حالت نوم و بیخبری بوقت شب بر بستر خود میخسپد و هم در اینجا زن او هم بر بستر علیحدہ در خواب بود و قصار ابدون آگاهی آن شخص مادر زن او هم در اینجا همراه دختر خود آمده بخواب گریه و مرد هرگز در آن حالت و توقف نداشت و راحت مستی و شهوت از جای خود بر جاسیده دست بر بستر زن خود بطلب بر رویار گرفت آن پاری خشنود او بود که همراه دختر خود میخسپید آن شخص نادانسته زن خود فهمیده بود و مجرد احساس پا دهم او را آن زن فرار شناخت که این بای مادر زن خود است دست برداشته پایش بگذاشت بر بستر خود باز گردید حالاً عوام او را میگویند که زن او بر او حرام گردید شخصی افلاس زده محتاج و محض بے مقدور

بصدرانی زنی دست آورده خانه خود آید ساخته بود حالاً چنین حرکت ناگهانی بدون اختیار که بالا بخیر در آمد از وقوع آمده خانه اش بر پا و میرود جواب بر مذہب خفی بیچ علاج این واقعه ممکن نیست زن این شخص بسبب آنکه مادر او را دست بشهوت رسانید حرام ابدی گشت کذافی کتب الفقه اما بر مذہب شافعی پس دست رسانیدن مادر زن بشبهه آنکه زن است زن حرام نمیشود آری اگر صحبت بر مادر زن میکرد البته زن حرام میگشت کذافی کتب الفقه والله اعلم

فائده در مخارج حروف و ضروریات قرات در ابتدا اسلام محمول بود که در رکوع و سجود میگفتند سبح قدوس ذوالجبروت والکبریا و العظمه بعد از آن چون در سوره واقعه نازل شد فسبح باسم ربک العظیم حکم شد که در رکوع سبحان ربی العظیم گفته باشند باز نازل شد سوره سبح اسم ربک العظیم حکم شد که در سجده سبحان ربی العظیم گفته باشند اگر کسی را بر زبان حرف طایع و جواد انشود و قصد و کوشش در ادا کند پس بیچ مضائقه نیست زیرا که در حدیث صحیح بخاری و مسلم واقع است فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هر که ما هر باشد از قرآن یعنی الفاظ قرآن بر زبان او بسبب ولت جاری شود و بخارج خود بر آید ثواب ادوات میشود همراه فرشته ای که بزرگ نیکوکاران و سیکه قرآن میخواند و زن او لغزش میکند در خواندن با وجودیکه آن کس کوشش کرده باشد و داده حروف و بران کس باشد پس او را ثواب میشود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الماهر بالقرآن مع السقوة الکرام البرة والذی یقر بالقرآن و یتبع فیه و هو علی شاق له اجران از مشکوه شریف نوشته شد و قال الله تعالی و رتل القرآن ترتیلاً تر تیل در لغت روشن و واضح خواندن را میگویند و در شرح چند چیز در خواندن قرآن ضرورت تکمال ترتیل حاصل شود اول تصحیح حروف که بجای وضو و بجا طهارت تا نه بر آید دوم تحسین وقوف که وصل قطع کلام بے عمل نیست و صورت کلام الهی تبدیل نیاید سوم اشباع حرکات یعنی ضمه و فتحه و کسره را با هم امتیاز دادن که یک یک بدیگر متمایز نشود و چهارم آوازانی الجماع بلند کردن تا الفاظ قرآن از زبان بسامع وار شوند و از انجا بر دل برستند و کیفیت از کیفیات مطلوبه و بدل پیدا کنند مثل شوق و ذوق و خوف و بیم و تحسین صوت ششم ملاحظه شود و در مواقع آن که بسبب رعایت شد و عظمت کلام و جلالت آن نمودار میگردد و در تاثیر اندام میکند اگر در قرآن امر مخوف یا غافل شود و توقف کند و از خدا پناه گیرد و اگر امر مطلوب و مقصود شود و توقف نکند و از خدا آن مطلب را بخواهد

نخواهد اگر در قرآن تعلیم دعای یا ذکر فرموده اند توقف کند و آن دعا و آن ذکر را از دل بکشد و زبان
را ند مقصود از این چیز نامد برو فهم است و بدون رعایت این چیز مثل شعر خوانی میشود همیشه فکر میکند
که آخر سور که خواهد رسید تا زود تمام کند خط بنام امام شاه خان صاحب گرامی نش امام شاه
جیو سلمه الله تعالی از فقیر عبد الغزیز و فقیر رفیع الدین بعد از سلام مسنون الاسلام واضح باد رقیه که میر رسید
مطالب چند مرقوم بود اجوبه آن نوشته میشود یک آنکه پیش از فقها مسیح که ربع بحیض است
و در حدیث شریف است که حضرت صلی الله علیه وسلم زیر رخ را ترک فرماید اگر ربع بحیض فرض شد زیر رخ
را ترک کردن چه احتیاج است جواب مسیح ربع بحیض فرض است و ترک کردن زیر رخ سنت است که رتبه او
از مرتبه کتفا بر فرض بزرگتر است زیر رخ از وجه خارج است شستن آن با وضوء از فرض خارج است
و همچنین کث اللیته غسل جلد مخفی سنت است پس از فرضیت مسیح ربع بحیض شستن زیر رخ لغو است
سوال دوم روز قیامت که لقاے حضرت باری جلشانه خواهد شد چه طور خواهد شد در تجلی ذات یا
صفات جواب این تقریر در رساله دراز به تفصیل مستوفی درین باب نوشته است که اظهار آن
در بنیام طوطی وارد اما سخن مختصر اینست که متفق علیه اهل سنت و جماعت است که دیدار الهی و جنت
بے کیف خواهد بود یعنی بغیر لون و شکل و بعد و جهت تصویر این مقام محققان اهل عقل و کشف بحد و هم
بیان فرموده اند حکیم ابو نصر فارابی در کتاب فصوص خود میگوید که انکشاف شے گاه بر وجه جزئی شخصی
ع باشد و گاه بر وجه کلیه که عنوان یک شخص یا اشخاص کثیره شود اول را رویه و ثانی را معرفت
و ثالث را علم گویند حاصل در وقت تعلق بدن از حق تعالی شانه قسم ثانی است و بعد از خلق بدن
این معرفت ترقی نموده بدرجه اول خواهد رسید این را تعبیر برویت نموده میشود و بقدرت الهی جلشانه
به نسبت آن ذات مقدسه همچنان جرم و لذات در مبصر و بصیر پیدا خواهد شد و این را بجز البصار و
رویت تعبیر نتوان کرد که عبارت دیگر مشعر بر کمال انکشاف نیست و درین نقل هم اندک
تفسیر و اصلاح کرده شد یعنی در کلام شریف ایشان حصول جرم و لذات در باصره نبود و اتفاق
علماء است که نام رویه همان ادراک است که توسط حاسه باشد نه مجرد ادراک قلبی و الا این قول عوف
تاویل اهل اعتزال میشود بنا بر آن دوسه حرف درین زیاده کرده شد و از کلام بعضی دیگر مستفاد میشود
که رویه در مشاهده متحقق میشود بحصول ظل مرئی در جلیدیه و از انجا در مجمع النور و از انجا در حس مشترک

در
برخ

و از انجا نفس ناطقه صورت خیال و وهمیه و عقلیه تجرید میکند و در همین رسته نزول میکند که عقلی
بواسطه وهم و خیال بحس مشترک نزول میکند و شبیه حالت البصار حاصل میشود اما چونکه تا جلیدیه
نزول نیست البصار حقیقی نتوان گفت و در آن جهان که نفوس مقدسه و مطمئن گشته کمال اتصال
بجناب مبدء پیدا میکنند اشعه نورانی آن ذات مقدسه بر قوت عقلیه و وهمیه بر تو میزند و از انجا بر خیال و حس
مشترک نزول میکند و بسبب روح فضل الهی به قوت مدرکه انسانی رفیع موانع نوم و تعطل حواس در مجمع النور
و جلیدیه نیز بریش خواهد بود و همچنانکه خیالات درین جهان در جهت و مکان نیست آن محالنه حقیقت نیز در جهت
و مکان نخواهد بود و دیگری گفته است که در حدیث شریف آنچه در باب رویت وارد شده بر نفی جهت
و سلب لوازم جسمیت ایما می نماید بدین قدر است که آن تجلی عبارتی صورتی از سایر مظاهر بدو و جاتی
میدارد اما از سایر مخلوقات که نیز مظاهر صفات آنجناب اند پس بآنکه مظهرات در آن مقام بعنوان
الوہیت است و در سایر مظاهر بعنوان خلایق و انواع کائنات چنانچه از آن حضرت کلمه ندای الهی ان الله
لا اله الا الله میزند و از سایر تجلیات صوری و خیالی و حسی این جهانی پس بدین وجه است که مظهرات
مقدس در آن مقام بصورتی میان صور کائنات معلوم و مقول و محسوس انعطاف و کبریا و نور و به جمال
وصفا و ممول کمالات ذاتی و اسمائی خواهد بود که حوصله ناظر اکمل و اشرف را از آن دروهم عقل خود بکجا
ندارد و بر اکثر از آن در تصور آوردن نمیتواند و آنچه اهل سنت نوشته اند که رویت آنجانی بے کیف است
برای دفع اشکالات معتزله از ثبوت لوازم جسمیت گفته اند چون حقیقت تجلی دریافت شود جمله
اشکالات از هم می پاشند و معجزا بعضی اکابر میفرمایند که نفس را بسبب استغراق قوی در شهوات
احساس هیچ غیر از زمان و مکان و جهت و وجود خود و غیر خود نخواهد بود و همین را معالنه بے جهت و شکل
و لوازم جسمیت میتوان گفت بالجمله همچنان که گفته میشود که زید و عمر و اصریح و دیدیم و حال آنکه سوسه
بعضی اعراض ایشان ندیده ایم هر گاه این مسامحه تعبیر در شاید که موضوع لغوی لفظ رویه است
جاری باشد در غائب برفع آن چرا باید که التزام باید کرد که کنه ذات صرف از تعلق فهم و
ادراک معرست و قید احساس و البصار افتد از آن رویه در حق خواص و عوام سببه وجه مختلف
میشود یکے بحسب قیاس و بعد و دیگر بحسب قلت و کثرت حجب و دیگر بسبب زیادتی معرفت و صفات و کمی
آن که در ادراک دنیا کثرتش و تأیید اینست که شبه نیست که بدن ارضی را نسبت برفع حیوانی در جوار

بدل ذات مقدسه حجاب زیاده ترست و روح حیوانی را بچنین نسبت عالم مثال سفلی که مقام جن و شیاطین است و عالم مثال سفلی را نسبت عالم مثال علوی که مقام ملائکه مقربین است چون به عالم مثال ترقی نماید صورت همان عالم الکتاب کند و بدن او حکم ارواح علویه پیدا کند آنچه در اینجا غیب است آنجا شهادت گردد و اشرفت الارض بنور بهاء و حقائق اعمال و همی کل ملائک و احوال جنت و نار معانی شود لاجرم اعظم تجلیات الهی را که کارخانه تدبیر و فیضان قضا و قدر و نزول شرائع بر انبیا و صد و امرونی ملائکه از آنجا است بحسب مراتب اتصال نفس آشکارا گردد و تجلی شود و جوارح بدین تعجیت قوا و روح مطلقه آن واردات گردد و یقین است حالت معائنه بصیری حاصل خواهد کرد و الله اعلم بالصواب .

سوال سوم آنچه نوشته که ذات حق الان کما کان است و در اکثر ادعیه می آید بحال من لای تغییر بذاته و لا بصفتها محدث الاکوان و حق تعالی باینقدر ظهور مخلوقات در ذاتش و صفاتش تغییر نیابد در فهم نمی آید جواب مثال ظهور کائنات از حق سبحانه و تعالی و له المثل الا علی من کل یا لعلم هم یدری ظهور صور در آئینه است آئینه را ذاتی است که جرم معین است و صفات است خارج از آن و از قدر و شکل و رنگ و شفافیت و شیب و فرازی و سطح و مانند آن و صفات است خارجیه عارضیه مانند کشتن روی او از غرب بشرق و از زمین به فلک پس تغییر و قسم صفات و طرف حصول جوهر آئینه حاصل است و اما صورت منتشر آئینه در آن مطلقا در اطراف حاصل نیستند و نه ظهور و نه خفا و آنها در ذات و صفات آئینه تغییر نمی افتد اگر چه هزاران هزار صورت نیک و بد و پاک و ناپاک در وی نمودار گردد و الله اعلم

سوال چهارم چهارم کافران بزر خود بر ملک تصرف یافتند و مدت مدید ملک مذکور در تصرف آنها ماند پس ملک مذکور را در کدام وقت و عرصه مالک میشوند و کدام شرائط است که دادن ایشان ازان ملک و همه کردن ازان ملک در حق کسی حلال شود و اگر همین صورت مسلمانان متصرف شوند و یکس بدیندگر قتل آن روا باشد یا نه سوال پنجم اگر کفار بر اشیاء منقوله متصرف شوند و یکس بدیندگر قتل آن روا باشد یا نه جواب اگر کفار بر اشیاء منقوله متصرف شوند چون بدار خود و بر بنده مالک میشوند اما چون بر ملک تسلط میشوند پس آنکه این ملک دار الحرب که میشود اختلاف است بعضی میگویند که دار الاسلام هیچگاه دار الحرب میشود اگر بدار الحرب متصل گردد و دار الحرب میشود و بعضی میگویند که مادام که یک شعار از شعار الاسلام بوجه اعلان ظاهر باشد دار الحرب نیست و چون همه

شعار اسلام موقوف گردد و دار الحرب میگوید بعضی میگویند که اگر کسی را از شعار اسلام موقوف سازند دار الحرب میشود اما صحیح و ارجح آنست که مادام که حرب قائم است و مسلمانان از استخلاص آن ملک عاجز گردیده و منقاد نمائند و استیلا و کفایت نموده که هر چه از شعار اسلام که خواهند موقوف سازند و مسلمانان و ایتیمان ایشان اقامت دارند و بر ملک خود اذن ایشان متصرفند آن ملک دار الاسلام است و دار الحرب نشده و تصرفات عارضی ایشان معتبر نیست و بعد تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از جنگ برگردند و منقاد شوند و گویند که فکر جمع اسباب در دل داشته باشند اما از مقاومت در ماند و اقامت مسلمانان با سیمان ایشان گردد و تصرف بر ملک خود باذن ایشان کنند و جریان شعار اسلام از راه بی نصبی ایشان باشند از روی قوت مسلمانان آن ملک دار الحرب میگوید و تصرفات ایشان جائز است و همه ایشان جاری و اما غلبه و تسلط مسلمانان بر بلاد کفار پس تصرفات ایشان در آن ملک جائز است و در اموریکه موافق شریعت اند و در غصب و مال مسلمین نیست و الله اعلم بالصواب سوال ششم صلوة الوسطی کدام است و فرضا اگر کسی وسطی میشود چهار نماز باقی میماند و تصدیق کمال از آنها برینچه جواب در صلوة الوسطی هفت قول است تعیین هر یک از پنج نماز و مجموع نمازها معقول ششم و هفتم بدون بدستور ساعت جمعه و لیلة القدر و اسم اعظم قول هفتم صحیح و ارجح همین است که صلوة وسطی صلوة عصر است و چهار نماز باقی کمال تقید از آنها برینچه زیرا که اتقید صلوة وسطی و نفس او نیست بلکه در محافظت آداب آمده است چون وقت مستحب جماعت و مسجد و سباحت وضو و مسواک و اذان و اقامت و غیره اطمینان و کثرت اذکار و عزیمت تاکید درین امور از قبیل عزیمت فضل بر فضل است و فضل بر ناقص و در ثبوت اینقدر تفاوت خود شبهه نیست و الله اعلم سوال هفتم شریعت معلوم است که احکام ظاهری را گویند و بدان مأمور هستند و طریقت و حقیقت و معرفت که ذکر آن در رسائل مؤایید فیهی نمی آید که چه چیز است جواب لفظ شریعت دینی دارد عام و خاص معنی اول با جاعل رسول الله صلی الله علیه و سلم فی امور الدین من اعتقاد و عمل و خلق و حال نیت و رخصه و غیره و دهم و نهمی و دهم آنچه تعلق بعمل جوارح دارد از عبادات مالی و بدنی و بیان آن عهده فقه است و در کتب فقه مذکور میشود پس را مقابل طریقت و اخوات آن میکنند پس آنچه تعلق باخلاق و نیات و آداب عبادات بروجه عزیمت دارد و طریقت است و آنچه تعلق باخلاص و عین یقین و تحصیل مشاهده و استغراق در آن دارد حقیقت

و آنچه تعلق بر کاشته اسرار اعتقادات دارد از کیفیت توحید و معیت و قربیت و اسرار محبت و ولایت و ولایت و اولیا و مانند آن - آنرا معرفت گویند و اینهمه در معنی اول شریعت داخل اند آری در هر فن کمال آن فن غیر منصوص را استنباط نموده بآن منصوص ملحق ساخته شرح و بسط و دیگر داده علم جداگانه استخرج کرده اند و همین اسماعلی بنموده اند سوال هشتم معرفت کمال هر شیء بطوریست که از دیدن شنیدن و غور و معرفت کامل حاصل نمیشود جواب حقائق اشیا و ظلال صفات الهی اند و ظهور آنها در خارج مربوط بعلل اربعه است فاعلی و غائی و مادی و صوری و ظهور کمال این حقائق به ترتیب آثار مختصر آنها است و حصول ثمرات خاصه بآنها پس معرفت کمال هر چیز بالا جمال به تجلی ذات حق است بر سالک و ضمن آن شیء که این تجلی بعد مشاهده کثرت و وحدت در مقام سیر باشد فی الاشیا حاصل میشود و با تفصیل باحاطه مبادی و خواص است از قوانین حکمیه مع تشخیص مبدا تعیین و مراتب تنزل آن از قوانین کشفیه اگر از محسوسات باشد او را که بحواس نیز در تقسیم معرفت تحقیق اود داخل است و الله اعلم سوال نهم قصه ابلیس که در کلام الله وارد است معلوم نیست که سوال جواب او بطور گریه و بطور الهام یا بطور دیگر جواب بطور این کلام در نقلیات هیچ وارد نشده اما وجدان چنان دریافت میکند که از راه یافت بود یعنی این شقی ندای می شنید و میدادست که این ندای حق است و نفس الامر یکی از ملائکه مظان قهر کلام الهی را ادا می ساخت که این او را نمیدید و نمی شناخت لیکن باید دانست که کفر باطن کفر جلی است و احتیاج نیست بلکه کفر جود و عناد است پیش از لغت قوت ملکیه که بهم رسانیده بود تلقی از غیب میکرد و زایل نموده اند و سلب نموده تا از الم قبض و فطر قطش بهیچان نگردد و قدم در راه توبه نه نهند بلکه همین راه را مخرج بسخط و عتاب نموده در کسوات امانت طرد بر پا داشته اند اما در جوهر روح اوقیقه منظم افکنده اند که گاهی خود را مستحق حبس و گاهی در لباس استغنا و مایوسی گمان کرده بقوت طاعات و اسماء و کلمات و شیطانی در مودم تصرف میکنند و آن رقیقه منظم را با قرائن آن موهوم ساخته خلق را بضلال و جهل و قسوت و کفر امانی باطله را بکین مینمایند خود را بآئینه و الله اعلم سوال دهم مشهور است سجد ارواح و از کلام الله همین قدر معلوم گردیده که الست بر یکم قالوا بے و تعبیر معلوم نیست که بچه وجه بود و ساجد بیک سجد و دو سجد و تالک آن و مثل امرین مذکورین که ام کس شدند جواب سجد درین موقف مردی نیست مومنین که خاتمه ایشان بر ایمان میشود جواب بے توقف اند

و کافران بتوقف اما بعض فقها میگویند که انبیاء و سجد کرده اند و عوام مومنین یک سجده کافران نکردند پس این سخن معلوم نیست آری در احادیث و آیات گرفتن چهارمیشاق معلوم میشود اول از جمله اولو العزم دوم از سایر انبیاء سوم از علمای چهارم از عاتمه قال تعالی و اذا خذنا من النبیین میثاقهم و منک من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم و اخذنا منهم میثاقا غلیظا و جابے دیگر فرموده اند و اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمتم ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتقررنه و جابے ارشاد شد و اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب تبینه للناس و لا تکتمونه و جابے دیگر فرموده و اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشد بهم علی انفسهم الست بر یکم قالوا بے و الله اعلم سوال یازدهم در حالت بر سبکی کلام حرام است و چون زن دشوهر فراسیم آید ذکر الله ضرر است این او امر فیما بین مباحثت دارند جواب در حالت بر سبکی کلام حرام نیست بلکه مکروه است و این مکروه هم با یکدیگر است نه مجرد تلفظ بزبان و ذکر الله در جای حق و نجاست منع است و در شغل جماع نه و معینا علما نوشته اند که اما ذکر الله در بیت الخلا هم در وقت جماع پیش از در آمدن و کشف عورت کردن پس منخون است مباحث و منافات نیست و الله اعلم سوال دوازدهم دیدن جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حالت منام فرقه سنییه و شیعه هر دو را میسر میشود و هر یک الطاف آنجناب بیان میکنند و احکام موافق خود نقل مینمایند اغلب که هر دو کسانرا افراط کردن در آن جناب خوش نمی آید و خطرات شیطانی را آنجا داخل نیست این را چه تصور توان کرد جواب مضمون حدیث سن رانی فی المنام فقد رانی را اکثر علما تخصیص بصورت بد فونه در روضه منوره نموده اند و بعضی تعمیم کرده بجمیع صورتهای آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بران بوده اند و توارد سنی و شیعی بران صورت احتمال پیش نیست و وقوع آن ثابت نشده و الانقض بالفرضیات اما تحقیق اینست که دیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خواب و چهره قسم میتوان شد یکی رویای الهی که اتصال تعیین بآنجناب است و ملکی می تحقیق که دیدن مستلقات آنجناب است از دین ایشان و سنت ایشان و ورثه ایشان و نسب مطهر ایشان و درجه سالک و متابعت و محبت ایشان و مانند آن بصورت آنجناب مقدس در پرده مناسب است که در فن تعبیر معتبرند و رویای نفسانی که ظهور صورت اعتقادیه خود است که بر لوح خیال متعین است

مثل انتقال صورت بر کاغذ به این هر سه قسم در حق آنجناب جائز است و قسم چهارم که شیطانی است
یعنی مثل شیطان بصورت آنجناب همین منتفی و ممتنع است اما در قسم سوم شیطان گاهی آواز و کلام
تلبیس میکند و دوسوسه می اندازد چون بشهادت بعض روایات که در وقت قرات سوره نجم وقت سکوت
آنجناب شیطان حرف دوسوسه گفته بعض سامعین مشرکین را مشتبه ساخت در حین حیات این معنی ممکن
باشد در خواب چرا ممکن نیست لهذا در شریعت غرر احکام خواب را صحت نمیشمارند و در احادیث مشهوره
نمی شمارند احیاناً اگر از اهل بدعت و دین آنجناب بصحت رسید ازین قبیل خواهد بود و الله اعلم بمروره از
نامه ما محفوظ کرده باشند و السلام جواب شبهات مشرکین در باب مشیت الهی قوله تعالی
سیدقول الذین استکروا ائمة ما انشروا و قوله تعالی ولا یرد باسه عن القوم الجرمین درین مقام
شبه مشرکین را هست حاصلش آنکه در عذاب از قوم مجرمن تحقیق عذاب نیلواند شد بیانش آنکه
مسلمانان سبکوبند که هر چیز بمشیت الهی است پس شرک که علیه اقسام کفر است و تحریم حلال
که او را اقسام کفر است همه بمشیت الهی است زیرا که اگر مشیت او تعالی متعلق بخلق آن میشد
المتبع همان قسم واقع میشد ما و پدران ما چه قسم شرک و چه تحریم حلال چه میتوانستیم کرد و الا مشیت
غالب بر مشیت خدا میشد و چون شرک و تحریم حلال بمشیت او تعالی شد عذاب بران چه قسم تصور
شود که خلاف آن مقدور خلق نیست حق تعالی ازین شبهه بسب طریق جواب فرمود موافق ترتیب
مناظره اول نقض دوم حل سوم قول بالموجب نقض اینست که حق تعالی یا جماع مسلمانان کافران
بعض اعم سابقه را بر شرک و تحریم حلال عذاب فرموده است اگر این عذر واقعی بود اینها چرا عذاب
میشدند مثل عا و مود و قوم مدین و فرعون و نمان که کفار آن زمان احوال این اعم را بتواتر
شنیده بودند بلکه آثار عذاب را دیده و حل اینست که مشیت دفع عذاب نمیکند چیزی است که بمشیت
الهی واقع میشوند مثل زنا و سرقة و لو طت و قتل و ظلم و بران عذاب شده و میشود زیرا که این مشیت
تالیع اراده و مشیت بندگان است تا هر چه اراده کنند موافق آن حق تعالی پیدا میکند آن مشیت
قاهره که خلاف اراده و مشیت بنده باشد و دفع عذاب است زیرا که بنده دران مشیت مثل جاد و لال
میشود و فرق چون ظاهر است در میان کسی که خود را از بالا به بام اندازد یا در چاه بر تابد و کسی که به
اختیار بلغزش یا خود را بالا می بفتد یا در چاه فرو رود برلای همین فرمودند که بل عندکم من علم فخر جوه

و قول بالموجب آنست که مسلم و مشیت که شرک کافران و پدران ایشان بمشیت الهی است لیکن تغذ
ایشان نیز بمشیت الهی است پس دفع آن نمیتواند شد چنانچه دفع کفر و شرک نمیتواند شد پس بگفته
خود الزام خوردند و همین است معنی قول بالموجب در اصطلاح اهل مناظره که دعوی خصم را مسلم دارند و
بگفته او را الزام دهند و همین است معنی قل قل فلهما الحجة البالغة الخ اما قوله قل لم یهدکم الله ان
یسهلون ان الله حرم هذا پس در جواب یهودیان واقع است و متعلق بقوله تعالی ذلک جزیم
بغیم و قوله تعالی یوم نحشرهم جميعا یا معشر الجن قد استکشتم من الانس سابق مذکور رفته است
که و ذلک جعلنا فی کل قریة اکابر یهدوا بها و فیها و ما یکرون الا بالفسهم و ما یشعرون بعد از آن
قدری از کلام آنها مذکور شده قوله تعالی و اذا جاءتهم آتیه قالوا لن نؤمن الخ و عید واقع شده ماکون
بذلت و رسوالی قتل و اسیر در دنیا حاصل مذکور میفرمایند که روز قیامت همه مکر کنندگان را یکجا حاضر کنند
و فرقه جن را که اصل الاصول مکرانند خطاب فرمایند قد استکشتم من الانس یعنی بسیار گرفتید شما از فرقه
انس یعنی بسیار از آدمیان بکفر خود تابع و عابد و مطیع و فرمانبردار خود ساختید تا آنکه در شهبوات
غرق مانند و اصلاً بخدا توجه نکردند و فکر آخرت در خاطر ایشان خطور نکرد چون آدمیان ازین خطاب
بوی عتاب خواهند شمید عذر خود را بجا می آورند و جنیان بیان کردن آغاز خواهند نمود و حاصل عذر
اینست که ما بکفر جن و شیاطین از انجبت فریب خوردیم که ما را تنبیه فریب و مواخذه عاجل بر شرک و
معاصی از طرف شما واقع نشد بلکه مهلت و راز و اید و باعث اتباع بهره مندی بود جنیان را از انس
که مذکور قرآن از طرف آدمیان بایشان میرسد و انجاح مطالب جزئی مثل داود و فرزند
دجال و چیزهای در رسانیدن و از احوال غائبان اطلاع دادن و دفع اعدا نمودن و حاضر شدن
در وقت ندادن و عا از طرف جنیان بآدمیان میرسد و رحمت مواخذه واقع نشد تا آنکه در همین
کار و بار عمر را تمام کردیم و باجل خود رسیدیم و اگر فی الفور بر شرک و بر گناه تنبیه و تعذیب شد
ما تنبیه شده از اتباع جن دست بردار میشدیم و توبه میکردیم و ندامت میکشیدیم حق تعالی
خواهد فرمود و النار شوقم خالدین فیها یعنی چون شما دنیا را خود را در اتباع جنیان قبول
و ساوس شیاطین گزرا کنید در آخرت هم آتش که اصل مایه جن و شیاطین است مقام
شما است الا ماشاء الله یعنی چنانچه در بعض اوقات در دنیا هم خالی از اتباع جن و شیاطین

می بودید در اینجا هم بعض اوقات خالی از ابتلاع جن از آتش بطبقه زهر می خوردید سید دهرگاه جزاء
کمال موافقت با عمل پیدا کرد ثابت شد که آن ربک حکیم علم و این امر مخصوص بفرقه جن و انس نیست
بلکه کذلک نولی بعض الظالمین بعضا یعنی همچنین مسلط خواهیم کرد و االی خواهیم نمود بعض الظالمین را
بر بعض اگرچه از یک جنس باشند مثل آدمیان مضل با هم همین قسم جزا خواهند یافت و گمراه شوندگان
از آنها نیز خواهند شد همچنین بعض جن از بعض بلکه بعض عرب بعض عرب بنود به بعض بنود
جواب مسئله مصحف مسئله مصحف محدث و جنب و محض و نفساء و مختلف فیه است
و آن صاحب مذاهب مختلفه حنفیه و شافعیه و نجاری نوشته اند حاجت اعاده نیست لیکن عدم جواز
گرفتن مهارشتر که بر آن مصحف محمول باشد نسبت بشافعیه کرده اند در کتب شافعیه موجود نیست
ظاهر شخصی بطریق مبالغه گفته باشد آری محل صندوق مصحف و خریطه که در آن مصحف باشد
نزد ایشان درست نیست و مذنب نجاری که مرقوم نموده اند در کتاب خود بآن تصریح نموده مگر
از ذکر مذنب ابن عباس که قرأت قرآن حریب را جائز داشته اند استنباط میتوان کرد که مس
مصحف نیز او را جائز باشد حال آنکه اینهمه مذاهب باید فهمید انشاء الله تعالی عقد با هم حل خواهند
و استبعادات همه مرتفع خواهند گشت حقیقت اینست که در احادیث صحیح همین وارد شده که
لا یس القرآن الا طاهر در مس همین حدیث اصل است و در قرأت این حدیث که لا اهل القرآن
الحاض ولا جنب و در محل هیچ حدیث وارد نشده و همچنین در کتب بت هیچ حدیث وارد نشده دیگر آنکه
کتابت مستلزم مس است پس حکم کتابت حکم مس باشد یعنی حرمت بخلاف نظر که مستلزم مس است
و ملزم حکم لازم بنا بر قاعده حلیه حالا باید تنبیه که مراد از قرآن درین عبارت لایس القرآن الا طاهر
حقیقت قرآن که کلام نفسی است و دال بر آن که کلام لفظی است مراد نیست از لایس مسها لان
الاول من صفات الباری جل جلاله و الثانی کیفیه قائمه بالهواء پس مراد نیست مگر نقوش و ال
بر آن یعنی مکتوب و همین معنی اشاره کرده اند مفسرین مثل کشاف و مدارک جائیکه گفته اند المراد
من المس المکتوب پس این عبارت توجیه است بیان مذنب کسی نیست آدمیم بر آنکه اختلاف در میان
حنفی و شافعی چه قسم افتاد بیان آن نیست که مراد از قرآن در اینجا مصحف است بالا جماع و مس مصحف
باصح حرام شد نفیاش باید کرد که مصحف چه چیز است و میگویند ظاهر است که مصحف بلکه جمیع اسما کتب بر قدر مکتوب

از آن کتب در عرف محصور نیست بلکه حوثی آن کتاب و مابین السطور و جلد متصل و غلاف که بجلد
متصل است همه را مصحف و کتاب می نامند پس مس این چیز با حرام شده و این چیز را تبعاً حکم مکتوب
دادند بنا بر لفظ بین المتصل و منفصل مقرر است که در هیچ زمین آنچه متصل بآن زمین باشد داخل
میشود بلا ذکر و آنچه در معرض انفصال باشد داخل نمیشود مثل مفتاح و ادائی موضوعه و چهار پایه یا
بخلاف اشجار و عمارات که بلا خلاف داخل میشود پس مذنب حنفیه درست شد و مس غلاف متجانی
خواه بعلاقه یا بنیر علقه همچنین خریطه که در مصحف باشد بلا تکلف جائز شد که مس این چیز مس آن
چیز نیست الاعرف و لا حقیقه و شافعیه گفته اند که در عرف چون تعمق نموده شود وقت نظر نموده آید
و رعایت احتیاط منظور باشد ظرفی را که منفصل باشد حکم می دهند پس محل هم حرام شد لانه
مستلزم لمس الطرف و حکم الطرف حکم المظروف و لهذا در عرف مس آوندی که در چیزی محترم باشد
جائز نمیدارند و مقام ادب بلند تر ازین می فهمد بعد از آن قیاس مساوات درست میکنیم و میگویم که
طرف الشئ و کذا ظرف طرف الشئ که حکم ماتحه و قیاس مساوات در اینجا صحیح است که مقدمه اجنبیه
صادق است لان ظرف الطرف ظرف لیکن در اینجا مغالطه وارد میشود بر شافعیه اینکه می باید که مس آن
خسانه که در آن صندوق مصحف نهاده باشد محدث را جائز نباشد و ایش آنکه ظرف شئ و قسم بیضا
الاول یتقل بانتهال الشئ عرفاً و هو الطرف المخصوص به و الثانی ظرف لا یتقل بانتهال کالبیت
فانه یقال الدرّة فی الحقیقه و الحقیقه فی البیت فالدرّة فی البیت لکن البیت لا یتقل بانتهال الدرّة
بخلاف الحقیقه پس این قسم ظرف مختص بآن شئ نشده و الاضافه للاختصاص فلا یكون ظرفاً
مختصاً بذلک الشئ فلا یحرم لکن الحرام مس الطرف المختص به و تنبیه باید داشت که فرق است
بالاجماع در بیان آنچه الفاظ قرآن در آن مکتوب باشند بر وجه قرآنیست حتی که آنرا مصحف یا
بعض مصحف توان گفت پس مس او محرم است چنانچه یک پرچه کاغذ که بر رویک آیت قرآن
مکتوب باشد یا تعویذیکه در آیت قرآن مکتوب باشد یا رویه که بر روی آیت قرآنی منقوش کرده باشد
پس مس این چیز با هم حرام است نزد حنفیه ایضاً و کذا عند الشافعیه زیرا که در الوار مرقوم است
ولا یحرم حمله فی الامتعة و العدل اذ لم یکن مقصوداً بالتحمل و ان علم بخلاف صندوق که در محض مصحف
نهاده باشد و متشاء این فرق همانست که ظرف الشئ یا لیکن مختصاً بذلک الشئ بخلاف یا بیشتر

فیه ذلک الشئ وغیره و مذہب بخاری از بسکه متروک العمل است حاجت توجیه ندارد و هنوز چنانچه
منقح از کتاب او معلوم نمیشود آری استدلال اولی فرستادن کتاب بسوی قیصر که در دو آیه قرآنی
مکتوب بود بروجاز من جنب یا محدث مصحف را درست نیست زیرا که نوشتن دو آیت در خط یک یا در کتاب
بنابر قرینیت نبود و الا مس کتاب گلستان که در آیه اعلموا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور
و دیگر آیات قرآن است مس جائز نباشد همچنین مس خطوط که در مقام تعزیت انا مدد و انا الیه راجعون
مینویسند و در مقام شکر الحمد لله رب العالمین می نگارند که راست نباشد و بنا بر اینست که تفاسیر
بشتر طایفه اهل قرآن نباشد مس جائز و مستند نیست توجیه مذاهب متنوعه و الله اعلم بحقیقه الحال
سوال رنگ نور و چه معنی دارد جواب نور و که عبادت از تحویل شمس است در برج حل هر سال پنجان رنگی
چه از میان مردم و چه از فلزات و نباتات و حیوانات و طعوم و ادایم و ساعات پس همچنین از رنگها
برای هر یک تشخیص کرده اند و میگویند تشخیص آن نیست که هر گاه لون جنسی را با بن قاعده
استخراج کنیم مطابق می افتد پس باین مناسبت رنگ نور و مقرر میکنند آنکه فی نفسه داشته
باشد و ثانیاً آنکه وقت نور و برابر رنگ صاحب ساعت و صاحب طالع ترتیب داده بیان میکنند و
این بیان در آن کوکب حقیقی نیست اما نسبت کردن به نور و اسناد مجازی است بعلت طریقت
زمانی سوال ترکان که دوازده سال را با اسم جانوران قرار داده اند چه وجه است و عوام که آنرا
سواری نور و گویند چه معنی دارد جواب ترکان تعقی در مناسبات خفیه این اسامی مقرر کرده اند اما ظاهر
آنست که بحد در طالع است و یا با استقرار ناقص که وقت تسمیه بدست آمده مثل تولد این حیوانات
در آن سال بیشتر شده باشد یا مردم را میل بصفات مالوفه این حیوانات افزون گشته باشد و تسمیه مردم
آنرا سواری نور و محض توهم واهی است سوال تقسیم بروج دوازده گانه و نامهای آنها برای
اجزاء سطح فلک است یا برای جله از کوکب که بر صورت مسمیات آن اسما واقع شده جواب اهل
یونان اسامی بروج برای اجزاء فلک مقرر کرده اند که به تثلیث هر یک از چهار ربع منطقه البروج
که ما بین الاعتدال و الانقلاب حاصل شده و در خطوط کوکب و احکام سعادت و نحسست بهمانرا
بکار می برند و تسمیه این اسما بنا بر آن بود که اعتقاد سمنین عدم انتقال آنها بود و متاخرین در آنها تمیز
مستقیم کردند و اما اهل هند بروج را را س میگویند و بدو نوع اعتبار میکنند یکی در ضبط ایام

و فصول و ظلال باعتبار نقاط و دیگر در ضبط خطوط و احکام سعادت و نحسست بحسب صورت اول را
حساب سائن مینمایند و ثانیاً را حساب برین و این تفریق حساب فلک اختلاف فلک ثامن النسب است
اگر چه اهل هند و اهل فلک اعتقاد وجود فلک ندارند بلکه خلاصه افکار اند پس به بساطت و ترتیب
چه رسد و الله اعلم سوال قال الشيخ محی الدین بن العربی فی فضائل الشهور ان فضل الشهر عندنا رمضان
ثم شهر ربيع الاول ثم رجب ثم شعبان ثم ذوالحجه ثم شوال ثم ذوالقعدة ثم المحرم و علل بالتعليلات
المتعددة و قال الی ههنا انتهى علی فی فضيلة الشهور القمرية و اما بقية الشهور و هي الصفر و ربيع الآخر
و الجمدان فی مساوية فی الفضائل فیما یلیب طنی فانی ما تحققت فیها تفضلاً فلم یکن لی ان قول
الیس لی به علم و قال فی موضع اخر انما اختار الله من الشهور رمضان لمشاركة باسم الله تعالی فقد ورد
ان رمضان من اسماء تعالی فتعین له حرمة سیاهی بهاء علی سائر الشهور انتهى و قال جریان احکام
الشهریة علی الشهور القمرية دون الشمسية لمسئول من هذا الكلام امور بل الفضائل الشهوریة کذلک بل
رمضان کیون من اسماء الله تعالی فاما حناه و اما السقی اجزاء احکام الشهریة علی الشهور القمرية و ان الشمسية
الجواب لا یخفی ان نظر تفضیل بین الاشياء یختلف باختلاف المقاصد فمنه الامر و الفیل افضل من
الفرس و عند الفرة بالعکس و عند الزراع البعیر افضل منها و لایل العی قاطبة افضل منها جمیعاً و اما
هذا فنقول بركة رمضان فی هذه الآیة بركة عامة البتة الذی انزل فی القرآن و فیه تقام فضیلة الصوم
و فیه لیلة القدر ببرکاتها المعلومة و بركة ربيع الاول بمولد النبی صلی الله علیه و سلم فیه ابتداء و نبشیر کما
صلی الله علیه و سلم علی الامة حسب ما یبلغ علیه من ہدایا الصلوة و الاطعمات معاً و بركة عامة نبویة
و النبویة بعد الالہیة و بركة رجب بركة خاصة لله و بركة شعبان بركة خاصة نبویة لایل المجاہدة و للملازمة
النوفل اذ هو شهر النبی صلی الله علیه و سلم و البرکات الخاصة بعد العامة و بركة ذی الحجة بركة خاصة لله
فی مکان مخصوص و لكنها مقصودة و بركة شوال و ذی القعدة کذلک الا انها وسیلة الی الحج المقصود
و لكن کیون فی شوال بقایا برکات رمضان دون ذی القعدة فلذلک قدم علی ذی القعدة
و بركة المحرم اکثر مکانت فی الاعم الساتبة و اما اصاب منها سید الشہداء من الارتفاع الی درجات
الشہادة لکان فی صورة البلاء و المصیبة فلذلک اخرت فضیلتہ و لیس فی الشهور الباقیة
غریب برکات و اختصاصات و اما بركة شعبان فمن جهة لیلة البرات و ما فیها من تقدیر حوادث السنہ

و برکت ذی الحجة حسب ما اول عليه قوله صلى الله عليه وسلم ما من ايام عمل الصالح فيها احب الى الله من شوال
ذی الحجة بعد فيها صيام كل يوم منها بصيام سنة وقيام كل ليلة بقيام ليلة القدر و برکت يوم عرفة
فان صيامه كفارة سنتين ما قبله من الحرام من حيث انه فاتحة السنة فالشيخ لم يلفت اليه مع هذا
فالشيخ حيث بين هذا الترتيب هو بنفسه لاحقا في كتابه التلخيص لا الا اننا انما نشير الى ما اوضح الخلاف معه
فليفهم بالتدبر واما التسمية الحق سبحانه بـرمضان فتقول مجاهد عسى ان يكون سمعة من لغة اذ اسماء الله تعالى
لوقفيته لعل سبب تسميته ان هذا اللفظ يشعر بالحركة والادابة وهي شان من شئون نور النفاذ
كما ورد في الحديث الصحيح حجاب النور لو كشف لاحرق سبحات وجهه ما انتهى اليه بصر من خلقه حسب
ما اشار اليه جبرئيل عليه السلام لو دونت انملة لا تحرق و حسب ان مادي ان الطور احترقت من
سطوة النجى و الحق سبحانه ليفعل النوار انوار الحرارة فلعلمه يسى بذلك رمضان ولكن المشهور المعروف
انه اسم الشهر فقط واما تعليق الحق سبحانه سلسلة التكوين من اختلاف الفصول و اختلاف الايام
و اختلاف الظلال بالشمس و تعليق سلسلة التشريع من الحج والصوم والاعمال بالقمر فذلك حق
لا شك فيه و السرى في ذلك امران ظاهر و باطن فالاول ان اختلاف الشهور القمرية منوط باوضاع
الظاهرة و الاختلاف في الحس و الشهور الخمسة التي في باطن الانسان لا يخلو عن ظلمة تعين
الانوار الضعيفة في وجهها و شعاعها وليس ما حيا لا انوار تلك الظلمة الطبيعية التي عليها حفظ ضوابط
التشريع دون ظهور الشمس الحقيقة الماحية باطلاع الحجب فاسب القم نظام التشريع و الذي يظهر عند انوار
ان شرائع النصارى و اليهود و تنبى عبادتها و اعيادها ايضا على الشهور القمرية و انما يحفظ المواسم
فيها بالعكس بالمشهور و السرى علم سوال مودع مقلد به حسن ظن خویش که با یک مجتهد وارد وقت
بوی میناید در برخ از احکام شرع که قول می کتاب سنت مخالف است و کافه علمای دین
باینجا نب رفته اند چه طور عمل نمایند و برور قیامت از عهد احکام اسلام چگونه برآید که بر کتاب سنت
عمل نکرد و بر قول کسی که ما مور باطاعت او نبود عمل نمود نص صریح و حدیث صحیح بگزاشت آیات
در باب اقتدای پیغمبر فراموش نمود قوله تعالی و اتبعوه لعلمکم تهتدون و اطیعوا الرسول لعلمکم ترجون
و ما انکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا و غیر ایشان آیات و حدیث که در باب اقتدای آنحضرت
سرور علیه السلام دارد است بموجب آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون سوال نموده میدار

جواب ثانی است جواب علماء متأخرین از مجتهدان چند قسم گزشته اند جماعت بودند که شمه از
اجتهاد و ترجیح داشتند و جماعت در فراولت علوم دیگر نیز کمال داشتند اما فراولت علوم شرعیه
از قرآن و حدیث و فقه کمتر داشتند ایشان خود از استعداد اجتهاد عاری بودند و جمع اول بعضی
از ان قسم بودند که فراولت فقه بیشتر داشتند و فراولت قرآن و حدیث کمتر این جماعت نیز از بهره
اجتهاد و خالی بودند و از جماعه اولی اکثرین ملکه استنباط از قرآن و حدیث نیافته بودند اگر چه در فوائد
قیود و رفع اختلافات کتب تحصیل ملکه درست بهم رسانیده بودند و جماعه اقل قلیل که قدرت و ملکه
استنباط و عبور بر کتاب سنت و معرفت اختلافات فقهیه بیشتر داشتند بنا بر مصلحتی راه اجتهاد
نسیرند و آن مصلحت اینست که مقتضای جبلت مردم اینست که هر کس بر فهم خودی نازد و بر مرتبه
کمال دیگر را اگر چه اجمالا اعتقاد نماید اما بشهادت وجدان با وجود استقرار امری در خاطر خود قول
افضل را نیز از امثال خود و اقران خود قبول نمیکند چه جای هم در جگان خود پس در بصورت اگر یک
کس در عصری شرع و اجتهاد بهم رسانید و استنباطات احکام خلاف سلف مینمود و هر یک موافق
استعداد خود چه ناقص و چه متوسط را به می نمود و اختلاف بحد می رسید که اتحاد و شریعت در
عبادات و معاملات برهم می خورد و باب امر معروف و نهی منکر مسدود میشد چنانکه تا وقتیکه مردم
بر سر چهار مذنب استوار نشدند و تقلید ایشان اختیار نکردند و متفاوتی پیدا نشد و بعد
از ایشان تابعان همه فرقه باقی ماندند و مذاهب دیگر مخترع نگشت بنا برین مصلحت تا حصول
شهادت عقل نقل بر وفاق فهم و کثرت عبور و صلاح قلب نور باطن و طبعی و خلوص از
هوا و مزید تقوی چنانچه این مجتهدین مودی گشته در خود نیافتند و ذلک در حرج و تعدیل سوال
نقل احوال ایشان مسئله ندیدند و در سلیقه فهم عربیه موافق لغت قدیم نیز خود را قاصر یافتند و از امور
بسیار که از قرآن مجلس و قائل استنباط میشوند خود را محروم دیدند بنا بران راه اجتهاد مسدود و سا
پس عند ایشان پیش حضرت رب العزت همین است که خداوند در اختراع آراء خود مفسده ناپذیریم
و در اتباع سلف استحکام بدین و آثار قبول عند الله بیشتر یافتیم بنا بران مفسد و منسوخ و ظاهر و
ماول مطلق و مقید بر ذمه ایشان گذاشتیم که مثل ایشان درین امور قوت نداشتیم و همین مصالح
حلالهم ثابت است لیکن باینهمه قائل شدن بتحریم اجتهاد مذنب کسی نیست مگر از فرقه متعصبان

بطریق لن ترک ما وجدنا علیہ آبادنا و زبان خود ساخته اند و غیر ایشان چنانچه از اکثر فقهای شافعی
استدراکات و تعصبات بر امام خود و فتویٰ بر مذہب ائمہ دیگر مروی است لیکن خفیه و خباہ
درین باب زیادہ از دیگران راہ تعصب میرود چنانچہ صاحب الشاہ و النظائر گفته کہ اگر از ما پرسند
کہ مذہب شما چگونہ است و مذہب مخالف شما چگونہ حالانکہ در اصول میگویند المجتہد مخفی و صیب
گویم مذہب ما صواب است محتمل خطا و مذہب مخالف ما خطا است محتمل صواب و اگر در تحقیق باب
اجتہاد کوشیدہ شود بہمان خوف موجود است کہ نوشته ما را مردمان حجت ندانند در استخراج مذہب
از کلیہ از تحلیل و تحریم در شریعت خلل یابند از ہذا ما کہ یک حق تعالی اورا قوت اجتہاد واقعی دادہ
بالضرورۃ الوجدانیہ پای بند تقلید نمیشد لیکن ہمہ را دعوت بہ مذہب خود نمیکند چون ہمز
خود محمل فتنہ میدانند باینکار نمی پردازند و بالجملہ اگر کسی اینوقت اجتہاد خواہد چند چیز را بر خود لازم
گیرد تا در بدو رب العالمین مالک یوم الدین شمرندہ نشود اول جودت فہم و مکتہ تدقیق و در استنباط
از کتب بیت و قواعد منطق و ضوابط فہم و تکمیل تحصیل دین کتب دوم فراغت کتاب سنت بوجہ عبور
و تدقیق سوم تخلیف نفس از ہوا و تعصب چہارم اتصال بروحانی پیدا کردن بجناب نبی صلی اللہ علیہ وسلم
پنجم تصفیہ نفس از ہمتیات ظلمانیہ و عمل از نورانی فرق فہم کما ورد استفت قلبک لو اتاک المنفون
ششم اطلاع بر مذہب فقہا تا نقض اجماع لازم نیاید و مذہب را یکبارہ بر کسی روشن نگردد تا با وسیل نماید
اگر اینہم شرط میسر باشد متینالہ الاجتہاد و مریدانمانکہ باین پایہ نرسیدہ اگر خواہد کہ فی الجملہ
از رقبہ تقلید بر آید و بر مذہب دیگر در بعضی مسائل عمل نماید کہ قوت اجتہاد ہستہ باشد و را چند
چیز لازم است و این جمیع مذہب را تلفیق گویند و این را چند صورت است اول آنکہ از روی
دلیل حقیقت قول بعضی ائمہ با وجود عبور بر اولہ مخالف آن ترجیح یافته باشد برین تقدیر بیخ قید
نیست دران مسئلہ موافق حدیث صحیح غیر نسخ ظاہر الدلالہ عمل نماید کہ در مسائل دیگر مقلد یک شخص
باشد دوم آنکہ علی ازا اعمال مانند وضو یا نماز یا صوم یا بابے از معاملات بطور دیگر در نیصورت
اگر بعضی شرط بعضیست مانند مسائل حیض و نفوس و ضوابط صلوٰۃ پس احتیاط نماید در آنکہ عمل مذکور
چنان نشود کہ پیش ہیچ یک درست نباشد اگر بر ہمہ مذہب درست باشد این را اخذ بالا احتیاط گویند
و اگر بر یک مذہب درست باشد اخذ بالقول گویند سوم آنکہ در باب دیگر تعلق ندارد مانند صلوٰۃ و صوم

در کوفہ و مانند نکاح یا بیع در اینجا مختار است اگر خواہد بعضی ابواب بر مذہب کسی بکند و بعضی دیگر
بر مذہب کسی چہارم آنکہ مذہب سہیل موافق ہوا و نفس از ہر مذہب انتخاب نماید و این درست
نیست زیرا کہ از قبیل التبع ہوا است نہ اتباع امر خدا چنانکہ نوشتہ اند اگر کسی در ربا و مشربیات بطور
خفی و در مطعومات بطور مالکی و در طہارت منی و نفی تحريم بزنا بطور شافعی عمل نماید از شکیا
مقرر باشد پنجم آنکہ ہر مذہب کہ انتقال میکند روایت مروجہ آن مذہب بگیرد کہ اکثر علمای آن
مذہب آنرا متروک داشتہ اند این نیز درست نباشد و بعد ازین ہمہ خلاصہ کلام آنکہ اگر مسلمانی را
بمزاوت علوم عربیہ فہم کتاب سنت بسلیقہ بے تکلف میسر شود و حدیثی در یاد کہ محققان
فن حدیث حکم بہ صحت آن کرده اند و از جملہ فقہائے اہل سنت جمع بران رفتہ بوجہیکہ از مخالفت
اجماع بیرون آمدہ و از استادان معتبر شریع و حواشی میافتنہ باشند انتقاء نسخ آنرا پس آن مسلمان را
حق و موکد تر ہمین است کہ از ہر مذہب کہ باشد دران مسئلہ اتباع حدیث بکند و در چیزیکہ بینین
نفس یافته نشود بہر یکہ حسن ظن داشتہ باشد تقلید او نماید و درین قسم حکم واضح شارح را تبیین
آنکہ صاحب مذہب در ترک آن حجت داشتہ باشد نگار و و باین قدر مخالفت ہرگز از ان مذہب
خارج نمیشود چنانچہ از ائمہ اربعہ بصراحت و تاکید ثابت شدہ است کہ ہر کہ حدیث صحیح را بر خلاف
قول ماور یاد عمل بحیث بکند کہ فی الحقیقت مذہب ما ہمین است و چگونہ چنین نباشد در تو ہم
خلاف آن نسبت سلب ایمان از اکابر لازم نمی آید گویا دعوی رسالت مقتدا خود میکنند و بدین
و دانستہ مقتدا را مجوز مخالف امر رسول می پندارند لغو باشد من ذلک و نیز شہدہ نیست کہ عصا
ہر مذہب با وجود مخالفت صاحب مذہب از ان مذہب خارج نمیشوند پس باقتدار قول ہمہ چگونہ
از ان مذہب خارج شوند و آیا تیکہ صاحب سوال در اقتداء بپیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کردہ ہمین
محمول است و درین امر ہیچکس اعذار نیست و فی الحقیقت اگر مقلدان مذہب تفحص کنند میابند
کہ این بلا تقلید ایشانرا بحدی کہ شدہ کہ قول ہر یک را از احاد فقہاء در مقابل حدیث مے آرند و ترجیح
میدہند و این از ان قبیل است کہ علماء را بپیغمبری رسانیدہ شود بلکہ بخدا و زیر کہ در حدیث
صحیح ترمذی آمدہ است کہ عدی ابن حاتم از جناب نبوت صلی اللہ علیہ وسلم در تفسیر آیت اخذوا بحکم
در میانہم اربابا من دون اللہ عرض کرد کہ یا رسول اللہ آیا ایشانرا بخدا مے پرستیدند و خدا

بسم الله الرحمن الرحيم

اما آنچه در ذهن مستقر میشود از آنکه آن بزرگوار و دوام تکرار متعذر الطرفین دیگر حقیقت ذکر
چهره حق آنست که انکار آن سفاهت واضح است در تلاوت قرآن چهره صریح است ما اذن الله
شئی ما اذن یعنی تفسیر بالقرآن بجهتیه و در تلبیه حج آمده فصل الحج والعمرة رفع الصوت بالتبیه
واراقه الدم و قرآن را فضیلت معروف است و کما نعرف انقضاء صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم
بالذكر و فضل الذكر الذمی لیسیموه الحفظه علی الذی لیسیموه الحفظه لیسبعین ضعفا و بناطریقہ حشیه
و ادیسیه و قادریه که همه بیان ما اندر ذکر چهره است حکم بآنکه فعل حرام موجب قرب الیه نمیشود و اطل
است بلکه ذکر چهره موجب مجتبه است که بالاتر از آن کجی نیست چون خواجه علاء الدین غبر وانی
بعد رفتن حضرت خواجه نقشبند علیه الرحمة به حج ذکر چهره استماع کردند و بعد مراجعت حذر آوردند بآنکه شمارا
بسبب قوت باطن حاجت این نبود ما ازین نفع بسیار شد حضرت خواجه نقشبند انکار آن نکرد و چون
خود از روح حضرت خواجه عبدالحق غبر وانی ذکر خفیه و عمل بر غریمت گرفته بودند خود نمیکردند و شکر
شمارا که در فقیهات تقدیم حدیث با جتهادیات میکنند در نمیخیزند و رویا است اگر چه مذهب
خفیان باشد در آن روایت اگر چه مشهور است لیکن فقیر البینه آن کتاب یاد کردن محتاج تفحص است
یک دفعه خواجه سرای عالم بفقیهات از طرف بادشاه روم امیر حج شده آمد در مدینه با شیخ ابراهیم که
ملاقات نمود و گفت که درین سفر بدعت عظیم ازین مردم دور کردم فرمودند کدام بدعت گفت ذکر چهره مسجد
و شهر بیت المقدس موقوف کنانید ایشان این آیه خوانند و من اعظم من منع مساجد اعدان ینکر
فیها اسمی و سعی فی خرابها چند روایت که از فتاویٰ نوشته بود پیش نمود فرمودند اگر کار بتقلید است
شما مقلد دیگر و من مقلد دیگر و روایات شما بر من حجت نیست و اگر کار به تحقیق است اینک گوید
و میدان بعد ازین چند رساله در اثبات ذکر چهره نوشته اند بعض ازین رسال پیش فقیرم موجود است
بالجمله الحق الحق بالاتباع والسلام

فقط

مجموعه رسائل خواجه عبدالغفر خضاد بوی

رساله فیض عام

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد رب العالمین منعت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله لطیبین و اصحابه التائبین واضح باد که عاصی
کنه کار نالایق ساکن موضع برهوان برگشته حلی و صا که جلالپور در سنه یکم اردو و صده سبت و نه هجری
از مرزا ابوالفتح بنارس بدار الخلافت شاه جهان آباد بجناب هدایت و ارشاد و آب قبله پرستان و کعبه
کعبه شناسان محقق حق یقین مدقق مسائل دین مبین امام العابدین رئیس العارفین پیشوای
سالکین ربانای طالین سخیل محمدین سرفراز مفسرین فضل فضلا و زبان فصیح فصحاء و در را
محمی مرهم دین محمدی سبط مذاهب گمراگان ابدی وسیله نجات عرصه رستخیز مولانا مرشدنا شاه
عبد الغفر خیر محدث دام فیوضاته و برکاته حاضر شده بیعت حاصل کرده چند سوالات دینی و دنیوی
که از سالها مکرور خاطر بوده بجناب ممدوح گزرا نیده و جوابا تکیه از آن جناب ارشاد شده هر یک از آن
ما و می راه هدایت تعلیم میشد طریق مستقیم است خدا توفیق رفیق کند که عال جواب مذکور شده در وقت
و نجات آخرت بهم رساند بجهت سوال بکدام چیز از منیات متنفر و راغب در او امشود جواب
بسیار گفتن لا حول و لا قوة الا بالله و نفی و اثبات کلمه توحید و ضرب آن بر قلب بشرد و در خواندن مؤثر
صبح و شام مفید این معنی است سوال بوقت فجر و در رکعت سنت است و در رکعت فرض و بوقت ظهر چهار
رکعت سنت و چهار رکعت فرض و در رکعت سنت و در وقت عصر چهار رکعت فرض و در مغرب
سه رکعت فرض و دو سنت و بوقت عشا چهار رکعت فرض و دو سنت و سه و تر میخوانم سوا حان
در تخریج وقت که ام کدام نماز بکدام وقت خواندن ضرور شود ایما اگر دو جواب فرض و سنت دائمی
بهین قدر اما اگر فرصت دست و در چهار رکعت بسلام واحد بعد از زوال آفتاب و قبل از نماز ظهر ادا

باید که سنون است و چهار رکعت قبل از نماز عصر از مستحبات است و ما بین مغرب و عشاء صلوٰۃ الاذان
است و آن هم مستحب است شش رکعت هم آمده و سبب رکعت هم آمده بشرط فرصت هر قدر که شود باید بود
و نماز اشراق بعد از طلوع آفتاب تا یکپاس روز برآمده و نماز چاشت از یک پاس روز برآمده تا قریب
زوال و نماز تهجد بعد از نیم شب تا صبح صادق و باید نمود و نماز شراق در رکعت است و چهار رکعت
هم آمده و نماز چاشت چهار رکعت است و نماز تهجد از دو رکعت تا دو رکعت بطور تراویح باید خواند
و بعد از دو رکعت سلام باید گفت و بعد از چهار رکعت تسبیح و تهلیل خوانده در ترویج دیگر شروع باید نمود
سوال بعد از نماز پنجگانه برای خواندن تسبیح و مناجات هر چه ارشاد شود جواب بعد از نماز صبح
لا اله الا الله الملك الحق المبين صد بار و در باید ساخت و بعد از نماز ظهر اگر فرصت باشد تسبیحی الله
و نحم الوکیل یا نصیب بار و اگر فرصت نباشد سب و پنج بار و بعد از نماز عصر تسبیح فاطمه که مشهور معروف
است باید خواند و بعد از نماز مغرب کلمه تجید یعنی سبحان الله و الحمد لله یا نصیب بار باید خواند و بعد از
نماز عشاء در دو مهر صیغه که باشد صد بار متوجه سمت مدینه منوره شده و استحضار صورت مبارک
پیغمبر صلی الله علیه و سلم نموده باید خواند سوال از مناجات مندرجه کلام الله و احادیث رسول الله
صلی الله علیه و سلم و از مناجات تصنیفات خود عربی و یا فارسی ارشاد شود جواب مناجات کلام
بعضی بزرگان جمع نموده اند مصدر بلفظ ربنا واقع شده و مناجات احادیث در کتاب حصن حصین
بقیة اوقات و حالات مرقوم است فقیر مناجات تصنیف نکرده است مگر والد بزرگ فقیر دعای موسوم اعتصام
تصنیف فرموده اند بزبان عربی از آن نقل گنانه باید گرفت و روز و شب یکبار باید خواند سوال
برای عفو جرائم و عاقبت بخیر جواب برای عفو جرائم استغفار بسیار است و برای عاقبت بخیر کتاب
ذکر کلمه طیبیه تلاوت آیه الکرسی بعد از نماز سوال برای محفوظ ماندن از عذاب قبر جواب مداومت سوره
تبارک الذی بعد نماز عشاء قبل از نخشن و سوره حم السجده نیز همین حکم دارد سوال برای اینکه از زویر
و تحریص نفس خبیث و ابلیس لعین محفوظ مانده شود جواب اکشار کلمه لا حول و لا قوة الا بالله و مداومت
سوره تین بعد از نماز صبح و مغرب یازده بار سوال سواهی رمضان المبارک روزه بکدام ماه
باید کرد جواب سواهی رمضان المبارک روزه نهم ذی حجه نهایت کثرت ثواب دارد و گناهان دو ساله
را انقیص کند و روزه دهم محرم که روز عاشوره است نیز بسیار سنون و موجب کفارت یکساله است و

این دو روزه تا سه روزه در هر ماه نیز سنون است بهتر است که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد
یا اول یا آخر ماه یا اول عشره هر ماه یک روزه بگیرد نیز ادای سنت میشود و روزه دوشنبه پنجشنبه
مستحبات است و روزه صبح شب برات و روزه شمس عید و روزه عشره ذی حجه سواهی روزه عید و روزه قدر
ایام که میسر شود و روزه واجب از مستحبات است و ثواب بسیار بر آن موجود سوال در روزه استغفار برای
طیفه دوام هر چه ارشاد شود جواب در روزه این صفت بهتر است اگر باشد و الا شب جمعه صد بار مداومت باید کرد
اللهم صل علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین و تسبیح و بهترین استغفارات سید الاستغفار
در وقت خفتن با ملاحظه معانی باید خواند و سید الاستغفار در کتاب سبیل الرشاد مذکور است و تمام آن
کتاب چه ابر نفیست نقل باید کرد و وظائف و صلوٰۃ را موافق آنچه در آن مرقوم است بجای باید آورد
و آن کتاب گویا خلاصه سلوک طریق خاندان است خصوصاً فوائد سلوکی که از حضرت والد مالمسوی طالب
و مریدان فیضان نموده در آن مجموعه مندرج است حضرت شاه محمد عاشق قدس سره که از اهل خفای
حضرت والد ماجد بودند از آن تالیف فرموده اند بقدر شش جزو خواهد بود سوال آداب تلاوت قرآن شریف
جواب آداب تلاوت قرآن تهذیب استقبال قبله ختم الامکان و حروف را بخوبی ادا کردن و مدوش
فرونگ داشتن و در مقام وقف وقف کردن اینست آداب ظاهری و اما آداب باطنی پس مبتدی را
تصور کردن گویا که حضور رب الغرّت تلاوت میکند و او تعالی در مقام ستاد نشسته میشود و منتهی را
تصور کردن که این کلام را بلا واسطه از زبان حضرت رب الغرّت میشنوم و فرق در میان مقامین
اینست که در صورت اول زبان از خوش و گوش از حضرت رب الغرّت در صورت دوم زبان از حضرت
رب الغرّت و گوش از خود با چنین مقام ارشاد فرموده است حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه چنانچه
شیخ الشیوخ در عوارف الزیّان نقل کرده اند ای لا قرع الاية حتى اسمعها من قائلها یعنی
میخوانم آیه را و تو را میگویم تا اینکه شوم آیت را از قائل آن و شیخ الشیوخ بعد نقل این کلام عوارف
گفته که حضرت امام صادق رضی الله عنه در این وقت بمنزله شجره موسی میشد و ای انا الله رب
العالمین میگفت سوال برای دفع عذاب مرگ هر چه ارشاد شود جواب بعد از نماز
سکرات موت مداومت آیه الکرسی و سوره اخلاص مرقوم است و برای دفع عذاب القبر مداومت سوره
تبارک الذی بعد از نماز عشاء قبل از نخشن در حدیث آمده و همچنین خواندن سوره الدخان مرقوم

سوال سوال و جواب گویا بدست خط و مهر حضرت پیر و مرشد عنایت کرده جواب جواب گویا موافق
احادیث مرقوم میشود حاجت مهر نیست و این جواب در زبان باید ساخت و بار یک از خوشنویسان
نزد خود باید داشت جواب نیست اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و عنایت بالله
ربا و بالاسلام دنیا و آخرت نبیا و رسولا و بالقرآن اما ما بالکعبه قبله و بالمومنین اخوانا و بالصلین
و بالفاروق و بنی النورین و بالمرئیه ائمه رضوان الله علیهم هم حجابا للملکین الشاکیین الخاضعین
و اشهد باننا نشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله علی هذه الشهاده حق و علیها الموت و علیها
نبعث الله الله تعالی سوال یک بار چه مستعمل برای کفن عنایت شود جواب انشاء الله تعالی داده
خواهد شد سوال اگر شجره بدست خط پیر و مرشد عبارت عربی یا فارسی بطور مناجات نظم گردد بسیار بر مراد
جواب فقیر بسبب ضعف بصارت نبشتن نمیتواند و شجره قادیله بلغت فارسی و هم بلغت هندی مع
مناجات منظوم است هر چه پسندید نقل آن بکیند سوال شجره در قبر نهاده خواهد شد یا نه و اگر نه چگونه
ترکیب آن عنایت شود جواب شجره در قبر نهادن معمول بزرگان است لیکن این را دو طریق است اول
اینکه بر سینه مرده درون کفن یا بالا کفن گزارند این طریق را فقها منع میکنند و میگویند که از بدن
مرده خون دریم سیلان میکند و موجب سوزادب با سماء بزرگان میشود و طریق دوم اینست که
جانب سر مرده اندرون قبر طاقچه بگذارند و در آن کاغذ شجره را بنهند سوال آنچه در رویت اینجا
مرئیه علی علیه السلام طریقه با نجاب مرمت شده قلمی فرموده مرمت گردد یا ملخص آن نویسانند
عنایت شود جواب برویت جناب مرئیه علی کرم الله وجهه مشرف شده معیت نموده بود ایشان
بعد از تذکره با فرموده بودند که در زمان مایه صحابه کرام برای وصول الی الله سه طریق مسلک بود
دو طریق از آن موقوف شده یعنی صلوٰه و تلاوت قرآن شریف سوم که ذکر است باقی و در آن طریق
نیز تفاوت بسیار یا فایده بعد از آن طریق صلوٰه و تلاوت قرآن فرمودند طریق صلوٰه که بطور
مستعمل ادا کرده شود طول و تفصیل بسیار دارد و این وقت بسبب تشویشات مرض خود و صبیحان
تجرب نیست و بطور تلاوت برای مبتدی نیست که غور و آقاری حق مستمع تصور و تحیل نماید که حضرت
رب العالمین قرآن میخوانم چنانچه شاگرد حضور است و میخواند و برای منتهی نیست که حق را قادی
و خود را مستمع قرار دهد و زبان خود را نائب تصور کند و گوش را مستمع گویا حضرت حق بزرگان کلام

میکند و من می شنوم و یقین است که درین تصور سبب غلبه محبت عالی که عاشق صادق را در وقت
استماع کلام محبوب بالمشافه رو میبرد حاصلی خواهد گردید و گره کشائی دعا خواهد شد و الله المنع
سوال ترکیب زیارت حضرت خضر علیه السلام است و مراد از آن نجاب هر چه ارشاد شود عمل آرد جواب
ترکیب زیارت حضرت خضر علیه السلام این وقت نبوی انشاء الله تعالی متعاقب بر آورده نوشته خواهد شد
سوال هرگاه کسی بحالت مرض الموت دریافت که امید زندگی نیست خواه بعد یک روز یا دو روز یا
زیاده از آن فوت کند درین حالت پس از اذکار ایمنی و قبل از موت مریض را بشرط حال بودن
هوش و حواس او یا در نه مریض را برای رفاهیت و نجات مریض چه تدبیر باید کرد جواب مریض را
چون حالت بهم برسد که یلوس از زندگی گردد و قریب اجل متحقق شود و ارثان او را باید که اول غسل
و یا بوضو یا تیمم بوجه حسن پاک سازند و در قبله چارپایه او را فرش کنند و در پیش او را بوجه حسن
صاف بکشند و شوم نموده بپاشند گلاب و گلاب شستن عطریات خوشبو سازند بعد از آن که
دنیا و فکر باقیمانده کان حضور او موقوف دارند و بجا و نوحه صلا بخوانند و با کسی که تعلق لغوت شونده
دارد از زن و فرزند مواجبه نمایند اگر خود بخود آنرا یاد کند بگوید یا بخضرو او آرد و بعد از موت کلمه استغفار
رو بروی او بچهر نمایند تا بخودی خود او را یاد آید و بزرگان برانند و او را بتاکیه ام نکنند که کلمه استغفار
بخوان بل خود وقتا بعد وقت کلمه استغفار بآواز بلند بخواند تا او را یاد و در گرد و همچنین قول قبر و
حساب و شداد عقبه ذکر نکنند بلکه دعوت رحمت الهی بخشش گناهان و شفاعت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم عموما و ذکر ارواح صالحین لاسیما مشایخ و پیران طریقت پیش او نمایند و امثال شریفین
گناه کاران و قبول اعمال اندک پیش او بگذرانند تا رجاء او بر خوف غالب باشد و آنچه در آن وقت
وصیت کند خوشدلی قبول نمایند و ضامن شوند که این وصیت را البته بجا خواهیم آورد تا خاطر او متروک نشود
و حضور او سورۃ یسین و سورۃ الحمد و سورۃ اخلاص خوانند و ذکر سور و آیات قرآنی گاه گاه میگردانند
سوال ترکیب نماز استسقاء و کسوف و خسوف و عاشورا عنایت شود جواب برای نماز استسقاء
باجامه مسلمین در عید گاه سه روز متواتر بیرون آید و بر آمدن پیاده بهتر است و در بار چه کهنه و مستعمل
بیرون آید و تریین و شجیل مثل عید نکند و بتدل و خشوع و شرمندگی در عید گاه رفته و در کعبه نماز
نفل بقرارت جهر بخواند بعد از آن خطبه بگوید و دعا استغفار از گناهان بسیار کند و امام را باید که تعلق جاد

میباشد و از ابل نجوم تحقیق آن میتوان شد تیار ساخته بطور خوشبو نموده با حقیاط نگاها در وقتیکه بدر بار پیش ال حکومت رفتن منظور باشد در خضر دست راست پوشیده بروند و همچنین در وقتیکه

در عدالت و در کجی بنشینند نیز مجرب است و شکل مربع نیست
سوال برای فراغت رزق جواب در وقت چاشت چهارم
نماز بگزارد بعد از فراغ بسجده روزه و در سجده یکصد و چهار مرتبه

ع	ز	ی	ز
ز	ی	ز	ع
ی	ز	ع	ز
ز	ع	ز	ی

یا قیام بخواند اگر فرصت نباشد پنجاه مرتبه بخواند و سوره الکاف در روز جمعه خواندن نیز مجرب
و سعت رزق است و همچنین سوره واقعه در یک شب و در بار خواندن بعد از مغرب و بعد از غایت نیز مجرب
و بعد از نماز صبح صد بار یا معنی و اگر فراغت باشد یکصد بار و سوره مزمل بعد از نماز عشا بست
یکبار و اگر فرصت نباشد هفت بار و اگر انقدر فرصت نباشد یکبار لیکن چون باین آیت رسید رَبِّ
الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ بست و پنج بار بخواند
بعد از این سوره تمام کند سوال برای ادا فرض جواب دعا و شهادت بعد از نماز سه بار خواندن
مغرب است و دعا نیست اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من العجز والكسل واعوذ بک
من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة الدين وقهر الرجال اللهم کفنی حلالک عن حرامک و غنی فی فضلک
عن سواک سوال برای محفوظ ماندن از جمیع آفات و بلیات و کمالات دنیاوی جواب سی و سه آیت
بعد از نماز شام باید خواند اگر فرصت نباشد آیه الکرسی ده بار بوقت صبح و یا حفظ دو هزار بار خواند و در بحر
درین باب مجرب است سوال آنچه در باب محفوظ ماندن از جمیع آفات خواندن سی و سه آیه حکم فرموده
بودند کدام کدام سی و سه آیت است یا مطلق سی و سه آیت از هر سپاره که باشد تفصیل آن ایما کرد
جواب سی و سه آیه این است چهار آیه از اول بقر تا مفلحون و سه آیه از آیه الکرسی تا خالکون
و سه آیه آخر سوره بقر از لیس فی السموات تا آخر آیه سوره اعراف از قوله تعالی ان ربکم الله تا
الحسین و دو آیه از آخر سوره بنی اسرائیل از قل ادعوا الله و ادعوا الی الرحمن تا آخر و ده آیه از سوره
والصافات تا لا ارب الا الله و سوره رحمن از یا معشر الجن تا فلا تمترضان و سه آیه از سوره حشر از کو
انزلنا هذا القرآن تا آخر سوره حشر و دو آیه از اول سوره جن قل اوحی الی تا شیطا سوال برای تسخیر
حکام اینکه همواره حکام زمان شفیق و مهربان باشند و نبوغ ایداز رسانند جواب و قتیله نزد ایشان

بروند یا رخن کل شی در اجماع یا رخن هفت بار خوانده بر روح ایشان و مکنند و در خانه خود متوجه
بخانه حاکم شده یا مقلب القلوب و صد بار بخوانند و دعا کنند که حق تعالی دل او را مسخر سازد
و سابق عمل یا عزیز که مرقوم شد در بنیاب مفید است سوال اکثر در خواب حالات عجیب و غریب
که گاه اتفاق دیدن آن بلکه بوسه و خیال هم نرسیده دیده میشود از آن موجب که در آنها میگرد
درین باب هر چه ارشاد شود جواب وقت نوم معوذتین و آیه الکرسی یکبار خوانده بر سینه و رو
خود دوم باید کرد و اگر از این هم دفع نشود این اسم را سه بار خوانده بر اعلامی بدن خود دوم باید کرد
بعد از آن وقت خواب این دعا را باید خواند یا سمک اللهم وضعت جنتی و یک ارفعه ان شاء الله
تعالی احفظنی من نومی جنتی بما تحفظ به عبادک الصالحین و اعوذ بک من همزات الشیطان
و ان یحضر و ان اسم نیست یا شید سوال ترکیب سفر کردن بهر نوع که ارشاد شود عمل آرد جواب
و قتیله اراده سفر سازد و مستعد را نگلی شود و در کعت نفل بگذارد و این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله و کجا دلت علی ربنا تو کنا اللهم اننا نسألك خیر الخیر و خیر المخرج اللهم یون علی السفر
بنا و اطو لی البعد کن لی صاجبا فی السفر و طیفه فی الابل اللهم اعزنی من و غناء السفر و کاتبه
المقلب و سوء المنظر فی المال و الابل و اولادکم اللهم زدونی فی سفری هذا البر و التقوی و من
الحل ما ترضه بعد از آن انگشت شهادت دست راست را گرد دست خود گرد و مال و متاع و جانوران و فقا
خود گرداند و بگوید بسم الله لا اله الا الله و ائینا حصار و محمد رسول الله فقل و سمار و غلت فی خیر الله
و فی کف الله فی حایة الله الذی هو اعز و اجل و اکبر مما افاق الی بستم دست و پا در زبان و گوش
و سوت کسانیکه مارا بدخواهند و بداراده کنند از دزدان و رهنران و عیاران و ظالمان و شرار
خلاق از رندگان و گزندگان و چرندگان و پیرندگان یا ثلث الف لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم
و صلے الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه اجمعین و بعد از خواندن این حصار سه بار دستک زند
و روانه شود و بر سواری دست راست اول خود را به بنید و بسم الله بگوید و جایکه خطر باشد اسم
یا حنیط نهصد و نود و هشت بار خوانده بر جان و مال و در فقا دم کند و سوره لایلاف بے طهارت و جلسه
و استقبال قبله اکثر اوقات خوانده باشد سوال برای دفع شر اعدای دنیوی و دنیوی هر چه ارشاد شود عمل آرد
جواب برای دفع شر اعدای دنیوی وقت بے دقت و بے قید طهارت و عدد و شراط دیگر مداومت

این دعا مجرب است و وقت خواندن این دعا صورت اعدا در خیال آورده سنگ بر سینه آنها بزنند
 بسیار مجرب است اللهم انا نجعلک فی نحورهم ونعوذ بك من شرهم وخواندن سوره تبت یا
 و سوره نمل بر آب دفع اعدای مجرب است سوال حسب و نسب و شرافت و نجابت چیست جواب
 حقیقت حسب بزرگی خاندان شخصی است بشرطیکه در آبای قریبه باشد تا هفت پشت مثلاً شخصی
 از اولاد ملوک یا از اولاد امرا یا از اولاد شیخ عده یا از اولاد عالمی مشهور بوده باشد و حقیقت
 نسب بزرگی خاندان شخصی است که در آبای بعید باشد مثلاً حسینی بودن و هاشمی بودن و علوی بودن
 و قریشی بودن و ابراهیمی بودن و علی بن اقیاس و بعضی اشخاص میدانند که در هر دو امر تفوق دارند
 مثلاً اولاد حضرت غوث الاعظم که هم سیدان و هم شرف اولاد این قسم بزرگ دارند و بعضی حسب دارند
 نسب ندارند مثل تیموریه و راجپوتان و اولاد امام عظیم علیه الرحمه و بعضی با نسب دارند و حسب ندارند مثل
 قندهاریان جایل و سادات باره و شرافت و نجابت در عرف عوام اکثر و مقام بزرگ نسب متعل می شود

تمت

ایضاً از اشادات مولانا شاه عبدالغیر رحمته الله علیه

بحسب سوال سائل خمر نزد ابو حنیفه رحمه الله علیه معرف است باین تعریف هوالذی من ماء العنب اذا
 اشتد و غلا و قد ف بالزبد یس هرگاه در ادنی طبع نمایند او را در عری بازق و در فارسی باوه نامند و آن
 نیز بالاجماع حرام است زیرا که طبع لیس موجب انقلاب حقیقتش نمیشود و خاصیت اسکار که بسبب رقت
 قوام و سرعت نفوذ در ولایت متغیر نمیکرد و هرگاه آنقدر بپزند که ثلث او برود آنرا ثلث می نامند و
 آن بر قاعده حنفیه حلال است زیرا که بسبب تغییر قوام از رقت بغلظت از حد خمر برآمد و بسائر اشهر مسکون
 طحی گشت که قدر مسکون از آن حرام است و کم از حد اسکار مباح است و نزد دیگر علماء هم اهل سنت آنهم حرام
 است لان ما اسکر کثیره فقلیل حرام و اگر آنقدر بپزند که نصف او برود آنرا نصف و جمهری نیز گویند
 زیرا که جمهر آنرا هم حلال میدانند و اگر آنقدر بپزند که دو ثلث آن برود آنرا اطلا گویند و همین است که
 او را حنیفه ثانی بر آب ابل شام که خورک و خور دن شراب بودند و بعد اسلام ترک آن نمودند بابتلایم عرض
 گشتند و شکایت آن پیش خلیفه ثانی برود خلیفه ثانی بمشوره صحابه تجویز نمودند و در شرح وقایع
 و غیره مثلث را بحمد طالع تعریف کرده و انمود و آنرا هم مختلف فیه گفته و مر او از آن است که بعد از آب

ثلثین آب اندازند و نگا دارند تا آنکه اشتداد و غلیان پدید آید و بعد از حرمت که ما هو عند الجمهر هو الاسکار
 و القلیل و اکثر سولفیه وجه الحاله هو عند ابی حنیفه رض الخرج عن حد الخمر و بر فقهاء حنفیه که در غیر خمر
 حقیقی قدر سکر را حرام میدانند مخالفت احادیث مشهوره و اهل بر این که ما اسکر کثیره فقلیل حرام فی
 لفظ ما اسکر منه الحجه قهر عتیه حرام فی لفظ آخر ما اسکر منه الفرق فلما الکف منه حرام دائره بسیار رنگ
 میشود و بتوجیهات ضعیفه متجی میشوند اقوام این هذا التحريم ليس تحريماً بالحقیقه بل لاجل سهو الذکر
 حتی لا یتوصل بقلیل الی کثیره کالنهی عن القبلة للصائم الشاب النهی عن النظر الی وجه الاجنبیه
 لانه یدعو الی الفساد و الافلح الحرمه هو الاسکار و لیس فی القلیل اسکار فلما وجه حرمت و اما الخمر
 فلما استهت بقلیلها و کثیرها سواء هذا هو تحریر نهی سب ابی حنیفه رض و الحق عند ما فی هذه المسئله ما هو عند

والله تعالى اعلم

سوالات عشره که شاه بخارا از عمده المفسرین زبدة المحشین صاحب الادب التیمیز
 مولانا شاه عبدالغیر دهلوی رحمه الله علیه کرده بود و جوابات مولانا محمد رفیع فیضیل ذیل او

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک يوم الدين والصلاة والسلام علی خاتم النبیین سید المرسلین
 محمد وآله جمیع سوال اول آنکه فرق ما میم که فی زمانه سبب ایشان مروج است در اسلام و ایمان
 آنها چه گفته آید و طریق سلام در ملاقات با آنها کرده آید یا نه و دوم آنکه اگر کسی قذف عائشه رضی الله تعالی
 و یاسب صحابه کبار رضوان الله تعالی علیهم نماید و سنی او یا قتل رساند در قصاص آن چه حکم است
 و علی بن اقیاس در خوارج و نو حسب سلوم آنکه در اجماع تفصیل شیعین که نزول سنت تحقق است
 آیا تفصیل شیعین بر رضی علی رضی الله عنه من کل الوجوه ثابت است یا نه چهارم آنکه امامت فضلیه
 جائز است یا نه و در صلوة مقتدیان او که اهل سنت باشند چه حکم است پنجم آنکه در سب مردان و عبادیه
 نزول سنت چه تحقیق رفته ششم آنکه اگر حنفی المذهب در بعضی احکام بر مذنبان فاعی مثل رفع یدین
 و غیره عمل نماید چه حکم است هفتم آنکه در تحصیل علم منطق و انگریزی مثلاً شخصی اشتغال آن دارد
 بر جواز عدم آن چه حکم است و ایضاً در علم فارسی که سوائے حدیث و قرآن باشد چه حکم است و در فتوی

و ششین و صحابه دیگر را بدنگویم لیکن بآنها سر و کار نمی نماندیم نه محبت نه عداوت نه اتباع و نه ترک
اتباع و نه تمسک باقوال و افعال اینها و نه اعتراض و این قسم تفصیلیه بلا شبهه متبع اند
و حکم امامت ایشان حکم امامت متبع است و بحکس از معتبران اهل سنت این قسم تفصیلیه نبوده است
جواب سوال شمس آنکه مراد از علی اللعنه را بد گفتن و بدل از و نیز از بودن خصوصاً در سلوک که
با حضرت امام حسین و اهل بیت می نمودند و عداوت مستفرد از آن بزرگواران در دل و پشت از لوازم
و محبت اهل بیت است که از جمله فرائض ایمان است و اما معاویه بن ابی سفیان پس صحابی است و
در حق او بعضی احادیث نیز وارد است و علمای اهل سنت در رجال او مختلف اند علماء و او را و انهم مفسرین
و فقهاء این همه حرکات و جنگ و جدل و او را که با جناب مرتضی علی نمودن بر خطای اجتماع و داند
و محققین اهل حدیث بعد تتبع روایات صحیح دریافتند که این حرکات او خالی از انشائیه نفسانی نبود
و خالی از تهمت تصدیه اموی و قریشیه که جناب ذی النورین در پشت نبوده است پس نهایت کارش
اینست که مرتکب کبیره و باغی باشد و الفاسق لیس بآل اللعن اگر او از سبب همین قدر است این فعل او را
بد گفتن و بد داشتن بلا شبهه محققین این معنی واضح است و اگر او از سبب لعن و تهم است پس معاویه
که کسی از اهل سنت پیرایون آن گردید چه نزد اینها بر او فاسق و مرتکب کبیره است و اختلاف امور به است
فیکون اللعن حرماً عاصه که او مرد صحابی است شفاعت رسول الله ص و عفو صاحب حق یعنی جناب مرتضی
علی رضی الله عنه در حق او زیاده بر فساق و دیگر متوقع و مرجع است بالقطع معلوم است که بعضی صحابه در زمان
آنحضرت صلی الله تعالی علیه علی آله و صحابه و سلم مرتکب کبیره شده اند مثل ماجرای اسلی که زنا کرده بودند مثل
حسان بن ثابت که در قذف عائشه رضی الله عنها شریک گشته آنحضرت اینها را حکم تکفیر
نفرموده اند و هنوز قذف عائشه رضی الله عنها منصوص التحريم در قرآن نشده بود بر خلاف اینوقت
که حالا قاذف عائشه بلا شبهه کافر است لانکاره نص القرآن جواب سوال شمس آنکه اگر خفای الله
بر مذنب شافعی عمل نماید در بعضی احکام بیکه از سبب چه جایز است اول آنکه دلائل کتاب و سنت در نظر
او در آن مسئله مذنب شافعی را ترجیح دهد دوم آنکه در ضیق مبتلا شود که گذاره بدو اتباع مذنب شافعی
نماند مثل احکام میاه درین دیار یا احکام مفقود سوم آنکه شخصی باشد صاحب تقوی و او را عمل حقیقی
منظور افتد و احتیاط مذنب شافعی باید بشل دادن صدقه فطر زائد از قدر و آثار یا گوشت طلاکس

و ششین

و ششین

نخوردن و علی هذا القیاس لیکن درین هر سه وجه شرط دیگر هم هست و آن آنست که تلیف و واقع
نشود یعنی بسبب ترکیب مذنب صورتی متحقق نشود که هر دو مذنب روان باشد مانند آنکه قصد ناقض
و ضویداند باز بهمان خصوصاً عقاب امام بے قراوت فاتحه بگذارد که در هیچ مذنب روان نشد و ضوید مذنب
خفای اهل گشت و نماز بر مذنب شافعی و اگر سواست این وجه ملکه ترک اقتدای خفای نبوده اقتدای
کرد یا بحکس کرده قریب حرام است زیرا که لعب است درین جواب سوال شمس آنکه در تحصیل علم
منطق هیچ باک نیست زیرا که علم منطق از علم مقصود بالذات نیست بلکه از علوم آلیه است مانند
و صرف و آله هر چیز را در علت و حرمت حکم آن چیز است که ذی الاله است مثل توب و توخانه و آب
و سلاح خانه که آله حرب است پس اگر حرب عبادت است مثل جهاد کفار و دفع سراق و قطع الطرق
و استعمال آلات و اتحاد ادوات آن حرب نیز از قبیل عبادت خواهد شد و اگر آن حرب حرام و
معصیت است مثل بغی و قطع الطرق پس استعمال آله آن حرب نیز حرام و معصیت خواهد بود
و بگذرانی کل آله مع ذی الاله نهایت کار آنکه اگر کسی علم منطق تحصیل کرده و تالیفات مذنب
باطله و تشکیکات عقائد حق استعمال کند البته درین کار گناه کار باشد نه در نفس تحصیل علم آیم
بر آنکه در کلام قدما بجا این علم منوع از استعمال آن بکثرت وارد شده از ابر چه چیز حمل باید کرد و جواز
آنکه بجا منوع از تحصیل این علم حمل بر یکی از دو چیز است یا آنکه مراد ایشان منع از آنهاست و یا اشتغال
این علم باشد بوجهی که مقصود بالذات گردد و از حد و سبیل خارج شود و تمام عمر در آن مصروف گردد
و از تحصیل مقصود بالذات باز دارد و اشتغال بجمع علوم آلیه مثل نحو و صرف و معانی و بیان باین
وجه ممنوع و حرام است و یا آنکه در آن زمان بیشتر اشتغال این علوم و تالیفات مذنب اعتزال
و فلسفه رایج بود و در امثله حدود و رسوم و قضایا و اقیسه و اشکال مسائل قدم عالم و اثبات هیولی
و صورت و غیر ذلک مستعمل میشد و هر که باین علم مشغول میگشت ذهن او باین مفرخات مملو
میشد و میگردید و رفته رفته رسوخ و ذهن او پیدا میکرد و بدین جهت حرام و معصیت گردید
حالا این امور از منطق باطل بر طرف شده و آنرا اهل حق جزو از اجزای علم کلام که درین
علوم دینی است گردانیده اند حرمت و معصیت بودنش نیز بر طرف شده و احکام ترفع بار افتد البتة
و آنچه در فتاویٰ سراج المنیر مرقوم است و دخل فی الفلسفه المنطق مراد از همان منطق است که

و ششین

جزو فلسفه بود و مسئله آن در مسائل فلسفه مستخرج شده بود نه این منطق مجز که جزو علم کلام است
و استدعا علم بالصواب و تعلم انگریزی یعنی آیین خط و کتابت و لغت و اصطلاح اینها را دانستن
با کس ندارد اگر بنیت مباح باشد زیرا که در حدیث وارد است که زید بن ثابت بحکم آنحضرت صلی الله علیه
و علی آله و صحابه و سلم روش خط و کتابت یهود و نصاری و لغت آنها را آموخته بود بر اے این عرض
اگر بر اے آنحضرت عم خط باین لغت و رسم ظاهر رسد جواب آن تواند نوشت و اگر مجرد خوش آمد آنها و اختلاط
با آنها تعلم این لغت نماید و باین وسیله پیش آنها تقرب جوید پس البته حرمت و کراهت دارد و قد مر آنفا
ان الآلة له حکم ذی الآلة و لو کرخی نصاری بلکه جمیع کفر و چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی
حرام و بعضی کبیره و قریب بر حد کفر تفصیلش آنکه اگر کافران کس را بر اے اقامت رسوم صالحه و سایر احکام
ام محمود مثل دفع دروان و قطع الطریق و افتا موافق شرع شریف در عدالت و بنا بر قنای و ترتیب
و ترمیم عمارات نافع مثل مہمانسرای و غیر ذلک استیجار کند بلا شبهه جائز است بلکه مستحب بلیل آنحضرت
یوسف اے بنیاد و علیہ الصلوٰۃ و السلام که از پادشاه مصر که در آن وقت کافرو بود و او را علی خزان مصر و خوا
تا اقامت عدل و تقسیم نماید و بلیل قصه والده حضرت موسی علی بنیاد و علیہ الصلوٰۃ و السلام نوکر کی
فرعون را بر او شیر دادن حضرت موسی علی بنیاد و علیہ السلام قبول کرد و اگر بر اے امور دیگر نوکر بود و
اختلاط با کفر لازم آید و مشابہ رسوم و اوضاع منکره آنها در آن خدمت اتفاق افتد و اعانت بر ظلم
شود مثل نشی گری و خدمت گاری و سپاه گری یا تعظیم مفرط بر اے آنها و تذلیل خود و دشمنان و استناد
ضروافند حرام میگردد و اگر بر اے قتل مسلمان و بر سر کردن ریاست یا ترویج کفر و تبسّط مطاع عن دین
نحو ذلک نوکر کی بگیرند کبیره عظمی است بسیر حد کفر جواب سوال ثانی آنکه استماع غنا مجر و از مزمر
و ملای در مذنب امام ابو حنیفه رحمہ اللہ روایات مختلفه است اصح آنست که جائز است و دف هم جائز
و احادیث کثیره مؤید این روایات اند فل شیخ الاسلام ابن الہمام قید حرمتہ التغنی بما اذا کان فی
اللفظ لا بالاعمال کصفه المذکر والمرأة المغنیة الحسینة و وصف الخمر المہیج الیها و الخمریات و الخانات
و سباج و سلم اذ می الا اذا اراد انشاء الشعر لا تشہاد او یعلم فصاحت و بلاغتہ نعم اذ قیل فلک علی الملای
منع و ان کان مواعظ و حکما لذت نفسہا لا الذلک التغنی و مت الولیمة و العقیقة و عند الولادة و عند
مجمعی الغائب انہی و قال فی الریحی اختلاف فی التغنی المجرد قال بعضهم انہ حرام مطلقا و منهم من یقول

و انما

۳

اللباس بالتغنی لیس فیہم القواني و الفصاحت و منهم من قال یجوز التغنی لدفع الوحشة اذا کان حصه و لا
یکون علی سبیل اللہ و قال السحری فی البدیع و السباح فی اوقات السمر و تاکید السمر و سباح ان کا
ذلک السمر و سباحا کا لغتانی ایام العید و فی العرس و فی وقت مجی الغائب و وقت الولیمة و العقیقة و
عند الولادة و عند الختانہ و عند حفظ القرآن جواب سوال ثالث آنکه غنا و مشکل را بر و شهوت
در کمیت نمی آید بلکه غالب مغلوب می باشد اگر شهوت فرج غالب است نکاح او با مرد باید کرد و اگر
شهوت او در ذکر غالب باشد نکاح با زن باید ساخت و در اجزای شهوت دیگر او را صبر لازم است
جواب سوال عاشق آنکه کل دغان حرام حدیث نیست و در علت و حرمت حقه اختلاف است اصح آنست
که مکروه تحریمی است از جهت بوسه بد که از دغان حقه کش می آید مثل پیاز خام و سیب خام و از جهت تشبه
بابل ناز که دو از درونه ایشان خواهد برآمد و من اکل الفیج و مات الخ اصلا و کتب حدیث نیست بلکه از
الفاظ ترکیکه این بر دو کلام صریح معلوم میشود که محمول و موضوع است و نوشتن علماء الدین تبریزی
اعتبار ندارد و در این باب اعتبار بر قول محدث معتبر که حدیث را بیان نماید باید کرد و اما و عا ط احادیث
غیر معتبره و برای تحلیف و ترسیب ذکر میکنند و از حال آن احادیث مطلع نباشند تفصیل مسئله حقه این است
که در کشیدن تاک و در حرمت تحقق نیست زیرا که علت حرمت در نباتات منحصر بر دو چیز است سمیت و
سکریت و این خشکس خالی از این هر دو چیز است لیکن در استعمال آن باین کیفیت که دغان او را
در رون بکشند سه وجه از کراهت بهم میرسد یک بوسه بد که از دغان حقه کش می آید دوم تشبه بابل
و این هم علت کراهت است چنانچه در تحفه یعنی دست بر تنیگاه نهاده استناد و در تخم محمد بنی در
شرع وارد شده سوم آنکه استعمال این وضع مسلم را ملائیس نامید و اند و ملائیس با ناز کرده است و اینها
صوره عذاب اللہ تعالی و لهذا از کی یعنی داغ نهادن نمی و کراهت آمده و هر چند این ثلاثه مستلزم
نہی تنزیہی است اما بسبب اجتماع مجرک کراهت تحریمی شد و بعضی از اهل معقول گفته اند که لفظ کل
دغان حرام هر چند حدیث نباشد از کلام درست است زیرا که دغان نزوا بل عقل مرکب از دو چیز است
ارضیت و ناریت و هر دو حرام اند فالمرکب منہما یکون حراما جواب این سخن آنکه حرمت ارضیت و ناریت
بعلت سمیت است و چون علت مرتفع شود حلال گردد مثال استعمال نرہ با برگ پان و طین ابنی
و طین مخموم در او پیس اگر استعمال این دغان بطریق اصلاح بدن باشد مثل تخلیل ریاح

۱۸۶

در رفع قبض علت حرمت نخواهد داشت و در بعضی کتب در حرمت آن از آیه یوم تاتی السماء بربان
 بسین لغشی الناس هذا عذاب الیم استدلال کرده گفته اند ازین آیت معلوم شد که دغان آله عذاب است
 و آله عذاب را استعمال کردن درست نیست و جواب ازین شبهه اما صغری و کبری هر دو ممنوع اند
 زیرا که دغان چنانکه آله عذاب است آله تنعم هم است چنانچه در استعمال خود که در حدیث صحیح وارد است
 که مجامع الاله یعنی عود و طب را برای بهشتیان در بهشت و مجامع خواهند آورد و نیز استعمال آله عذاب
 مطلقا ممنوع نیست زیرا که عذاب قوم لوح علی بنیاد علیه الصلوة والسلام آب طوفان بود و تمت

تمه دلال شیعیه بیان حدیث ثقلین

منقول از تحفه اثنا عشریه باب یفتم

بسم الله الرحمن الرحیم

باید دانست که تقسیم دلیل نزد شیعه چهار است کتاب و خبر و اجماع و عقل کتاب که قرآن مجید است برعم ایشان
 قابل استدلال نیست زیرا که اعتماد بر قرآنیت او حاصل نمیشود الا در حدیثیکه ما خود باشد بواسطه انکام موصوم و
 قرآنی که از ائمه است درست ایشان موجود نیست و این قرآن را ائمه برعم ایشان معتبرند است و اند
 و قابل استدلال و تمسک نشود چنانچه از کلینی و غیره کتب معتبره ایشان منقول خواهد شد و این مطلب بچند وجو
 ثابت است اول آنکه جماع کثیر از امامیه از ائمه خود روایت کرده اند که قرآن منزل را تحریف کلمات او وضع
 آن و اسقاط آیات بلکه سوزن بر وقوع آمده و ترتیب هم متغیر شده و حالا آنچه موجود است مصحف عثمان است
 که هفت نسخ از نوشته با کثافت عالم شهرت داد و کسی را که قرآن منزل بر اصل ترتیب وضع میخواند ضرب
 و شلاق نمود و آنکه طوعا و کرها همه آفاق بر این مصحف اجماع کردند پس این مصحف قابل تمسک استدلال
 نباشد و نظم و الفاظ او و عام و خاص او را اعتماد نباشد چه جائز است که این حکام که دین قرآن موجود اند
 همه آنها یا اکثر آنها منسوخ باشند بآیات و سورتی که اسقاط کرده اند یا مخصوص باشند بآیات و مسقطه
 وجود هم آنکه ناقلان این قرآن بلا تشبیه مثل ناقلان توریت و انجیل اند که بعضی از ایشان اهل نفاق بودند
 مثل عظمای صحابه و کبرای ایشان و بعضی از ایشان مداهن دنیا طلب دین فروش مثل عوام صحابه
 بطمع مال و مناصب اتباع رئیسان خود کرده اند و از دین مرتد شدند مگر چهار کس یا شش کس باقی بماند

سنت پیغمبر را جواب دادند و با خاندان او دشمنی و عداوت پیش گرفتند و کتاب او را تحریف و خطاب او را تعبیه
 کردند مثلاً بجای یوم تاتی السماء بربان و بجای ایست ایست ایست ایست ایست ایست ایست ایست ایست ایست ایست
 علی هذا القیاس چنانچه در دعا و صحنی قریش که او را قنوت امیر المؤمنین و متواتر انکار کردند کورست و بعضی آن دعا
 در باب ثانی گذشت پس چنانکه بر توریت و انجیل اعتماد نتوان کرد و عقیده و عمل از ان نتوان گرفت چنان
 بیان قرآن موجود تمسک نباید کرد و چنانکه احکام آنها منسوخ شده اند بر قرآن مجید هم چنین ازین قرآن هم
 چیزی بسیار نسخ شده و نسخ را غیر از ائمه کسی نمیداند سوم آنکه ثبوت نزول قرآن و اعجاز او بلکه ثبوت نبوت
 پیغمبر نیز موقوف است بر ثبوت صدق ناقلین و چون ناقلین ثبوت نبوت پیغمبر این جماع باشند که بسبب غرض
 فاسد خود نفس را که حضور یک لک است و چهار هزار کس پیغمبر فرموده بود و انفا و کتمان نمودند و یک کس را
 اظهار نساخت تا آنکه حق خاندان نبوت تلف شد و اصل عظیم دین که هم جنب نبوت است یعنی امامت
 برهم گشت بر نقل اینها چه اعتماد شاید بنا بر غرض فاسدی اینهمه توطیه را بر بسته باشند که فلاح نبی بود
 معجزه با آورد و قرآن بر و نازل شد و همه بلغا از معارضه او عاجز شدند و در واقع هیچ نباشد و اما خبری حال
 آن درین باب تفصیل گذشت و تازه این است خبر را میباید که ناقص باشد پس نقل خبر شیعه اندک بخیع
 و غیر شیعه را خود اصلا اعتبار نیست زیرا که صدر اول ایشان که مقاطع الاسانیان از مرتدین منافقین و
 مخرفین کتاب الله و معاندین خاندان رسول بوده اند و شیعه با هم در اصل امامت تعیین ائمه اعدا ایشان
 اختلاف فاحش دارند و اثبات یک فعل از اقوال ایشان نمیشود الا به خبر زیرا که کتاب ازین مذکورات بهنجو که
 الزام مخالف نماید ساکت است پس اگر ثبوت خبر و حجت آن موقوف بر ثبوت آن قول بود و در صریح
 لازم آید و نیز حجه بودن خبر بسبب آنست که قول معصوم است یا بواسطه معصوم از معصوم دیگر رسیده و عصمت
 شخص معین ثابت نمیتواند شد الا به خبر زیرا که کتاب ساکت است و عقل عاجز و معجزه بر تقدیر صدور غیر
 موقوف بر خبر زیرا که مشاهده تحدی و معجزه هر کس را اتفاق نمی افتد و اجماع نیز بسبب دخول معصوم در
 حجت است و باز در نقل اجماع لغایبین خبر در کار است و عصمت شخص معین را به خبر مساوی خبر معصوم
 دیگر که بواسطه او رسیده ثابت کردن و در صریح است و نیز حجت خبر موقوف بر نبوت نبی و امامت امام
 است و چون اصل ثابت نشد فرع چگونه ثابت شود باجماع نزد شیعه توانست خود از خبر اعتبار افتاد زیرا که
 کتمان واقع از عهد متواتر بظهور آمد و اظهار غیر واقع در حکم روست و اخبار احاد خود بالا اجماع درین مقام

معتبر نیست پس استدلال بر غیر ممکن نیست و اما اجماع پس بطالان آن اظهر است زیرا که اجماع بعد ثبوت نبوت
 و شریع است چون نبوت و شریع ثابت نمیتواند شد اجماع چگونه ثابت شود و نیز حجیت اجماع نزد
 ایشان بالا صالت نیست بلکه بنا بر آنست که قول معصوم نیز در ضمن آن میباشد و هنوز در
 بودن معصوم و تعیین آن که کدام است و نقل قول از بحث و تفتیش میسر و در نیز اجماع صدر اول ثانی
 یعنی قبل از حدوث اختلاف و راست خود معتبر نیست زیرا که اجماع کردند بر خلافت ابو بکر و عمر و مرت
 متعه و بر تحریف کتاب منع میراث پیغمبر و دفع امام بر حق از حق خود و عصب تعلقات خاندان رسول
 و بعد از حدوث اختلاف و راست و تفرق ایشان بفرق مختلفه اجماع چه قسم متصور شود و خصوصاً
 در مسائل خلافیه که احتیاج با استدلال و اثبات بر حجیت منحصر در آنهاست دخول معصوم در اجماع
 و موافقت قول با قول سائر امت ثابت نمیشود و مگر باخبار و حال و اعتبار و تواضع و تساقط و ضعف و بن
 قسمی که هست روشن است و نیز نقل اجماع در مسئله خلافیه با مخصوص امری است که شدن فی نیست و علماء
 شیعه را بلکه اثنا عشریه را با مخصوص درین نقل با هم تکاذب و تضاد واقع است بعضی از آنها نقل اجماع
 فرقه خود میکنند و دیگران تکذیب میکنند و انکار مینمایند و چون اجماع یک فرقه از امامیه که یک فرقه از شیعیان
 با فرقه دیگر که یک فرقه از امت اند نقل خود ایشان ثابت نشود و اجماع جمیع امت ثابت کردن چه قسم
 متصور باشد و این را بچند مثال روشن کنیم صاحب سبل السلام السیاحه الاسلامیه که از عمده علماء اثنا عشر
 است در شرح حدیث عقل بتقریب میگوید که کلام الشیخ ابی الفتح الکراچی فی کتبه الفوائد بدیل علی اجماع
 الامامیه علی البدایه بن خصائصهم فانکره سائر الفرق و کلام العلامة الحلی فی النهایه
 و التہذیب و کشف الحق بدیل علی الاصراف الانکار و نیز شیخ شهیدی که از اجله علماء ایشان است
 فصل مستقل دارد در آنکه شیخ ایشان در جامد دعوی اجماع فرقه شده است حال آنکه خود او در جامد دیگر
 مخالف آن گفته نقل از آن فصل می آید قال فصل فیما یشتمل علی مسائل ادعی الشیخ فیها
 مع انه و نفسه خالف فی حکم ما ادعی الا جماع فیه اوردنا ما للتنبیه علی ان لا یغتر القیئہ دعوی
 الی جماع فقد وقع فیه الخطا و الحجا و کثیر من کل واحد من القضاة و سائر الشیخ المصنف فیما ادعی فیه الی جماع
 من کتاب النکاح و نحواه فی خلاف الی جماع علی ان الکتابیه اذا سلط و انقضت بعد ثبوت قبل ان یسلم الی درج
 یشفع النکاح و قال فی النهایه فی کتاب الاخبار لا ینفسخ النکاح بینما استیفت فصل است

در آنچه مشتمل باشد بر مسائل دعوی کرده است ابو جعفر الطالق را در آنها با وجود آنکه وحی بذات خود مخالفت
 کرده است و حکم آنچه دعوی اجماع کرد در آن دارد و کردیم آنرا براس خبر وارد کردن بر آنکه عالم فریب نخورد
 بسبب دعوی الطالق پس بمحقق واقع شده در آن خطا و مجاز بسیار از هر یک از علما خصوصاً از شیخ
 قمی پس آنچه دعوی کرده است در آن اجماع را از کتاب نکاح دعوی اوست در خلاف اجماع بر آنکه زن
 کتابیه و فقیه اسلام آنرا بگذرد عدت او پیش ازین که مسلمان شود شوهر فسخ میشود و نکاح و گفته است در نهایی
 و در کتاب اخبار است فسخ میشود و نکاح در میان آن هر دو و همین قسم هر باب از ابواب فقه تکذیب شیخ و سید
 مینماید و این رساله پس در راست قریب حدیثه بلکه باید در آن مندرج است و اما عقل پس تمسک
 آن در شرعیات است یا در غیر شرعیات اما در شرعیات پس نزد این فرقه اصلاً قابل تمسک نیست
 زیرا که از اصل منکر قیاس اند و او را حجت نمیدانند و اما در غیر شرعیات پس موقوف است بر تجربه آن از
 شواهد و هم والف و علوت و احتمال از خطا در ترتیب و صورت اشکال و این معنی بدون ارشاد
 امام حاصل نمیتواند شد زیرا که بفرقه از طوائف آدمیان بعقل خود چیزی را ثابت کنند و چیزی را منکر
 شوند و با هم در اصول و فروع مخالف نمایند و بعقل ترجیح نمیتوان داد و الا همان مخالف و تنگ
 در ترجیح بهم تحقق خواهد شد پس لابد و رای عقل حاکمی و مرتجی باید که احد الجانین را صواب
 و دیگر را خطا قرار دهد و این قسم حاکم و مرجع غیر از نبی و امام نمیتواند شد و چون ثبوت امامت که
 موقوف علیه عقل است در حقیق توقف است تمسک بعقل نیز محل اعتماد نباشد و محذور کلام و دلال
 شرعی است و امور شرع را بعقل صرف ثابت نمیتوان کرد زیرا که عقل از معرفت آنها با تفصیل عاجز
 است بالا اجماع آت عقلی که مستند و مدد گیرنده از شریعت باشد و اصل آن حکم را از شارع گرفته
 باشد میتواند قیاس چیز دیگر بیان کرد لیکن چون قیاس نزد این فرقه باطل است پس عقل را
 مطلقاً در امور شرعیه دخل نماند خاصه در قواعد و کلیات شرع هنوز تردود و اضطراب است عقل
 در چیز بکار خواهند برد ثبوت العرش اولاً ثم النقش ثابته ساز عرش را اول باز نقش و نگار
 قائده جلیله باید دانست که قیام جمیع بر این عقلیه با عقاید بدیهیات است پس اگر جمیع الکا
 بدیهیات پیش گیرند مثل سوسنطامیه که الواحد نصف الاثنین و النقی و الاثبات لا یجتمعان
 ولا یرتفعان و بالجسم الواحد لا یکون فی آن و احسب فی مکائین الغائب عن الحواس

لیس که علم الحاضر و ماضی با هم یکی است و این که لا یكون عین ذلک الشیء و اشغال این قضایا
انکار کنایه اثبات هیچ مطلبی نزد ایشان بر این عقلیه نتوان نمود همچنین قیام جمیع دلائل شرعی
و مقدمات دینی بر اثبات ملت حنیفیه است که از زمان حضرت ابراهیم خلیل تا این وقت
در جمیع ادیان مسلم است و اصول آن متفق علیه جمیع ملل مثل ان المعبود واحد و انه یرسل
الرسل و یظفر المعجزة و ان الملائكة مرسلو الله الی الخلق معصومون عن الکذیب الخیا
فی التبلیغ و ان الله احکامات یکنیة علی عبادہ یجازی بها و علیها یوم البعث و النشور
بالحجة و الثار و هر آینه مصدیک است و تحقیق او تعالی می فرسید پیغمبران او ظاهر میکند معجزه
و هر آینه فرشتگان فرستادگان خداوند بسوی خلق محفوظ اند از دروغ و خیانت و رسانیدن
و بر ستم که خدا راست حکمهای تکلیف و ادان بر بندگان او جز امید به آن و بر آن روز بر آن
و پرانده شدن به بهشت و دوزخ و اثبات اصول و قواعد ملت حنیفیه بطور شیعیه ممکن نیست
پس اثبات هیچ مطلبی از مطالب دینی به دلائل نزد ایشان ممکن نیست پس این فرقه سفسطایی
وین اند تفصیل این اجمال و ایضاً این ابهام آنکه ایشان نبوت حضرت خاتم الانبیاء را که
باخذ این اصول و قواعد است نسبت باین است از امیر المومنین و ائمه اطهار روایت کنند و معلوم
بالقطع است که ایشان بلا واسطه از امیر المومنین و ائمه اطهار روایت ندارند مگر بواسطه وسائط ایشان
را حال معلوم است که خود ایشان آنها را تکذیب مینمایند و تهم میدارند و فی الواقع هم وسائط ایشان
چنانچه نبوت خاتم الانبیاء روایت کرده اند همچنان جسمیت و صورت حق تعالی نیز روایت کرده اند
و دروغ صریح بر لبه و نیز وسائط در روایت شریک امامت و تعیین ائمه متخالف و متعارض دارند
بحکم تطبیق اصلاً ممکن نیست پس کذب بعضی از ایشان لاعلی تعیین متیقن شد و تواتر کاذبان
و دروغگویان را که بجهت غرض فاسدی تشهیر افترا می نموده باشند چنانچه در مقدمه خلافت
در قرن اول بعمل آوردند اعتبار نیست و سوائی چهار صحابی یا شش صحابی نزد ایشان قابل
اعتماد نیست و تواتر این روایات از آن چهار کس یا شش کس بالقطع معلوم الاتفاقی است اگر
بالغرض از آنها تواتر هم شده باشد خبر چهار یا شش کس درین قسم امور که عقل اکثر عوام مستحاج
بلکه در بعضی جاها حکم باستحاله هم میکند چه قسم افاده یقین نماید و صحابه و دیگر همه نزد ایشان مردود

از دین و صاحب الاغراض الفاسده و دروغگویان و کذابان بوده اند و معجزات شیعیه از آنها
روایت ندارند و می سلیم بن قیس الهملی فی کتاب فات البنی صلی الله علیه و سلم عن ابن عباس
عن امیر المومنین غیر واحد عن الصادق ان الصحابة ارتدوا بعد البنی صلی الله علیه و سلم الا
الربعة النفس و فی روایتی عن صادق الاستیة پس آنچه این گروه مرتدین بر علم ایشان از احوال
رسالت و اظهار معجزه علی وفق الدعوی و نزول قرآن و عجز بلغا از معارضه آن و احوال جنت
و نار و تکلیفات شرعی و نزول وحی و ملائکه بلکه نبوت انبیاء ماضیین و دعوت ایشان بتوحید
فی العبادة و بنی اراشراک در آن روایت کنند و در واد باشد زیرا که خبر جمعی است که اجماع کردند بر خلاف
صیت پیغمبر که بحضور یک لک بستی چهار هزار کس بتاکیلات تمام فرموده بود علی الخصوص که روایت
این جماعت هم نزد خویشیه تواتر نشده و نزوفرق دیگر که هم رنگ آن جماعه اند متواتر شده و اگر بجز شهر
و شیوع در آن قرن و مابعد آن قرن اکتفا کرده شود پس کمال بے احتیاطی در دین لازم آید زیرا که
آن قرن و مابعد من القرون همه برخالف اوامر و نواهی پیغمبر کمر بسته اند و قرآن را تحریف کرده
و احکام بسیار خلاف ما نزل الله در آن قرون بعد از شائع و مشهور گشته که اصل شریعت هم مشهور
تر گردیده مثل غسل الزلین در وضو که حادثه ایست بگایه کثیره الوقوع و هر پنجوقت اشخاص را بعد
ولا تحطی دیده اند و همه بر غلط روایت نموده و همچنین مسح علی الخفین و این قسم بدعات را که رئیس
آن قرون از طرف خود احداث کرده و راج داده اند بر احکام صلیه شریعت و آنست مثل سنت
تراویح و حرمت متعه و غیر فلک پس این جماعه سیدین و مبایک چه بعید است که اتفاق نموده باشد
بر امر نبوت و نزول وحی و ملائکه و ذکر بهشت و دوزخ براس تخلف مردمان و ترغیب ایشان و
تواتر و توفیق مفید یقین میشود که اهل تواتر را غرض فاسد در میان نباشد و اینجا غرض بعد از
موجود اند و احتمال است که چند کس از اینها منشأ روایت این دعوی و حد و معجزه براس غرض
شده باشند و سائر ایشان بجهت طمع موافقت و مداهنت کرده از ایشان قبول نموده تشهیر کرده
باشند و نیز احتمال است که از کاهنان و نجاران پیشین شنیده بودند که شخصی در قریش پیدا شود
و بدست او ملک و عزیزین و خزان بیشمار افتد از اولاد عبد مناف مثل فلان و نام پدرش
فلان پس هر مفسر را بخیال فاقه کشتی متابعت او در سرفرازی باشد هر صاحب سبق را ملذذ

بزرگان ایران زمین که سفید پوست و نازک بدن میباشند و در خاطر خطور کرده باشند و هر دنیا پرست را سیسربساتین کسری و گلگشت فروین و شیراز و سکونت و قصه قصه در کیش طبع شده باشد و از بهر و نیز جمعی بموجب اخبار و کتب قدیمه خود این ماجرا را دانسته نص از تورات موافق مدعای او بر آورده و قصص و اخبار انجیل عبارت بلینیه برآید او درست کرده داده باشند و چنانچه انور نبوت نزول تورات و وقوع قصص انبیاء هم در تورات و در او گیرست با موافقت آنها و نامو افقت چه میکشاید و چه میبرد و با بحد اول جلالان عرب باین اغراض اتباع نموده باشند باز مردم را غلط بر غلط افتاد و بنا بر مطامع و مستلزمات دنیوی و نفسانی پی در پی اتباع آن جم غفیر لازم شمرند و در فتنه فتنه صوت دینی و مذہبی قرار گرفت چنانچه در اکثر امور شرعیہ بر علم شیعیہ همین قسم روایات است مثلاً آنچه در تواتر غسل جلیین شیعیہ میگویند همین تشقیقات و احتمالات است که مذکور شد بلکه در اینجا زیاده ترویجی تر زیر که غسل جلیین نسبت بمسح جلیین مشق و کلفتی دارد و در قبول مشقت رنج و تشبیه آن بحسب ظاہر فائده دنیوی دریافته نمیشود بخلاف امر نبوت که مقدمه ریاست علمه است که خیل و چسب و خاطر نشین است و محل طمع و حرص برای این امور بزرگان بلکه لکوک جان خود را بر باد میدهند اگر اجتماع بر یک کلمه و یک روایت نمایند چه عجب باشد و مردم دروغ ایشان این هم شده باشد که هر گاه کسی بایشان منازعت نمود به محاربه بر فراست نکبت کشید و تباہ و خراب شد عوام را خصوصاً کسانی که در زمان متاخر پیدا شدند اعتقاد و حقیقت روایت اول خود قوی تر شد چنانچه شیعه و امر خلافت خلفای ثلاثه و شهرت آن در مردم آن زمان و قوت عقاید متاخرین اهل سنت همین قسم احتمالات دارند و اگر تواتر این قسم اشخاص مفید علم قطعی شود باید که تواتر بیود نیز که بالاتر از این اشخاص مذکورین در تحریف کتاب الله و تکیذ و مخالفت انبیاء و پیرو صایای آنها نبودند و تا سید وین موسی علیه السلام مفید یقین شود زیرا که پیرو نص صریح حضرت موسی تواتر نقل میکنند که فرمود شریعتی موبده ما و امت السموات و الارض یعنی شریعت من همیشه کرده شده است تا وقتی که آسمان است و زمین و تعظیم السبب موبده ما و امت السموات و الارض تعظیم سبب همیشه کرده شده است تا وقتی که آسمان زمین است و همچنین تواتر نصاری که نص صریح حضرت عیسی را بر آنکه او ابن الله است و ان الله

ابن البشر قد ختمت قبل مجئیه بمحقق رسالت پسر آدمی تمام شد پیش از آمدن او روایت کنند و قرآن محرفی که بدست این جماعه است حکم تورات و انجیل محرف دارد که از و کتبها بسیار و سوره های بیشتر ساقط کرده اند و کلمات او را تبدیل نموده و ترتیب او را تغییر داده اگر باین قرآن متواتر کلامی تمسک جائز باشد یا انجیل نیز جائز باشد و در انجیل مرقس که انجیل ثانی است و از صحاح این نص موجود است و اناجیل اربعه نزد ایشان متواتر اند قال غریس رجل اشجا فی ارضه و بنی حوالیه الجدمان و حفرت فیها بیدرا و بنی علیها بیوتا فلما کملت عمارة البستان اودع عند الزرع و سافر الی بکد اخر و اقام بها فلما حان ان یخرج الثمار ارسل عبداً من عبیدة الی الزرع لیأخذ ثماره فلما جاءه و اراد ان یأخذ ثمره ضربه و ارسله خائفاً ثم ارسل عبداً اخر فاذوه و ضربه و شیخه را اسسه ثم ارسل اخر فقتلوه فکان یرسل عبیدة الیهیم تنزی فیضربون بعضهم و یقتلون بعضهم و کان له ابن واحد یحببه له لیکن له ولد سواه فارسل الیهیم فلما رآه الکفار قال بعضهم لبعض هذا الذی یرث بعدنا الحجة فصلکمو انقلد و فرت البستان فوثبوا علیه فقتلوه فلا جرم یقضی علیه صاحب الحائط و یرجع الیهیم و ینزع من ایدیهیم و ینزع الیهیم و یضعه عند اخرین گفت نشاند شخصی درخت را در زمین خود و بنا کرد اگر و اگر آن دیوار را و کند و ران چاه و ساخت بر آن خانه را پس هر گاه تمام شد عمارت باغ سپهر و آنرا زو فرار علان و سفر کرد بسوس شهر دیگر و اقامت کرد در آن پس هر گاه وقت رسید این که بخت شوند میوه را فرستاد غلامی را از غلامان خود بسوس فرار علان تا که بگیرد میوه های آنرا پس هر گاه که آمد و خواست این که بگیرد میوه را زود او را فرستاد و او را بطلب باز فرستاد و غلامی دیگر را پس ایندا و او را زود او را و خون آوده کرد و او را و شکستند سر او را باز فرستاد و دیگر را پس شکستند او را پس بود که میفرستاد غلامان خود را بسوس ایشان پی در پی میزدند بعضی ایشان را و میکشیدند بعضی ایشان را و او را یک پسر که دوست میداشت او را نبود و او را پسر سواست و او را پس فرستاد و او را بسوس ایشان پس هر گاه دیدند کافران گفت بعضی ایشان بعضی را آنست آنکه دارث شود بعد و بلوغ را پس بیایید قتل کنیم او را و دارث شویم باغ را پس حمله کردند بر او

پس کشتن اور پس ضرر و غضبناک شود برین کار صاحب بلغ و رجوع کند بسوی ایشان و بستاند آن
آن بلغ را از دست مای ایشان و هلاک کند ایشان را و بهنند او را نزد یک دیگران پس ازینجا معلوم شد
که اثبات ملت حنیفیه که سبیل آن قول به نبوت غایم الانبیا است بدون اتباع اهل سنت و رسول
مذہب نمیتواند شد زیرا که ایشان اصول دین خود را از کرده اند از جماعه صحابه کبار مثل عشره مبشره
و عبا و له اربعه و کثرین و دیگر اهل بدو اهل بیعت الرضوان و مهاجرین اولین که حق تعالی در کتاب
خود بر صدق و صلاح ایشان گواهی داده قوله تعالی **أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ** و قوله تعالی **رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ** و در آیات بسیار در حق ایشان کلمات خوشنودی
و رضامندی ارشاد فرموده قوله تعالی **لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ**
إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَيَّاتِ باز او اهل سنت این نصوص را در قرآن و احادیث شنیده از اهل
ایشان تفحص و احیی نمودند معلوم کردند که هر جماعه ایشان صادق الاعتقاد و شدید المحبت و الرسوخ
بوده اند و در اعلام شریعت عزرا هیچ وجه قصور نکرده اند و در حفظ احکام ملت حنیفیه بضایع و
بداهت روان داشته اند و کتاب خدا را بهتر از جان خود عزیز میداشتند و دین الهی را در محافظت و حمایت
فوق الانفس و الملیح می انگاشتند و سنن رسول او را در عادات و فضائل عن العبادات مہما مکن تقویت میکرد
و عوام صحابه بجهت خوف سیاست و برکت صحبت ایشان نیز همین تیرہ داشتند و تابعین ایشان
با حسان نیز بتأثیر صحبت ایشان و بالعکاس اشعه انوار ایشان سلوک همین طریق لازم گرفته اند و
بکمال قناعت و اتباع و تقلید این جماعه پیغمبر را محض بوضوح حق بودند برای جلب النفعی و رفع
ضررے بلکه هر که از جماعه عرب براغ مولفه القلوب قسم شده بود گو رئیس قوم و صندید عشره مبشره او را
تحقیق امانت مینمودند مثل البوسفیان و اقرع بن حابس که در مجلس خلیفہ ثانی با وصف ریاست که داشتند
خوابها کشیده اند در صف النعال جایافته و فقر و سالیان اهل ایمان و غلامان و کم اصلا انہما مثل
صہیب عمار و صدیق مجلس بودند و عند الاقتدار ولایت و ملک و سلطنت را بخویشاوندان و اقارب خود دادند
و قدم اسلام و کثرت صحبت پیغمبر و شدت رفاقت او را در تقسیم این مناصب ملاحظه کردند و اکثر ایشان
بعد از قیل و قال و جنگ و جدال و کشته شدن بزرگان و اقارب خود و اصرار بر کفر و بعد از زویرت
معجزات قویہ ایمان آورده اند و اگر بقول کہنہ و تخمین و اهل کتاب بطمع مال و مناصب میگردیدند

بایستی که اول و ہلہ اطہار ایمان مینمودند و زمان دراز در پیغمبرنی امور پیغمبر و عداوت او نمیکند را نیندند
و چون بنقل در روایت ایشان ثابت شد دعوی نبوت و ظهور معجزات و نزول قرآن و عجز بلغا از معجزات
آن یقین حاصل شد کہ فی الواقع چنین بود و نبوت صدق و صلاح ایشان بشہادت قرآن و رسول
بر وجود انریست تا معذوری لازم آید بلکه بروجہ تاکید اعتقاد و فریقین است و الاخصص حال ایشان
کافی است در اعتقاد و صحت خبر ایشان و صدق تنویرات ایشان و اتباع سبیل ایشان و لزوم طریقه ایشان
پس اگر شیعه بقبر آن یا خبر رسول یا جماع تمسک کنند لابد تنزل کرده باشند از حرف شیعیہ خود و شونی از
مذہب اهل سنت بر خود لازم گرفته و الا این تمسکات ایشان مثل لامع سحاب یا نقش بر آب بے حقیقت و ثبات
خواہد بود پس واضح شد کہ بنا بر اصل شیعیت هیچ دلیلی از دلائل ایشان راست نمیشود و چون دست
بر این اهل سنت روزی و باین قرآن و رسول ملت حنیفہ قائل شدند لابد جمیع امور متواترہ ایشان مثل
تفویض امر نماز یا بیکر صدیق و فضائل و قنات او و غسل و طہین و مسح خفین کہ مانند قرآن و رسول متواتر
ثابت شده اند قائل باید شد و قبول باید کرد و الا حکم بے اصل لازم خواهد آمد نان کسے خوردن و شک و مکرر
بجا آوردن لطف ندارد و جد و متع با دہم را هر چه کافر نعمت است دشمن و بودن ہمنگ مستان
زیستن و این فائدہ را باید کہ از دست ندہی کہ بسے مفید است و نیز از ابواب سابقہ معلوم شد کہ سناے
مذہب شیخ بر روایات اصحاب ائمہ است از ائمہ و احوال آن اصحاب نیز معلوم شد کہ اکثر آنها در حق گویند
و خود ائمہ آنها را تکذیب فرمودند و پیچ اما مے نبوده است الا بعض اصحاب او را امام لاحق تکذیب مے
بدلیل آنکہ آن بعضی بامامت او قائل نبودند و معتقد بامامت شخصے دیگر یا قائل توقف و القطل عا مامت
بودند مجہد بسبب حسن ظن کہ باصحاب ائمہ دارند تکذیب امام لاحق بلکہ تکذیب خود آن امام را بجوی
نمیشمارند و روایات ہمہ آنها اعتماد کلی دارند پس چرا بسیاران و اصحاب رسول کہ کمتر از امام در تأثیر
صحبت نخواہد بود حسن ظن نمیکند و روایات آنها را مقبول نموسازند غایت مافی الباب آنکہ بعضی
روایات از ائمہ مخالف روایات صحابه خصوص در مقدمات متعلقہ بامامت نزد ایشان رسیده باشد
و مشہدہ و صدق صحابه ایشان را پیدا شده باشد لیکن چون این مخالفت در اصحاب بر امام تجارت
و این مشہدہ در ہمہ آنها ساری معین مانع قبول روایت نشده پس در حق اصحاب چرا مانع قبول روایت
شود و ما هذا الا التمسک بالمحض و العناد بالبحث والتحقیق لجناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

والا مانته بتأثیر صحیحۃ التحول ولاقوة الا بالقدح حالاً لانه خود ائمہ عذر این مخالفت را بیان فرموده اند و
 اصحاب را بصدری وصف نموده در صحیح ایشان مروی و ثابت است لیکن غشاده انتعصب چشم
 ایشان را کور و گوش ایشان را کرساخته است من کتاب الکافی للکلینی فی باب اختلاف الحدیث
 بحذف الاسناد عن منصور بن حازم قال قلت لابی عبد الله ما بانی اسئلك عن المسئلة فیحیی فیها
 بانجواب ثم یجیک غیر فی فحیبه بانجواب آخر فقال یحیی الناس علی الزیاده والنقصان قال
 قلت فاجزانی عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم صدقوا علی محمد صلی الله علیه وسلم ام کذبوا قال
 بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل کان یتبع علی رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فیسأله عن المسئلة فیحیی فیها بانجواب ثم یجیبه بعد ذلک بما یشیع ذلک فنسخت الاحادیث بعضها
 بعضاً ایضاً بحذف الاسناد عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله قال قلت له ما بال اقوام یروون عن فلان
 و فلان عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا یتهمون بالکذب فیحیی منکم خلافه قال ان الحدیث یشیع کما یشیع
 القرآن ان کتاب کافی مر کلینی را در باب اختلاف حدیث بدو کردن اسناد از منصور بن حازم است گفت
 گفتم مولی عبد الله را چیست حال من می پرسم ترا از مسئلة پس جواب میدی مرا در ان جوابی پس آید
 نزد تو سوا می پس جواب میدی او را در ان جواب و دیگر پس گفت هر آینه با جواب میدی مردم را بر
 زیادت و کمی گفت گفتم پس خبر ده مرا از اصحاب رسول خدا صلعم رست گفتند بر محمد یاد و روغ گفت بلکه رست
 گفته گفت گفتم پس صلیت حال ایشان که اختلاف کردند پس گفت هر آینه مردمی بودند که محمد را بر رسول خدا
 صلعم پس می پرسید او را از مسئلة پس جواب میداد او را در ان جواب باز جواب میداد بعد ازین با نچه نسخ
 میکرد آنرا پس نسخ میکرد حدیث با بعضی آن بعض را و نیز به حذف اسناد از محمد بن مسلم از ابی عبد الله
 گفتم او را چه حال است تو بهار روایت میکنند از فلان و فلان از رسول خدا صلعم و تممت کرده نمیشود روغ
 پس می آید از شما خلاف آن گفت هر آینه حدیث نسخ کرده میشود چنانچه نسخ کرده میشود قرآن فائده
 اخری اجل من الاولی و لقبنا بالسعادت الدارین فی شرح حدیث الثقلین فمن شاء فلیجعلها مع
 الابواب الخمسة التي بعد رسالة علمه فائده دیگر است هرگز از اولی و لقب داویم از سعادت
 هر دو جهان در شرح حدیث ثقلین پس هر که خواهد باید که کند آن را با ابواب پنجگانه پس اندکی هستند
 رساله جدا باید نیست که باتفاق شیعه و سنی این حدیث ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمودنی

تارک فیکم ثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا العدی احدیما اعظم من آخر کتاب الله عزترتی اهل
 بیته هر آینه من گذاشتم در شما دو چیز گران آنقدر که اگر گرفتید با آنها هرگز گمراه نشوید بعد من یکی
 از ان هر دو بزرگتر است از دیگر قرآن شریف و اولاد من از اهل بیت من پس معلوم شد که مفروضات
 ربی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذتبه که مخالف این دو
 باشد در امور شرعی عقیده و عملاً باطل و نامعتبر است و هر که افکار این دو بزرگ کند خارج از دین شود
 حالاً و تحقیق باید افتاد که این دو فرق یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو جبل متین است
 و کدام یک استخفاف این دو چیز عظیم القدر میکند و امانت میدناید و از وجه اعتبار ساقط می انگار و طعن
 در هر دو پیش میگیرد و این بحث را بنظر تامل و انصاف باید دید که طرفه کار عجب ماجرای است و قدر
 بحث خیر از کتاب معتبره شیعه منقول نخواهد بود و چنانچه در تمام رساله از ملامت است اما کتاب امامیه و شیعه
 از وجه اعتبار ساقط شد و مثل قورات و خیل قابل تمسک ننماید زیرا که تحریف بسیار در راه یافته و
 احکام بسیار از منسوخ شده و آیات و سوره بسیار که ناسخ احکام و مخصوص عموماً بودند بزدی رفته
 و آنچه باقی است بعضی الفاظ او مبدل و بعضی زائد و بعضی ناقص آرومی کلینی عن هشام ابن سالم
 عن ابی عبد الله ان القرآن الذی جاء به جبریل الی محمد صلی الله علیه وسلم سبعة عشر الف آیه از ابی
 عبد الله هر آینه قرآن آنکه آورده بود آنرا جبریل بسوی محمد صلی الله علیه وسلم هفتده هزار آیت بود و روی
 عن محمد بن نصر عنه انه قال کان فی لم یکن اسم سبعین رجلاً من قریش باسماهم و اسماء ابائهم و
 روایت کرد از محمد بن نصر از روی گفت بود در لم یکن نام هفتاد و از قریش بناها ایشان تا با پدر ایشان
 و روی عن سالم بن سلیمه قال قرأ رجل علی ابی عبد الله و انما اسمعه حروفاً من القرآن لیس بالقرآن
 الناس فقال ابو عبد الله انه کف عن هذه القراءة و اقرأ ما تقرأه الناس حتی یقوم القائم فاذا
 قام القائم قرأ کتاب الله علیه و روی کلینی و غیره عن حکیم بن عتبة انه قال قرأ علی بن حسین
 و ما رسلنا من قبلك من رسول ولا نبی ولا محدث قال و کان علی بن ابی طالب محدثاً و روی
 عن محمد بن الجهم العلوی و غیره عن ابی عبد الله ان امته هی اولی من امته لیس کلام الله مثل محدث
 عن موضعه و المنکر امته هی ازکی من ایتکم و روایت کرد از سالم بن سلیمه گفت خواندم روی بر ابی
 عبد الله و من می شنیدم آنرا هر چند از قرآن نبود و آنچه میخواندم مردم پس گفت ابو عبد الله از ان و با ان

ازین قرأتها وخوان چنانچه میخواهند آزار دم تا که قائم شود امام مهدی پس هرگاه که قائم شود امام مهدی
بخواند کتاب خدا را بر طریقه آن در روایت کرد و کلینی و غیره از حکم بن عتبه هر آینه می گفت که خواند علی بن
حسین و نفرستادم پیش از تو هیچ پیغمبر و نه صاحب الهام گفت و بود علی بن ابیطالب صا الهام
و روایت کرد از محمد بن الحکم الهامی و غیره از ابی عبد الله هر آینه جماعت می بالاتر است از جماعت نیست
کلام خدا بلکه بیجا کرده شده است از طور خود و نازل کرده شده چنین است امامان که آنها پاک تر اند از
امامان شما و نزد ایشان ثابت و مقرر و مشهور است که بعضی سوره تمامها ساقط شد مثل سوره الولاية و بعضی
سوره با کثر مثل سوره الاحزاب فاتها کانت مثل سوره الانعام پس ازین سوره آنچه و فضائل این بیت
و احکام امامت ایشان بود ساقط کردند و لفظ و کلام قبل از لا تحزن ان الله معنا نیز ساقط
کرده اند و لفظ عن ولایة علی بعد ازین آیت و قفوا هم انهم متوکلون و لفظ و یلکم بنوا امیة
بعد ازین آیت غیر متن الف شمر و لفظ لعلی بن ابیطالب بعد ازین آیت و کف الله المومنین
القتال و لفظ آل محمد ازین آیه و سیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون و لفظ علی بعد
از و کتل قوم یاء ذکر کل ذلک ابن شهر آشوب المازندرانی فی کتاب المثالب له و علی هذا القتال
کلمات بسیار و آیات بیشتر را شمرده اند پس حالانزد ایشان در میان قرآن مجید محفوظ و در میان
توزیت و انجیل فرقی نماند و تمسک باین هر سه وجه ندارد که محرف و مبدل و متسوخ بنا بر چه
اند و اما عترت رسول پس با جماع اهل لغت عترت شخص اقارب او را گویند و اینها نسبت بعض
عترت را انکار کنند مثل حضرت رقیه و حضرت ام کلثوم بنات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی را
داخل عترت نمیشمارند مثل حضرت عباس عم رسول الله و اولاد او مثل حضرت زبیر بن صفیه عمه
رسول و اکثر اولاد حضرت زهرا را نیز دشمن دارند و بد گویند مثل زید بن علی بن الحسین که خلیه عالم و
مستقی و متوحد بود و از دست مردانیان شهید شد و پسر او یحیی ابن زید را نیز دشمن دارند و همچنین ابیهم
بن موسی کاظم را و همچنین جعفر ابن موسی کاظم را و او را ملقب بکذاب کرده اند حالانکه او از کبار اولیاء
الله بود و باینکه بسطامی از او خد طریقت کرده و بطلان شهرت یافته است که باینکه بسطامی مرید جعفر
صادق است و جعفر ابن علی را که برادر حضرت امام حسن عسکری بود نیز ملقب بکذاب نموده اند و
حسن بن الحسین المشنی و پسر او عبد الله محض را نیز که محمد اکبر لقب محض است مرتد و کافر شمارند

و ابیهم بن عبد الله را و ذکر باین محمد باقر را و محمد بن عبد الله بن الحسین و محمد بن القاسم بن الحسین
و یحیی بن عمر را که از احاد و زید بن علی بن الحسین است نیز کافر و مرتد و مانند جماعت سادات حسنیه
و حسینییه که قابل با مات و زنگی زید بن علی بوده اند ضال و گمراه شناسند حالانکه کتب الساب و
تواتر سخاوات و لالت صریح میکند بر آنکه اکثر اهل بیت حسینیان و حسینیان معتقد امامت زید بن
علی و فضیلت آن بزرگوار بوده اند و جماعیه اثنا عشریه در حق آن بزرگواران اعتقاد کفر و ارتداد و غلو
در نار دارند چنانچه در باب معاد از کتب ایشان منقول خواهد شد و وجهش هم ظاهر است زیرا که منکر است
یک امام نزد ایشان مثل منکر نبوت یک نبی کافر است و از کافر محمد بنی الثائر و اینهمه بزرگواران
منکر امامت امام وقت خود بلکه بعضی از ائمه یاضیین نیز بوده اند و طائفه قلیله از اثنا عشریه بر آن
رفته اند که اینها را اعراف خواهند بود مثل حضرت عباس عم رسول و بعضی گویند که بعد از عذاب شد
بشفاعت اجداد خود نجات خواهند یافت و این هر دو قول را یک و هر دو داند و موافق قواعد و
اصول ایشان همان قول اول است زیرا که شفاعت در حق کفار بالا جماع مقبول نیست و اعراف
دار الحلد نیست و معجز بودن ایشان را در اعراف وجه نیست که اینها منکر امامت بودند و منکران
امامت کفار اند و با وصف اینهمه روایت میکنند که محب علی لایب علی النار و در محبت ایشان با
امیر المومنین هیچ شبه نیست اما نصبت این فرقه را تا شاید که در چه قدر بزرگان را که بزرگواران
ایمه و برادران ایمه بودند بچهره امانت و استخفاف بنمایند و در حق چند کس که محدود از اهل بیت ایمه
اثنا عشر و بعض اقارب ایشان باشند در پرده محبت هزاران عیوب و قباخ نسبت کنند و استخفاف و
امانت زیاده از حد نمایند بالاتر از خواج و نواب آری و دوستی بے خرد خود دشمنی است - و بعد از
تبع کتب و روایات ایشان تفصیل آن قباخ و عیوب کا شمس فی نصف النهار هویدا میگردد
و لیکن در اینجا چندے از کفریات ایشان بطریق نمونه از خوارے ثبت می افتد اول آنکه گویند
امام وقت و صاحب زمان بآن مرتبه جیبان و هراسان و خائف و بزدل بوده است که از مدت
نیز اربال بخوف جماعه قلیله خفی شده و هرگز وجود انقلاب دول و برهم شدن عباسیه و تسلط
چنگیزی که بعد از قبول اسلام خود را محب ال بیت میگفتند و بعضی از ایشان مذاهب تشیع اختیار کرده
بودند و بعد از تسلط صفویه بر عراقین و خراسان که محب صادق شیعہ و غیر خواه این گروه است

و بعد از درج این مذہب در سلاطین و کن و ہنگامہ و پورب و امارت و وزارت این فرقہ در ہند و
ہرگز بر نمی آید و اورا اطمینان حاصل نمیشود و دوم آنکہ از حضرت صادق در جمیع کتب ایشان
است کہ فرمود یا محشر الشیعہ خدمۃ جوارینا لکما و فرمود جبرئیل کلم اللہ اللہ نفوس خبیثۃ ایشان
چشم این بہتان عظیم را سہل دانستہ و باین جناب پاک نسبت کردہ است و آنکہ حضرت نسبت میکنند
کہ فرمودند و حق حضرت کلثوم بنت سیدۃ النساء علیہا السلام اول فرج غصب متاسفان اللہ
چہ کلمہ الیت کہ از زبان ایشان بر می آید نزدیک است کہ آسمان فرو افتد و زمین بشکافد اول حق
آن سیدہ پاک بضعتہ الرسول فلذہ کبد البتول چہ خوش و سو وادب است و کدام خصلت خبیثہ را
بدان پاک آن طاہرہ مطہرہ می بندند و دیگر و حق حضرت امیر و حضرت حسین چہ قدر و خطای
بے ناموسی ثابت میکنند و در حق حضرت صادق کہ این کلمہ بران جناب تہمت مینمایند چہ قدر
بے حیثیتی و بے غیرتی اعتماد دارند این لفظ را اول بزرگان بر زبان نمی آرند علی الخصوص ذکر
این عقیقہ مستور لاسم و اسمی ازا قارب بلکہ بزرگان خود ادرست کہ از اول وادو باش نیز
از ان احتراز واجب میدانند بازاریان دہلی را دیدیم کہ در ہنگامہ فاغنیہ قندار کہ خود را بزرگان
لقب کردہ اند زنان بسیاری را بے ناموسی شد و ہرگز بمن بعد نام این فعل قبیح بزرگان نیافریدند
و عار کردند و احتمال آنکہ در بضعتہ طاہرہ رسول این قسم فعل خبیث واقع شود جبر او کرنا کار ہیچ مسلم
نیست لا حول و لا قوۃ الا باللہ چہاں آنکہ گویند کہ حضرات بنات و اخوات خود را بکفرہ فرجہ بر نمی میدارند
مثل حضرت سکینہ کہ در نکاح مصعب بن زبیر بود و علی ہذا القیاس دیگر قریبات خود را و عقد کفرہ
نواصب می در آورند چنانچہ در کتب انساب سادات تفصیل مشروح است بہم آنکہ نسبت کنند
بہ حضرت صادق کہ قرآن مجید را بر زمین بر تافت و امانت نمود و طعن کہ بر عثمان باب احراق مصحف
ابن مسعود نمودہ اند لعینہ حضرت صادق ثابت کنند رومی الکلبینی عن زید بن جہم السملی عن
الصادق انه قراء لا تلو کالیتی نقصت غزلہا من بعد قوۃ انکا ثانیۃ نزول ایمانکم و ظاہر بنیکم ان
تکون ایۃ ہی ازکی من ایتکم فقلت جلت فداک ایۃ قال اسی واللہ قلت انما یقرأ ربی
قال و ما ربی وادی ہیدہ فطر جہا امانہ روایت کردہ است کلینی از زید بن جہم ہلالی از صادق
علیہ السلام بدستیکہ میخواند و بنیاستیدمانند زنی کہ شکست رسیان خود را بعد از درستی پارہ پارہ

میکند سوگند ماے خود را موجب غل و در میان خود تا کہ باشند امامان کہ آنہا پاک نزلند از امامی
شمال پس گفت کردہ شوم قربان تو ائمہ است گفت آری قسم خدا قسم تو این نیست کہ خواندہ میشود و اگر گفت چنان
و اشارت کرد بدست خود پس بر انداخت آنرا با بابت ششم آنکہ انچہ منافی ایمان و صد علامات ہون
است بخش حضرت امیر المؤمنین بسوے ائمہ نسبت کنند و بخوانند بشہادت حضرت امیر رخنہ در ایما
ائمہ اندازند کہ حضرات ائمہ بر تقیہ و اخفاء حق و اظہار باطل در طول حیات خود با وصف عدم
خوف ہلاکت در حق شان اصرار داشته اند نص متواتر امیر المؤمنین کہ در نہج البلاغہ موجود است
اینست قال علیہ السلام علامۃ الایمان ان لا توثر الصدق حیث یضرک علی الکذب حیث نیفیک
کذا فی نہج البلاغہ گفت علیہ السلام نشانی ایمان اینست پسند کنی راستی را جانیکہ زیان دہترا
بر دروغ جانیکہ سود دہترا چنان است در نہج البلاغہ ہفت قسم بعضی تفاسیر آیات قرآن بائمہ
نسبت کنند کہ ہرگز بر قواعد عربیت و نحو است نمی نشیند پس سامع آن تفسیر بر قصور حضرت
در فنون عربیت و نادانیت ایشان بر قواعد نحو استدلال کند و همچنین بعضی تفاسیر کمال
بر ربط کلام و موجب انفکاک نظم و انتشار ضما و بر ہی سیاق سخن باشد بحضرات منسوب سازند
تا مردم را سوء اعتقاد و کمال علم ایشان حاصل شود ہشتم آنکہ از ائمہ روایت کنند کہ ایشان از
جہاد منع مینمودند با وصف آنکہ در قرآن مجید قسمی کہ درین امر تاکید و تہذیب فرمودہ اند بر طہر کتب
پوشیدہ نیست پس القیاس مخالفت کنند در ثقلین حالانکہ تہذیب حدیث ثقلین این عبارت ہم روایت
کرده اند کہ لن تیفرقا حتی یرد علی الخوض ہرگز جدا نشوند آن ہر دو تا کہ وارد شوند نزد من بر حوض
و ازین عبارت صریح مستفاد میشود کہ پیغمبر معیار معرفت اقوال و مذاہب عترت طاہرہ بنابر آنکہ مردم
بر ایشان دروغ خوانند نسبت و افتر خوانند کہ و بما عنایت فرمودہ است و آن ہمین است کہ روایا
کہ از ایشان بشنوم بر قرآن عرض کنیم ہر چہ را قرآن قبول داشت صحیح است و ہر چہ را تکذیب کرد
کفر است و قرآن محفوظ متواتر لائق تر است بائمہ معیار باشد از عترت طاہرہ چہ عترت بحکم بشریت
و غیبت مکانی و بعد زمانی و دیگر لواحق دارند کہ کلید باب دروغ بندی و افتر سازی است بخلا
قرآن کہ بسبب شہرت و تواتر می دارد پیش ہر کس در ہر وقت و ہر مکان موجود است و حفظ الہی
مخوفاً لا یاتیہ الباطل من بین یدینہ ولا من خلفہ تنزیل من حکیم جمیع بخشیم آنکہ تجویز جماع مطلقہ

بجناب ایشان نسبت کنند و این در حقیقت تجویزنا است معاذ الله من ذلک ثم آنکه بازی کردن
بقتضی و خصیتین در عین نماز بجناب ائمه نسبت کنند حاشا هم ذلک اول نماز که اعظم ارکان نماز است
چه جای لعب و بازی است دوم آنکه این بازی کدام لطافت دارد و باز هم تجویز نماز با وجود اودگی
جای بنجاسات غلیظه بجناب ائمه نسبت کنند تعالی جناهم عن ذلک و از دهم خوردن بچه جانور مرده بجناب
ایشان نسبت کنند حاشا هم عن ذلک سیزدهم تجویز یوس و کله باز در عین نماز بجناب حضرت
نسبت نمایند و روایات منقولہ از کتب ایشان درین سبب مسائل که مذکور شد انشاء الله تعالی در باب
فروع بسیار چهاردهم منع مردم از تعلیم و احبات دین مرزنان را بجناب ائمه نسبت کنند روی شیخ
الطائفة عن ابيهم بن ابراهيم قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن المرأة ترضي فيما يرمى النائم عليها
غسل قال نعم لا تخدوا بن فتحة زنة حلة روايت كروالوجعفر طوسي از ابيهم بن حرگفت پرسیدم
از ابا عبد الله عليه السلام از زن که بر بینه در آنچه بر بینه خوابنده بر روی غسل است گفت اگر بخت
مکنید از ایشان پس خواهند گرفت این را علت و درین صورت لازم می آید که
جناب ائمه راضی باشند بخواندن نماز در حالت جنابت که آن کفر است بالاتفاق
حال آنکه رضا با کفر نیز کفر است بالاتفاق معاذ الله من ذلک و نیز راضی باشند بجهل مکلف بواجبات
شرعی و سهو ناقض المنصب الامامة قادح فی استحقاقها طاع للعدالة والمروة و ازین طریق
و قبیح تر درین باب روایت صاحب المحاسن است که از کاظم علیه السلام آورده - انه قال لا تعلموا
هذا الخلق اصول دینهم هر آینه من گفت تعلیم مکنید این مردم را عقائد دین ایشان سبحان الله
این چه روایت قبیح و حکایت شنیع است که نسبت بجناب میکنند چون ایشان از تعلیم اصول
دین مردم را منع فرمایند دیگران چه قسم تعلیم کنند جو کفر از کعبه بر بخیزد و کجا ماند مسلمانی - باز دهم
ترک عمل با و امر الله نسبت بجناب ائمه کنند خصوصاً بجناب باقر و حضرت صادق علیهما السلام
که ایشان ترک تقیه میکردند حال آنکه از حضرت صادق روایت کنند التقیه دین آبابی پس این
حضرات در دین آبابی که امر خود چه قبیح یافتند که ترک دادند شانزدهم خلاف نص صریح کتاب الله
بجناب ائمه نسبت کنند تا ایقاع مخالفت فیما بین الثقلین نمایند و مردم را در دین تجویز نمایند
گویند در نزد سیم غیر مسکوک حضرت ایشان زکوة واجب ندانسته اند و خود هم نداده اند معاذ الله

میخواهند که حضرت را در وعید و الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله داخل نمایند
هفتم گویند که جامه دریدن و گریبان چاک کردن مردان را زنانه و روست پس و پیر و دیگر اقارب
حضرات ائمه جائز داشته اند معاذ الله ایشان را در بے صبران و جرع کنندگان داخل مینمایند و ایشان را
قرآنی که در حق صابرین وارد است خارج یسارند و در وعید لیس برآ من شق الحیوب شامل اعتقاد
میکند سیزدهم تخصیص قصاص بخیر اعمی که خلاف نص قرآنی است بجناب ایشان نسبت میکنند
نوزدهم حکم باستر قاق و لدومی که مسلمانی را قتل کرده باشند نسبت بحضرات ائمه نمایند خلاف قاعده شرع
است لا یرد ذررة من ذررة من ذرری والد عن لدی و لا مولود هو جاز عن والده اگر این قسم تمام
گرفتند در شرع جائز بود و فرق در میان توره جنگی خانی و شریعت محمدی چه خواهد بود و جواز استرقاق و لد
حرابی بان است که توقع محاربه است از ان اولاد برای تسلیل سواد آنها اولاد دومی قابل با آنکه نه مستعد
حرب اند و نه دخل سواد اهل حرب بچه وجه استرقاق درست باشد که صریح نقض عهد است و مخالف جمیع
ادیان و دین که دفاع بحد و واجب دانند و نیز مخالف نص قرآنی که النفس بالنفس است آنکه از حضرت
ائمه نقل کنند که از روز قتل عمر که بر عجم ایشان هم بیع الاول است تا سه روز از آن گناه صغیره و کبیره
بر کسی نوشته نمیشود پس درین صورت اباحت کفر و جمیع معاصی در آن سه روز بجناب ائمه نسبت
نمایند نسبت و یکم جواز استعمال آیه که با و استنجا کرده باشند در شرب و دیگر حاج و طهارت بجناب
طیبتین و طاهرین نسبت کنند نسبت و دوم - از حضرت ائمه روایت کنند که ائمه مرحومه را لقب ائمه
ملعونه است رواه الصیرفی عن ابی عبد الله علیه السلام و بعضی روایات تشبیه ائمه مصطفویه بخاندان
از حضرت صادق روایت کنند که رواه الطیبتی عنه علیه السلام حال آنکه در نص قرآنی خیر ائمه ایشان را
خطاب داده اند در حق ایشان فرموده و کذا لک جعلناکم امته وسطاً بالجملة خرض این طائفة الطلاع
مخالفت است فیما بین الثقلین تا سه کلاه دین شریعت گم شود و متمسک بکتاب الله بسبب
او عاصی تحریف و زیاده و نقصان و تغیر و تبدل بر هم خورد و متمسک بعترة بجهت تکفیر و حکم باز
نداد بعضی در روایت مخالفت کتاب الله از بعضی متعذر شود و خلأ حق خدا مثل بهائم و النعام
غیر مفید بقید بر چه خواسته باشند کرده باشند

وآله وسلم کفار مکہ در حالیکہ دوم و کس بودند چون بودند هر دو در غار چون میگفت رسول خدا
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بایک خود را که البکر صدیق است اندوختن میشود برستیکه خدا با ما است
و متابعت کنندگان آنها با واقعی مهاجرین و انصار اند که بعد از اینها ایمان آوردند و هجرت و نصرت
کردند و حق تعالی درین آیت خبر داد که آنها همیشه در بهشت خواهند بود پس ثابت شد که ایشان
قطعاً بهشتی اند هر که ایشان را بهشتی نداند بسبب انکار این آیت کافرا باشد و اگر درین مقام
شیطانی بیاید و ترا و سوسه دهد که شاید مر او ازین آیت مهاجرین باشند که شیعہ در حق آنها
حسن ظن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود و هجرت البکر و خیره بر اے طبع دنیا بود جواب او بگو
که اے ابلیس دروغ میگوئی بلکه هجرت جمیع مهاجرین بر اے خدا بود چنانچه در آیت که اول هجرت
در باب قتال نازل شده اذن للذین یقاتلون یا للهضمه ظلموا اذن و دستوری داده شد
بجنگ کردن کفار هر کس را که میخواهند کارزار کردن را یعنی مهاجرین را بسبب آنکه آنها از دست
کفار ظلم کشیده بودند و ان الله علی نصرهم لقدین و بدستیکه خدا تعالی بر نصرت کردن
آنها هرگز کمینه قادر است الذین اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان یقولوا ربنا الله -
آنانکه بیرون کرده شدند از سر امانه شان بغير حق مگر آنکه میگفتند آنها که پروردگار ما تعالی است یعنی
از ایشان هیچ گناه نیست که بسبب آن بیرون کرده شدند مگر فقط بسبب ایمان آنها را بیرون کردند
پس ازین ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصاً لله تعالی بودند بر اے طبع دنیا پس ثابت شد
که همه مهاجرین منصور اند اے برادر هر که ایمان بقرآن دارد چون بروی ثابت شد که خدا تعالی کسی را
جنتی فرمود و گفت که آنها در جنت بر سبیل ابد و دوام باشند تمام اعتراضات او در حق و مو ساقط گشت
چرا که حق تعالی عالم الغیب است و میداند که از فلان بنده در فلان وقت حسن یا در فلان وقت سیئه
بنظر خواهد آمد و با وجود آن اگر او را فرماید که این را جنتی نمودم درین ضمن اشارت بمغفرت جمیع زلات
و مو تحق گشت پس دیگر بندگان را در حق آن کس طعن و تشکیع نمودن اعتراض بحجاب الهی کردن
گویند که اعتراض کننده میگوید که این بنده بدست خدا تعالی او را چاره بهشتی میکند و ظاهر است که
اعتراض کردن درین مقام کفر است و بنده را که خدا تعالی بهشتی خوانده است البته بهشتی است
و اعتراض کسی در حق اے ضرر ندارد و او را دوزخی نمیکند لیکن اعتراض کننده و کافر است

پس این وجه تمام شبهات شیاطین ساقط شد و احتیاج نماند که بخواهد اخته شود اما بر
تسللی سائل رجم الشیاطین کرده میشود پس اگر شیطان بیاید و ترا و سوسه کند که در سوره انفال
در قصه بدر نازل شده قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا احفظوا انفسکم
الا بداء ترجمه آیت ای کسانی که ایمان آورده اید چون ملاقات کنید بکفار پس پشت مدید از جنگ
کفار قوله تعالی و من یؤلفهم یؤلفهم و من لا یمسکهم فلیقتل او یمسکهم فلیقتل او فیه فقه بقاء
بغضب من الله و ما و نه جهنم و هر که پشت دهد از جنگ کفار مگر در حالیکه برگردند باشند بر
جنگ یا پناه آرند بسوی جماعت مؤمنین پس تحقیق رجوع کردنش از خدا و جا و او جهنم است و گویند
که صحابه در جنگ احد و حنین گرفته اند و جواب او بگو در بدر که مقام نزول آیت است که نگذاشته بلکه
هم ثابت قدم ماندند چنانچه حق تعالی میفرماید و لقد نصرکم الله بکرب و انتم اذله ترجمه آیت
بدستیکه نصرت داد و شما را خدا تعالی در جنگ بدر و حال آنکه شما غارت بودید و در چشم کفار بسبب قتل و قصه
بدر فرمود اذ یرحمی ربنا انی معکم ترجمه یا و کن اے محمد صلی الله علیه و سلم چون
وحی میکرد و پروردگار تو بسوی فرشتگان که من باشم اقول تعالی فقیبوا الذین آمنوا ترجمه
پس ثابت دارید مومنان را و آیت مذکور بر کفر و الت ندارد بلکه بر آنکه گزیندن از جنگ کفار حرام
و حق تعالی است اگر نخواهد بخشد اگر خواهد عذاب کند و لهذا چون در جنگ احد فرار واقع شده حق تعالی
از ان عفو فرمود و قوله تعالی و لقد عفا الله عنهم پس اعتراض ساقط شد و در در حنین اولاً
فرار نمودن ثانیاً چون عباس رضی الله عنهما و اعیان و ائمه بدار رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدند و جنگ عظیم
نمودند و توبه متحقق گشت و از پس که ایشان ناصران دین خدا تعالی بودند حق تعالی بموجب عفو
قوله تعالی لیصرت الله من یصره نصرت ایشان کردند و غیبی از ملائکه بر اے ایشان
فرستاد و بشارت نزول سکینه که خاصه مؤمنین کامل الایمان است و باره ایشان نازل فرمود
چنانچه میفرماید قوله تعالی لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین ترجمه بدستیکه
نصرت داد و شما را خدا تعالی در غزوه مایه بسیار و حنین و میفرماید قوله تعالی ثم انزل الله
سکینته علی رسوله و علی المؤمنین ترجمه پست نازل فرمود خدا تعالی سکینه و آرام خود
بر پیغمبر خود صلی الله علیه و سلم و بر مومنان که بنده عباس بازگشتند و آمده تدارک

ما فات کرده قتال شدید نمودند قوله تعالى وَاَنْزَلَ جُنُودَ الْاَحْمَرِ وَهَا تَرْجَمُهُ وَفَرَسًا وَلَشْكْرًا
 لَمَّا كُنْهَ شَمَالِي صَحَابَهُ خَشَمٌ خُونٌ يَدِيدُهَا وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا تَرْجَمَهُ وَعَذَابُ كُرْ
 وَشَكْسَتْ وَكَافَرُوا اِي عَزِيزِ تَالِ فَمَا كَسَانِيكَ اِنْقَدَرَتْ رَحْمَتُ الْبَرِّ وَشَكْسَتْ حَالِ اَنْهَا يَشْدُ بَرْكَاهُ كَيْفَ تَقْتَضِي
 بَشَرَتِ بَلْغَرُ فَرْشَتِ شَكْلَانِ بَرَا اِيَادِ اَنْهَا اَيْنِدُ سَكِينَةُ الْبَرِّ وَبَارَهُ اَنْهَا نَزُولِ يَلِيدِ كَارِ سَلَامَانِ بَاشَدُ
 كِه تَامَامِ آيَاتِ رَحْمَتِ وَمَغْفِرَتِ رَا فَرَامُوشِ كُنْدُ اَنْهَا رَا هَفِ مَطَاعِنِ سَارِ وَمَعَاذِ تَعَالَى مِنْ خُبْثِ
 الْبَاطِنِ وَشَرِّ الشَّيْطَانِ وَشَرِّ كِه وَبَارِ اِگَرِ شَيْطَانِ بِيَا يَدِ وَتَرَا وَسُوسَةٍ كُنْدُ كِه شَايِدِ اَنْهَا مَنَافِقِ بَاشَدُ كِه
 دَرِ اَوَقْتِ مَنَافِقَانِ هِمِ بُوَدَنْدُ چنانچه دَرِ قُرْآنِ مَحْمِدِ فَرِ مَنَافِقَانِ هِمِ بَسِيَا كُنْدُ وَجَوَابِ بَلُو كِه اَرِ مَنَافِقَانِ
 بُوَدَنْدُ لِيَكِنْ مَنَافِقَانِ دَرِ اَعْرَابِ بُوَدَنْدُ وَهَقَانِ كِه سَسَا كُنْ اَنْهَا اَرِ مَدِينَةِ بُوَدِ اِيَعْضِ اَرْسَاكِنَانِ وَ
 دَرِ اَهْلِ مَكَّةِ لِيَعْنِي مَهَابَرِينَ وَدَرِ اَنْصَارِ كِه اِيْمَانِ وَنَصْرَتِ شَانِ مَنصُوصِ اسْتِ كَسِ مَنَافِقِ نَبُو چنانچه
 مِيفَرَا يَدِ قَوْلُهُ تَعَالَى وَرَمَقْنِ حَوْكَلَهُمْ مِنْ الْاَعْرَابِ مَنَافِقُونَ تَرْجَمَهُ وَبَعْضِ اَزَانِ كَسَانِ كِه دَرِ گَرِ شَمَا
 بَاشَدُ اِي اَهْلِ مَدِينَةِ اَزِ بَاوِيهِ شَيْمَانِ مَنَافِقَانِ اَنْدُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَمِنْ اَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدٌ وَاعْلَى النِّفَاقِ
 كَا لَقَعْتُمْ هُمُ مَحْنُ لَقَعْتُمْ هُمُ تَرْجَمَهُ وَبَعْضِ اَز اَهْلِ مَدِينَةِ خَالِي شَدَنْ اَزِ يَكِي دَرِ حَالِي كِه خُورَه اَنْدُ بَرِ لِفَاقِ
 نَمِيدَانِي اَسِ مُحَمَّدِ اَنْهَا اَرِ كِه اَلَمِ الْغَيْبِ نَمِيدِي وَمِيدِ اِنِمْ اَنْهَا اَعْدَا اَنْ حَقِ تَعَالَى اَنْهَا اِهْمِ مَتَا سَاخْتِه چنانچه
 نَمِيفَرَا يَدِ قَوْلُهُ تَعَالَى فَاكَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ
 تَرْجَمَهُ نَمِيدِ وَنَهْ سَرُو خُدَا تَعَالَى بَلَا كِه بَلَا رُو مَوْنَانِ اَبَرِ حَالِي كِه شَمَا هَسْتِيدِ بَرَا اَنْ لِيَعْنِي مَحْطَلِ مَوْنِ وَ
 مَنَافِقِ تَا كِه تَمِيزِ دِهَدِ وَجَدِ اَكُنْدِ پَلِيدِ اَزِ يَا كِ لِيَعْنِي مَنَافِقَانِ اَزِ مَوْنَانِ پَسِ حَقِ تَعَالَى تَمِيزِ دَاوِ اَنْخَشَرِ
 سَلَمِ رَا اَزِ حَالِ اَنْهَا مَطْلَعِ گَرْدَانِيدِ وَ اَنْخَشَرَتِ مَحْجِدِ لِيَعْنِي اِيْمَانِ بَرَضِي اَللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ كِه صَحَابِي اسْتِ
 اَهْلُ بَرِ مَرُودِ بَرَا مَوْضِيعَتِ دَرِ سَوَالِي پَسِرَانِ اِيْشَانِ كِه مَوْضِيعَتِ مَخْلُصِينَ بُوَدَنْدُ بَرِ دِيكَرَانِ ظَاهِرِ نَكُو اَرِ
 بَسِيَا رُو اَزِ مَنَافِقَانِ لِسَبَبِ عِلَالَاتِ لِفَاقِ فُضِيحَتِ هِمِ شَدَنْدُ وَهَمِه كَسِ اَنْهَا رَا دِيَا فَنَشَدُ لِيَكِنْ حَقِ
 سَبْحَانَهُ تَعَالَى بُو جِهِي قَبْلُحِ دَرِ قُرْآنِ يَادِ مَرُودِ وَدَرِ حَقِ اَنْهَا وَعِيدِ شَدِيدِ بَيَانِ مَرُودِ بُو جِهِي اَحْسَنِ
 ظَاهِرِ شَدُ وَدَرِ صَحَابِه كِه اَهْلِ سُنْتِ دَرِ حَقِ اَنْهَا اَحْسَنِ اَعْتِقَادِ وَارَنْدُ كَسِ مَنَافِقِ نَبُو چنانچه حَقِ تَعَالَى دَرِ حَقِ
 مَنَافِقَانِ مِي فَرَا يَدِ قَوْلُهُ تَعَالَى فَإِنْ يَتُوبُوا لَكُمْ خَيْرٌ اَلَهُمْ تَرْجَمِهِ پَسِ اِگَرِ تَوْبِه كُنْدُ مَنَافِقَانِ اَزِ
 لِفَاقِ خُودِ بَاشَدُ بَهْتَرِ اِيْشَانِ اَزِ قَوْلُهُ تَعَالَى وَإِنْ يَتُوبُوا لَكُمْ اَعْلَى اَلَهُمْ اَللَّهُ عَذَابًا اَلِيْمًا فِي الدُّنْيَا وَالاٰخِرَةِ

ترجمه اگر روگردانند از توبه و بر لفاق خود مانند عذاب کند خدا تعالی آنها را عذاب سخت در دنیا
 و آخرت قوله تعالى وَاَلَمْ يَكُنْ فِي الْاَدْنِ مِنْ قَوْلِي وَلَا تَصِيرُ تَرْجَمَهُ نَمِيدِ اِيْشَانِ اَزِ مَدِينِ اَبَجِ
 يَارِسِ وَنَهْ مَدُوكَا سِيْ بِنِي دَرِ مَدِينِ كَسِ يَارِي اَنْهَا كُنْدُ خُدَا تَعَالَى وَحَقِ مَهَابَرِينَ بَرِ خِلَافِ اِيْشَانِ
 اَوْصَافِ حَمِيدِ مِيفَرَا يَدِ وَوَعْدِ نَصْرَتِ مِيدِ چنانچه دَرِ آيَتِ سَابِقِ دَرِ بَابِ اَوْنِ قِتَالِ وَحَقِ مَهَابَرِينَ
 خَوَانِدِ لَفْظِ قَوْلُهُ تَعَالَى وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ كُنْدُ تَرْجَمَهُ تَحْقِيقِ خُدَا تَعَالَى بَرِ يَارِي
 كَرُونِ مَهَابَرِينَ قَادِرِ اسْتِ لِيَعْنِي اَنْهَا رَا يَارِي اَوْ اَبَدِ دَاوِ مَهْمَرِينَ آيَتِ ذِكْرِ هَمِينَ مَهَابَرِينَ مِيفَرَا يَدِ
 قَوْلُهُ تَعَالَى وَلَكِنْ صَرَّحَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ تَرْجَمَهُ اَللَّهُ يَارِي اَوْ اَبَدِ دَاوِ اَللَّهُ تَعَالَى كَسِ لَكِه دِينِ اَوْرَا
 يَارِي وَدِهَدِ وَشَكْسَتْ نَمِيدِ كِه حَقِ سَبْحَانَهُ تَعَالَى جَمِيعِ صَحَابِه رَا كِه اَبَدِ اَنْخَشَرَتِ صَلَّى اَللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ اَلَمْ وَسَلَمِ
 بَاقِي مَانْدُ خُصُوصًا خُلَفَاوِ رَا شَدِينَ رَا يَارِي دَاوِ كِه هَزَارِ يَا مَشْرُكَانِ وَمَرْتَدَانِ رَا كَشْتَنْدُ دَمَلَكِ كَسِ
 وَتَقِصَرِ رَا بَرِ هِمِ زَوَدَنْدُ وَخُلَفَاوِ رَا شَدِينَ رَا تَامَامِ صَحَابِه يَارِي كَرُونْدِ پَسِ مَعْلُومِ شَدُ كِه خُلَفَاوِ سَلَمِ ثَلَاثَه اَزِ
 مَهَابَرِينَ فِي سَبِيلِ اَللَّهِ اَنْدُ كِه حَقِ تَعَالَى وَوَعْدِ نَصْرَتِ كِه مَهَابَرِينَ دَاوِ بُو دَرِ حَقِ اِيْشَانِ
 بُو جِهِي اَتَمِ رَسْتِ كَرُونْدُ مَعْلُومِ شَدُ كِه بَوَاقِصِي اَصْحَابِ نِيْرِ نَاصِرَانِ دِينِ خُدَا بُوَدَنْدُ اِگَرِ مَنَافِقِ بُوَدَنْدُ
 كَسِ وِلَتِ اَنْهَا هِمِ نَمِگِرَفْتِ وَدَرِ مَدِينِ كَسِ يَارِ وَنَصِيرِ اَنْهَا نَبُو دَسِ وَنِيْرِ ظَاهِرِ شَدُ كِه اَنَجِه مَنَكَرِينَ
 قُرْآنِ كُونِدُ كِه عَلِي رَا اَبَدِ اَنْ حَضَرَتِ طَلَبِ خِلَافَتِ نَمُودُ وَخَانَه بَخَانَه مَهَابَرِينَ وَ اَنْصَارِ بَرَا يِ قَامِ كَرُونِ
 حُجَّتِ مِگِشْتِ كَسِ اَزِ اَنْهَا يَارِي اَوْنَكِرُ دَحَايِيتِ اَوْنَمُودِ اِيْشَانِ مَحْنِ شَانِ كَفَرِ صَرَحِ وَكُذِبِ جَلِي وَ
 اَشْكَارِ اِيْشَانِ آيَتِ اسْتِ حَقِ تَعَالَى دَرِ اِيْشَانِ آيَتِ وَوَعْدِ نَصْرَتِ مَهَابَرِينَ گَرُوه وَشَكْسَتْ نَمِيدِ كِه
 اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِي رَا اَزِ مَبْنِيسِ مَهَابَرِينَ اَوْلِ اسْتِ وَحَالِ اسْتِ كَسِ اَوْرَا يَارِي نَكُرُودِي پَسِ اِيْشَانِ
 شَدُ كِه كَسَانِي كِه اِيْشَانِ مَحْنِ بَخَانِ يَا كِ مَرْتَضَوِي نَسَبِ مِگِشْتُندُ دَشْمَنِ اَنْجَنَابِ اَنْدُ كِه آيَتِ مَنَافِقِينَ
 وَحَقِ اَوْنِ خَوَانِدُ مِگُونِدُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَاَلَمْ يَكُنْ فِي الْاَدْنِ مِنْ قَوْلِي وَلَا تَصِيرُ ثَابِتِ شَدُ كِه دُشْمَانِ
 اَنْجَنَابِ اَهْلِ سُنْتِ اَنْدُ كِه اَوْرَا نَسَبِ لِفَاقِ نَمِگِشْتُندُ بَلَكِه مِگُونِدُ كِه اِگَرِ اَنْجَنَابِ بَرَا يِ طَلَبِ خِلَافَتِ بَرِ خُدَا
 وَ اَبَاوَه اَنْ دُشْمَنِي دَاوِ پَسِ بَرِ صَلَّى اَللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَمِ لَفْظِ دَرِ حَقِ خُودِ شَمِيدِ اَللَّهُ تَعَالَى اَوْنَا فَرِ گِشْتِ وَهَمِه
 بِيَا رِي اَوْرَا سُنْدِ چنانچه دَرِ بَارَه مَهَابَرِينَ وَدَرِ دِيَا فَنَشَدِ پَسِ مَعْلُومِ شَدُ كِه اَنْجَنَابِ خِلَافَتِ صَدِيقِ
 بَرِ حَقِ دَانَسْتِه مَبْعُوتِ نَمُودُ وَهَمِيشِه نَاصِرِ هَمِينَ اَنْهَا بُوَدِ وَ اَلْحَمْدُ لَلَّهِ عَلَى اَنْهَاءِ بَارِ اَشْنُوكِ حَقِ تَعَالَى

ورفضیت منافقان چه میفرماید قوله تعالى لَنْ أَسْأَلَهُمْ إِنَّمَا فُتِنُوا وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
 مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَعُغْلُ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ أَصْحَابُ ذُنُوبٍ وَأُولَٰئِكَ فِي عَذَابٍ مُّتَعَدٍّ
 ترجمه هر آنکه اگر باز نیاید منافقان از لفاق خود و اگر باز نیاید کسانی که در دل آنها بیماری است
 چون ضعف ایمان و مانند آن و اگر باز نیاید کسانی که خبر بدی افکنند در مدینه از غیب لشکر اسلام
 میفرماید اگر باز نیاید و توبه نکنند این هر سه گروه البته بر ما بر میسر و مسلط گردانیم ترا ای محمد بر ایشان پس
 همسایه تو نباشند در مدینه اندک زمانه یعنی نزد از شهر مدینه بیرون روند خوار و رانندگان قال الله تعالى
 أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اخذُوا قُلُوبَكُمْ قَلِيلًا وَتَرْجَمَةً هَرَجًا كَمَا يَأْتِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ فَتْنًا يَعْطِفُ الْكَافِرِينَ
 بسیار این آیت ثابت شد کسانی که توبه از لفاق نکردند در مدینه از آنها کس نماند و آنها را براند
 و هلاک گشته و کشته شدند پس معلوم شد تمام صحابه که بعد آنحضرت در مدینه باقی ماندند همه نامردان
 خدا و حق پرست و صحاب خلص بودند پس آنچه آنها بر آن اجماع و اتفاق کردند عین حق و هدایت
 باشد نه ظلم و ضلالت چون قباحت منافقان شنیدی وصف مهاجرین هم بر عکس این بشنو
 قال الله تعالى وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَنْصُرَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً تَرْجَمَةً
 و کسانی که هجرت کردند در راه خدا تعالی از پس آنکه ظلم کرده بودند بر ایشان کفار که البته جاد هم
 ایشان را ببلند نیکو یعنی در مدینه مطهره قوله تعالى وَلَا جَزَاءَ لَآخِرَةٍ إِلَّا جَزَاءُ الْبَرِّ تَرْجَمَةً - و هر آنکه صواب
 آخرت بزرگتر است یعنی بر ایشان اگر کسی بقرآن ایمان داشته باشد همین یک آیت او را
 برای دفع تمام دسوس شیطانی کافیست چه حق سبحانه و تعالی در این آیه در حق مهاجرین
 فی سبیل الله دو وعده کرده یکی در دنیا دوم در آخرت و شک نیست وعده دنیا بوفاسید و همه
 مهاجرین در مدینه جا گرفتند خصوصاً خلفاء و ثلثه که هم در حیات خود بهما بخا بودند و هم بعد وفات بهما بخا
 مدفون گشته ششین بر قد منور جناب سالت پناه اصله الله تعالی علیه و آله وسلم پیوستند و عثمان
 در بقیع رونق افزا گردید و اگر معاد الله منافق بودند به حکم آیت سابقه که در ذکر منافقین خوانیم
 حق تعالی رسول خدا را بر آنها مسلط کرد و آنها را در مدینه بیرون شدند و گرفته شدند و کشته
 شدند و بخاری و رسوایی و کس سخن آنها هم شنیدی چه جای امامست و خلافت پس کاشش
 نصف النهار واضح و لایح شد که آنها مهاجرین فی سبیل الله قطعی هستی اند و در آخرت اجر و ثواب

آنها حکم وعده دوم بزرگتر خواهد بود و همچنین دیگر صحابه آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم که بعد وفات
 همه تمام در مدینه باقی ماندند همه ناصران دین خدا بودند و کامل الایمان و لفاق را بحکم آیت قرآنی
 گرد آنها راه نبود پس هر چه آنها بعد آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بر آن چیز اتفاق
 و اجماع کردند عین هدایت و هدایت باشد و کار مسلمان نیست که با اینهمه نصوحات قرآنی برکس
 از آنها اعتراض کند و مع ندانند اگر شیطان بیاید و وسوسه کند که شاید از آنها بعد پیغمبر علیه السلام وقت
 اقتدار و غلبه حیرت خلاف شریعت بطور آمده باشد که بسبب آن شیعه در شبهه و فتنه اند و جواب او
 بگو که دروغ میگویی بلکه هر چه آنها در ایام خلافت و قدرت خود کرده اند برای اجرای احکام شرع و از باب
 امر معروف و نهی منکر کرده اند نه بنا بر تعصب و فساد چنانچه حق تعالی در وصف مهاجرین در آیت سابق
 که در باب اذن بقال خواند میفرماید قال الله تعالى الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّمَا أَفْوَاجُ الصَّلَوةِ
 وَأَتُوا الزُّكُوةَ وَأَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهًا عَنِ الْمُنْكَرِ تَرْجَمَةً بعضی حال صفت مهاجرین نیست که اگر
 تمکین قدرت و بیم ایشان از زمین بر پا و اند نماز را و بند زکوة را و امر کنند و دیگر از احکام شرعی نهی فرمایند
 از منکرات و خلاف شریعت پس محال است که از مهاجرین در وقت اقتدار و تمکین ظلم و فساد بظهور آید پس
 نسبت کردن ظلم بر آنها انکار این آیت باشد خود بامدنه باز اگر کسی وسوسه کند که در قرآن وارد شده
 قال الله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ إِنَّ دِينَ الْقِسْطِ كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ وَتُحِبُّونَهُ
 عَلَى الْمُؤْمِنِينَ آخِرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ترجمه و کسانی که ایمان آورده اند هر که برگردد و مرتد شود از شما از دین
 پس زود باشد که بیاورد خدا تعالی یعنی قائم کند برای قتال مردان قومی را که دوست میدارد خدا آنها را
 و آنها دوست می دارد خدا را راهس با آنان بر مومنان غلبه کنندگان بر کافران
 قوله تعالى يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ كُوفَةً لَا تَجِدُ تَرْجَمَةً که چنانچه خواهند کرد آن قوم مردان
 در راه خدا خواهند ترسید از ظلمت هیچ ملاکند و اگر کسی که این آیت چه معنی دارد در جواب او بگو که در این
 آیت کمال مناقب صدیق اکبر و غیره صحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است که آنها مسلمانی کذاب
 و خلافت صدیقی که بکشتند و دیگر فرقه های اعراب که تفصیل آنها طول دارد مرتد شده بودند و انکار زکوة
 میکردند همه آنها جهاد کردند و آنها را تیغ کشید و بسیار از آنها باز اسلام آوردند و ازین آیت جهت ارتداد
 از صحابه بوجه باطل شد که فوق آن تصور نیست چه اگر کسی از صحابه مرتد بود معاد الله و دیگر مومنان

و تبارات نعیم میده داده باشند باز چطور آنها را کافر و منافق گوید معاذ الله من الکفر و النفاق پس ظاهر
شد که بنای مذهب منافقین بر آیات قرآنی نیست بلکه بقصه و تواتر و ادبیات عقل است و
قرآن کذب و مطلق آن قصه و تواتر آن خیالات نشان است پس معلوم شد که مذهب ایشان مذهب
اہل بیت نیست چرا که مذهب اہل بیت خلاف قرآن نباشد و معلوم شد که مذهب اہل بیت ہمین مذهب
اہل سنت است که موافق قرآن است و اگر هنوز ہم تراز و سوسه بایمانند بشنو که امام زین العابدین علی
بن الحسین علیه السلام و علی آباء الکرام در حقیقت کامله که نزد شیعه معتبر و محمول است چه میفرمایند عن زین العابدین
علیه السلام اللهم و اتبع الرسل و صبر و قهر من اهل الارض بالغب عن معارضة المعادين لهم بالکذب
والاشتیاق الی الرسلین کما فضلتم و حقائق الایمان فیکل و صبر و زبانی اسلت فیه رسولا و وقت لایله
دلیلان من لدن ادم الی محمد صلی الله تعالی علیه و سلم من ائمة الهدی و قدوة اهل التقی علی جمیع المسلمین
فاذکرهم منک مغفرة و رضوان حاصل این عبارت آنکه خدایا اصحاب جمیع پیغمبران را که در وقت تکذیب
کفار تصدیق انبیا نمودند و ایمان باینها آوردند یا در کن مخفرت و رضوان و چون اصحاب محمد صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم بر اصحاب جمیع پیغمبران فضیلت دارند چنانچه آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله
و سلم سید المرسلین است اصحاب او سادات اصحاب جمیع پیغمبران اند در حق آنها و علیه تخصیص میفرماید
تو الله اصحاب محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خاصه خدایا علی الخصوص اصحاب محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
نوازش و یاد و بغفرت فضلان نما باینین مقام مدح صحابه و میفرماید و اول الذین آمنوا اصحابه و اول الذین آمنوا
را و حق محبت بجا آوردند ایضا و الذین ابوا البلاء احسن فی نصره ترجمه و آنا که داد و عطا
نیک را در نصرت آن حضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم قوله و کنفوه ترجمه و در میان خود گرفتند
و از نشر اعدا محافظت نمودند آنحضرت را قوله اسر عوا الی و فادیه و سابقوا الی دعوت ترجمه
و سرعت نمودند در حاضری خدمت او و زود دعوت او را قبول نمودند قوله و استجابوا الی دعوت
اسمعهم حجة رب الیه ترجمه و اجابت و قبول نمودند چون شنوید ایشان را حجت رسالت
خود که قرآن است قوله و فارقوا الازواج و الاولاد فی انظار کلیمه ترجمه و گذارند از زنان
و پسران خود را در ظاهر کردن کلمه دین آنحضرت یعنی هجرت بر اے خدا و بر اے اظهار کردن
اسلام بودن بر اے طمع و نیا و غیره قوله و قالوا الا باء و الا بنا و فی تثبیت نبوت و انصرا و ایه

ترجمه و جنگ و جدل کردند بایران و پسران خود و محکم ساختن نبوت او و غالب آمدند بر کفار و نصرت
آنحضرت و خدمت او هر گاه دین و عقل باشد بر و مخفی نخواهد ماند که اینهمه اوصاف جمیع صحابه اند از مهاجرین
و انصار چه با حمایت نصرت کرده اند و پسران و برادران خود و جنگیده اسلام را قوی ساخته اند و در هر
معرکه و غزوات حاضر بودند و نصرت بر اعدای دین حاصل نموده اند و فقط چند کس جایز و بزرگ و غیر تمام جنگها را
فتح نموده اند و تمام کفار را کشته غلبه حاصل نموده اند چنانچه در غزوه بدر و غزوه خیبر و کس در احد نیز شرکت
در چنین دوازده هزار و در تبوک سی هزار و همچنین در اکثر غزوات هزار و صدها نفری بودند و همه آنها نصرت شما
میکردند و همه را غلبه و قوت دست میداد پس ثابت شد که مذهب امام زین العابدین هم مقهور نبوتی و
لا انا بدع و شما هستند پس بنا و مذهب فاطمین که صحابه در حیدر تن حصر میکنند از تنج برگزیده شده و ظاهر
که این قول اہل بیت نیست بلکه و سوسه شیطان است که از ان پناه بخدا تعالی بایست ایضا و من کاوا
مضطربین علی جمعی ترجمه و آنا که بودند پیغمبر بر محبت آن سرور یعنی عاشق او بودند ایضا
یرجون تجارة کن یوم فی مودته ترجمه امیدوار بودند سودی را که زیان نداد و یعنی همه
اصحاب آنحضرت دوستی آنحضرت را برای آخرت اختیار کرده بودند و این ایشان را البته سووند خوا
بودند و موجب خسارت قوله و الذین یحرمونهم العشاء یحرمونهم العشاء ترجمه و آنا که بکذاشته
و ترک کردند آنها را قبله با می نشان چون دست زدند بحلقه هدایت آن سرور ایضا و انتفت منہم
القرابات اذ سکون فی ظل قرابته ترجمه و نیست و نابود شد از ایشان رشتہای قرابت چون
ساکن شدند در سایه قرابت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یعنی چون صحابه با آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم ایمان آوردند و بخدمت و کمر بستند تمام کفار عرب برای عداوت برخاستند و رشتہای
قرابت قطع کردند ایضا فلا تسهم الله ما ترکوا لک و فیک ترجمه پس فراموش کن مدح صحابه
خدایا آنچه ترک کردند برای تو و در راه تو یعنی برای هجرت و نصرت ایشان البته غایت فوا ایضا و
ارضهم من رضوانک ترجمه و خوشنود ساز و رضای کن ایشان را از رضوان و خوشنودی خود
قوله و بما کاشوا الخلق علیک ترجمه و جزا ده آنها را بسبب آنکه جمع کردند خلق را بر تو قوله
و کا نوا مع رسولک دعاة لک و الیک ترجمه و بودند آنها همراه رسول تو صلی الله تعالی علیه و سلم
خوانندگان خالص برای تو و بطرف تو یعنی چنانچه خود در صحبت آنحضرت م کامل شده بودند خالصانه

و دیگر آنرا هم بطرف خدا میخوانند و بسیار کنند کسان که حج کردند بر دین اسلام یعنی هزار بار و وزن
 بسی آنها در حلقه اسلام آمدند اگر کسی طالب راه قرآن در راه اهل بیت خواهد درین مقام تامل نموده بالفور
 توبه از سوخته شیطان نموده بر راه قرآن خواهد آمد چه جمع کنندگان خلق بر دین اسلام همه صحابه بودند هم در حیات
 آنحضرت و هم بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه آنکه صرف ابوذر و عمار و یا چند کس دیگر
 تمام بلاد را در کفر میکردند و تمام خلق خدا را تعلیم و ارشاد میکردند که حق هم این سخن نگویید چه جای کسی که خود
 علم قرآن داشته باشد قوله **وَ اشْكُرْهُمْ عَلَىٰ هَاجِرَتِهِمْ فَبِكَ وَ بَارَكَ قَوْمُهُمْ** - ترجمه - و جزا ده ایشان را بر هجرت
 کردن ایشان در راه تو شهرت را و قوم خود را ایضا و **خَرَجُوا مِنْهُمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعِيشَةِ** - ترجمه - و جزا
 ده بر بیرون شدنشان از فراخی معاش خود بسوختن آن یعنی بسبب هجرت از خانه با خود و شرف دکناره گردیدند
 و در دیار غربت در تنگی عیش افتادند ایضا و **مَنْ عَلَىٰ مَنْ كَثُرَتْ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ مَنْ مَظْلُومُهُمْ** -
 ترجمه - و احسان کن بر آن کسانیکه بسیار کردی بوجود آنها مطیعان خود را در عزیز ساختن دین تو از
 مظلومان صحابه یعنی مهاجرین اول مظلوم بودند بعد از آنکه هجرت کردند و فتح شد دین بسبب آنها غالب
 گشت و بسیار مردمان مسلمان شدند ایضا **وَأَوْصِلْ إِلَى التَّالِعِينَ لَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِينَ يَقُولُونَ**
رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ خَيْرٌ مِنْكَ - ترجمه - خدایا برسان به پیروان
 صحابه که به نیکی پیروی آنها کردند و راه آنها اختیار نمودند بهترین جزا تو آن تابعین که میگویند خدایا
 بیامرز ما را بر او را ما را که سبقت کردند از ما با ایمان یعنی در حق صحابه دعای خیر و مغفرت میکنند این
 کلام امام علیه السلام اشارت است بآنکه قسم سوم از مسلمانان همان کسان اند که در حق صحابه دعای خیر
 میکنند پس ثابت شد که موافق قرآن و موافق مذهب اهل بیت است جماعت تابعان صحابه
 اند که در حق آنها دعای خیر میکنند و کینه بکسی از آنها ندارند و دعای حضرت سجاد علیه السلام درباره
 مغفرت ایشان است پس ایشان مغفور و فرقه باخیر اند نه مخالفان ایشان باز بشنود که امام علیه السلام
 در حق تابعین چه میفرماید - ایضا **الَّذِينَ قَصَدُوا حَجَّتَهُمْ** آن تابعین که قصد کردند حجت و
 راه صحابه را - ایضا **وَتَحَرَّوْا وَجْهَهُمْ** و قصد بجانب ایشان کردند و دیده و دانسته بر راه
 ایشان رفتند ایضا و **مَنْ عَلَىٰ شَاكِرٍ كَثِيرٌ** و رفتند بر طریق و مذهب
 صحابه قوله **وَلَمْ يَتَّبِعُوا رِجْلِي فِي تَصْيِيرِهِمْ** و باز نگردانید آن تابعین را شک در بصیرت صحابه یعنی شک

نگردند و آنکه صحابه بر هدایت اند و بر بصیرت و روشنائی ایضا **وَلَمْ يَتَّبِعُوا حُجَّتِي** شک نمی
 ترجمه - و خلجان نکرد و تخلیه ایشان را شک در متابعت و پیروی آثار آنها یعنی صحابه را بر حق دانسته متابعت
 آنها کردند و در حق بودن آنها شک نیاوردند قوله **وَالْإِيمَانُ بِهِدَايَتِهِمْ** - ترجمه - و شک نکردند
 اقتدا کردن به هدایت و روشنائی صحابه یعنی صحابه را بر هدایت دانسته اقتدا می آنها نمودند قوله
مُكَارِفِينَ وَ مُؤَازِرِينَ لَهُمْ - ترجمه - آن تابعین حمایت کنندگان و اعانت کنندگان صحابه اند
 یعنی اگر کسی ملحد یا کافر یا کجای پاک صحابه طعن کند آن تابعین بحاج طعن او را دور کنند و رحم نمایند ازین
 لفظ تمام و سواس شیطانی که مخالفان بر صحابه تهمت میکنند باطل شد و معلوم شد که طعن در حق ایشان
 کما مسلمانان نیست بلکه شیوه اهل اسلام جواب و رد طعن مای صحابه است و شک نیست که این صفت
 سوای اهل سنت در هیچ فرقه یافت نمیشود بلکه ردض هزار طعن بکمان فاسد بحجاب آن پاکان
 نسبت میکنند همچنین خوار خدایم الله تعالی پس معلوم شد که فرقه ناجیه اهل سنت اند نه مخالفان
 شان هوالمطلوب ایضا **يَذَرُونَهُمْ** - ترجمه - ابقا و میذارند آن تابعین بر دین صحابه قوله
وَيَهْتَدُونَ بِهِمْ - ترجمه - و راه میر و گذر بر راه صحابه قوله **يَتَفَقَّهُونَ عَلَيْهِمْ** - ترجمه - اتفاق میکنند
 بر صحابه یعنی بر حمایت و نصرت صحابه متفق اند و هر چه دین شیطان و راه آمده بر صحابه شبیه اندازد
 او را جواب میدهند و میرانند قوله **وَلَا يَتَّبِعُوهُمْ فِيمَا أَدَّوْا إِلَيْهِمْ** ترجمه - تهمت نمیکند صحابه را در
 چیزه که او کردند و برسانیدند از احکام دین و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدیشان یعنی صحابه
 را صادقین دانسته تمام روایات احادیث ایشان قبول کرده بران عمل میکنند پس ثابت شد
 احادیث کتابهای اهل سنت که از اهل بیت و صحابه مرویست همه معتبر و مقبول است و مذهب حضرت امام
 زین العابدین علیه السلام است و ظاهر شد که روایات شیعه و خوارج که از صحابه مروی نیستند نزد امام
 زین العابدین علیه السلام کذب و افتر است و اگر در بعضی روایات شیعه نسبت به بعضی اهل بیت یا
 بعضی صحابه کنند چون آن روایات مخالف قرآن و مخالف مذهب حضرت امام زین العابدین عم بر آید
 ظاهر شود که نه آن قول اهل بیت است و نه قول صحابه بلکه کلام منقری و کذاب بر ائمه طاہرین
 افتر کرده باشد پس بقول امام زین العابدین عم تمام روایات و کتب شیعه باطل و افتر است
 اهل اسلام و محبان قرآن و اهل بیت را از ان کساره گرفتن فرض عین است اے مومن طلب

نجات آنچه مذکور شد از کلام الهی و کلمات حضرت سجاد اگر که طالب راه جنت باشد یک کلمه از اینها در حق او کفایت است و اگر سعادت ازلی نصیب او شد و بحکم ختم الله علی قلوبهم هر کفر خود ثابت ماند و بسبب انکار قرآن بر او خود دوزخ خرید و او را بحث کردن در طریقه مسلمانان چه سود خواهد داشت
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يَشَاءُ رَبُّكَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ عَمَّا يُصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

تمت

رساله مولانا شاه عبد الغزیز صاحب

در دفع اعتراضات بر بعض عبارات حضرت مجدد الف ثانی علیه الرحمة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین الصلوة والسلام علی رسولہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین
مورد اشکال موافق آنچه ازین عبارات مفهوم میشود چند چیز است - اول آنکه مقام محبت ارفع است از مقام خلت پس با وجود حصول مقام محبت تحصیل مقام خلت چه در کار است جوابش آنکه صاحب اشکال خود اقرار کرده است بآنکه شب معراج بجناب حضرت خاتمت مقام محبت عطا شده بود چنانچه از خبریهتی آورده و از جامع صغیر نقل کرده بعد از آن خود نقل نموده که آنحضرت ۴ خود را خلیل گفته اند و نیز از کتب صحیح آورده ان الله اتخذني خليلا كما اتخذ ابراهيم خليلا پس معلوم شد که با وجود حصول مقام محبت که ارفع از مقام خلت است حصول مقام خلت در کار بود و الا حصول آن فخر نمی فرمودند و نمی گفتند ان الله اتخذني خليلا كما اتخذ ابراهيم خليلا و نیز از احادیث صحیح صاحب اشکال خود فهمیده است که جمیع کمالات از خاتمت و اولوالعزمی و رسالت با جناب عطا شده است و ظاهراست که درین کمالات بعضی ارفع اند و بعضی غیر ارفع پس معلوم شد که با وجود حصول

ارفع حصول غیر ارفع هم در کار میشود خصوصاً وقتی که آن غیر ارفع طریق حصول ارفع باشد و در راه آن واقع شود که در نیصورت حصول آن غیر ارفع موقوف علیه حصول ارفع است اگر نظر بآن کنند که آن غیر ارفع فی نفسه کمال است نیز مطلوب است و اگر نظر بآن کنند که آن غیر ارفع طریق حصول ارفع است پس نیز مطلوب است مثلاً آنکه جسم را نامی بودن کمال است و حساس بودن کمال است دیگر ارفع از آن و منطق و عقل کمال است و در این کمال و آن هر دو کمال در طریق این کمال آخر واقع اند پس آن هر دو کمال بهر دو وجه مطلوب اند چنانچه و بجزیرا و همچنان مقام خلت را نسبت با مقام محبت باید فهمید دوم آنکه مقام خلت هم خاتمه است و بجزیرا و سلم حاصل بود چنانچه احادیث صحیح بآن ناطق است پس حصول آن بعد از هزار سال چه معنی دارد جوابش آنکه حصول مقام خلت آنجناب بلا شبهه یقینی و قطعی است بلیل احادیث صحیح و هم باین دلیل که در راه مقام محبت واقع است و موقوف علیه مقام محبت است و حصول الموقوف به در آن الموقوف علیه محال لیکن تصرف در آن مقام خلت فرمودن طالبان را بلا واسطه بآن مقام رسانیدن و طریق تحصیل این مقام با عدل و مفصل ساختن موجود بود که بعد از هزار سال حاصل خواهد شد مانند آنکه موافق احادیث صحیح متواتره خلافت تمام هدایت است از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال آنحضرت با بطریق اجمال حاصل بود بلیل عظمت مقام کنوز الارض و در روایت دیگر است که وضعت مفاتیح کنوز الارض فی یدری و در صحیحین وارد است که رؤیت لی الارض مشارقها و مغاربها وسیع ملک استی باز در کتب منها دور روایت دیگر آن الله رؤی لی الارض مشارقها و مغاربها و عظمت مفاتیح کنوز الارض و در بعض روایات که در صحیح آمده جاء فی جبریل بمفاتیح کنوز الارض علی فرس ابلق حال آنکه اینجی در زمان سعادت نشان آنجناب در عهد کرامت مهدی خلفاست را شدین واقع شد بلکه فتح هند بر دست سلطان محمود غزنوی و فتح ترکستان بر دست دیگران و فتح روم بالکلیه بر دست عثمان ترکمانی و اولاد او بوقوع آمده و هنوز ملک جسته ملک وسیع چین و خطا از قلمرو آنحضرت خارج است انشاء الله تعالی در عهد حضرت مهدی و حضرت عیسی بوقوع خواهد آمد و خلافت الارض که میراث حضرت ابوالبشر است کمال است همه در آنوقت - آنجناب را تبسوا بعضی افراد

امت که اعوان مهدی و عیسیٰ علیهما السلام خواهند بود حاصل خواهد شد چنانچه در جامع ضحیرین
مضی اشارت واقع شده که خیر امتی عصا بتان عصا به تفر و الهند و عصا به تکلون مع عیسی
ابن مریم حال مثل آفتاب روشن گشت که آنحضرت را جمیع کمالات حاصل بود و تصرف در آن کمالات
بتوسط بعضی افراد امت واقع شده در رنگ آنکه آنحضرت را علوم اولین و آخرین حاصل بود چنانچه
در صحاح مسته وارد است که او تیت علم اولین و آخرین لیکن تصرف و علم کلام مثلاً بتوسط شیخ
الو احسن اشعری و شیخ ابو منصور ماتریدی و استاد البواخی اسفراینی و امام غزالی و امام رازی و
امثال این بزرگواران حاصل شد و همچنین تصرف در علم فقه و تفصیل احکام شرعی از کتاب الطهارت
تا کتاب السلم و اشقیه و فرائض و وصایا بتوسط حضرت امام اعظم و امام شافعی آنجناب را حاصل شد
و همچنین تصرف در آداب طریقت و مقرر کردن اشغال و اواراد و ذکر و خفی و طور و راقبه آنحضرت را
بتوسط حضرت سید محمد القادر جیلانی و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند و حضرت خواجه بزرگ عین الدین
چشتی و امثال این بزرگواران حاصل شد و کلمات مختصه آنجناب که در علم بود همه عطا نمود فی
حسب ظاهر زیرا که اگر مراد عطاء تقدیری است پس مسلم است لیکن در آن انداختن فی خلیلا نیز
اتحاد تقدیری مراد خواهد شد و اگر عطاء و وقوعی است پس اینجاست ظاهر است زیرا که مقام محمود و مقام
وسیله هنوز حاصل نشده و هر پنج وقت بعد از استماع اذان امت مأمور باین دعا گردیده که آن
محمد لا وسیله فی الفضیله و البعثه مقام محمود الذی وعدته انک لا تخلف المیعاد چنانچه هر پنج وقت
باین دعا هم مأمور شده که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک
حمید مجید قوله و خلاف مقتضی طبیعت بودن از کجای ثابت شد دلیل برین از نقل باید آورد و جانش آنکه
مراد اینجا از طبیعت طبیعت عنصری نیست بلکه مراد از طبیعت طبیعت کمالیه است و کمال آنحضرت
صلی الله علیه و سلم مقتضی آن بود که تهذیب ظاهر باعمال جوارح و تهذیب قلب و نفس و عقل باعمال
باطن فرمایند و تصرف در اواراد آن تفویض بکمال است نمایند زیرا که اہم المقاصد و موقوف علیہ
جمیع کمالات باین رامیدانستند و این معنی برد افغان سیرت مصطفویہ از شغل جہاد و تعلیم ارکان
اسلام و قواعد اجالیہ سلوک از مرامت ذکر لسانی و تکیه مناجات و ادعیه و اذکار و تفقہ احوال
قلب از حب و بغض و احوال مدرکه الیقظہ و غفلت و توجہ آن فوت در آنکه در ضمن بهر تعبیر و تجرد

سوره نوح

سوره نوح

سوره نوح

خواه انفسی باشد خواه آفاقی بسوء مبدء و آیتها رجب الدرب یا سوسی و بنبل جان و مال و اہل و
اولاد و رجب او و مانند این اعمال اوضح من الشمس است و این من الامس چنانچه در تفسیر ان
لک فی النہار سجا طویلا در احادیث مروی و مذکور است و قاعده مقرری است که شغل مالم و کمال
طبیعت ثانیہ مقتضی طبیعت میشود و خلاف آن خلاف مقتضی طبیعت نیست دلیل انی این مطلب
اماد لیل نقلی پس در احادیث صحاح موجود است که مر رسول الله مجلسین فی مسجدہ فقال کلاما
خیر و احدهما افضل من صاحبه اما ہولاء فیدعون الله فان شاء اعطاهم وان شاء منعہم و اما ہولاء
فیتعلمون الفقه او العلم یعلمون الجبال فہم افضل و انما البعثت معلما ثم مجلس فہم و دلیل اصرح
بر مقدمہ آنست که حق تعالی در مقام عقاب میفرماید و اصبر نفسك مع الذین یدعون بہم
بالعزاة و العشی یریدون و جبہ اگر خلاف مقتضی طبیعت آنحضرت نمیشد و امر بصبر جزا میفرمود
و همچنین آیہ و لا تطرد الذین یدعون بہم بالعزاة و العشی یریدون و جبہ و دلیل لمی برین
مقدمہ آنست که تعلیم این امور یعنی تهذیب ظاهر و آنچه در حکم ظاهر است از عقل و قلب و نفس و شوق
علیہ جمیع کمالات است و بنیاد تمام کارخانہ ولایت اگر دین امور آنحضرت صلی الله علیه و سلم قسم
نمی نہادند و بکمال جہد تصرف در آن نمی نمودند بنیاد کارخانہ خراب بود و بچیکس از امت قائم مقام
آنحضرت درین تعلیم نمیتواند شد زیرا کہ این امور بغير نصوص صاحب شریعت نمیتوان دریافت
و کشف و عرفان بدریافت این مطالب نیز سبب خلاف کمالات دیگر که دریافت آن بکشف و
فرست نیز نمیتوان شد و شدہ است لیکن کشف و معرفت ہم موقوف بر تهذیب ظاهر و مافی حکمہ
است پس تعلیم تهذیب ظاهر و مافی حکمہ معنی است از تعلیم تفصیل مکشوفات اگر گوی این کلام
و این آیات و احادیث بلکه تتبع سیرت جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنانچه دلالت میکند بزرگ
تصرف ایشان در تسلیک طریق خلعت بچنان دلالت میکند بزرگ تصرف ایشان در جمیع
ولایات بعین ماذکر فی المقدمات گوئیم فی الواقع شغل و تصرفیکہ آنجناب را در تهذیب ظاهر
و مافی حکم الظاہر بودہ در تهذیب باطن و کشف باطن نبود چنانچه از تتبع سیر ہدیہ است
لیکن در مقام خلعت و دیگر ولایات فرق بدیہی است بسوء و جہر اول آنکہ از مقامات دیگر
نشان دادہ اند و طریق تحصیل آن بیان نموده تارہ صریحا و تارہ کنایہ مثلا بحکمہ و بحجوبہ

سورة
سورة

و رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ورضى الله عنهم ورضوا عنه وبقدر رضی الله عنهم
 المؤمنین از یاربونک تحت الشجرة فاعلم ما فی قلوبهم وان الله اعلم فی بحب لبقه من اصحابی
 اخبرنی انه یحبهم لے غیر ذلک من الآیات والا حادیت الدالة علی ان بعض الافعال والاشیاء
 علامته حب الله لے کون الشخص محبا لله وبعضها معمل لے محبوبه الله بخلاف مقلم قلت که هرگز
 از طریق تحصیل و علامات حصول این نشان نداده اند وجه دوم آنکه آیات دیگر و زبان قریب از
 زمان سعادت نشان آنحضرت راچ و متداول شدند و صحابه و تابعین و تبع تابعین و علم جرایم
 الی زمان الحنفیة اقرانه ثم علم جرایم زبان رؤساء القادرية وکشیته کثر التداول و طرق تحصیل آن
 مدون و مبوب و مفصل گردید بخلاف مقام قلت که درین عهد و متداول اصلا که مذکور آن نکرده و نه
 طرق تحصیل آنرا که بیان نمود تا هزار سال گزشت و طرق تحصیل آن مقام در پوره افتخار و احتجاب ماند
 تا آنکه حق تعالی حضرت مجد را بر روی کار آورد و ایشانرا افشا و ظهور این مقام که در جبهه شریف آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم موع و مکنون بود و گروان و نیزاران طالبانرا بظفیل ایشان سلوک این طریقه
 میسر شد الحمد لله علی ذلک حالا بیان این طریقه بوجهی نماید که اختصاص آن باتباع مجد و
 کاشمیس فی رابطة النهار منکشف گردد و بگوش تامل بایستخدا و قبل از حضرت مجد و طرق سلوک
 همه اندام محبت و محبوبیت بوده اند اول راه محبت بی پیوند و آخر مرتبه محبوبیت فائز میشدند
 و آنچه لوازم محبت است از ذکر و جهر و شوق و انکسار و تضرع و صبر و توکل و رضا جوئی او و راقبه
 صفات خصوصاً احاطه و محبت و استعراق در توحید وجودی و فعلی و خود را کاملیتی فی ید العسال
 و استغن و صفات خود را و غیر خود را مستهلک در صفات او دیدن بلکه ذات خود را در ذات او
 ساختن و حسن و جمال او را در هر نظم مشاهده نمودن در آن کوشش طبع می نمودند تا آنکه با نوار و تجلیات
 و استدار سلوک و فنا و بقا و اشتها لے آن فائز میگشتند و دم اتحاد دے زنده که اناس ابوئی من
 ابوی اناتا آنکه حضرت خضر علیه السلام حضرت خواجه عبدالخالق غجدانی که را باین طریقه مجد و
 بودند تعلیم ذکر خفی نمودند باز در عهد حضرت خواجه نقشبند این معنی برگ و بار پیدا کرد لیکن در عهد
 حضرت خواجه عبید الله احرار علوم توحید با این نسبت متمیز شدند و غلبه پیدا کردند تا آنکه حضرت
 مجد مقدس السیرة آن همه را در بطون بطون رسانیدند و از چاک سینہ خود سرانجام محبوبیت آوردند

حالا عنایت ساری موقوف شد و شوق و اشتیاق و وجود و مناجات و تضرع یک طرف ماند
 هر چه هست در قلب و روح و سر و خفی و خفی و غماض و بدن است تا آنکه انوار و تجلیات از باطن خود
 در باطن خود مے افتد و رفته رفته بمقام خلت میکشد معنی محبت عاشقی است معنی محبوبیت
 معشوقی است و معنی خلت یارانه است اینجا صحبت یارانه است و سابق عاشقی و معشوقی بود و در اینجا
 راز و نیاز از جانبین است و سرگوشیه از طرفین واقع میشود و در عاشقی نعره و بیتابی و سر بر
 در و دیوار شکستن و در معشوقی ناز و دلال و فخر و مباهات بوده است اینست طریق خلت بطریق
 اجمال و اگر تفصیل آن کس خواهد با اتباع مجددیه چند سال نشست و برخاست نماید و در وجدان
 خود نظر کند که چه رنگ پیدا میشود و راهی طرق سابقین و از بسکه الوجدان لایکون دلیلا علی غیر
 اگر غیر منکر شود با که ندارد و نقشبندیه عجب قافله سالارانند که بر نزاره پنهان محرم قافله را به
 قاصد رسانند این طائفه را طعن قصور و حاش لید که بر آرم زبان این گله را به همه شیران جهان
 بسته این سلسله اند که ربه از حلقه حسیان بگسلد این سلسله را به وجه سوم آنکه خلت حالتی است
 متمیز از محبت و محبوبیت من الجانین پس نسبت او با مقام محبت و محبوبیت نسبت مرکب بسیط است
 و البسیط مقدم علی المركب طبعاً فقدم وضعاً اول درین امت محبت صرفه محبوبیت فخر و شرف است و این که در
 اوایل سلوک محبت با شد و در آخر آن محبوبیت کمالی السالک المجدوب یا بالعکس کمالاتی
 المجدوب السالک چون دوره بساط تمام شد دوره مرکب شروع شد چون فراغت و فود
 آمد و وقت مشق مرکبات آمد و عجب آنست که هر چند این طریقه مجددیه در رواج و شیع و فیضان
 فیوض الهی در ضمن آن بر امت مصطفویه متاخر است از طرق دیگر لیکن مبدء آن مقدم است
 بر مبادی طرق دیگر زیرا که این طریقه منسوب است بحضرت صدیق اکبر رض و او اول خلفاء است
 و اول من سلم من الرجال الباقین است و نیز در حق او استحقاق خلت منصوص است چنانکه
 ارشاد پیغمبر است لو كنت تخذا من امتی خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا لے آخر الحدیث و اگر کسی بخاطر
 خطور کند که درین صورت لازم می آید که عوام اتباع مجددیه افضل باشند از اولیاء سابقین بنیک
 هذا بهتان عظیم گویم جوابش بسبب وجه است اول آنکه این وقت لازم آید که بطریق خلت را فضل
 از جمیع طرق انکاریم حال آنکه چنین نیست بلکه محبوبیت افضل است از مقام خلت بدلیل الاثر

سورة

جیبی علی خلیلی دوم آنکه فضیلت بلور تبه است در هر مقام که باشد خواه غلت خواه محبت خواه
محبوبیت مثالش آنکه باو شایان و امر ارایاران و مصاحبین میباشند که دمام در حضور
حاضر باشند و راز و نیاز با آنها در میان و امر و وصوبه داران عمده و رساله داران و داروغه
کارخانه جات و متصدیان دفاتر میباشند و مرتبه اینهمه اشتیاق بسیار بلند از مرتبه یاران
و مصاحبان میباشد گو دوام حضور و صحبت دائمی مخصوص یاران و مصاحبان مجلس است
بلکه با خواص و خدمتگاران سوم آنکه منتیان هر طریقه را نمیتوانی یعنی دوام حضور و قرب
دائم حاصل است پس نسبت این قرب دائمی نیز از منتیان طریق دیگر نمیتواند شد آری
مبتدیان این طریقه را با نوجوه ترجیح و فضیلت میتوان بود که در مجاهدات و ریاضات و کشف
و کرامات و ظهور خوارق عادات مبتدیان طرق دیگر ارجح باشند و لهذا گوینده گفته است
اول ما آخر بر مثنی است پس از خراجیب تمنای است حاصل آنکه فضل جزئی را بجای کلی
گرفتن و ملاحظه وجوه فضلش نکردن کار قاصر فهمان است قوله پس متوسطه از افراد است آنحضرت
صلی الله علیه و سلم را باید که از راه دیگر مناسبت بحیط داشته باشد تا او الکساب کمالات آن مرتبه
نماید بحقیقت آن مرتبه متحقق گردد این الفاظ ناشی از کلام عالم است منجر بشویش میشود گوئیم هیچ جا
تشویش نیست زیرا که مراد از راه دیگر محبت و محبوبیت است و ازین هر دو راه مناسبت بحیط و اثر و
میتواند شد اما سبق ان الخلة هامة ممتزجة من المحبة والمحبوبة وبحصول احد الجزئين من شئ
یحصل مناسبت مع ذلک الشئ و هذا الامر کالبديهي ظاهر معترض از راه دیگر راه و راه اتباع
پیغمبر علیه السلام فهمیده و به تشویش افتاده حال آنکه خود در کلام سابق اقرار نموده که جناب پیغمبر
مارا صلی الله علیه و سلم جمع راه ها کشاده بودند هیچ راهی از حیطه جمعیت ایشان بیرون نموده
باز این توهم چه معنی دارد و هر چند ازین عبارت بطریق صراحت مستفاد نمیشود که مراد ازین فرد
ذات شریف خود مراد داشته باشند لیکن واقع چنین است و هر که از احوال حضرت ایشان
آگاه است میداند که جمیع این قیود و رذات حضرت ایشان متحقق بود زیرا که ایشان را قبل از آنکه
این طریقه عنایت شود از والد بزرگوار خود حضرت شیخ عبدالاحد قدس سره طریقه قادریه را که بنا
آن بر محبوبیت است باستيفاء کسب فرموده بودند و حضرت شیخ عبدالاحد از شاه کمال کنستلی

و ایشان از سید فضیل و علم حرا الی آخر السلسلة و محجب تر آنکه حضرت ایشان را بعد از آنکه این طریقه
عنایت شد و سالها که تسلیم طالبان درین طریقه فرمودند باز حضرت شیخ سکندر بنیبر حضرت
کمال کنستلی قدس سره همایام و اجازت از صاحب طریقه محبوبیت خرقة را آورده در سرهند
بحضرت ایشان پوشانیدند پس از راه مقام غلت بمقام محبوبیت رسیدند چنانچه سابق از راه
محبوبیت بمقام غلت رسیده بودند و این قسم نیز نگهبان از عجائب معاملات خداست باینکه
برگزیده خود چنانچه حضرت پیغمبر مارا صلی الله علیه و سلم در ابتدا بوضع حجر اسود و شرکت در بنا
کعبه مقام ابراهیمی حاصل شده بعد از آن در مدینه منوره بسبب اشتغال بجهاد و مقابله با
یهود و نصاری مقام موسوی و عیسیوی حاصل شد بلکه از شب معراج و وقوع امر البسوة
بیت المقدس آغاز نمیشود یعنی شده بود تا غزوه تبوک که اول غزوات شام است انیمینی تضاعفت
تر باید پذیرفت تا آنکه در حجة الوداع باز کمال ابراهیمی مشرف شدند و مقام ابراهیمی در آن روز جلوه
عظیم نمود و النهاية بهی الرجوع الی البداية متحقق گشت - قوله و در بعضی جا حضرت مجدد نوشته اند
آن فرو خضر باشد یا الیاس درینجا خود را صریح مراد داشته اند گوئیم درین کلام تناقض نیست زیرا که
در کشفیات اکثر شایسته هم القامی شود باز تعیین آن بهم میفرمایند و در وقتیکه شایسته هم القامی شود
و در تعیین با صدق آن بهم جولانی رو میدهند چنانچه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم این قسم است
و تعیین واقعه در صحیحین موجود است انی رایت دار بجز کلمه ما بین نخل و ما فیه لب علی آنها
الیامته و جعفر اذ هی المدینة ثیرب همچنین است حال حضرت مجدد درین کشف اول ایشان را
بطریق ابهام معلوم شد که فرد متوسط چنین و چنان می باید چون دیدند که اساس این طریقه
حضرت خضر نهاده اند خیال باینطرف رفت باز ملاحظه نمودند که حضرت خضر با مردم اختلاط بسیار
دارند و طریقه خلوت و انزوا لازم است خیال بطرف حضرت الیاس رفت و اینهمه بنا برین
بود که متوسط در حصول کمال برای پیغمبر الیقین از جز پیغمبر نمیتواند شد و در افراد این امت غیر ازین
دو بزرگ پیغمبر نیست آخر معلوم فرمودند که این متوسط را پیغمبر بودن ضرورت نیست بلکه کمال
متابعت پیغمبر خود کافی است درین امر و نیز مقصود از انزوا و خلوت و انجمن است که بنا بر طریقه
حضرت خواجگان بر آنست نه خلوت جسمانی و بهر حال با یقین معلوم شد که آن متوسط ذات شریف

ایشان است تحدیثاً بنعمۃ اللہ کہ بآن ہر کس مامور است اما بنعمۃ ربک فحذث واشتگاف بآن
معنی اظہار نمودن این قسم اختلافات را تناقض فہمیدن کار کسی است کہ با مکشوفات این مرد
آشنا نیست والا از کلام شیخ اکبر در جایہای بسیار مستفاد میشود کہ خاتم الاولیا را این است حضرت
امام مہدی است و در جایہای بسیار خود را خاتم الاولیا قرار دادہ اند پس چو بشنوی سخن اہل دل
گو کہ خطا است پسخن شناس نہ دلہ اخطا اینجا است و قوله منم کہ این کمالات را بر رسول خدا سب
کنائیم اقول این عبارت صریح خیانت و نقل و تحریف واقع شدہ زیر کہ تبار از کتب نین
آن است کہ این فرد بجای شیخ و مرشد باشد و رسول خدا حاشا من ذلک بجای طالب و تلمیذ
باشند و ہر گز مفاد کلام حضرت ایشان این معنی نیست حق عبارت آن بود کہ منم این کمالات کسب
کردہ منسوب بجناب رسول خدا ساختہ ام و در کمالات با نہایت آنجناب بطریق نیاز گزارانیدہ ام
و در جریہ اعمال آنجناب نویسانیدہ ام۔ اگر زبان طالب علمانہ این معنی را را دادہ کردہ شود باید
گفت کہ ہر گاہ کہ گفتہ شود کہ این صفت فلانی را بواسطہ فلان چیز حاصل شد و معنی ہم میرسد
اول آنکہ واسطہ واسطہ فی الثبوت باشد یعنی آن صفت اولاً واسطہ حاصل شدہ از ان بطریق
سببیت مثل آنچیز بدی الواسطہ حاصل شد کحرارة الماء بواسطہ النار فان ہناک حرارتین
اخذہما قائمۃ بالنار والاخری قائمۃ بالماء ناشیۃ عن حرارة النار و این معنی ہرگز مراد حضرت
ایشان نیست دوم آنکہ واسطہ واسطہ فی العوض باشد یعنی صفت واحدہ قائم شود بواسطہ
حقیقتہ و ہمان صفت واحدہ قائمہ بالواسطہ منسوب گردد بدی واسطہ مثل حرکتہ جالس السفینۃ
بواسطہ السفینۃ فان ہناک حرکتہ واحدہ قائمۃ بالسفینۃ لا بالجالس نعم منسوب ہذہ حرکتہ الی
جالس السفینۃ بالعوض والمجاز و مراد حضرت ایشان ہمین معنی است یعنی کسب این کمالات من
کردم و آن کمالات بمن قائم شدہ منسوب بجناب رسول خدا گشتہ اند حکم آنکہ اعمال امت و جریہ
اعمال پیغمبر محسوب میشود و آنحضرت فی نفسہ مستغنی اند از کسب این کمالات بحصول کمال ارفع
منہ و این معنی بیچ قباحۃ ندارد و نیز این را بدلائل بسیار ثابت کردہ میدہم بعون اللہ و توفیقہ
از انجملہ قصہ فجاج کوندر ارض و تصرف تمام زمین از مشرق تا مغرب از دست تابعان آنحضرت با آنحضرت
منسوب گشت و بعد از صد سال بلکہ زیادہ بر ہزار سال زویت لی الارض مشارقہا و مغاربہا

محقق شد و از انجملہ آنکہ فتح فارس دوم و ہلاک کسری و قیصر از دست شیخین رضی اللہ عنہما واقع
شد و بعد از چند سال از وفات آنحضرت با آنجناب منسوب گشت و از انجملہ آنکہ در حدیث صحیح وارد است
کہ آنحضرت حضرت علی را فرمود کہ یا علی انک لقتال علی تاول القرآن کما قاتلت علی تنزیلہ و این معنی بعد از
سی سال از دست حضرت علی رضی بوقوع آمد و در جریہ اعمال آنحضرت محسوب گشت اینجا نیز توان گفت
کہ قتال علی تاول القرآن کما لی بود عمدہ و آنحضرت را حاصل نشدہ مگر بواسطہ مرتضیٰ زیر کہ کمال
آنجناب کہ قتال علی تنزیل القرآن بود ارفع و اکمل است از قتال علی تاول القرآن لیکن چون
این قتال یعنی تاول القرآن آنحضرت را بواسطہ متوسطہ از افراد امت ممکن نبود ناچار متوسطہ را
بر روی کار آوردند کہ بواسطہ او این قتال منسوب با آنجناب گردد و وجہ عدم امکان آنست کہ در عہد
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قتال علی تاول القرآن متصور نیست زیرا کہ ہر تاول را کہ آنحضرت زبان خود
فرمایند آن تاول تنزیل سیکر و پس قتال بر آن قتال بر تنزیل میشود نہ بر تاول و منکران تاول
کا فرمیشود و گویا کہ منکر نص صریح قرآن شد پس لابد متوسطہ باید دو جہتین من جہتہ خلیفہ و جہتہ ہدایت
تا انکار تاول او کفر نگردد و بانکار تنزیل منجر نشود و من جہتہ متحد الحکم بر پیغمبر کہ خلیفہ حکم مستحکم دارد
چون انکار حکم او بالعرض انکار حکم پیغمبر است آن کارش منسوب با آنحضرت میشود و در جریہ اعمال
آنحضرت این کمال ہم ثابت گردد کہ از ابد العینہ قولہ آن راہ از جا آوردند اقول مراد از عالم دیگر عالم المتفرج
محبت و محبوبیت است کہ تعبیر از ان بمقام خلعت کردہ میشود و این را از نزد خدا آوردند چنانچہ حضرت
علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ قتال علی تاول القرآن را از نزد خدا آوردند و آن قتال از عالم دیگر است
از قبیل جہاد کفار ہم نیست و از قبیل قتل مسلمین ہم نیست ہیئت متفرجہ دارد و این معنی ایشانرا بحکم
خلافت نبوت و متابعت آنجناب حاصل شدہ چنانچہ حضرت ایشانرا نیز بسبب کمال متابعت
آنجناب روزی شدہ عجب است از کسانیکہ بر حضرت ایشان طعن میکنند باین جیلہ کہ حضرت
ایشان دم استقلال بینند و بزیر را از میان بر میدارند و نمیشوند و نمی بینند کہ کلام حضرت
ایشان در مکتوبات و غیر آن مشحون و مملو است از تحریص بر کمال متابعت پیغمبر و جا بجا بر
خود و تابعان خود ہمین معنی را از خدا طلب دارند و جا بجا میفرمایند کہ بناء طریق ما بر کمال متابعت
سنت است و اجتناب از بدعت و ہل ہذا الا ظلم عظیم ختم اللہ علی قلوبہم و علی سمعہم و علی ابصارہم غشاوۃ

احسن برآمده و سرانجام همت این خدمت نمود و اگر سندی فرماید و قد حکیم مطلق مطلوب است
 آنهم موجود است جلال الدین سیوطی و مجمع الجوامع حدیث آورده است کیون فی اتی برین قال
 صلیه یغل لبشفاعة الجنة کذا و کذا عن ابن سعد عن عبد الرحمن عن زید بن جابر بلغا انتی و شیخ
 بدر الدین در کتاب حضرة القدس آورده اند که این بشارت بوجوه و حضرت ایشان باشد
 چه ایشان در میان علماء و صوفیه صلوة بودند که اختلاف فریقین را در وحدت وجود و بقدری راجع داشته
 و خود نوشته اند که الحمد لله الذی جعلنی صلیه بین البحرین و مصلی بین الفتن و حضرت ایشان
 از سر در عالم صلی الله علیه و سلم بیشتر شده اند که فردا چندین هزار کس را بشفاعت تو بخشند
 حدیث و مضمون بشارت بران حضرت صادق علیه السلام آورده درین مدت هزار سال دیگر بایق
 نگزشته است و این استنباط موید بتقلبات و کشفیات است و در مکتوبات حضرت ایشان
 مسطور است قوله اگر شکر نعمت است کدام قبول خواهد کرد که طرفه ماجرا است شکر نعمت را صاحب
 باید که قبول کند از قبول و ناقبول دیگران چه می کشاید فقط قال الله تعالی لنن شکرکم لازیدکم
 پس بدعا که قبول شکر در جناب الهی است بموجب وعده او تعالی حاصل است از قبول کسان
 دیگر کار نیست اِذَا رَضِیْتُ عَمَّا کَرَّمْتُ شِیْئًا فَلَا رَأٰلَ غَضَبًا عَلَیْکُمْ لَمَّا مَهَابَ عِلَادَهُ أَنَّهُ
 درین مدت دو صد سال صد تا اولیا هزاران متقیان و صلحا از اتباع کرام حضرت ایشان
 بدل و جان شکر این نعمت عظمی را قبول کردند و بهر ارباب اعتراف بآن نمودند جلنا الله
 من خیر اتباعهم آمین رب العالمین

تَحْمِیْن

ستایش فراوان ببارگاه دادار و رحیم و کردگار محیب که دین زمان سید و اوان چون عید این شد رب
 ابریز یعنی فتاوی حضرت مولانا شاه عبدالعزیز محدث دہلوی رحمہ اللہ ولی القوی بابت تمام و تصحیح
 تمام بارود در مطبع مجتبیائی واقع و دہلی صورت الطباعة یافقه و نور افزای چشم مشتاقان
 گردید و قلوب تخران وادی اقبال بتسلط طایفینت انجمید

الحمد لله على ذلك
 محمد عبد الاحد عفی عنہ پویرا در مطبع مجتبیائی دہلی مابین ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳

فہرست مضامین فتاویٰ عزیزی حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
رسالہ در باب تجاہد و رفع سبابہ	۲	حکم انکار از کتاب فقہ	۱۵	مسئلہ شفعہ و کیفیت تقسیم میان	
رسالہ در بیان و دوا زودہ خلفا	۵	مسئلہ گفتن کلمہ کفر نادانستہ	۱۶	شفعہ داران	۲۴
مسئلہ حکم اجرت حافظان قرآن	۸	مسئلہ امانت علم و علماء	"	بیان قول علی مرتضیٰ بوقت بیعت	"
مضمون ہشتاد و دو دولت	۱۰	مسئلہ عاق و الدین	"	بمافی الصحیفہ	"
رسالہ ناز زمان	"	مسئلہ دار الحرب شدن دار السلام	۱۴	قول رجسٹران الجہاد الاصحفر	"
مسئلہ نگاہ داشتن پارچہ کفن	۱۱	مسئلہ بیعت یا فسخ نمودن کدام سید	"	الی الجہاد والا کبر	۳۸
مسئلہ حکم بنائے مکان از مال رشوت	"	مسئلہ تکفیر خارج و رد افض	۱۸	بیان مسئلہ وحدۃ الوجود و قول ہبہ	"
مسئلہ بنائے مسجد بگرفتن قرض و	"	بر رسول صلعم خیرے واجب است	"	اوست	"
ادائے از زر رشوت	"	یا نہ و بر ترک آن سجدہ سہو	"	تاویل قصیدہ بابت سعاد	۲۹
مسئلہ نکاح عینی از زن شیخہ	۱۲	لازم سے آمد یائے	"	مسئلہ ہندوی کنائیدن	۳۱
خواندن آیات قرآن و استغفار	"	بیان ثبوت خلافت خلفائے	۱۹	مسئلہ گرفتن سود از نصاب سے و	"
بوقت نماز	"	غلط بودن دعویٰ نواصب	"	ادائے جہد و ملک معمولہ کفار	۳۲
طریق خواندن حبنا اللہ و نعم اکوئل	"	یہ نسبت دعویٰ الوہیت علی مرتضیٰ	۲۰	و داد و ستد سود	"
برائے حصول مطالب	۱۲	کیفیت خروج امام حسین برائے	"	بیان در شبہات بت پرستان	۳۳
مسئلہ ہرزے کہ نامرمانی نشوہر کند	"	اعانت اہل کوفہ	۲۱	بیان دلی گفتن مرد و صالح و	۳۴
عمل برائے دفع آسیب مسحر	۱۳	بیان گاؤ سید احمد کبیر و گو سپند	"	معنی حدیث ان تو مبروا علیا و	"
ثبوت بیعت از سنت	۱۴	شیخ سعد و	"	لا اکر فاعلمین	۳۵
بیان شفاعت و محبت اصحاب	"	معانی حدیث متفقہ و متفقہ ثلاثہ	"	مسئلہ اراضی مصارف و رگا و بجا دہنی	"
بیان اختلاف مذہب	۱۵	و مبعون فرقتہ	۲۴	مسئلہ رہن زمین با قرار بودن	"
احکام انکار حدیث شریف	"	مسئلہ سود دادن بحر میان	۲۶	منافع بحرین	۳۶

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
مسئلہ استعمال آہنگ برقبور	۳۸	رسالہ اصول مذہب خفییہ از	۸۸
مسئلہ تقرر روزی بعد سالی برائے	"	معقول و منقول	۶۲
زیارت قبور یعنی روز عرس	"	رسالہ غنا	۶۵
افراغی بزرگان کہ نہ جز خیرند	"	رسالہ بیچ کنیزان	۶۷
مسئلہ فوج جانور بنام غیر اللہ تعالیٰ	۳۹	مسئلہ تعویذ داری محرم و صورت	"
مسئلہ بیچ انسان	"	قبور و علم و جہندی ربیع الثانی	۶۸
مسئلہ خوردن در حال جنابت	۴۰	بیان ماخذ مذہب ائمہ اربعہ	۷۲
مکروہ بودن درازی یا بجاہ ازشت انگ	"	کیفیت خواب بر بیان شاہ و	۷۳
مسئلہ بریدن سببت	"	دعوت طاہر قہر قہی بزمذہب	۹۲
مسئلہ بردہ و کنیزان	"	شیعہ و جواب آن از مولانا	"
بیان تکفیر عدم تکفیر اہل قبلہ	"	شاہ عبدالعزیز و مولانا شاہ	"
مسئلہ اراضی عطائے سلطانی	۴۳	رفیع الدین شاہ عبدالقادر	"
مسئلہ گاہ وسید احمد کہیر گوشتین شیخ سید	۴۴	رسالہ شرح رویائے شاہ عبدالعزیز	۹۳
مکتوبات در باب توحید و جود و شہودی	۵۰	مکتبہ در جواب اعتراضات بمضامین	"
مکتوب دیگر بقدمہ وحدۃ الوجود	۵۲	بیان جواز علیہ السلام گفتن	۸۲
مسئلہ فضیلت اولاد و شعیب و اولاد	"	بہ علی مرتضی و سیدۃ النساء جنین	"
اعمال آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم	۵۳	رضی اللہ عنہم	"
مسئلہ حکم سرود و غنا	۵۵	مکتوب در حال ہمراہیان امام حسین	۸۴
معنی آیت و اہل بہ لغیر اللہ	"	در واقعہ کربلا	"
رسالہ فوائد تسمیہ و الحمد	۵۸	مسئلہ جواز نوکری کفار و قبول اقنا	۸۶
رسالہ معاد جسمانی	۵۹	نوکر کتاب صالح القدس الطاف القدس	۸۷
رسالہ بیان تفضیل اصحاب	۶۱	مسئلہ سماع موتے	۸۸

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
سر انحضرت	"	استعانت از اہل قبور	۱۲۱
نسخ آیات قرآنی و بدل حرمت متعہ	"	مسئلہ جیلہ	"
وجہ اقتدای صاحبین روح و عدم	"	استعانت ارواح	"
اقتدای شافعی	"	لباس مسخ غیر معصفر	۱۲۲
انوار شفیعیان	۱۳۳	لزم کفر	"
کیفیت تعلق روح میت در دنیا	"	حدیث لولاک لما خلقت الافلاک	"
رفع سبابہ	"	حرمت سوگرفتن و داوون	"
بیان تشبیہ کفار در کدام چیز	۱۰۴	اجرت تعلیم قرآن	"
ممنوع است	"	بیان اصحاب کہف	۱۳۳
مرثیہ خوانی و مجلس بیان شہادت	"	معنی حدیث مانعک ان تسب بائز اب	"
حکم گوشت کرگدن	۱۰۵	مسئلہ وحدۃ الوجود و وحدۃ شہود	۱۲۴
سجدہ تحیت	۱۰۶	فتویٰ در باب نحو و اثبات تقدیرات	۱۲۶
کیفیت نواصب و خوارج	۱۰۷	فرق عصمت ابنیہ و عصمت ائمہ و اولیا	۱۲۷
مولات و محبت کفار و نوکری آہنبا	"	فرق در بیان تحفہ ثنائی عشرہ و صواعق موبقہ	۱۲۹
ربا گرفتار و در دار الحرب	۱۰۹	مہوت شدن رسول الثقلین جہت	۱۳۱
سود گرفتار از انگریزان	"	ہدایت عالم و رسیدن دعوت دین	"
حکم سنن و روایت	۱۱۰	بہر ملک	"
تصرف جن شیاطین و در بدن آدمی	"	کیفیت اتار یا وغیرہ در ملک ہند	۱۳۳
بروز و تاسخ و تصرف ارواح	۱۱۲	فرق در بیان سجدہ کہ بر سجدہ قبور تصادق	۱۳۴
کیفیت نجاة اہل زمان فترۃ	۱۱۵	ربیع سجدہات مقدمہ رباغ فدک	۱۳۵
کیفیت نجات والدین و شریعتین	۱۱۷	کیفیت اختلاف مذہب اہل سنت	۱۳۹
مسئلہ بکعت نماز تراویح	۱۱۸	سولات مسخر و غیر متعلق نکاح صغیرہ	۱۴۱

و غیر کتف و شراط نکاح و حکم نماز و

روزہ بجا نیکہ روز و شب شش

ششماہ باشد ثبت آیات قرآنی

جواب سولات مولوی جیل علی متعلق

جواز باہی صید کردہ کا فروادای نماز

فرض بوضو نیکہ برائے نماز چنانکہ

باشد و جواز نماز بر گیم و خلل ربیع

و زیارت قبر فرضی و تابوت تعویذ

و فوج و جرح خوردن -

جواب سوال مولوی زاید خان شہجہان

پوری در باب خلافت علی مرتضی -

فتویٰ جواز اقتدا خفنی بامام شافعی

الذہب و نان و وقف و طلال را حرام

و اہل سنن معنی حدیث از راسے خود

کردن -

فتویٰ در باب قبول دعوت شخصی کہ

غرض دینی و دشتہ باشد -

فتویٰ بمقدمہ دست رسانیدن بادر

زن خیال بودن زن خود -

بیان مخارج حروف و ضروریات

قدرت قرآن -

بیان مسخر و غیر متعلق نکاح صغیرہ

مسائل مسخر و غیر متعلق نکاح صغیرہ

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
	الف ثنائے توحید وجودی	۱۶۰	مسئلہ مصنف	۱۵۳	عدم تغیر ذات الہی بحدوث مخلوق حکم
	و ذکر ہجر	۱۶۲	کیفیت نور و زوا سمائے سالہا		تصرف کا قرآن برہار اسلام
۱۷۱	رسالہ فیض عام		بنام جانوران	۱۵۵	صلوۃ الوسطی و بیان شریعت
۱۸۰	بیان مسائل خمر	"	تقسیم روح فلک		و طریقت و حقیقت و معرفت
۱۸۱	جواب سوالات عشرہ شاہ بخارا	۱۶۳	کیفیت فضائل رمضان و دیگر شہور	۱۵۶	در یافت کمال ہر شے و کیفیت
۱۸۸	دلائل اربعہ و بیان حدیث ثقلین	۱۶۴	کیفیت تقلید مجتہدین		سوال و جواب الہی کی نسبت مجدد ارواح
۲۰۶	وسیلۃ النجات رد شیعہ		کیفیت سیر قدسی و سیر نظری و طریقہ	۱۵۷	نمودن ذکر در حال برہنگی
۲۲۰	رسالہ مدفع اعتراضات بر	۱۶۸	جذب طریقہ سلوک		دیدن و پیغمبر صلعم
	بعض عبارات حضرت مجدد	۱۶۹	کیفیت طریقہ سہروردیہ مجدد	۱۵۸	جواب شبہات مشرکین بابت شیت الہی

خاتمہ الطبع

حمد خداے جہان آفرین کہ مجموعہ فتاوائے حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز
محدث دہلوی رحمہ مع چند رسائل کہ حضرت ایشان در جواب بعض
مسائل رسالہ نمبشتہ اند بحسن انصرام و سعی مالا کلام

بار دوم

باہتمام احقر الانام محمد عبدالاحد عفا عنہ

مطبع نجف آبادی دہلی

سال الف و یف

۹۳۲۲

کتابی رابط محفوظ